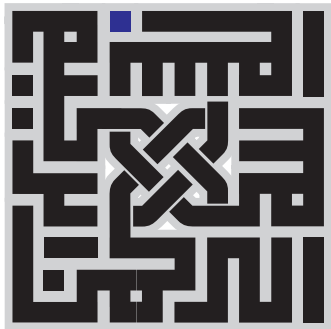






قم / خیابان شهداء (صفاییه) / کوچه ۲۳ / پلاک ۵

صندوق پستی: ۴۷۱ - ۳۷۱۸۵

کد پستی: ۴۵۴۳۹ - ۳۷۱۳

تلفکس: ۶ - ۷۸۳۳۳۴۵ (۰۲۵۱)

Web site: www.intizar.ir

Email: research@intizar.ir

● مدیر مسئول و سردبیر:

سیدمسعود پورسیدآقای

● هیئت تحریریه:

حجة الاسلام والمسلمین سیدمسعود پورسیدآقای (مدرس حوزه و دانشگاه)

حجة الاسلام والمسلمین محمدتقی هادی زاده (مدرس حوزه و دانشگاه)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر فرامرز سهرابی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر فتح اله نجارزادگان (دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا بهروز لک (استادیار دانشگاه باقرالعلوم)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا (استادیار دانشگاه باقرالعلوم)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر محمدرضا جباری (استادیار مؤسسه علمی پژوهشی امام خمینی «ره» قم)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر رضا حاج ابراهیمی (استادیار دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه (استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر عزالدین رضائزاد (هیئت علمی جامعه المصطفی العالمية قم)

حجة الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک زایی (استادیار دانشگاه باقرالعلوم)

دکتر علی اله بداشتی (استادیار دانشگاه قم)

دکتر ابوالفضل محمودی (استادیار دانشگاه آزاد واحد قم)

دکتر فرح رامین (استادیار دانشگاه قم)

● طراح گرافیک:

رسول محمدی

● ویراستاران:

سیدرضا سجادی نژاد، علی رضا جوهرچی

● نمونه خوانان:

نرگس صفرزاده، محمد اکبری

● واژه نگاران:

علی قنبری، ناصر احمدپور

● مدیر اجرایی:

خدمت عادل

● مدیر پخش:

مهدی کمالی

مرکز پخش: خیابان شهداء (صفاییه) - کوچه ۲۳ - پلاک ۵

تلفن: ۴۶ - ۷۸۳۳۳۴۵

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه



سرمقاله

- بازخوانی هویت جهان اسلام؛ زمینه ساز حاکمیت صالحان / ۵
فرامرز سهرابی

قرآن و حدیث

- امام مهدی □ احیاگر شریعت (۳) / ۱۱
نصرت الله آیتی

- پاسخ به شبهه‌های احمد الکاتب
در موضوع احادیث دوازده امام □ (۲) / ۳۵
جواد جعفری

کلام و عرفان

- معنای زندگی، نیهیلیسم و اندیشه مهدویت / ۶۷
بهروز محمدی منفرد

- قواعد عقلی (فلسفی، کلامی، منطقی) و روایات مهدویت (۱) / ۸۱
سید محمدعلی داعی‌نژاد

- ولایت؛ مهم‌ترین شاخصه امام / ۸۹
رحیم لطیفی

تاریخ

- کاروان قمی‌ها و ملاقات با امام زمان □ (۱) / ۱۱۷
اسماعیل اسماعیلی

- بررسی تاریخی گزارش شیخ صدوق
درباره نرجس خاتون / ۱۳۱
مختار اصلانی

جامعه‌شناسی

- بررسی آسیب‌های مهدویت‌گرایی / ۱۴۱
علی اکبر بیاری

ادیان و مذاهب

- فرجام‌شناسی مسیحی به روایت پروتستان / ۱۶۲
کشیش جیمز انس ال‌امیرکانی
ترجمه: جواد قاسمی قمی

امروز ما انتظار فرج داریم. این نیاز همیشگی
یک انسان زنده و یک انسان آگاه است.
انسانی که سر در پیلۀ خود نکرده باشد، به
زندگی خود دلخوش نکرده باشد. انسانی
که به زندگی عمومی بشر با نگاه کلان نگاه
می‌کند به طور طبیعی حالت انتظار دارد.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



بازخوانی هویت جهان اسلام؛

زمینه ساز حاکمیت صالحان

(طرح پیش نهادی همایش بین المللی)

فرامرز سهرابی *

جهان اسلام با توجه به گستره و عمق آموزه‌های آسمانی خود به خوبی در می‌یابد که جامعه اسلامی در احادیث نبوی، امت چشم‌اندازنگر، برنامه‌محور و تلاش‌گر نامیده شده است؛ «افضل اعمال امتی انتظار الفرّج من الله عزّوجلّ»^۱ «افضل جهاد امتی انتظار الفرّج»^۲ بدین‌سان راز و رمز هویت امت خویش را با انتظار و چشم‌اندازنگری آورده است، و هم‌چنان نسبت افضل اعمال را با این چشم‌انداز که همان برنامه‌محوری است، یادآور شده است. در نهایت نیز به شاخص تلاش‌گری اشاره فرموده است که «... اعمال...»، «... جهاد...».

بر همین اساس است که امت اسلامی در گذشته تاریخی خود توانسته است بنیادهای شکوفایی علم و فرهنگ و هنر و... را پایه‌گذاری کند و میزبان علمی و فرهنگی اروپای قرون وسطی باشد. هرچند که آنان نمک خوردند و نمکدان شکستند و باتزویر و ناسپاسی بر مسلمین مسلط و مانع رشد و شکوفایی ایشان شدند. سامانه هویت جهان اسلام از سه سازه چشم‌اندازنگر، برنامه‌محور و تلاش‌گری بهره‌مند بوده است و روح بزرگ و سترگ آنان را شکل داده است. آنها پیوسته بر این باور بوده‌اند که روزی وارثان زمین خواهند شد و برای رسیدن به آن باید دو پیش‌نیاز را فراهم سازند:

یکم. گروه به عبودیت الهی رسیده: «عبادی...»؛

دوم. گروه و جامعه صالحان: «عبادی الصالحون».

ایشان گروهی هستند که براساس عبودیت الهی، جامعه صالحان را تشکیل می‌دهند. این‌گونه است که می‌توانند مقدمات

تحول را در جهان فراهم سازند و وارثان زمین شوند. سپس در آیه بعد می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^۳؛

به راستی، در حقایقی که در این سوره و این آیه بیان شده است، برای گروه پرستش‌گران خدا وسیله‌ای جهت رسیدن به هدف خواهد بود.

واژه «بلاغ» در این آیه به معنای کافی بودن است و نیز به معنای چیزی است که آدمی به وسیله آن به آرزوی خویش می‌رسد و نیز به معنای خود بلوغ است.^۴

گویا این آیه می‌خواهد بفرماید که در این سوره و از جمله در آیه ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۵ پیام کافی و مکفی وجود دارد. این پیام کافی شما را به بلوغ لازم می‌رساند و شما با آن بلوغ به آرزوی دیرینه و تاریخی خویش یعنی وراثت بر زمین و تشکیل حکومت صالحان و ایجاد امت واحد بشری می‌توانید دست یازید. فرایند سه‌گانه پیام کافی، بلوغ حاصل از پیام، و دستیابی به آرمان و آرزوی خویش با بلوغ به دست می‌آید و همه به گروه و قوم عابد و به عبودیت رسیده، اختصاص دارد، یعنی سخن از قوم و گروه است و روی کرد جمع و اجتماعی دارد و سخن از ویژگی عبودیت این گروه دارد

از این‌رو، تنها «قوم عابدین» که در قله رفیع رشد و کمال خود یعنی عبودیت الهی بار یافته‌اند، می‌توانند با گام‌های سه‌گانه یاد شده، کاروان تاریخ بشری را فراسوی امت واحد و حکومت صالحان روانه سازند. بنابراین امت اسلامی با فرایند سه‌گانه پیام

کافی، بلوغ و وسیله رسیدن به هدف، سامانه مهندسی فرهنگی خود را شکل می‌دهند و براساس آن می‌روند تا سامانه مهندسی اجتماعی خویش را برپایه عبودیت اجتماعی و جامعه صالحان رقم بزنند و به آستانه وراثت بر زمین روانه شوند.

مسلمانان با بازخوانی هویت خود و بازگشت به فرهنگ غنی و سرشار خویش بعثت امت اسلامی را با شکوه و عظمت به نمایش خواهند گذاشت و تمدن نوین و سازوار با تکوین و تشریع را می‌آفرینند.

مسلمین چندین قرن در علوم و صنایع و فلسفه و هنر و اخلاق و نظامات عالی اجتماعی بر همه جهانیان تفوق داشتند و دیگران از خرمن فیض آنها توشه می‌گرفتند، غرب که امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار و اعتراف پژوهشگران منصف غربی بیش از هر چیز دیگر از تمدن شکوهمند اسلامی مایه گرفته است.

گوستاو لوبون می‌گوید:

بعضی‌ها (از اروپاییان) عار دارند که اقرار کنند مسلمانان سبب شده‌اند تا اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد، و لذا آن را مکتوم نگاه می‌دارند، ولی این نظر به درجه‌ای بی‌اساس و تأسف‌آور است که به آسانی می‌توان آن را رد نمود... نفوذ اخلاقی همین اعراب زاییده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زیر نمود داخل در طریق آدمیت نمود، و نیز نفوذ عقلانی آنان دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی‌خبر بودند به روی آنها باز کرده و تا ششصد سال استاد ما اروپاییان بودند.^۶

ویل دورانت در تاریخ تمدن می‌گوید:

پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از ۸۱ هجری تا ۵۹۷ هجری، از لحاظ نیرو، نظم و بسط قلمرو، اخلاق نیک، تکامل سطح زندگانی، قوانین منصفانه انسانی، تساهل دینی (احترام به عقاید و

مسلمانان با بازخوانی هویت خود و بازگشت به فرهنگ غنی و سرشار خویش، بعثت امت اسلامی را با شکوه و عظمت خواهند نمود و تمدن جدید و سازگار با تکوین و تشریع را خواهند آفرید

افکار دیگران)، ادبیات، تحقیق علمی و علوم و طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.^۷

پس به اعتراف دانشمندان غربی، اسلام خاستگاه اصلی و کانون اثربخش و زایش علمی و شکوفایی آنان بوده است و خود را شاگردان ششصد ساله جهان اسلامی می‌پندارند. در این زمینه کتاب و مقالات فراوانی از زبان آنها به رشته تحریر در آمده است. ولی تاکنون جهان اسلام از این «امواج» موجود و اعتراف غرب، استفاده لازم و به «جریان» سازی مطلوب در راستای بازخوانی و بازشناسی هویت جهان اسلام و بازگشت به هویت اصیل خویش نپرداخته است.

از این رو سزاوار است که با ایجاد سازوکارهای مناسب، کنگره‌ای در سطح بین‌المللی با عنوان «تأثیر اسلام در اروپای قرون وسطی» یا «تأثیر تمدن اسلامی در تمدن غربی» را فراهم سازند تا زمینه‌های بعثت امت اسلامی براساس مهندسی فرآیند «انگیزش، پژوهش و نگرش» استقرار گردد، هم‌چنان که امام صادق □ می‌فرماید:

ثَلَاثٌ يَحْجِزْنَ الْمَرْءَ عَنْ طَلَبِ الْمَعَالِي قَصْرُ الْهَمَةِ وَقِلَّةُ الْحِيلَةِ وَضَعْفُ الرَّأْيِ^۸

سه چیز است که هر شخص را از تعالی طلبی و افق‌های متعالی باز می‌دارد: کوتاهی همت، کمی چاره‌جویی و ضعف و سستی نگرش.

دست‌یابی به قله‌های بلند تعالی طلبی نیازمند به مهندسی فرآیند انگیزش‌های بلند و پژوهش‌های فراوان و نگرش قوی و توان‌منداست. ناگزیر عنصر «هویت» درسامانه انگیزش‌ها تأثیر اساسی دارد. اگر هویت به خوبی بازخوانی و بازشناسی شود، امواج خروشان انگیزش‌ها به راه می‌افتد و روده‌های پژوهش را سرشار می‌شوند و به اقیانوس موج نگرش‌ها می‌انجامد. از همین رو از پتانسیل هویت جهان اسلام نباید غفلت کرد و با زمان‌شناسی و زبان آگاهی، «مدیریت سرعت تحول» را سرلوحه استراتژی کلان فرهنگی خویش باید گزید تا از خلاء میان از خفتگی تا شکفتگی با «ارجی الناس صلاحاً من اذا وقف علی مساویه سارع الی التحول عنهما»^۹ گذر نمود.

براساس بیان این حدیث، امیدوارکننده‌ترین مردم برای امر

اصلاح، کسانی هستند که به هنگام آگاهی به زشتی‌ها و بدی‌ها شتابان به تحول آن پایش می‌نهند و رهبری و مدیریت خویش را با سرعت تحول به نمایش می‌گذارند. تنها در این صورت است که می‌توان تهدیدها را به فرصت تبدیل نمود و فرصت‌ساز بود نه فرصت‌سوز. هم‌چنان که در فرمایش دیگر حضرت این‌چنین آمده است:

سَاعٌ سَرِيعٌ نَجَى^{۱۰}
نَجَاتُ آدَمِيٍّ فِي غُرُو سَعِيٍّ وَ سُرْعَتِ اسْت.

از این رو، برای رسیدن به افق تعالی طلبی باید موانع و آسیب‌های زشت و پلشت را درنوردد و با سرعت تحول آفرید و ساز و کارهای هویت‌شناسی و بازگشت به خویش را فراهم نمود. و در پرتو آن از انگیزش بلند و پژوهشی کثیر و فراوان و نگرش قوی و توان‌مند برخوردار شد و راهی هموار و میان‌برُ جهت رسیدن به اهداف تعالی طلبی گشود.

در همین راستا جهان اسلام با بازخوانی هویت خویش و توجه به این‌که خاستگاه تحول علمی غرب بوده‌اند، شکفته می‌شوند و از انگیزه بلندی برخوردار می‌گردد و به پژوهش‌های فراوان تن می‌دهد و در نهایت به نگرش قوی و نظام‌مند دست می‌یابد.

هدف‌ها

۱. بازخوانی و بازشناسی هویت جهان اسلام؛
۲. هویت‌زدایی از جهان غرب از طریق خلق ید آنان به عنوان خاستگاه علم و تکنولوژی؛
۳. بازسازی روحیه فعال و با نشاط جهان اسلام به عنوان خاستگاه شکوفایی علمی؛
۴. انسجام و اتحاد جهان اسلام از طریق هویت بخشی به آنان؛
۵. اثربخشی در خیزش تمدن نوین اسلامی؛
۶. ایجاد پایگاه‌های فکری و عقبه‌های مستحکم نخبگان درون کشورهای غربی؛
۷. تبلیغ و نشر اسلام به عنوان خاستگاه تحول و شکوفایی علمی و تکنولوژیک در جهان غرب؛
۸. تعظیم جایگاه شیعه در جهان اسلام به عنوان مبتکر اعتلای

- جهان اسلام در مقابل غرب؛
 ۹. هویت بخشی به مراکز علمی و آکادمیک داخل کشور؛
 ۱۰. اثربخشی در خیزش جنبش نرم‌افزاری.

بایسته‌ها

۱. ایجاد دبیرخانه دائمی؛
 ۲. تشکیل هیأت اجرایی؛
 ۳. تشکیل هیأت علمی؛
 ۴. تعیین مؤسسه‌های فرهنگی علمی و رایزنی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
 به منزله بخش برون مرزی دبیرخانه؛
 ۵. پوشش رسانه‌ای گسترده از طرق گوناگون؛
 ۶. ایجاد پیش‌نشست‌های متعدد در رشته‌های متنوع علمی در دانشگاه‌ها .
- شاید اگر این کنگره به خوبی مهندسی و مدیریت شود، با پدید آمدن چالش‌های لازم در غرب ، استراتژی «فی بحبوح» قرار هم^{۱۱} فراهم شود.

محورها و موضوع‌های همایش

۱. تبیین جایگاه اسلام و شخصیت علمی پیامبر □ و نقش آن حضرت در رشد علم دینی؛
۲. نقش اسلام و پیامبر اعظم □ در تمدن‌سازی (مدینه النبی، الگوی تمدن نبوی)؛
۳. تعریف، گستره و ضرورت «علم دینی» و چگونگی تولید آن؛
۴. تبیین دقیق رابطه علم دینی با دانش غربی؛
- تبیین دقیق تأثیرات نظریه‌های دانشمندان مسلمان در اروپای قرون وسطی؛
- سرقت‌های علمی مدرنیته از منظومه علوم اسلامی؛
۵. بررسی تاریخ علوم اسلامی و روند تکاملی آن تاکنون؛
۶. شیوه و میزان تعامل فکری و مدنی دو حوزه تمدن اسلام و غرب؛
۷. شیوه و میزان تعامل فکری و مدنی دو حوزه تمدن شیعی و غیرشیعی؛
۸. تأثیر دین در رشد و تکامل علوم و تمدن اسلامی؛
۹. تبیین رابطه تمدن نبوی □ با تمدن و اتوپیای موعود؛
۱۰. «پایان تاریخ» در دو نگاه اسلامی و غربی؛
۱۱. احیای تمدن اسلامی و نقش حوزه‌های علمیه شیعه و سنی در آن؛
۱۲. احیای تمدن اسلامی و نقش مراکز پژوهشی جهان اسلام در آن؛
۱۳. نقش ایرانیان در رشد و شکوفایی علوم اسلامی؛
۱۴. نقش ایرانیان در آینده و تمدن‌سازی از زبان روایات فریقین.

امیدوارکننده‌ترین
 مردم برای امر
 اصلاح، کسانی
 هستند که به هنگام
 آگاهی به زشتی‌ها
 و بدی‌ها، شتابان
 به تحول آن پایش
 می‌نهند و رهبری و
 مدیریت خویش را با
 سرعت تحول نشان
 می‌دهند

نهادهای مجری:

حوزه علمیه قم و وزارت علوم.

نهادهای همکار:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛
سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی؛
شورای عالی انقلاب فرهنگی؛
وزارت امور خارجه؛
برخی از نهادهای علمی مهم در خارج از کشور مانند
دانشگاه الازهر مصر و...؛
صدا و سیما (شبکه چهارم).

از آنجا که این طرح، در سطح فراملی است و تأثیر
مهمی در بازشناسی هویت اسلامی، وحدت شیعه و سنی
و جنبش نرم‌افزاری دارد، برنامه‌ریزی، سازماندهی،
بسیج امکانات و سرپرستی اجرایی آن بایست متناسب با
جغرافیای طرح متناسب باشد.

پی‌نوشت

- * عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)
۱. شیخ صدوق *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، ص ۴۴۶.
 ۲. ابن‌شعبه حرانی، *تحف‌العقول*، ص ۳۷.
 ۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۶.
 ۴. نک: علامه طباطبائی، *المیزان*.
 ۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
 ۶. *تمدن اسلام و عرب*، ص ۷۵۱. (به نقل از: مرتضی مطهری، *انسان و سرنوشت*، ص ۷)
 ۷. همان.
 ۸. *تحف‌العقول*، ص ۳۱۸؛ *بحار‌الانوار*، ج ۷۵، ص ۱۳۱، روایت ۲۳.
 ۹. *عیون‌الحکم و المواعظ*، فصل ۹، ص ۱۱۴؛ *میزان‌الحکمة*، ج ۴، ص ۳۳۳.
 ۱۰. *تهج‌البلاغه*، خطبه ۱۶.
 ۱۱. *صحیفه سجادیه*، فی الصلوة علی رسول الله □، ص ۳۲، فی الصلوة علی رسول الله □، فَعَزَّاهُمْ فِی عُقْرِ دِیَارِهِمْ وَ هَجَمَ عَلَیْهِمْ فِی بُحُوحَةٍ قَرَارِهِمْ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَ عَلَتْ کَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ رسول اکرم □ با دشمنان در درون خانه‌های شان جنگید و به مرکز آرامگاهشان حمله برده تا فرمان تو آشکار و کلمه تو بلندآوازه گردد گرچه مشرکان را ناخوش آید..



□ امام مهدی احیاگر شریعت (۳)

نصرت الله آیتی^۱

چکیده

نویسنده کتاب *اصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية*؛ عرض و نقد که مدعی است شیعیان برای امام مهدی □ شأنی پیامبرانه قائلند بر این باور است که به اعتقاد شیعیان امام مهدی □ که او دین اسلام را نسخ می‌کند و شریعت جدیدی پی می‌افکند به او برای ادعای خود به روایات گوناگونی استناد جسته است. در این بخش از مقاله شش دسته از روایات مورد نظر ایشان که به گمان وی حاوی شش اشکال است نقل و سپس نقد و بررسی می‌شوند. مهم‌ترین نقدی که بر این بخش از سخنان او وارد است این است که وی در مقام فهم مقصود روایات راه انصاف نپیموده و به گزینش معنادار پاره‌ای از روایات و تغافل از سایر روایات مربوط پرداخته است در حالی که اگر مجموعه روایات در کنار یک‌دیگر نشانده شوند و با توجه به یک‌دیگر تفسیر شوند معنایی روشن و بدون ابهام و اشکال خواهند داشت.

واژگان کلیدی

امام مهدی □ ، شبهات، ناصر القفاری، ختم نبوت، سنت جدید، سنت نبوی.

شبهه دوازدهم

دکتر قفاری در ادامه چنین می‌نویسد:

و عملیات تهاجم خون‌بار هراس‌انگیزی که شیعه اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می‌پروراند، همه گروه‌ها و نژادها را به جز شیعه شامل می‌شود؛ چراکه قائمشان خروج می‌کند در حالی که «خون‌خواه، غضب‌ناک و محزون است... شمشیرش را از نیام کشیده، بر دوش می‌گذارد» و شروع به کشتن می‌کند. پس اهل سنت که روایات شیعه گاهی اوقات از آنها به عنوان مرجئه تعبیر می‌کنند را درو می‌کند تا جایی که امامشان می‌گوید: «وای بر این مرجئه فردا که قائم ما قیام کند به که پناه می‌برند» و او هیچ‌کس را استثنا نکرده، مگر کسانی را که توبه کنند، یعنی مذهب آنها را اختیار کند. او چنین ادامه می‌دهد: «هرکسی که توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هرکس پنهانی نفاق بورزد، خداوند جز او را [از رحمت خود] دور نمی‌کند و کسی که چیزی را آشکار کند، خداوند خونش را می‌ریزد. سپس افزودند: به کسی که جانم در دست اوست، سوگند آنها را سر می‌برد، هم‌چنان‌که قصاب گوسفندش را سر می‌برد و به حلق خود اشاره کردند.»

و گاه روایاتشان اهل سنت را نواصب می‌نامد و می‌گوید: «چون قائم قیام کرد تمام ناصبی‌ها را بر آن حضرت عرضه می‌کنند، پس اگر به اسلام که همان ولایت است، اقرار کرد و الا گردن زده می‌شود یا این‌که جزیه را بپذیرد و آن را مانند اهل ذمه بپردازد...»

در مورد سایر انسان‌ها که رافضی نیستند، چنین گفته است: «مخالفین ما در دولت ما بهره‌ای ندارند. خداوند خون آنها را هنگام قیام قائم ما بر ما حلال کرده است» تا جایی که قائمشان شیعیان زیدی را که اهل غلو نباشند، تعقیب کرده، می‌کشد. روایاتشان در این باره چنین می‌گوید: «چون قائم قیام کند به کوفه می‌رود. ده هزار و اندی نفر از کسانی که به نام بتریه معروفند، سلاح به‌دست از آن‌جا خارج می‌شوند و می‌گویند از همان راهی که آمده‌ای بازگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس او شمشیر می‌کشد و همه آنها را می‌کشد» بلکه او بی‌گناهان را نیز می‌کشد. روایاتشان می‌گوید: «چون قائم خروج کرد، فرزندان قاتلین حسین را به خاطر رفتار پدرانشان می‌کشد» و هم‌چنین قائمشان کاری جز کشتن ندارد و کسی را باقی نمی‌گذارد و «از کسی درخواست توبه نمی‌کند».

و پاره‌ای از روایاتشان خون‌ریزی او - البته از غیر طایفه خودش - را این چنین به تصویر کشیده است: «اگر مردم می‌دانستند وقتی قائم خروج کرد چه می‌کند، بیشترشان دوست داشتند او را نبینند از بس که مردم را می‌کشد... تا آن‌جا که



بسیاری از مردم می‌گویند این از خاندان محمد نیست، اگر از خاندان محمد بود رحم می‌ورزید.» طبق این احادیث قائم از شیوه رحمت و عدالتی که اهل بیت بدان معروفند، خارج می‌شود.^۲

نقد و بررسی

چنان که گذشت، برخلاف دیدگاه اهل سنت که وجود یک روایت در صحاح شش‌گانه را قرینه‌ای بر قطعیت صدور آن روایت می‌دانند، در میان شیعه جز قرآن مجید کتابی با این خصوصیت وجود ندارد. البته شماری از عالمان اخباری مسلک که شیوه تفکرشان امروزه منقرض شده است، درباره کتب اربعه چنین دیدگاهی ابراز داشته‌اند، اما افزون بر این که هیچ‌یک از روایات مورد نظر آقای قفاری از کتب اربعه نیست - هم‌چنان که از پی‌نوشت‌های ایشان روشن می‌شود - بسیاری دیگر از عالمان که اصولی مذهبند، قطعیت صدور روایات هیچ کتابی و حتی کتب اربعه را نپذیرفته‌اند و به تفصیل بر بطلان دیدگاه اخباری مسلکان استدلال کرده‌اند که تفصیل آن را باید در کتاب‌های علم اصول پی گرفت. اگر از این زاویه به روایاتی که نویسندگان آنها را شاهد گزیده، بپردازیم، چه بسا بسیاری از آنها از گردونه اعتبار خارج شوند و طبق معیارهای دانشمندان شیعی پذیرفتنی نباشند و مضمون آنها را نتوان از اصول اعتقادات شیعه و بلکه از اعتقادات شیعه شمرد. اما از آن‌جا که مبنای این نوشتار بررسی و نقد احادیث از این زاویه نیست، از طرح تفصیلی آن خودداری می‌کنیم و تنها براساس شیوه پیشین خود میزان صحت و سقم دعاوی ایشان را بررسی می‌کنیم.

خواننده‌ای که مطالب آقای قفاری را می‌خواند امام مهدی □ را چنین تصوّر می‌کند: امام مهدی شیعیان کسی است که با خشونت تمام و بدون کمترین مدارا و نرمشی با مخالفان خود برخورد می‌کند و برای راه‌نمایی و هدایت آنان به هیچ اقدام سازنده و روشن‌گرانه‌ای دست نمی‌زند. از این‌رو، به جز شیعیان که به او می‌پیوندند و از برکات عصر ظهور بهره‌مند می‌شوند، سایر انسان‌ها از این نعمت‌ها بهره‌ای نمی‌برند و بلکه طعمه شمشیر آن حضرت می‌شوند. این تصویر براساس سه پیش‌فرض طراحی شده است:

۱. امام مهدی □ دارای شخصیتی کاملاً خشن است؛

۲. او برای هدایت گم‌راهان اقدامی نمی‌کند؛

۳. به جز شیعیان هیچ‌کس به او نمی‌پیوندد.

این سه پیش‌فرض اساس ندارند و از واقعیت دورند. در ادامه، به نقد و بررسی این سه می‌پردازیم:

۱. گرچه تعدادی از روایات، شمشیر بُرنده امام مهدی □ و اقدامات قاطعانه آن حضرت را توصیف کرده‌اند و به تفصیل از جنگ‌های آن حضرت و افراد یا گروه‌هایی که به دست سپاهیان او کشته می‌شوند سخن گفته‌اند، روایات بسیار دیگری نیمه دیگر شخصیت امام مهدی □ را به تصویر کشیده‌اند و از رحمت آن حضرت و رأفت و مهربانی‌اش سخن‌ها گفته‌اند و توضیح داده‌اند که در دل دریایی او چیزی جز عشق به انسان‌ها وجود ندارد، او هم‌چون پیامبر اکرم □ خوبی‌هایش را از هیچ‌کس دریغ نمی‌کند و برای هدایت انسان‌ها تمام توان خود را به کار می‌گیرد. گزینش معنادار روایاتی که نیمه اول شخصیت آن حضرت را ترسیم می‌کنند و وانهادن دیگر روایات نشان‌دهنده نهایت انصاف و امانت‌داری جناب قفاری است. برای نمونه، از احادیثی که نیمه دوم شخصیت آن حضرت را ترسیم کرده‌اند، به این روایات می‌توان اشاره کرد:

حدیث لوح که مشتمل بر حدیث قدسی است، پس از تصریح به اسامی تک‌تک امامان معصوم □ امام مهدی □ را «رحمة للعالمین» یاد کرده است:

...و أُخْرِجَ مِنْهُ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِي وَالْحَازِنُ لِعِلْمِي الْحَسَنُ وَ

أَكْمَلَ ذَلِكَ بِإِبْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ؛^۳

... و از او (محمد الهادی □) حسن، دعوت‌کننده به راهم و

خزانه علمم را خارج می‌سازم و آن را با فرزندش محمد که مایه

رحمت برای عالمیان است تکمیل می‌کنم.

امام صادق □ در حدیثی کلام گهربار امام مهدی □ را چنین منعکس می‌کنند:

...فَلَوْلَا أَنَّ رَحْمَةً رَبِّكُمْ وَسَعَتْ كُلُّ شَيْءٍ وَأَنَا تِلْكَ الرَّحْمَةُ

لَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ مَعَكُمْ؛^۴

... اگر من همان رحمت پروردگارتان که همه چیز را فرا

گرفته نبودم، با شما به سوی آنها باز می‌گشتم.

بنابر زیارتی که از ناحیه مقدسه وارد شده، از آن حضرت با تعبیری هم چون «الغوث» (پناه)، «الرحمة الواسعة» (رحمت فراگیر) و «سفينة النجاة» (کشتی نجات) یاد شده است.^۵

پیامبر اکرم □ نیز آن حضرت را مایه فرح ناکی ساکنان زمین و آسمان یاد کرده‌اند:

كيف أنتم إذا استيأستم من المهديّ فيطلع عليكم مثل قرن الشمس يفرح به أهل السماء والأرض؛^۶

چگونه هستید زمانی که از آمدن مهدی ناامید شوید، ناگاه به سان خورشید بر شما آشکاری شود و اهل آسمان و زمین از آمدن او خرسند شوند.

و امام باقر □ او را دفع کننده بلاها از بندگان خداوند در شرق و غرب عالم معرفی نموده‌اند:

أنّه يسبح في الدنيا كلّها على السحاب مرّة وعلى الريح أخرى و تطوى له الأرض مرّة فيدفع البلاء عن العباد و البلاد شرقاً و غرباً؛^۷

و در روی زمین گاهی با ابر به سیاحت می‌پردازد و گاهی با باد. و زمین برای او پیچیده می‌شود، بلاها را در شرق و غرب زمین از مردم و شهرها دفع می‌کند.

به تعبیری دیگر از امام صادق □ تمام بندگان خداوند دست مهربان آن حضرت را بر سر خود احساس می‌کنند و در پرتو آن عقل‌ها و خرده‌اشان جمعیت و رشد می‌یابد:

إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به أعلامهم؛^۸

چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد پس عقولشان را جمع کند و در نتیجه خردشان کامل شود.

احادیث متعدد دیگری خلق و خوی آن حضرت را محمدی □ معرفی کرده‌اند؛ همان محمدی که خداوند متعال در توصیف مهربانی و غم‌خواری او چنین فرمود:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۹

شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پی‌گیری [کار]شان تباه کنی.

از جمله پیامبر اکرم □ در این باره فرموده است:

المهديّ من ولدی اسمه اسمی و کنيته کنيتی أشبه الناس بی خلقاً و خلقاً؛^{۱۰}

مهدی از فرزندان من است نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است او شبیه‌ترین مردم به من است از نظر خلقت و خلق و خو.

به تعبیری دیگر از امام صادق □ تمام بندگان خداوند دست مهربان آن حضرت را بر سر خود احساس می‌کنند و در پرتو آن عقل‌ها و خرده‌اشان جمعیت و رشد می‌یابد

و امام علی □ نیز با اشاره به امام حسین □ فرمودند:

سیخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبيكم يشبهه في الخلق و الخلق؛^{۱۱}

به زودی خداوند از صلب او مردی را بیرون می آورد که هم نام پیامبر شماسست و شبیه ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به اوست.

وجود جنبه های رحمت و رأفت از سویی و شدت و صلابت از سوی دیگر در امام مهدی □ نشان دهنده اعتدال و کمال یافتگی شخصیت آن حضرت است؛ چراکه او در برابر مؤمنان و صالحان نرم خو و مهربان است و سرکشان و تجاوزگرانی را که نه به دعوت ها پاسخ می دهند و نه از هشدارها عبرت می گیرند، هم چون طبیعی مشفق داغ می نهد و داغ او نه از سر تشقی خاطر و فرونشاندن کینه که برای مداوا و درمان است و از همین روست که خداوند بلندمرتبه از سویی به رحمان و رحیم توصیف می شود و از سوی دیگر، به «شدید العقاب»^{۱۲} و «شدید العذاب»^{۱۳} هم چنان که قرآن کریم در جایی از رسول گرامی اسلام □ با عنوان □ بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ^{۱۴} یاد می کند و در جایی دیگر به او دستور می دهد که با کافران و منافقان قاطعانه برخورد کند: □ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ^{۱۵}.

با توضیحات یاد شده روشن شد که قفاری در قضاوت طریق انصاف نپیموده است؛ چراکه تنها از روایاتی سخن گفته که به رفتارهای قهرآمیز امام مهدی □ اشارت دارند، در حالی که در اخلاق و سیره آن حضرت جلوه های فراوانی از رحمت و مهرورزی نیز وجود دارد.

نکته دیگری نیز از سخنان قفاری به دست می آید که البته به آن تصریح نکرده است. وی اقدامات قاطعانه امام مهدی □ را خشونت بار و غیرمنطقی یاد می کند؛ چراکه به تصور او این اقدامات به روشن گری و هدایت مسبوق نیست و گویا آن حضرت بیش از آن که دغدغه هدایت داشته باشد، در پی کشتن و قلع و قمع کردن است. این دیدگاه نقد می پذیرد، چنان که براساس سخنان پیشوایان معصوم □ اساسی ترین آرمان امام مهدی □ هدایت و سازندگی خواهد بود و از این رو، پیش از هر نوع اقدام جهادی به دعوت و روشن گری خواهد پرداخت و به سوی همه مسلمین

و بلکه عموم بشر دست یاری دراز خواهد کرد. برای نمونه، امام صادق □ در این باره فرموده است:

لَا يَأْتُونَ عَلَى أَهْلِ دِينٍ إِلَّا دَعْوُهُمْ إِلَى اللَّهِ وِإِلَى الْإِسْلَامِ وِإِلَى الْإِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ □؛^{۱۶}

بر پیروان هیچ دینی وارد نمی شوند، مگر این که آنها را به خدا، اسلام و اقرار به حضرت محمد □ دعوت می کنند.

امام باقر □ فرموده است:

فِيدَعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وِ سُنَّةِ نَبِيِّهِ؛^{۱۷}

پس مردم را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خواند.

امام مهدی □ در مسیر دعوت گری از تمام ظرفیت ها استفاده خواهد کرد و حتی از ابزار معجزات نیز بهره خواهد برد. امام صادق □ در این باره فرموده است:

مَا مِنْ مُعْجَزَةٍ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وِ الْأَوْصِيَاءِ إِلَّا وِ يَظْهَرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وِ تَعَالَى مَثَلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِتْمَامِ الْحُجَّةِ عَلَى الْأَعْدَاءِ؛^{۱۸}

هیچ یک از معجزات پیامبران و اوصیا نیست مگر این که خداوند برای تمام شدن حجت بر دشمنان مثل آن را بر دستان قائم ما جاری می سازد.

بنابر آن چه گذشت، برخلاف تصور قفاری برخوردهای قهرآمیز و قاطعانه امام مهدی □ با دشمنان را هرگز خشونت هایی کور و بی منطق نمی توان نام نهاد؛ چراکه این اقدامات، ثانوی هستند و حضرت تنها پس از ارشاد و روشن گری و عناد و لجاجت و دشمنی و ستیزه جویی مخالفان به آنها خواهد پرداخت.

سومین مطلب مهم این که برخلاف تصور قفاری اکثر انسان ها در عصر ظهور به دعوت های امام مهدی □ لبیک خواهند گفت و هم سو و هم نوا با آن امام خوبی ها آرمان شهر موعود بشر را به زیباترین و کامل ترین شکل بنا خواهند نهاد.

امام علی □ در این باره فرموده است:

يَدِينُ لَهُ عَرْضُ الْبِلَادِ وِ طَوْلُهَا لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا آمَنَ وِ لَا طَالِحٌ إِلَّا صُلِحَ؛^{۱۹}

عالم در برابر او تسلیم می‌شود، کافری نمی‌ماند مگر این که ایمان می‌آورد و بدکاری نمی‌ماند مگر این که به نیکی‌ها رو می‌آورد.

امام باقر □ فرموده است:

فلا يبقى يهودي ولا نصراني ولا أحد ممن يعبد غير الله إلا آمن به وصدقته ويكون الملة واحدة ملة الإسلام؛^{۲۰}

هیچ یهودی و نصرانی و کسی که غیر خداوند را می‌پرستد باقی نمی‌ماند مگر این که به او ایمان آورد و تصدیقش کند و در آن روزگار تنها دین، دین اسلام خواهد بود.

آن حضرت در جایی دیگر فرموده است:

يكون أن لا يبقى أحد إلا أقرّ بمحمد □؛^{۲۱}

احدی باقی نمی‌ماند مگر این که به محمد □ ایمان آورد.

امام صادق □ فرموده است:

إذا خرج القائم خرج من هذا الأمر من كان يرى أنه من أهله ودخل فيه شبه عبدة الشمس والقمر؛^{۲۲}

چون قائم قیام کند از این امر کسانی که گمان می‌رفت اهل آند، خارج می‌شوند و کسانی هم چون پرستندگان خورشید و ماه به آن می‌گروند.

براساس روایات یاد شده، احادیثی که از اقدامات قهرآمیز امام مهدی □ سخن می‌گویند، درباره اقلیت محدودی از انسان‌های معاند هستند که علی‌رغم وجود زمینه‌های هدایت و رشد لجوجانه، حقیقت را انکار می‌کنند و با ایجاد مانع در برابر جریان رو به رشد فضیلت‌خواهی و عدالت‌گستری، می‌کوشند این جریان مبارک را زمین‌گیر نمایند.

پس از توضیحات یاد شده، اندیشه‌ورزان با انصاف خود قضاوت خواهند کرد که تصویرپردازی قفاری از امام مهدی □ چه اندازه به واقع نزدیک است و چه اندازه با روایاتی که عالمان شیعی از پیشوایان معصوم خود روایت کرده‌اند، هم‌آهنگ است؟

فهم وی از روایات از این جهت اشتباه می‌نماید که به گزینش روایات پرداخته است، در حالی که برای فهم مقصود حقیقی حدیث باید آن را در کنار مجموعه احادیث نشانند و آن را در پرتو دیگر احادیث فهمید؛ زیرا هم‌چنان که آیاتی از قرآن آیات دیگر را تفسیر می‌کنند، روایات نیز گاه به یک‌دیگر ناظرند و یک‌دیگر را توضیح می‌دهند. از این رو، احادیث اهل بیت □ درباره خروج آن حضرت با چهره‌ای غضب‌ناک و بر دوش گرفتن شمشیر و کشتن مرجئه توبه نکرده، با توجه به دیگر روایات که گذشت، اندکی از انسان‌های معاند را دربر می‌گیرد که ندای الهی امام □ را پاسخ نگفته‌اند و با او به ستیز برخاسته‌اند و درصدد آسیب رساندن به حکومت جهانی آن حضرت برآمده‌اند. از قضا در

برای فهم مقصود حقیقی حدیث باید آن را در کنار مجموعه احادیث نشانند و آن را در پرتو دیگر احادیث فهمید؛ زیرا هم‌چنان که آیاتی از قرآن آیات دیگر را تفسیر می‌کنند، روایات نیز گاه به یک‌دیگر ناظرند و یک‌دیگر را توضیح می‌دهند

یکی از روایات که قفاری برای اشکال آورده، روایت کشتار بتریه تصریح شده است که امام مهدی □ با نفاق پیشگانی از بتریه که شمشیر به دوش می‌گیرند و با آن حضرت به مخالفت برخاسته‌اند، می‌جنگد:

... و یسير الى الكوفة فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية ساكين في السلاح قراء القرآن فقهاء في الدين قد قرخوا جباههم و سمرؤا ساماتهم و عمهم النفاق و كلهم يقولون يابن فاطمة إرجع لا حاجة لنا فيك؛^{۲۳}

[امام مهدی □] به جانب کوفه حرکت می‌کند پس شانزده هزار بتریه که غرق در سلاح‌اند از آن‌جا خارج می‌شوند آنها فقیهان در دین‌اند که بر پیشانی‌هاشان پینه زده‌اند و صورت‌هاشان را زرد نمایان کرده‌اند، ولی نفاق همه وجود آنها را فرا گرفته است و می‌گویند ای پسر فاطمه از همان راهی که آمده‌ای بازگرد؛ چراکه ما را به تو نیازی نیست.

البته روایتی که قفاری آورده، روایت مرسل ابوالجارود از امام باقر □ از کتاب *ارشاد* است که فاقد توضیح یاد شده، است، اما همین حدیث در کتاب *دلائل الامامة* به صورت مسند از ابوالجارود از امام باقر □ با توضیحی که بیان کردیم، روایت شده است و قفاری به دور از انصاف و رعایت بی‌طرفی علمی، حدیث مرسل و بدون توضیح را ذکر کرده است.

افزون بر نقد یاد شده در کلمات قفاری، خطبای دیگری نیز وجود دارد که چاره‌ای جز طرح و پاسخ‌گویی به آنها وجود ندارد. از جمله این خطبها مترادف پنداشتن واژه‌های مرجئه و نواصب با اهل سنت است. هم‌چنان که گذشت، وی پس از اشاره به روایت‌هایی که از برخوردهای قاطعانه امام مهدی □ با مرجئه و نواصب سخن می‌گویند، با تفسیر مرجئه و نواصب به اهل سنت، این روایات را به معنای برخورد قهرآمیز امام مهدی □ با اهل سنت می‌پندارد و از آن حضرت چهره‌ای ضدسنی ترسیم می‌نماید، اما با مراجعه به کلمات دانشمندان شیعه و سنی روشن می‌شود که مرجئه و نواصب به لحاظ مفهومی و مصداقی با اهل سنت منطبق نیستند، گرچه هرکدام از آنها از نحله‌های کژبرآمده در جهان اسلام به شمار می‌روند. در این باره به پاره‌ای نکات می‌پردازیم که دانشمندان درباره این دو نحله گفته‌اند:

دانشمندان در تفسیر واژه مرجئه یکی از این دو تعریف را برگزیده‌اند:

یکم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است. برای نمونه، نووی در *شرح صحیح مسلم*^{۲۴} و ابن حجر در *فتح الباری*^{۲۵} و ابن حزم^{۲۶} و زبیدی در *تاج العروس*^{۲۷} این تعریف را برگزیده‌اند. از دانشمندان شیعی نیز برای نمونه به شیخ طوسی^{۲۸} قاضی نعمان مغربی^{۲۹} و ابوالفتح کراجکی^{۳۰} می‌توان اشاره کرد. دوم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت به انسان ضرر نمی‌زند. علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: مرجئه فرقه‌ای از مخالفینند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد، هم‌چنان که با وجود کفر اطاعت فایده‌ای ندارد.

البته در ادامه می‌نویسد:

گاهی مرجئه به تمام اهل سنت اطلاق می‌شود.^{۳۱}

روشن است که به تعبیر علامه مجلسی اطلاق دوم اندک صورت می‌پذیرد و باید با قرینه همراه باشد و همان معنای نخست برای این واژه پذیرفته است. از این رو، علامه مجلسی می‌نویسد: و گذشت که مرجئه گروهی هستند که بر این باورند که با وجود ایمان معصیت ضرری نمی‌رساند، هم‌چنان که با وجود کفر اطاعت نفعی در پی ندارد.^{۳۲}

از دیگر قرائینی که نشان می‌دهد مرجئه در اصطلاح روایات با اهل سنت مترادف نیست، روایاتی است که مرجئه را در کنار قدریه و معتزله و خوارج می‌نشانند،^{۳۳} در صورتی که اگر مرجئه با اهل سنت مترادف بود، قدریه و معتزله و خوارج قسمی از آن محسوب می‌شدند، نه قسیم آن.

قفاری مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت را به علامه مجلسی در *مرآة العقول* و نویسندۀ *مجمع البحرين* نسبت داده و همان‌طور که گذشت، علامه مجلسی در *بحار الانوار* چنین دیدگاهی نداشته‌اند و با رجوع به کتاب *مرآة العقول* روشن می‌شود که این انتساب نیز خلاف واقع است؛ چراکه علامه مجلسی در شرح حدیثی می‌نویسد:

و لعل المراد بالمرجئة هنا جميع أهل السنة؛^{۳۴}

شاید مقصود از مرجئه در این روایت تمام اهل سنت باشد.

این تعبیر نشان می‌دهد که به نظر ایشان، مقصود از مرجئه در همه روایات اهل سنت نیست، بلکه حدیث مورد نظر به دلیل وجود قرینه خاصی بر تمام اهل سنت دلالت دارد و لذا ایشان در چند سطر دیگر می‌نویسد:

مشهور این است که مرجئه گروهی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد و با وجود کفر طاعت نفعی ندارد.

درباره انتساب مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت به نویسنده مجمع البحرین نیز باید گفت که اولاً بر فرض ایشان چنین دیدگاهی داشته باشد، چرا قفاری تصریح بسیاری از اندیش‌مندان شیعه و سنی را بر این که مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است و یا با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد، نادیده گرفته و به کلمات طریحی که موافق چندانی ندارد، استناد کرده است؟ منصفان نیک می‌دانند که چنین گزینش‌هایی به چه هدف و نیتی بوده و ثانیاً انتساب چنین تفسیری به نویسنده مجمع البحرین خلاف واقع است. متن کلمات ایشان بدین شرح است:

در خصوص مرجئه اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است که آنها فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی‌اند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد... و از ابن‌قتیبه نقل شده است که آنها کسانی هستند که می‌گویند ایمان سخن بدون عمل است... برخی از دانشمندان ملل و نحل گفته‌اند: مرجئه گروهی از جبریه‌اند که می‌گویند عبد عملی انجام نمی‌دهد و اسناد فعل به عبد به منزله اسنادی مجازی است... و برخی بر این باورند که مقصود غیرشیعه از اهل سنت است.^{۳۵}

روشن است که آقای طریحی برای مرجئه چهار معنا ذکر کرده است که چهارمین و آخرین آنها مترادف مرجئه با اهل سنت است و ایشان در خصوص هیچ کدام قضاوت نکرده است. بنابراین، انتساب این تفسیر به ایشان بی‌اساس است.

اشتباه دیگر آقای قفاری این است که نواصب را با اهل سنت مترادف پنداشته و در نتیجه، برخورد قهرآمیز امام مهدی □ با نواصب را به معنای دشمنی آن حضرت با اهل سنت تفسیر کرده است.

سه دیدگاه در تفسیر واژه نواصب وجود دارد:

۱. ناصبی کسی است که با اهل بیت □ دشمنی می‌ورزد، از جمله کسانی که چنین تفسیری برای ناصبی ارائه کرده‌اند به سید محمد عاملی در مدارک الأحکام،^{۳۶} محقق سبزواری در ذخیره العباد^{۳۷} و شیخ انصاری در کتاب الطهارة^{۳۸} می‌توان اشاره کرد؛

۲. ناصبی کسی است که به دشمنی با اهل بیت □ تظاهر می‌کند. طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد:

ناصب کسی است که به دشمنی اهل بیت □ با شیعیان آنان تظاهر می‌کند.^{۳۹}

اشتباه دیگر آقای قفاری این است که نواصب را با اهل سنت مترادف پنداشته و در نتیجه، برخورد قهرآمیز امام مهدی □ با نواصب را به معنای دشمنی آن حضرت با اهل سنت تفسیر کرده است

شهید ثانی می‌نویسد:

نواصب کسانی هستند که به دشمنی با اهل بیت تظاهر می‌کنند، صریحاً یا التزاماً.^{۴۰}

محقق حلی،^{۴۱} علامه حلی^{۴۲} و فرزندشان^{۴۳} و محقق نراقی^{۴۴} نیز معنای دوم را اختیار کرده‌اند.

۳. ناصبی کسی است که بغض اهل بیت را دین خود انتخاب کرده است. در قاموس چنین آمده است:

الناصبية و النواصب المتدينون بغض علی^{۴۵}؛

ناصبیه و نواصب کسانی هستند که بغض علی □ را برای خود دین گرفته‌اند.

شیخ جعفر کاشف‌الغطا نیز می‌نویسد:

ناصب دارای چند معناست یکی از آنها متدین به بغض امیر مؤمنین □ یا یکی از خلفای راشدین است و معنای دیگر تظاهر کننده به بغض علی □ یا یکی از خلفاست، گرچه آن را به عنوان دین خود انتخاب نکرده‌اند.^{۴۶}

صاحب جواهر نیز تفسیر قاموس از نواصب را دارای وجه درستی می‌داند، گرچه در ادامه گفته است احتمال تفسیر ناصبی به کسی که با اهل بیت □ دشمنی می‌ورزد، اگرچه متدین به آن نباشد، در ذهن قوی می‌نماید.^{۴۷}

امام خمینی □ نیز در این باره می‌نویسد:

نواصب کسانی هستند که با ائمه □ دشمنی می‌ورزند یا این که آن را دین خود می‌پندارند و آن را وظیفه دینی خود می‌دانند یا این که بر یکی از آنان خروج کرده‌اند، مانند خوارج و ظاهراً مقصود از نواصب در روایات مانند موثق ابن ابی‌یعفور همین معنا باشد؛ چراکه نواصب در آن زمان گروه شناخته شده‌ای بودند... و مراد از نواصب معنای اشتقاقی آن نیست تا بر هر کسی که با اهل بیت دشمنی ورزد صدق کند، بلکه مقصود گروه معروفی است که دشمنی را دین خود می‌دانستند و شاید آنها گروهی از خوارج باشند.^{۴۸}

بر این اساس، تفسیر نواصب به اهل سنت بی‌اساس است و مشاهیر دانشمندان شیعه با این تفسیر مخالفند، هم‌چنان که شیخ صدوق می‌نویسد:

نادانان گمان می‌کنند هر مخالفی ناصبی است، در حالی که چنین نیست.^{۴۹}

و شیخ انصاری در این باره می‌گوید:

به هر تقدیر ضعف تعمیم ناصب به مخالفان آشکار است.^{۵۰}

با توجه به توضیحات گفته شده، موضوع روایتی که از اعمال شدت امام مهدی □ بر خوارج سخن می‌گفت، بر فرض که از نظر سندی اطمینان‌پذیر باشد، اهل سنت نیست، بلکه گروهی منحرف است که علی‌رغم سفارش پیامبر اکرم □ بر مودت قربا کینه اهل بیت □ را در دل پروراندند و بلکه این کینه را دین و آیین خود برگزیدند.

شبهه سیزدهم

از دیگر مطالبی که قفاری در مواضع مختلفی از کتاب خود کوشیده آن را به مخاطب القا کند، مصونیت آهنینی است که روایات منابع شیعی برای شیعیان ترسیم کرده‌اند. آنان بر این باورند که امام مهدی □ علی‌رغم رفتار خشونت‌آمیز با غیرشیعه، آن‌هم تنها به دلیل شیعه نبودن آنان، با شیعیان چه صالح و مؤمن و چه طالح و فاجر تنها به دلیل شیعه بودن با نهایت مدارا و مهرورزی رفتار خواهند کرد و در نظر آن حضرت آن چه معیار فضیلت است، دعوت به شیعه‌گری است و هر کس شیعه باشد، خودی و شایسته عنایت محسوب می‌شود؛ هر که می‌خواهد باشد و هر چه می‌خواهد بکند. برای نمونه، قفاری در این باره می‌نویسد:

عملیات تهاجم خون‌بار هراس‌انگیزی که شیعه اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می‌پروراند، همه گروه‌ها و نژادها را به جز شیعه شامل می‌شود.^{۵۱}

... در حالی که مردم در عصر قائم در خون غوطه‌ورند و از قائم شیعه - که مایه عذاب آنهاست هم‌چنان که محمد □ مایه رحمت است - در خوف و هراسند، سپاهیان قائم و اصحابش از زندگی دیگری سرشار از انواع نعمت‌ها و شادمانی‌ها برخوردارند.^{۵۲}

نقد و بررسی

در پاسخ ایشان باید گفت آن مهدی متعصبی که پیوندهای نژادی و مذهبی از مسیر عدالت خارج می‌سازد و تعصب‌های دینی دستش را به خون هزاران بی‌گناه آلوده می‌کند، بیش از آن که مهدی شیعیان باشد، ساخته پرداخته ذهن خیال‌پرداز قفاری است. مهدی شیعیان با نصب‌العین قرار دادن **إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى** بزرگ‌ترین منادی عدالت و فضیلت در عصر آخرالزمان است و نه تازیانه ادبش بی‌دلیل تن کسی را می‌گدازد و نه دست مهربانش به عبث سری را می‌نوازد. به همین دلیل، از یک‌سو آغوش پر مهرش را برای کسانی که به ندای فطرتشان لبیک می‌گویند، می‌گشاید:

إذا خرج القائم □ خرج من هذا الأمر من كان يرى أنه من أهله و دخل فيه شبه عبدة الشمس و القمر؛^{۵۳}

هنگامی که قائم □ قیام کند، کسی که خود را از اهل این امر می‌پندارد، از آن خارج می‌شود و افرادی چون خورشیدپرستان و ماه‌پرستان در آن داخل می‌گردند.

از سوی دیگر، تازیانه قهرش بر سر شیعیانی فرود می‌آید که به ظاهر دعوای شیعه‌گری می‌کنند، اما در عمل به ورطه تباهی و فساد فرو غلتیده‌اند. معیار فضیلت در نظر مهدی □ تقوای الهی است و از این جهت، میان شیعه و غیرشیعه تفاوتی نیست و به همین دلیل، در روایات متعددی از برخوردهای با شدت و صلابت امام مهدی □ با شیعیانی که از مسیر پرهیزکاری خارج شده‌اند، سخن گفته شده است. برای نمونه، امام صادق □ در تفسیر آیه **كَذَبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَاهَا** فرمودند:

ثمود رهط من الشيعة فإن الله سبحانه يقول و أما ثمود فهديناهم فاستجبوا العمی علی الهدی فأخذتهم صاعقة العذاب الهون و هو السیف إذا قام القائم □؛^{۵۴}

ثمود گروهی از شیعه هستند و خداوند سبحان می‌فرماید: «اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم ولی [کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به [کیفر] آن چه مرتکب می‌شدند، صاعقه عذاب خفت‌آور آنان را فرو گرفت» یعنی شمشیر هنگامی که قائم □ قیام کند.

آن حضرت در جایی دیگر فرموده‌اند:

... إِنَّمَا جَعَلْتُ التَّقِيَّةَ لِيَحْقَنَ بَهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَتْ التَّقِيَّةُ الدَّمَ فَلَا تَقِيَّةَ وَ إِيْمَ اللَّهِ لَوْ دَعَيْتُمْ لَتَنْصَرُونَا لِقُلْتُمْ لَا نَفْعَ لَنَا نَتَقَى وَ لَكَانَتِ التَّقِيَّةُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَ أُمَهَاتِكُمْ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ □ مَا احْتِاجَ إِلَى مَسَائِلِكُمْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَا قَامَ فِي كَثِيرٍ مِنْكُمْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ حَدَّ اللَّهِ؛^{۵۵}

... همانا تقیه برای محفوظ نگه داشتن جان است، پس اگر تقیه خود باعث ریختن خون شود، دیگر جایی برای تقیه نخواهد بود. به خدا سوگند! اگر برای یاری ما فرا خوانده شوید، ابا کرده و می‌گویید تقیه می‌کنیم و تقیه در نظرتان از پدران و مادرانتان محبوب‌تر

معیار فضیلت در نظر مهدی □ تقوای الهی است و از این جهت، میان شیعه و غیرشیعه تفاوتی نیست و به همین دلیل، در روایات متعددی از برخوردهای با شدت و صلابت امام مهدی □ با شیعیانی که از مسیر پرهیزکاری خارج شده‌اند، سخن گفته شده است

است، ولی چون قائم □ قیام کند، نیازی به درخواست از شما نخواهد داشت و بر بسیاری از منافقان از شما حد خدا را اجرا خواهد کرد.

آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است:

لو قد قام قائمنا بدأ بکذابی الشيعة فقتلهم؛^{۵۶}
چون قائم ما قیام کند از دروغ‌گویان شیعه آغاز می‌کند و آنان را می‌کشد.

امام باقر □ فرموده است:

لو قد قام قائمنا بدأ بالذین يتحلون حبنا فيضرب أعناقهم؛^{۵۷}
چون قائم ما قیام کند، ابتدا کسانی را که [به دروغ] ادعای محبت ما را می‌کنند، گردن می‌زند.

از آن چه گذشت، روشن شد که برخلاف تصوّر قفاری، رفتارهای امام مهدی □ به هیچ نحو متأثر از گرایش‌های مذهبی نیست و آن حضرت با شیعیانی که از مسیر درست منحرف شوند، مانند دیگران رفتار خواهد کرد.

شبهه چهاردهم

بلکه او از سنت مصطفی □ خارج می‌شود و این چیزی است که شیعیان بدان تصریح می‌کنند؛ زیرا - به گمان آنها - از باقر سؤال شد: «آیا قائم به سیرت محمد خواهد بود؟ او پاسخ داد: هرگز همانا رسول خدا همراه با بخشش با اُمت خود رفتار می‌کرد و دل‌های مردم را جذب می‌نمود، ولی قائم ما مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی طلب توبه نکند. وای به حال کسی که با او به مخالفت برخیزد!» پس شیعه گمان می‌کند که قائم به سیره‌ای متفاوت با سیرت پیامبر خدا □ مأمور شده است، در حالی که به اجماع مسلمانان هر چه مخالف سیره رسول خدا □ باشد، از اسلام نیست. پس آیا قائم به دینی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟ چگونه او مأمور به روشی متفاوت با سیره رسول خدا □ است؟ آیا او پیامبری است که بر او وحی

تازه‌ای شده، یا این که بعد از خاتم الانبیا پیامبری نیست و بعد از وفات او وحی نیز منقطع شد و هرکس چیزی جز این ادعا کند، دروغ‌پرداز و دجال است؟ چرا که این ادعا با نصوص قطعی و اجماع مسلمین بر پایان یافتن وحی و نبوت با رحلت سرور پیامبران حضرت محمد □ در تعارض است.

این روایات مکنونات قلبی سازندگان آن را به تصویر می‌کشد و کینه‌های آنان به مردم و به ویژه امت اسلام را که مخالف با روش آنها هستند، نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان روز نزدیکی را آرزو می‌کنند که در آن روز به خواب‌هایشان جامه عمل بپوشانند؛ خواب‌هایی که این روایات از آن پرده برمی‌دارد و حقیقت تشیع عصر صفوی و دولت آیه‌الله‌ها و تشکیلات آنها در لبنان آن را ترسیم می‌کند.^{۵۸}

نقد و بررسی

در پاسخ مطالب پیش گفته باید گفت اولاً پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که محدثان اهل سنت در مهم‌ترین کتاب‌های خود از پیامبر گرامی اسلام □ چنین روایت کرده‌اند که در آخرالزمان عیسی □ از آسمان فرود می‌آید، جزیه را لغو می‌کند و از آنان جز اسلام نمی‌پذیرد، با این که بدون تردید لغو کردن جزیه و پایان یافتن رسمیت اهل کتاب، مخالف سیره و سنت پیامبر اکرم □ است و این اقدام حضرت عیسی □ با سیره حضرت محمد □ مخالف است. بر این اساس، اگر بخواهیم این مضمون را در قالب حدیثی بیان کنیم، چنین می‌شود: از پیامبر خدا □ پرسیدند:

أیسیر عیسی بسیرتک؟ فقال: هیهات إني سرت فی أهل الكتاب بالمن و كنت آخذ الجزية و عیسی أمر أن يسیر بالغلظة و الشدة و أن یضع الجزية و أن لا یقبل إلا الإسلام.

چگونه وجود چنین مضمونی در منابع معتبر اهل سنت به معنای انکار ختم نبوت و مبعوث شدن عیسی □ به دینی غیر از اسلام نیست، اما حدیث مورد نظر ایشان به معنای انکار ختم نبوت و مبعوث شدن امام مهدی □ به دینی غیر از اسلام است؟ پیش از این به تفصیل گذشت که دانشمندان اهل سنت با برگرداندن

این تفاوت در سیره به سنت پیامبر خدا □ ، روایت یاد شده را با اندیشهٔ ختم نبوت هم‌نوا و هم‌آهنگ می‌دانند و باز توضیح داده شد که روایات مشابه منابع شیعی را هم با همان مکانیزم و برگرداندن این تفاوت ظاهری به سنت حضرت محمد □ ، هم‌آهنگ با اندیشهٔ ختم نبوت می‌توان فهمید. از این‌رو، رفتار ویژه امام مهدی □ با مخالفان به جهت استناد به سنت رسول خدا □ مخالف با سیرت آن حضرت نیست.

از سویی، پیامبر گرامی اسلام □ در شرایط مختلف سیره‌های متفاوتی داشته‌اند. رفتار آن حضرت با مخالفان هنگامی که جمعیت مسلمین انگشت‌شمار بود، با رفتار آن حضرت در زمان اوج اقتدار متفاوت می‌نمود، هم‌چنان‌که دوران پیش از هجرت با فشارها و تنگناهایش اقتضائاتی داشت و دوران پس از هجرت اقتضائاتی دیگر. این به معنای تذبذب در سیرهٔ پیامبر اسلام □ نیست، بلکه به دلیل تغییر شرایط است که رفتارهایی ویژه را اقتضا می‌کند و اگر در سیرهٔ امام مهدی □ با سیرهٔ رسول گرامی اسلام □ تفاوتی وجود داشته باشد، از آن‌جا که این تفاوت در شرایط است، به واقع تفاوتی نخواهد بود؛ چراکه اصول حاکم بر رفتارها همیشگی و همه‌جایی هستند و هم پیامبر اکرم □ به آن اصول پای‌بند بوده و هم امام مهدی □ و این تفاوتی که به ظاهر دیده می‌شود، به دلیل تحقق شرایط جدید است که رفتارهای جدید را می‌طلبد، به گونه‌ای که اگر پیامبر اسلام □ نیز در زمان امام مهدی □ حضور داشت، رفتاری مشابه آن حضرت می‌کرد، هم‌چنان‌که اگر امام مهدی □ در زمان حضرت محمد □ می‌زیست، هم‌چون آن حضرت عمل می‌کرد.

سوم آن‌که در برابر روایتی که قفاری در نظر دارد و در نوع خود منحصر به فرد است و جز شیخ نعمانی کسی آن را در کتاب خود روایت نکرده،^{۹۹} مجموعهٔ متعددی از روایات وجود دارد که به همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی تأکید کرده است. با وجود این مجموعهٔ متنوع حدیثی که بسیاری از اندیشه‌ورزان طراز اول شیعی آن را روایت کرده‌اند، جا داشت جناب قفاری اعتقاد به هم‌گونی سیرت و سنت نبوی و مهدوی را به عالمان شیعه نسبت دهد، نه این‌که روایت منحصر به فرد یاد شده را گزینش کند و براساس آن، ادعا کند شیعیان منکر ختم نبوت و خروج امام مهدی □ از شریعت اسلامند.

محدثان بزرگی هم‌چون شیخ صدوق، شیخ نعمانی، شیخ طوسی، شیخ مفید، عیاشی، محمد بن جریر طبری و... مجموعهٔ روایات را در منابع دست اولی هم‌چون *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، *الغیبه*، *دلائل‌الامامة*، *تهذیب*، *ارشاد*، *تفسیر عیاشی* و... روایت کرده‌اند. در این احادیث، افزون بر تصریح به هم‌سانی سیرت و سنت این دو نور مقدس، با تعبیر دیگری هم‌چون دعوت به سنت پیامبر □ احیای سنت پیامبر □ و ستیز برای اقامهٔ سنت آن حضرت و... بر این حقیقت تأکید شده است که امام مهدی □ سیرت و سنتی جز سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام □ نخواهد داشت. برخی از روایات یاد شده بدین قرار است:

اصول حاکم بر رفتارها همیشگی و همه‌جایی هستند و هم پیامبر اکرم □ به آن اصول پای‌بند بوده و هم امام مهدی □ و این تفاوتی که به ظاهر دیده می‌شود، به دلیل تحقق شرایط جدید است که رفتارهای جدید را می‌طلبد، به گونه‌ای که اگر پیامبر اسلام □ نیز در زمان امام مهدی □ حضور داشت، رفتاری مشابه آن حضرت می‌کرد، هم‌چنان‌که اگر امام مهدی □ در زمان حضرت محمد □ می‌زیست، هم‌چون آن حضرت عمل می‌کرد

پیامبر اکرم □ فرموده است:

اسمه اسمی ... سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی؛^{۶۰}

او هم نام من است... و روشش همان روش من. مردم را بر دین و آیین من برپا می دارد.

در جایی دیگر فرموده است:

یخرج رجل من امتی یعمل بسنّتی؛^{۶۱}

مردی از امت من به پا خواهد خاست که طبق سنت من رفتار خواهد کرد.

هم چنین پیامبر اکرم □ فرموده است:

یقاتل علی سنّتی کما قاتلت أنا علی الوحی؛

برای اقامه سنت من می جنگد، هم چنان که من برای وحی جهاد کردم.

از امام علی □ روایت شده است:

یقیم فیکم سنّة النبی؛^{۶۲}

او در میان شما سنت پیامبر را به پا خواهد داشت.

و در جایی دیگر فرموده اند:

لا یرک بدعة إلاّ أزأها ولا سنّة إلاّ أقامها؛^{۶۳}

بدعتی نمی ماند مگر این که آن را نابود می کند و سنتی نمی ماند، مگر این که آن را احیا می نماید.

امام باقر □ فرموده است:

إذا قام سار بسیرة رسول الله □؛^{۶۴}

چون قیام نماید، به روش پیامبر خدا □ رفتار خواهد کرد.

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر □ پرسیدم: چون قائم □ قیام کند، چه سیره ای در میان مردم خواهد داشت؟ حضرت فرمود:

بسیرة ما سار به رسول الله □ حتی یظهر الإسلام؛^{۶۵}

به همان سیره پیامبر خدا □ تا این که اسلام پیروز شود.

و عبدالله بن عطا می گوید: از آن حضرت درباره سیره قائم □

سؤال کردم. آن حضرت فرمود:

بما سار به رسول الله □؛^{۶۶}

به همان سیره پیامبر خدا □ .

امام باقر □ فرموده است:

فیدعو الناس إلى کتاب الله و سنّة نبیه □؛^{۶۷}

مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش □ فرا می خواند.

امام صادق □ فرموده است:

إنّ فی صاحب هذا الأمر سنناً من الأنبياء... و أمّا سنّته من

حمّد فیهتدی بهداه و یسر بسیرته؛^{۶۸}

در صاحب این امر روش هایی از انبیاست... و اما روش

محمد □ هدایت یافتن به هدایت او و رفتار کردن براساس

سیرت اوست.

امام صادق □ در روایت دیگری سخن رانی آغازین امام

مهدی □ در مسجد الحرام را چنین گزارش فرموده است:

... و دعاهم إلى حقّه و أن یسر فیهم بسیرة رسول الله □

و یعمل فیهم بعمله؛^{۶۹}

مردم را به حق خود فرا می خواند و متعهد می شود که با آنان به

روش پیامبر □ برخورد کند و مانند آن حضرت رفتار نماید.

امام مهدی □ نیز در خطاب آغازین خود چنین می فرماید:

ألا و من حاجنی فی سنّة رسول الله □ فأنا أولى الناس

بسنّة رسول الله □؛^{۷۰}

آگاه باشید! هر کس درباره سنت پیامبر خدا □ با من محاجه

می کند، بداند که من نسبت به روش آن حضرت سزاوارترم.

گفتنی است استفاضه روایاتی که بر همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی دلالت دارند، اگر نگوییم تواتر و نیز تعدّد و دست اول بودن منابع آن ما را از بررسی سندی این روایات بی نیاز می کند؛ چرا که به صدور این مضمون از معصوم اطمینان حاصل می شود، گرچه پاره ای از آنها از نظر سندی نیز معتبرند، اما روایت مورد نظر آقای قفاری را مرحوم نعمانی به سند خود از محمد بن حسان رازی - که توثیق نشده -^{۷۱} از محمد بن علی کوفی روایت می کند. مرحوم نجاشی در شرح حال بن علی محمد می نویسد:

بسیار ضعیف و فاسدالعقیده است. در هیچ چیز به او اعتماد نمی‌شود. پس از آن‌که در کوفه به دروغ‌پردازی شناخته شد، وارد قم گردید، مدتی بر احمد بن محمد بن عیسی وارد بود، به غلو شهرت یافت و مورد آزار قرار گرفت و احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد.^{۷۲}

و شیخ طوسی می‌نویسد:

فضل بن شاذان گفته است دروغ‌گویان مشهور چند نفرند... و ابوسمینه، محمد بن علی کوفی، مشهورترین آنهاست.^{۷۳}

قفاری نیک می‌داند که براساس مبانی اهل سنت و نیز تشیع با وجود تعارض میان مجموعه متعددی از احادیث و یک حدیث ضعیف‌السند، ترجیح با مجموعه احادیث است. از این‌رو، براساس مبانی شیعه حدیث مورد نظر قفاری پذیرفتنی نیست، هرچند اندیشه‌ورزی بزرگ، آن را در کتاب خود روایت کرده باشد.

مجموعه احادیث یاد شده به وضوح بر دیدگاه عالمان شیعه مبنی بر هم‌سانی و همانندی سیرت و سنت مهدوی و سیرت و سنت نبوی دلالت دارد و با وجود این همه روایت که هم دانشمندان فراوانی آن را نقل کرده‌اند و هم در منابع کهن و دست‌اول حدیثی منعکس شده، جایی برای تردید در این مسئله باقی نمی‌ماند و عجیب است که قفاری با وجود این همه روایت در منابع شیعی که بر هم‌گونی سیرت و سنت نبوی دلالت دارند، چگونه اعتقاد به تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر اکرم □ را به شیعیان نسبت می‌دهد!

شبهه پنزدهم

نویسنده در ادامه می‌نویسد:

و آشکار است که امیرالمؤمنین علی که شیعیان گمان می‌کنند پیرو اویند، مخالفینش را تکفیر نکرد و جز با کسانی که بر علیه او خروج کردند، نجنگید. پس قائم شیعیان که این اقدامات را انجام می‌دهد و پیروان او، شیعه علی نیستند. شیعیان در احادیثشان اعتراف کرده‌اند که قائمشان به سیره علی رفتار نمی‌کند، چراکه به گمان آنها از صادق سؤال شد: آیا قائم برخلاف سیره علی رفتار خواهد کرد. پاسخ داد: آری! همانا علی با گذشت و خودداری با آنها رفتار کرد؛ چراکه می‌دانست پس از او بر شیعه تسلط خواهند یافت، اما قائم با آنها با شمشیر و اسارت رفتار خواهد کرد؛ چراکه می‌داند پس از او تا ابد کسی بر شیعه تسلط نمی‌یابد.^{۷۴}

نقد و بررسی

اولاً امام مهدی □ نیز جز با کسانی که بر او خروج می‌کنند، نخواهد جنگید. امام صادق □ در تفسیر آیه شریفه □ *وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا* فرمودند:

عجیب است که قفاری با وجود این همه روایت در منابع شیعی که بر هم‌گونی سیرت و سنت نبوی دلالت دارند، چگونه اعتقاد به تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر اکرم □ را به شیعیان نسبت می‌دهد

فمن بايعه و دخل معه و مسح على يده و دخل في عقد
أصحابه كان أمنا؛^{۷۵}

هرکس با او بیعت کند و بر او وارد شود و دست او را
بفشارد و در شمار اصحابش درآید، ایمن خواهد بود.

ثانیاً براساس روایات اهل بیت □ امام مهدی □ سیرت و
سنتی همانند سیرت و سنت امام علی □ خواهد داشت.
امام صادق □ فرموده است:

إنَّ قائمنا إذا قام لبس لباس عليّ و سار بسيرته؛^{۷۶}

چون قائم ما قیام کند، لباس علی □ را خواهد پوشید و به
روش او رفتار خواهد کرد.

اگر پاره‌ای از احادیث از تفاوت سیرت علوی و مهدوی سخن
می‌گویند، به فرض که این روایات از نظر سندی قابل اطمینان
باشند، این تفاوت در یک مورد خاص است که از کلیت همانندی
سیرت علوی و مهدوی استثنا شده است. روشن است که با وجود
تشابه همه‌سویه سنت علوی و مهدوی، تفاوت در یک مورد خاص
آن‌هم به دلیل رعایت مصالحی، آن حضرت را از جرگه شیعیان
امام علی □ خارج نمی‌سازد و بلکه با نگاه عمیق‌تر حتی همان
یک مورد نیز مخالفت با سیره امام علی □ نیست؛ چراکه اگر
شرایط عصر امام علی □ همانند شرایط عصر ظهور بود، آن
حضرت نیز به کاری مانند امام مهدی □ دست می‌زد. به تعبیر
دیگر، پیشوایان معصوم همگی تابع ضوابط معینی هستند و اگر
یک معصوم در عصری به دلیل وجود شرایط و عواملی، براساس
دستورالعمل خاصی مأمور به رفتار باشد و در عصر معصوم دیگر
به دلیل فقدان آن شرایط و عوامل، انجام آن دستورالعمل از عهده
معصوم برداشته شود و او به پیروی از ضابطه دیگری مأمور باشد،
به معنای متغیر بودن قوانین نیست، بلکه شرایط مختلف در خود
قوانین دیده شده‌اند و ضوابط مختلفی به تناسب شرایط وضع
شده‌اند. افزون بر این که بنابر بحث‌های گذشته، حتی تفاوت رفتار
امام مهدی □ با رفتار پیامبر گرامی اسلام □ آن حضرت را از
چارچوب سنت پیامبر □ خارج نمی‌کند، همچنان که اهل سنت
الغای جزیه توسط حضرت عیسی □ را به معنای خروج آن
حضرت از سنت پیامبر گرامی اسلام □ نمی‌دانستند، با توجه
به معیار یاد شده رفتار متفاوت امام مهدی □ به معنای خروج از

سنت علوی هم نیست.

به قرینه دیگر روایات که به این موضوع پرداخته‌اند، مورد
خاصی که روایات مورد نظر آقای قفاری به آن اشاره دارند،
جنگ با اهل بغی است، یعنی امام علی □ در جنگ با اهل
بغی از کشتن مجروحان و فراریان و به اسارت گرفتن همسر و
فرزندانشان چشم پوشید، اما امام مهدی □ چنین نخواهد کرد.
امام صادق □ فرموده است:

لَسيرة عليّ في أهل البصرة كانت خيراً لشيعة مما طلعت
عليه الشمس إنه علم أنّ للقوم دولة فلو سباهم لُسيت
شيعة قلت فأخبرني عن القائم يسير بسيرته قال: لا إنّ
عليّاً صلوات الله عليه سار فيهم بالمدن للعلم من دولتهم وإنّ
القائم يسير فيهم بخلاف تلك السيرة لأنّه لا دولة لهم؛^{۷۷}

سیره علی □ در رویارویی با اهل بصره از آن‌چه خورشید بر
آن می‌تابد، برای شیعیانش بهتر بود. او می‌دانست برای آن
گروه دولتی خواهد بود. پس اگر امام علی □ آنها را به اسارت
می‌گرفت، آنها نیز شیعیانش را اسیر می‌کردند. راوی می‌گوید:
پرسیدم آیا قائم □ نیز به سیرت امام علی □ رفتار خواهد
کرد؟ فرمودند: خیر همانا علی درود خدا بر او باد، با آنها با
گذشت رفتار نمود، چون از به غلبه و قدرت رسیدن آنها آگاهی
داشت، اما قائم □ رفتاری متفاوت خواهد داشت، چون آنها را
پس از آن دولتی نخواهد بود.

در حدیثی دیگر عبدالله بن سلمان می‌گوید: به امام صادق □
عرض کردم مردم می‌گویند: امام علی □ اهل بصره را کشت،
ولی اموالشان را رها کرد. حضرت فرمود:

إنّ عليّاً إنّما منّ عليهم كما منّ رسول الله □ عليّ أهل
مكة و إنّما ترك عليّ أموالهم لأنّه كان يعلم أنّه سيكون له
شيعة و أنّ دولة الباطل ستظهر عليهم فأراد أن يقتدي به
في شيعة؛^{۷۸}

علی □ بر آنها شفقت ورزید، همچنان که رسول خدا □ بر
اهل مکه منّت گذارد و همانا علی □ اموال آنها را رها کرد؛
چراکه می‌دانست به زودی شیعیانی خواهد داشت و دولت باطل
بر آنها تسلط خواهد یافت و علی □ خواست که در مورد
شیعیانش به او اقتدا شود.

بر این اساس، اگر روایات اهل بیت □ از تفاوت سیره امام مهدی □ با سیره امام علی □ سخن گفته‌اند، اگر بتوان نام آن را تفاوت نهاد، در مورد یک مسئله خاص است و گرنه در دیگر موارد سیرت مهدی همان سیرت علوی خواهد بود. از این رو، آن حضرت شیعه امام علی □ و پیرو سیرت و سنت آن حضرت است.

شبهه شانزدهم

از دیگر روایاتی که قفاری به آن خرده گرفته، این حدیث است:

يقوم القائم بأمرٍ جديدٍ و كتابٍ جديدٍ و سنّةٍ جديدةٍ و قضاءٍ جديدٍ؛^{۷۹}
قائم به امری جدید، کتابی جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند.

نقد و بررسی

پیش از این به کتاب جدید امام مهدی □ و نیز قضاوت ایشان پرداختیم. درباره سنت جدید آن حضرت باید گفت که اولاً اگر فرضاً روایت مورد بحث بر تفاوت واقعی سنت نبوی و مهدوی دلالت داشته باشد، به دلیل تعارض آن با مجموعه دیگری از روایات که بر همانندی سنت نبوی و مهدوی دلالت دارند و ما پیش‌تر آنها را ذکر کردیم، باید آن را کنار نهاد و اهل سنت نیز به این مبنا معتقدند.

ثانیاً این روایت به معنای تفاوت واقعی میان سنت امام مهدی □ و سنت و سیرت واقعی پیامبر گرامی اسلام □ نیست؛ چراکه روایات متعدد و متنوعی بر همانندی سنت سیرت نبوی و مهدوی دلالت دارند و در این باره پیش‌تر به تفصیل پرداخته‌ایم.

اگر این روایت به معنای تفاوت سنت پیامبر اکرم □ و امام مهدی □ نیست، پس مفهوم آن چیست؟

درباره محتوای این حدیث سه احتمال وجود دارد:

۱. گرچه در این روایت سنت امام مهدی □ جدید خوانده شده، در این خصوص که سنت آن حضرت در قیاس با چه چیزی جدید نامیده شده، سکوت شده است. بنابراین، احتمال دارد جدید بودن سنت امام مهدی □ بدین معنا باشد که آن حضرت در زندگی خود روش و شیوه‌ای به کار خواهد گرفت که در قیاس با سنت‌ها و رسوم رایج در جامعه جدید است و برای مردم آن زمان تازگی دارد. این سیرت و سنت جدید همان سنت رسول گرامی اسلام □ است که بر اثر فاصله گرفتن مسلمانان از ارزش‌های اسلامی غبار فراموشی بر آن می‌نشیند و متروک و مهجور می‌نماید. امام مهدی □ با احیای آن، مردم را با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام □ آشنا می‌کند که در آن زمان میان مردم شناخته شده و شایع نیست. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، فقدان هرگونه مقایسه میان پیامبر اکرم □ و امام مهدی □ در این روایت است.

۲. سنت امام مهدی □ در قیاس با سنت موجود حضرت محمد □ و نه سنت

اگر یک معصوم در عصری به دلیل وجود شرایط و عواملی، براساس دستورالعمل خاصی مأمور به رفتار باشد و در عصر معصوم دیگر به دلیل فقدان آن شرایط و عوامل، انجام آن دستورالعمل از عهده معصوم برداشته شود و او به پیروی از ضابطه دیگری مأمور باشد، به معنای متغیر بودن قوانین نیست، بلکه شرایط مختلف در خود قوانین دیده شده‌اند و ضوابط مختلفی به تناسب شرایط وضع شده‌اند

واقعی‌شان، جدید خواهد بود، یعنی امام مهدی □ سنتی در پیش خواهد گرفت که با آن چه به عنوان سنت پیامبر □ در میان مردم شناخته شده است، تفاوت دارد، در حالی که سیرت آن حضرت با سنت واقعی پیامبر کاملاً مطابقت دارد. به تعبیر دیگر، جدید بودن وصف سنت امام مهدی □ در قیاس با سنت پیامبر □ نیست. سنت آن حضرت به نظر مردم که از سنت‌های اصیل پیامبر اکرم □ فاصله گرفته‌اند، جدید می‌نماید.

در توضیح چرایی تفاوت سیرت و سنت واقعی پیامبر گرامی اسلام □ و آن چه به عنوان سنت و سیرت آن حضرت در میان مردم رواج دارد، این عوامل را می‌توان برشمرد:

یکم. میان ما و عصر آغازین اسلام فاصله طولانی مدتی وجود دارد که در این فاصله دراز، عواملی چون منع کتابت حدیث، اختناق حاکم بر فضای جامعه اسلامی در عصر امویان و عباسیان و در نتیجه، محدودیت فعالیت امامان اهل بیت □ و دانشمندان شیعی، جنگ‌های صلیبی و جنگ مغول که به از میان رفتن هزاران نسخه از کتاب‌هایی انجامید که بخش مهمی از سنت شریف پیامبر اکرم □ و دیگر معارف اسلامی را دربر داشتند و عواملی از این قبیل، باعث شد امت اسلامی از بسیاری میراث‌های فرهنگی خویش محروم بماند و از سوی دیگر، تحریف‌گران و حدیث‌سازان که به‌جز رسیدن به اهداف سیاسی و مادی دغدغه‌ای نداشته‌اند، خلأهای موجود را با احادیث ساختگی خود پر کرده‌اند. این روند به محرومیت نسل‌های بعد جامعه اسلامی از بخش مهمی از سنت حقیقی پیامبر گرامی اسلام □ انجامید. امام صادق □ در روایتی به مطلب یاد شده، چنین اشاره فرموده‌اند:

... و لو قد قام قائمنا و تکلم متکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن و شرائع الدین و الأحکام و الفرائض كما أنزله الله علی محمد □ لأنکر أهل البصائر فیکم ذلک الیوم انکاراً شدیداً ثم لم تستقیموا علی دین الله و طریقہ إلا من تحت حدّ السیف فوق رقابکم إنّ الناس بعد نبی الله □ رکب الله به سنّة من کان قبلکم فغیروا و بدّلوا و حرّفوا و زادوا فی دین الله و نقصوا منه فما من شیء علیہ الناس الیوم إلا و هو منحرف عما نزل به الوحي من عند الله؛^{۸۱}

اگر قائم ما قیام کند و سخن‌گوی ما لب به سخن بگشاید و

از نو به شما قرآن، آداب دینی، احکام و واجبات را آن چنان که خداوند بر محمد □ نازل کرده است، تعلیم دهد، آنهایی که امروز در میان شما اهل بصیرتند، آن را به شدت انکار خواهند کرد. پس بر دین خداوند استوار نخواهید شد، مگر این که تیزی شمشیر را بالای سرتان احساس کنید. همانا خداوند پس از پیامبر □ خود مردم را بر سنت پیشینیان مسلط کرد و آنها آن را تغییر دادند و دگرگون کردند و تحریف نمودند و بر دین خداوند افزودند و از آن کاستند، پس امروز چیزی در دست مردم نیست، مگر این که با آن چه از سوی خداوند به آن وحی فرستاده شده، تفاوت دارد.

دوم. «وقتی فقها خود را از دست‌یابی به احکام موضوعات جدید و پیش‌آمدهایی که در طول زمان رخ می‌داد، محروم یافتند، به ناچار به قواعد عمومی اسلامی که به عمومیتش شامل این حوادث می‌شد، رو آوردند. این قواعد اسلامی صحیح هستند و انسان را هنگام چهل به حکم واقعی یاری می‌رسانند و وظیفه دینی او را مشخص می‌کنند، ولی ثمره این قواعد کلی لزوماً در همه‌جا حکم واقعی اسلام نیست، بلکه چیزی است که از آن به عنوان حکم ظاهری یاد می‌کنند، یعنی حکمی که وظیفه دینی مکلف را هنگام چهل به حکم واقعی و اصلی معین می‌نماید. این نوع از احکام ظاهری بعد از پایان یافتن عصر تشریع احکام تا به امروز بیشترین بخش از مسائل فقه یا تقریباً تمام آن را به جز احکام روشن اسلامی فرا گرفته است.»^{۸۲}

این عوامل باعث شد آن چه پس از عصر پیامبر گرامی اسلام □ سیرت و سنت آن حضرت شناخته می‌شد، با سیرت و سنت واقعی آن حضرت فی‌الجمله تفاوت‌هایی داشته باشد و از آن جا که امام مهدی □ سنت‌های اصیل فراموش شده را احیا می‌کند، سنت حضرت جدید بنماید.

سوم. تازگی سنت امام مهدی □ به این دلیل است که پاره‌ای از احکام که آن حضرت اعلان و اعلام می‌کند، پیش از آن حتی رسول گرامی اسلام □ نیز بیان نفرموده است. آیه‌الله سیدمحمد صدر در این باره می‌نویسد:

احکامی که خداوند از طریق پیامبر اکرم □ به بشریت عرضه کرد و آن حضرت آنها را فرا گرفت، دو دسته‌اند: پاره‌ای از آنها

به مردم اعلام شد تا این که برای زمان معینی معیار علم و عمل باشند و برخی از آنها بر مردم پوشیده ماند و اعلام آنها تا عصر ظهور امام مهدی □ و زمان اجرای عدالت کامل به تأخیر افتاد. واضح‌ترین دلیل بر مطلب یاد شده این است که ما به روشنی می‌بینیم تعداد زیادی از احکام وجود داشته که در صدر اسلام و در عصر نخستین رهبران اسلامی امکان بیان آنها وجود نداشته است؛ چرا که جامعه از موضوعات آنها بی‌اطلاع بوده و آن احکام با سطح فکری و فرهنگی مردم متناسب نبوده است، مانند حکم سوار شدن هواپیما و استفاده از بمب‌های میکروبی و کاشت قلب و مانند آن. از این رو، ضرورت داشت اعلام این احکام به پس از آشنایی جامعه با موضوعات آن موکول شود و با توجه به این که در زمان آشنایی جامعه با این موضوعات منبع شریعت در دسترس نبود، از این رو این احکام هنگامی اعلام خواهد شد که بشریت برای مرتبه دوم به منبع شریعت که همان امام مهدی □ است، دسترسی پیدا کند.^{۸۲}

بر اساس احتمال سوم جدید بودن سنت امام مهدی □ در قیاس با سنت‌های اعلام شده پیامبر اکرم □ خواهد بود، اما در قیاس با سنت‌های اعلام نشده پیامبر اکرم □ آن حضرت روش جدیدی نخواهد داشت. با توجه به توضیحات یاد شده، احادیثی که سنت امام مهدی □ را جدید خوانده‌اند، بر عدول و روی گردانی آن حضرت از سیرت و سنت پیامبر اکرم □ دلالت ندارند و سنت آن حضرت هم‌آهنگ و هم‌سان با سنت پیامبر اکرم □ اعم از سنت‌های فراموش شده یا سنت‌های اعلام نشده است و در نتیجه، امام مهدی □ نه پیامبری جدید خواهد بود و نه شریعت تازه‌ای خواهد آورد.

شبهه هفدهم

وی در ادامه می‌نویسد:

در حالی که در عصر قائم مردم میان خون زندگی می‌کنند و از قائم شیعه - که به عنوان عذاب برانگیخته شده هم‌چنان که حضرت محمد □ به عنوان رحمت مبعوث شده است - در ترس و وحشتند، سپاهیان او و اصحابش از زندگی دیگری سرشار از نعمت‌های رنگارنگ و انواع شادمانی‌ها برخوردارند. پس او در مسیر به آنها فرمان می‌دهد که «با خود غذا و نوشیدنی و علفی برندارند. آنها می‌گویند او می‌خواهد ما و چارپایانمان را از گرسنگی و تشنگی هلاک کند. پس او حرکت می‌کند و آنها نیز همراه او به راه می‌افتند و چون به اولین منزل رسیدند، به سنگ ضربه‌ای می‌زند و از آن غذا و نوشیدنی و علف می‌جوشد و اصحاب و چارپایانشان از آن می‌خورند و می‌نوشند تا این که پشت کوفه در نجف فرود می‌آیند.» و هم‌چنین «در منزلی فرود نمی‌آید، مگر این که از آن چشمه‌هایی می‌جوشد و هر کس گرسنه باشد، از آن سیر می‌شود و هر کس تشنه باشد، سیراب می‌گردد.» «و چون او قیام کند اموال ظاهر و باطن زمین نزد او جمع می‌شود و او به اندازه‌ای به اصحابش می‌بخشد که پیش از او کسی چنین نکرده است و رزق به دست او فرونی می‌یابد. پس او در همراه دوبار آذوقه می‌دهد و در هر سال دوبار می‌بخشد، به اندازه‌ای که هیچ شیعه‌ای

□ سنت امام مهدی
در قیاس با سنت
موجود حضرت
محمد □ و نه سنت
واقعی‌شان، جدید
خواهد بود، یعنی
امام مهدی □ سنتی
در پیش خواهد گرفت
که با آنچه به عنوان
سنت پیامبر □ در
میان مردم شناخته
شده است، تفاوت
دارد

کسی را برای بخشیدن درهم و دینار خود نمی‌یابد».^{۸۳}

میان آمد. آن حضرت فرمود:

نقد و بررسی

به ذهن خواننده‌ای که عبارات یاد شده را می‌خواند چنین متبادر می‌شود که اولاً اصحاب امام مهدی □ انسان‌هایی رفاه‌زده و لذت‌جو هستند که برای گسترش عدالت و فضیلت در عصر ظهور متحمل هیچ‌گونه مشقتی نمی‌شوند و در این راه باری به دوش نمی‌کشند و در مقابل از رهگذر حاکمیت امام مهدی □ به عالی‌ترین سطوح رفاه دست می‌یابند و ثانیاً آن‌همه آسایش و نعمتی که وعده تحققش در دوران ظهور داده شده است، تنها برای اصحاب امام مهدی □ و شیعیان آن حضرت است و دیگران در آن سهمی ندارند.

در پاسخ مطلب نخست باید گفت که تصویر یاد شده بیش از آن‌که از روایات اهل‌بیت □ سرچشمه بگیرد، محصول داستان‌پردازی‌های قفاری است؛ چراکه براساس روایات اهل‌بیت □ اصحاب امام مهدی □ انسان‌هایی وارسته و پرهیزکارند که برای تشکیل حکومت جهانی تمام سختی‌ها را به جان می‌خرند و ابتلائات فراوانی را پشت سر می‌گذارند. بشیر نبال می‌گوید به امام باقر □ عرض کردم: آنها می‌گویند اگر مهدی □ قیام کند کارها خودبه‌خود برای او سامان می‌یابد و به اندازه حجامتی خون نمی‌ریزد. امام □ فرمودند:

كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَ لَا اسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ □ حِينَ أَدْمَيْتُ رِبَاعِيَّتَهُ وَ شَجَّ فِي وَجْهِهِ كَلًّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعِرْقَ وَ الْعَلَقَ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ؛^{۸۴}

به خدایی که جانم در دست اوست سوگند اگر کارها به خودی خود برای کسی سامان می‌یافت برای رسول خدا □ هنگامی که دندان‌هایش شکست و صورتش زخمی شد سامان می‌یافت. هرگز، سوگند به آن‌که جانم در دست اوست (چنین نخواهد شد) تا این‌که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم. پس آن حضرت بر پیشانی خود - به عنوان نمودار آن حالت - دست کشید.

و ابن‌خلاد می‌گوید نزد امام رضا □ از قائم □ سخن به

أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَرْخَى بِالْأَمْنِكُمْ يَوْمُنْذٍ قَالُوا وَ كَيْفَ قَالَ: لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا □ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَ الْعِرْقُ وَ النُّومُ عَلَى السُّرُوحِ وَ مَا لِبَاسُ الْقَائِمِ □ إِلَّا الْغَلِيظُ وَ مَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِبُ؛^{۸۵}

شما امروز نسبت به زمان قائم □ سبک‌بارتر هستید. اصحاب پرسیدند چگونه؟ امام □ فرمود: اگر قائم □ قیام کند چیزی جز خون بسته بر پیشانی و عرق ریختن و خوابیدن بر زین اسب‌ها نخواهد بود و لباس قائم جز لباس درشت و غذایش جز غذای بی‌خورش نخواهد بود.

و امام صادق □ فرمود:

إِنَّ أَصْحَابَ الطَّالُوتِ إِبْتَلَوْا بِالنَّهْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مِثْلِكُمْ بَنُورٍ وَ إِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ □ يَبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ؛^{۸۶}

اصحاب طالوت با نهري که خداوند درباره‌اش فرموده است «خداوند شما را با نهري می‌آزماید» امتحان شدند و اصحاب قائم نیز به مثل آن آزمایش می‌شوند.

با وجود سربلندی اصحاب آن حضرت در رویارویی با چنین ابتلائات و سختی‌ها شایستگی آن را پیدا می‌کنند که با دیدن گوشه‌ای از کرامات مهدوی قلب‌هایشان مطمئن‌تر گردد و در مسیر جهاد با دشمنان خدا استوارتر گردند.

گذشته از نکته یاد شده، در روایتی که قفاری به آن استناد کرده، واژه طعام و شراب (خوردنی و نوشیدنی) آمده است که می‌تواند نان جو و آب باشد و این‌که ایشان از کجا از این روایت زندگی سرشار از نعمت‌های رنگارنگ و انواع شادمانی‌ها را برداشت کرده‌اند، خود باید پاسخ‌گو باشند.

در خصوص مقام و منزلت معنوی اصحاب امام مهدی □ روایات متعددی وجود دارد که پاره‌ای از آنها بدین قرار است: امام باقر □ فرمود:

كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ □ وَ أَصْحَابِهِ فِي نَجْفِ الْكُوفَةِ كَانَ عَلَى رُؤُسِهِمُ الطَّيْرُ قَدْ فَنِيَتْ أَزْوَاجُهُمْ وَ خُلِقَتْ ثِيَابُهُمْ قَدْ أَثَرُ السَّجُودِ بِجِبَاهِهِمْ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ وَ رَهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ

زبر الحدید؛^{۸۷}

گویا قائم □ و اصحاب او را در نجف کوفه می‌بینم که گویا پرنده بر سرشان نشست است و توشه‌هایشان تمام شده است و لباس‌هایشان پوسیده است. اثر سجده بر پیشانی‌شان مشهود است. آنها شیران روز و راهبان شبند و گویا قلب‌هایشان پاره‌های آهن است.

و امام صادق □ فرمودند:

رجال کأنّ قلوبهم زبر الحدید لا یشوبها شک فی ذات الله أشدّ من الحجر لو حملوا على الجبال لأزالوها لا یقصدون برایاتهم بلدة الا خربوها کأنّ علی خیلهم العقبان یتمسّحون بسرج الإمام □ یطلبون بذلك البركة و یحفّون به یقونه بأنفسهم فی الحروب و یكفونه ما یرید فیهم رجال لا ینامون اللیل لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل...^{۸۸}

مردانی که گویا قلب‌هایشان پاره‌های آهن و از سنگ سخت‌تر است و در ذات خداوند ذره‌ای تردید بر آن عارض نشده است. اگر بر کوه‌ها بگذرند، آن را از جا برمی‌کنند، با پرچم‌شان قصد جایی نمی‌کنند، مگر آن‌جا را ویران کنند، گویا بر اسب‌هایشان عقاب نشسته است، به زین اسب امام دست می‌کشند و به آن تبرک می‌جویند، گرداگرد او را می‌گیرند و در میدان‌های نبرد با جانشان از او محافظت می‌کنند و آن‌چه می‌خواهد اجابت می‌کنند. مردانی که شب‌ها نمی‌خوابند و در نمازشان زمزمه‌ای هم‌چون زمزمه زنبور عسل دارند...

در پاسخ ادعای دوم نویسنده یاد شده باید گفت اختصاص مواهب عصر ظهور برای شیعه و محرومیت انسان‌های دیگر از آن، ادعایی سست و بی‌اساس و مخالف احادیث اهل بیت □ است؛ چراکه احادیث بسیاری از اهل بیت □ وجود دارد که با به کار گرفتن تعبیری چون «الناس» و «العباد»، به بهره‌مندی همه انسان‌ها از نعمت‌های عصر ظهور دلالت دارند. از جمله امام باقر □ فرموده است:

تخرج الأرض كنوزها من الذهب و الفضة فیقول أیها الناس هلمّوا فخذوا ما سفكتم فیہ الدماء و قطعتم فیہ الأرحام و یعطی مالم یعطه أحد قبله و لا یعطه أحد بعده؛^{۸۹}
زمین گنج‌های طلا و نقره‌اش را بیرون می‌ریزد، پس امام مهدی □ می‌گوید: ای مردم بیایید از آن‌چه به خاطرش خون‌ها ریختید و قطع رحم کردید، برگزید و به اندازه‌ای می‌بخشد که کسی پیش از او نبخشیده و کسی پس از او نخواهد بخشید.

در حدیث دیگری فرموده است:

یعطی الناس عطايا مرتین فی السنة و یرزقهم فی الشهر رزقین و یسوی بین الناس حتی لا تری محتاجاً إلى الزكاة؛^{۹۰}

به مردم در سال دوبار می‌بخشد و در هر ماه دوبار آذوقه می‌دهد و میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا این که نیازمندی پیدا نشود.

با وجود سربلندی
اصحاب آن حضرت
در رویارویی با
چنین ابتلائات و
سختی‌ها شایستگی
آن را پیدا می‌کنند
که با دیدن گوشه‌ای
از کرامات مهدوی
قلب‌هایشان
مطمئن‌تر گردد
و در مسیر جهاد
با دشمنان خدا
استوارتر گردند

هم‌چنین فرموده است:

إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها
عقولهم و كملت به أحلامهم؛^{۹۱}

چون قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان
بگذارد، پس عقل‌هایشان را جمع کند و اخلاقشان را
کامل کند.

هم‌چنان‌که آشکار است، این روایات به دور از هرگونه اشاره یا
تصریحی به اختصاص مزیت‌های یاد شده به شیعیان است.

البته اگر قفاری اصرار دارند مزیت‌های عصر ظهور را ویژه
اصحاب و شیعیان امام مهدی □ بدانند، باز این سخن به گونه‌ای
می‌تواند درست باشد؛ چراکه به نظر می‌رسد در عصر ظهور به جز
اندکی از انسان‌های لجوج، اغلب انسان‌ها به جرگه اصحاب و
شیعیان آن حضرت خواهند پیوست و بهره‌مندی اصحاب و شیعیان
از مواهب عصر ظهور، به معنای بهره‌مندی تقریباً همه انسان‌ها
خواهد بود.

نتیجه

به اعتقاد شیعیان، پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد □
آخرین پیامبر خداست و پس از ایشان پیامبری نخواهد بود و امام
مهدی □ هرگز پیامبری جدید نخواهد بود و شریعت جدیدی بر
بشر عرضه نخواهد نمود. آن حضرت کلمه‌ای به شریعت اسلام
نخواهد افزود و کلمه‌ای از آن نخواهد کاست و از این‌رو، نه فقهی
جدید خواهد داشت و نه اخلاقی جدید و نه مقررات تازه‌ای و آن‌چه
از رفتارهای آن حضرت تازه و جدید می‌نماید، همه از سنت پیامبر
گرامی اسلام □ سرچشمه می‌گیرد که گاه تازگی آن به دلیل
مهجور بودن سنت رسول خدا □ و فاصله گرفتن امت اسلامی
از اسلام واقعی است و گاه به دلیل این است که پیامبر گرامی
اسلام □ پاره‌ای از سنت‌ها را علی‌رغم این‌که از مبدأ تشریع
اخذ کرده، برای عموم مردم بیان نفرموده؛ چراکه اصولاً زمان
اجرای آن آخرالزمان بود. البته از آن‌جا که پس از آن حضرت کسی
بر دین چیزی نمی‌تواند بیفزاید، آن حضرت این دسته از سنت‌ها را
نزد امامان معصوم □ که مخزن اسرار الهی هستند، به ودیعت
نهاد تا از زبان آنان به مردم عرضه شود و در آخرالزمان مبنای

عمل قرار گیرد. یکی از دلایل آن‌همه تأکیدی که در احادیث
پیشوایان معصوم به همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی شده
است، برطرف کردن این ذهنیت اشتباه است که امام مهدی □
از سیرت و سنت نبوی تخطی می‌کند و فقه، مقررات و اخلاقی
جدید متفاوت با آن‌چه ره‌آورد پیامبر گرامی اسلام □ بوده، بر
بشر عرضه می‌کند. از این‌رو، پیامبر گرامی اسلام □ تا ابد
الگوی شایسته مؤمنان عالم خواهد بود و سنتش هم‌چنان اشرف
سنت‌ها و سنتی که پس از آن سنتی نیست، باقی خواهد ماند و
ذره‌ای کاستی در آن وجود نخواهد داشت و تمام رفتارهای امام
مهدی □ در چارچوب سنت آن حضرت فهمیدنی و تفسیرشدنی
خواهد بود.

پیامبرانه خواندن شخصیت امام مهدی □ اگر به معنای
برخورداری ایشان از مقامی الهی و آسمانی و ارتباط ویژه با عالم
ملکوت باشد، سخنی درست است و اگر به معنای برخورداری از
شریعتی جدید و آوردن ره‌آوردی تازه از آسمان باشد، ناپذیرفتنی
است. و این‌که احیاهای موقت، مقطعی و کوتاه دامنه عالم را دینی
نخواهد کرد، سخنی به غایت درست است، اما امام مهدی □
تجربه دینی جدیدی نخواهد داشت تا براساس آن، جهانی نو
بسازد و دین، اخلاق و فقهی جدید تألیف کند، بلکه آن‌چه از
اساس به فراموشی سپرده شده را احیا خواهد کرد و البته آن احیا
نه کوتاه‌زمان و کم‌دامنه که همه‌جانبه و فراگیر خواهد بود.

او اسلام حقیقی را به تمامیتش احیا خواهد کرد و از همین‌رو،
جهانی نو درخواهد افکند و اگر جهان با آمدن او پوست عوض
خواهد کرد و جهانی نو خواهد شد، نه به این دلیل است که آن
حضرت با خود دین، اخلاق و فقهی جدید می‌آورد، بلکه او فقه
ناب را که پیامبر اسلام □ برای بشر به ارمغان آورد و مکارم
اخلاق آن حضرت را به غایت کمالش (إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ
الْأَخْلَاقِ) احیا خواهد کرد.

مرحوم کشی روایت صحیح‌های را به دو طریق مختلف از
عبدالله بن زراره از صادق آل محمد □ روایت کرده است.
این روایت با بیانی گویا بر تمام روایات دیگر این باب حکومت
دارد و مقصود دیگر روایات را روشن می‌کند و ابهامات را برطرف
می‌نماید:

... و لو قد قام قائمنا و تكلم متكلمنا ثم استأنف بكم تعليم القرآن و شرايع الدين و الأحكام و الفرائض كما أنزله الله على محمد □ لأنكر أهل البصائر فيكم ذلك اليوم انكاراً شديداً ثم لم تستقيموا على دين الله و طريقه إلا من تحت حد السيف فوق رقابكم إن الناس بعد نبي الله □ ركب الله به سنة من كان قبلكم فغيروا و بدلوا و حرّفوا و زادوا في دين الله و نقصوا منه فما من شئ عليه الناس اليوم إلا و هو منحرف عما نزل به الوحي من عند الله...^{۹۲}

... اگر قائم ما قیام کند و سخن گوی ما لب به سخن بگشاید و از نو به شما قرآن، آداب دینی، احکام و واجبات را آن چنان که خداوند بر محمد □ نازل کرده است، تعلیم دهد، آنهایی که امروز در میان شما اهل بصیرتند، آن را به شدت انکار خواهند کرد. پس بر دین خداوند استوار نخواهید شد، مگر این که تیزی شمشیر را بالای سرتان احساس کنید. همانا خداوند پس از پیامبر خود □ مردم را بر سنت پیشینیان مسلط کرد، ولی آنها را تغییر دادند و دگرگون کردند و تحریف نمودند و بر دین خدا افزودند و از آن کاستند پس امروز چیزی در دست مردم نیست، مگر این که با آنچه از سوی خداوند به آن وحی شده تفاوت دارد... .

پی نوشت

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)
۲. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۶۹ تا ۱۰۷۳.
۳. الامامة و التبصرة، ص ۱۰۵.
۴. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.
۵. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.
۶. دلائل الامامة، ص ۴۶۸.
۷. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائج، ص ۹۳۱.
۸. اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

این که احیای موقت، مقطعی و کوتاه دامنه عالم را دینی نخواهد کرد، سخنی به غایت درست است، اما امام مهدی □ تجربه دینی جدیدی نخواهد داشت تا براساس آن، جهانی نو بسازد و دین، اخلاق و فقهی جدید تألیف کند، بلکه آنچه از اساس به فراموشی سپرده شده را احیا خواهد کرد

۹. سوره كهف، آیه ۶
۱۰. الامامة والتبصرة، ص ۱۱۹.
۱۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۲۲.
۱۲. سوره بقره، آیه ۱۹۶.
۱۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵.
۱۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸.
۱۵. سوره توبه، آیه ۷۳.
۱۶. بصائر الدرجات، ص ۵۱۲.
۱۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۲.
۱۸. علی کورانی، معجم احادیث الامام المهدي □، ج ۳، ص ۳۸۰.
۱۹. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.
۲۰. معجم احادیث الامام المهدي □، ج ۵، ص ۱۷۶.
۲۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷.
۲۲. نعمانی، الغيبة، ص ۳۳۲.
۲۳. دلائل الامامة، ص ۴۵۵.
۲۴. شرح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲۵. فتح الباری، ج ۱، ص ۷۰.
۲۶. سید شرف الدین، الی المجمع العالمی بدمشق، ص ۱۲۵.
۲۷. زیدی، تاج العروس، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲۸. شیخ طوسی، الامالی، ص ۴۴۸.
۲۹. قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳.
۳۰. ابوالفتح کراچی، کنز الفوائد، ص ۵۰.
۳۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.
۳۲. همان، ج ۶۵، ص ۲۹۷.
۳۳. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۱۶؛ الفصول العشرة، ص ۶۵.
۳۴. علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۹۵.
۳۵. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۴.
۳۶. مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۱۲۹.
۳۷. محقق سبزوای، ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۱۵۲.
۳۸. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۷.
۳۹. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۱۶.
۴۰. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۴.
۴۱. محقق حلی، الرسائل التسع، ص ۲۷۷.
۴۲. تحریر الاحکام، ج ۴، ص ۶۲۲.
۴۳. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۱۲۷.
۴۴. محقق نراقی، مستند الشیعة، ج ۱، ص ۲۰۴.
۴۵. فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۳۳.
۴۶. شیخ جعفر کاشف الغطا، کشف الغطاء، ج ۲، ص ۴۰۳.
۴۷. جواهر الکلام، ج ۶، ص ۶۶.
۴۸. امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۳۶.
۴۹. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۸.
۵۰. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۷.
۵۱. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۶۹.
۵۲. همان، ص ۱۰۷۴.
۵۳. نعمانی، الغيبة، ص ۳۳۲.
۵۴. شرف الدین استرآبادی، تأویل آیات الظاهرة، ج ۲، ص ۸۰۳.
۵۵. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۲.
۵۶. همو، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۸۹.
۵۷. فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۴۷۵.
۵۸. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۲.
۵۹. نعمانی، الغيبة، ص ۲۳۶.
۶۰. کمال الدین، ص ۴۱۱.
۶۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.
۶۲. دلائل الامامة، ص ۴۷۰.
۶۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.
۶۴. نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۸.
۶۵. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴.
۶۶. نعمانی، الغيبة، ص ۱۷۳.
۶۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۱.
۶۸. کمال الدین، ص ۳۵۰.
۶۹. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲.
۷۰. نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۰.
۷۱. نجاشی، رجال، ص ۳۳۸.
۷۲. همان، ص ۳۳۲.
۷۳. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۲۳.
۷۴. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۲.
۷۵. شیخ صدوق، علل الشرايع، ج ۱، ص ۹۱.
۷۶. اصول الکافی، ج ۶، ص ۴۴۴.
۷۷. همان، ج ۵، ص ۳۳.
۷۸. علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۵۴.
۷۹. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۳.
۸۰. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰.
۸۱. سید محمد صدر، تاریخ مابعد الظهور، ص ۴۴۵.
۸۲. همان، ص ۴۴۴.
۸۳. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۷۴.
۸۴. نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۴.
۸۵. همان، ص ۲۹۶.
۸۶. همان، ص ۳۳۱.
۸۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.
۸۸. همان، ص ۳۰۷.
۸۹. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۹۷.
۹۰. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.
۹۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۵.
۹۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰.



پاسخ به شبهه‌های احمد الکاتب در موضوع احادیث

دوازده امام □ (۲)

جواد جعفری^۱

چکیده

شیعیان و اهل تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنابر آنها، پیامبر □ جانشینان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولّد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری □ به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خلیفه) نامیده می‌شود. البته برخی از روایت‌های اهل تسنن و اکثر روایت‌های شیعیان علاوه بر شمار جانشینان، اسامی، صفات و ویژگی آنان را نیز بیان کرده‌اند. معرّفی قائم دوازدهم، خبر از غیبت و کیستی پدر و جدّ ایشان، از مهم‌ترین نکاتی است که این روایت‌ها بدان پرداخته‌اند.

این احادیث به دو گونه بر تولّد و وجود حضرت حجت □ دلالت دارند: یکی به صورت عام یعنی استدلال به همان عدد دوازده که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و دیگری، استدلال به اسامی، صفات و مشخصاتی که در متن روایات آمده و بنابر آنها، امام دوازدهم همان قائم □ یاد شده است.

احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری □ شبهاتی را درباره احادیث دوازده امام درافکنده است. وی این احادیث را جعلی و ساخته قرن چهارم یاد می‌کند تا از این‌رو، استناد به این احادیث را ناپذیرفتنی خواند.

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام □ ، شبهه‌های احمد الکاتب، تولّد و وجود امام زمان □ ، شبهه در امامت، شبهه‌های مهدوی.

چکیده شبهه‌ها

۱. اشاره نکردن محدّثان و مورّخان شیعه به چنین فهرستی در دوران حیرت (بعد از امام حسن عسکری □)؛
۲. شک داشتن شیخ صدوق در شمار امامان □ ؛
۳. احادیثی که به آمدن امامان دیگر بعد از امام دوازدهم دلالت دارد؛
۴. اختلاف شیعیان در شمار امامان (دوازده یا سیزده).

چکیده پاسخ‌ها

۱. این نسبتی نارواست و محدّثان این احادیث را آورده‌اند؛
 ۲. این نسبت هم نارواست و شیخ صدوق با صراحت و تأکید عقیده خود را در کتاب *اعتقادات* بیان کرده است؛
 ۳. این هم برداشتی غلط از روایات است و منظور روایات، امامان دیگری غیر از این امامان □ نیست؛
 ۴. شیعیان هرگز اختلافی در شمار امامان نداشته‌اند و چنین برداشتی به دلیل دقّت نکردن شایسته در روایات است.
- بخشی از متن کتاب احمد الکاتب که شبهاتی را در موضوع احادیث دوازده امام □ درافکنده بود، نقل و بررسی کردیم. در این شماره به ادامه آن می‌پردازیم:
- متن کتاب:

و إذا كانت روايات القائمة المسبقة بأسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة و موجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري و لم يشر إليها المحدثون أو المؤرخون الإمامية في القرن الثالث الهجري.

شبهه دهم: نویسنده مدّعی شده که اگر روایات فهرست اسامی امامان دوازده‌گانه صحیح است، چرا شیعیان از آن اطلاعی نداشته‌اند و پس از وفات امام حسن عسکری □ دچار اختلاف و سرگردانی شده‌اند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده‌اند.

پاسخ: نویسنده به دو مطلب اشاره می‌کند: یکی اختلاف مردم، دیگری نقل نکردن نویسندگان شیعه.

از آن‌رو که اشکال نخست تکراری است، پاسخ نیز دوباره می‌آید. چنان‌که پیش‌تر گذشت، زبیده این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* پاسخ آن را داده است، اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بی‌اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند. شیخ صدوق، نخست جواب نقضی می‌دهد و می‌فرماید:

نویسنده مدّعی شده که اگر روایات فهرست اسامی امامان دوازده‌گانه صحیح است، چرا شیعیان از آن اطلاعی نداشته‌اند و پس از وفات امام حسن عسکری □ دچار اختلاف و سرگردانی شده‌اند و محدّثان و مورّخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده‌اند

فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله □ استخلف علياً □ وجعله الامام بعده ونصّ عليه وأشار إليه و بين أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى ينبع (البقيع) و جرى عليه ما جرى.

سپس جواب حلی می فرماید:

فان الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً و عن البيان وإن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد.^۲

به دو دلیل این شبهه را می توان پاسخ گفت: نخست آن که به دلیل وجود دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که امامان □ فهرست نام امامان □ را در دسترس همه نمی گذاشته اند. کسی هم ادعا نکرده که چنین فهرستی شهره آفاق بوده است. در حقیقت، چنین فهرستی نزد ائمه □ بوده و برخی را نیز از آن آگاه کرده اند.

دوم آن که به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که بعضی حقیقت را می دانسته اند، اما خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می کرده اند. مانند کسانی که فرقه واقفه^۳ یا اسماعیلیه را ایجاد کردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

درباره مطلب دوم که مورخان و محدثان قرن سوم، چنین روایتی را نیاورده اند، پیش تر نیز گذشت که بیشتر نوشته های آن دوران اینک در دست نیست. بنابراین، ادعای ایشان مستند علمی ندارد. افزون بر این، چیزهایی برجای مانده که خلاف ادعای وی را ثابت می کند و بزرگان آن روایات را آورده اند.

متن بعضی از این کتابها در زیر می آید:

یکم. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري^۴ من الأصول الأولية للشيعة، متوفى ۲۵۰ قمری:

۱. عباد عن عمرو عن أبي حمزة قال سمعت علي بن الحسين □ يقول: «إن الله خلق محمداً □ و علياً □ و احد عشر من ولده من نور عظمتهم فأقامهم أشباحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله و يقدر سونه و هم الأئمة من ولد رسول الله.»^۵

۲. عباد رفعه إلى أبي جعفر □ قال: قال رسول الله □ : «من ولدي أحد عشر نقيباً نجيباً محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.»^۶

۳. عباد عن عمرو بن ثابت عن أبي جعفر عن أبيه عن آبائه □ قال: قال رسول الله □ : «نجوم في السماء أمان لأهل السماء فإذا ذهب نجوم السماء أتى أهل السماء ما يكرهون و نجوم من أهل بيتي من ولدي أحد عشر نجماً أمان في الأرض لأهل الأرض أن تميد بأهلها.»^۷

۴. عباد عن عمرو عن أبي الجارود عن أبي جعفر □ قال: قال رسول الله □ : «إني و أحد عشر من ولدي و أنت يا علي زر الأرض أعني أوتادها و جبالها و قال تد الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا ذهب الأحد عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.»^۸

دوم. *مختصر اثبات الرجعة*، نوشته أبو محمد فضل بن شاذان بن خليل آزدي نیشابوری، متوفای ۲۶۰ قمری:

۱. حدّثنا محمد بن إسماعيل بن زريع رضي الله عنه، قال: حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر البجلي، قال: حدّثنا أبان بن أبي عياش، قال: حدّثنا سليم بن قيس الهلالي، قال: «قلت لأمر المؤمنين □ : إني سمعت سلمان و المقداد و أبي ذر شيئاً من تفسير القرآن و الأحاديث عن النبي □ غير ما في أيدي الناس... فقال علي □ : قد سئلت فافهم الجواب... فقلت له ذات يوم: بأبي أنت و أمي يا رسول الله إنك منذ دعوت لي الله بها دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتني شيء مما علّمتني و كلّ ما علّمتني كتبته، أتتخوف علي النسيان؟ فقال: يا أخي، لست أتخوف عليك النسيان و لا الجهل، و إني أحب أن أدعوك، و قد أخبرني الله تعالى أنّه قد أخلفني فيك و في شركائك الذين قرن الله طاعتهم بطاعته و طاعتي. قلت: من هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم الأوصياء من بعدي، قلت: سمّهم لي يا رسول الله؟ قال: أنت يا علي أولهم، ثمّ ابني هذا و وضع يده على رأس الحسن ثمّ ابني هذا و وضع يده على رأس الحسين ثمّ سمّيك علي ابنه زين العابدين، و سيولد في زمانك يا أخي فأقرئه منّي السلام، ثمّ ابنه محمد الباقر، باقر علمي و خازن وحي الله

تعالى، ثم ابنه جعفر الصادق، ثم ابنه موسى الكاظم، ثم ابنه علي الرضا، ثم ابنه محمد التقي، ثم ابنه علي النقي، ثم ابنه الحسن الزكي، ثم ابنه الحجة القائم، خاتم أوصيائي و خلفائي و المنتقم من أعدائي، الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. ثم قال أمير المؤمنين □ : و الله إني لأعرف جميع من يبايعه بين الركن و المقام و أعرف أساء أنصاره و أعرف قبائلهم.^٩

٢. حدّثنا محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى (عثمان)، عن أبي شعبة الحلبي، عن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن عمّه الحسن بن علي بن أبي طالب □ ، قال: سئلت جدّي رسول الله □ عن الأئمة بعده، فقال □ : الأئمة بعدي عدد نقيب بني إسرائيل اثنا عشر أعطاهم الله علمي و فهمي و أنت منهم يا حسن، فقلت: يا رسول الله، فمتى يخرج قائمنا أهل البيت؟ قال: يا حسن، مثله مثل الساعة، أخفى الله علمها على أهل السماوات و الأرض، لا تأتي إلا بغتة.^{١٠}

٣. حدّثنا صفوان بن يحيى، قال: حدّثنا أبو أيوب إبراهيم بن زياد الخزاز، قال: حدّثنا أبو حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: «دخلت على مولاي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب □ فرأيت في يده صحيفة كان ينظر إليها و يبكي بكاءً شديداً، قلت: فذاك أبي و أمّي يا ابن رسول الله، ما هذه الصحيفة؟ قال: هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى إلى رسول الله □ ، كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين و عمّي الحسن بن علي و أبي و اسمي و اسم ابني محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسى الكاظم و ابنه علي الرضا و ابنه محمد التقي و ابنه علي النقي و ابنه الحسن الزكي و ابنه الحجة القائم بأمر الله، المنتقم من أعداء الله، الذي يغيب غيبة طويلة ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.»^{١١}

٤. حدّثنا فضالة بن أيوب رضي الله عنه، قال: حدّثنا أبان بن عثمان، قال: حدّثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر □ : «قال رسول الله □ لعلي بن أبي طالب □ : أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة و الوصاية و يغيب مدة طويلة ثم يظهر و يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.»^{١٢}

٥. حدّثنا محمد بن أبي عمير رضي الله عنه، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبد الله □ ، قال: «سئل أمير المؤمنين □ عن معنى قول رسول الله □ إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، من العرة؟ فقال □ : أنا و الحسن و الحسين و الأئمة التسعة من

به دليل وجود دشمنان و لزوم تقيه و مراقبت، بسيار طبيعي است كه امامان □ فهرست نام امامان □ را در دست رس همه نمی گذاشته اند

ولد الحسين، تاسعهم مهديهم، لا يفارقون كتاب الله عز وجل ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله □ حوضه. ١٣

٦. حدثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر □ قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب □ لأصحابه قبل أن يقتل بليلة واحدة: إن رسول الله □ قال: يا بني إنك ستساق إلى العراق، تنزل في أرض يقال لها: عمورا و كربلا وإنك تستشهد بها و تستشهد معك جماعة و قد قرب ما عهد إلي رسول الله □ ، و إني راحل إليه غداً، فمن أحب منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليلة فإني قد أدنت له، و هو مني في حل و أكد فيما قاله تأكيداً بليغاً فلم يرضوا و قالوا: و الله ما نفارقك أبداً حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فأبشروا بالجنة، فوالله إنما نمكت ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا، ثم يخرجنا الله و إياكم حين يظهر قائمنا □ فينتقم من الظالمين و أنا و أنتم نشاهدكم و عليهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النكال. فقبل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن علي بن علي بن محمد بن علي بن مده طويلة ثم يظهر و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. ١٤

٧. حدثنا صفوان بن يحيى رضي الله عنه، قال: حدثنا إبراهيم بن زياد، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: «دخلت على سيدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب □ ، فقلت: يا ابن رسول الله، أخبرني بالذين فرض الله طاعتهم و موذتهم و أوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله □ . فقال: يا كابي، إن أولي الأمر الذين جعلهم الله عز وجل أئمة الناس و أوجب عليهم طاعتهم، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب □ ثم الحسن عمو، ثم الحسين أبي، ثم انتهى الأمر إلينا و سكت. فقلت له: يا سيدي، روي لنا عن أمير المؤمنين □ : أن الأرض لا تخلوا من حجة لله تعالى على عباده، فمن الحجة و الإمام بعده؟ قال: ابني محمد و اسمه في صحف الأولين باقر، يقر العلم

بقرأ و هو الحجة و الإمام بعدي و من بعد محمد ابنه جعفر و اسمه عند أهل السواء: الصادق. قلت: يا سيدي، فكيف صار اسمه (الصادق) و كلكم صادقون؟ قال: حدثني (أبي) عن أبيه، عن رسول الله □ ، قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فسموه الصادق، فإن الخامس من ولده الذي اسمه جعفر يدعي الإمامة اجترأاً على الله جلّ جلاله و كذباً عليه، فهو عند الله (جعفر الكذاب)، المفتري على الله تعالى و المدعي ما ليس له بأهل، المخالف لأبيه و الحاسد لأخيه و ذلك الذي يروم كشف ستر الله عز وجل عند غيبة ولي الله. ثم بكى علي بن الحسين □ بكاءً شديداً ثم قال: كأي جعفر الكذاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر ولي الله و المغيب في حفظ الله و التوكيل بحرم أبيه، جهلاً منه برتبته و حرصاً على قتله إن ظفر به و طمعاً في ميراث أخيه، حتى يأخذه بغير حق. ١٥

سوم. المحاسن، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقي، متوفای ۲۷۴ قمری:

عنه، عن أبيه، عن أبي هاشم الجعفري رفع الحديث قال: قال أبو عبدالله □ : «دخل أمير المؤمنين □ المسجد و معه الحسن □ فدخل رجل، فسلم عليه، فردّ عليه شبيهاً بسلامه، فقال: يا أمير المؤمنين جئت أسئلك فقال: سل، قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تكون روحه؟ و عن المولود الذي يشبه أباه كيف يكون؟ و عن الذكر و النسيان كيف يكونان؟ فنظر أمير المؤمنين □ إلى الحسن □ فقال: أجبه، فقال الحسن □ : ... و أما الذكر و النسيان، فإن القلب في حقّ، و الحقّ مطبق عليه، فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبق، فذكر، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و أشهد أن أباك أمير المؤمنين وصي محمد حقاً حقاً، و لم أزل أقوله، و أشهد أنك وصيه، و أشهد أن الحسين وصيك، حتى أتى على آخرهم، فقال: قلت لأبي عبدالله □ : فمن كان الرجل؟ قال: الخضر □ . ١٦

هرچند این عبارت به عدد اشاره نکرده، عبارت «حتی آتی علی آخرهم» نشان می دهد شمارگان محدود و محصور بوده است، در غیر این صورت «آخر» معنا ندارد. پس این ادعا خلاف واقع است

که بگویند شیعه در ابتدا شمار امامان □ را محدود نمی‌دانسته است و مدارک بر وجود عدد معینی دلالت دارند.

افزون بر این، حدیث یاد شده را بسیاری از بزرگان شیعه با چندین سند از خود احمد بن محمد بن خالد برقی به گونه شفاهی شنیده و نقل کرده‌اند، نه آن که آن را از کتابش نقل کرده باشند تا گفته شود این عبارت در کتاب نیست. در همه آنها نام تک‌تک امامان □ آمده و نشان می‌دهد برقی نام همه امامان □ را می‌دانسته و برای محدّثان نقل می‌نموده است. اگر در این جا با عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» آورده، نه به این معناست که شمار و نام آنان را نمی‌دانسته، بلکه برای اختصار بوده است؛ زیرا موضوع باب در مورد علت پدیده‌های مختلف است، نه اعتقادات و امامت و این احتمال وجود دارد که ایشان در باب مخصوص امامت، این روایت را به طور کامل آورده باشد؛ زیرا بخش فراوانی از کتاب محاسن ناپود شده است.

برخی از مؤلفان بزرگ شیعه که این حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند، از این شمارند: ثقة الاسلام کلینی در کافی (ج ۱، ص ۵۲۵، روایت یکم)، نعمانی در کتاب الغیبة (ص ۶۶، روایت دوم، باب ۴)، شیخ صدوق در کمال الدین (ص ۳۱۳، روایت یکم، باب امام حسن مجتبی □) و علل الشرایع (ج ۱، ص ۹۶، روایت ششم) و عیون اخبار الرضا □ (ج ۲، ص ۶۷، ح ۳۵).

هم‌چنین شیخ طوسی در الغیبة از طریق ثقة الاسلام کلینی و طبری در دلائل الإمامة از طریق شیخ صدوق این روایت را با ذکر نام همه امامان □ آورده‌اند. چهارم. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، متوفای ۲۹۰ قمری:

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ سُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. فَقَالَ: وَيْلَكَ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ يَاكَ وَالسُّؤَالُ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَقَامَ الرَّجُلُ. قَالَ: فَأَتَيْتُهُ يَوْمًا فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ. فَقَالَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نُورٌ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ لَا يَرِيدُونَ حَاجَةً مِنَ السَّمَاءِ وَلَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا ذَكَرُوا لَئِكَ النُّورَ فَأَتَيْتُهُمْ بِهَا فَانَّمَا ذَكَرَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ □ مِنَ الْخَوَائِجِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، فَاشْهَدْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ □ مَاتَ شَهِيدًا فَيَاكَ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَاللَّهُ لِيَأْتِيَنَّكَ فَاتَّقِ اللَّهَ إِذَا جَاءَكَ الشَّيْطَانُ غَيْرَ مَتَمَثِّلٍ بِهِ فَعَجَبَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ أَوْ فَقَالَ إِنْ جِئْتَنِي وَاللَّهُ أَطْعَمْتُهُ وَخَرَجْتَ مِمَّا أَنَا فِيهِ قَالَ فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَئِكَ النُّورَ فَعَرَجَ إِلَى أَرْوَاحِ النَّبِيِّينَ فإِذَا مُحَمَّدٌ □ قَدْ الْبَسَ وَجْهَهُ ذَلِكَ النُّورَ وَأَتَى وَهُوَ يَقُولُ يَا أَبَا بَكْرٍ آمَنَ بَعْلِي □ وَبِأَحَدٍ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ وَتَبَّ إِلَى اللَّهِ بَرْدًا فِي يَدِيكَ إِلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ.^{۱۷}

۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ ابْنِ سَاعَةَ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَبَاطَةَ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ □ يَقُولُ: الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةَ مِنْ

پس این ادعا
خلاف واقع است
که بگویند شیعه
در ابتدا شمار
امامان □ را محدود
نمی‌دانسته است و
مدارک بر وجود عدد
معینی دلالت دارند

آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله □ و ولد علي □
فرسول الله □ و علي □ هما الوالدان.^{۱۸}

بنابراین روایت که مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۵۳۱، روایت هفتم و چهاردهم) آورده، می توان دریافت که منظور از «محدث» امامان □ هستند و عدد دوازده که برای محدثان نقل شده، شمار ایشان را بیان می کند. دلیل دیگر، روایتی است که صاحب بصائر پس از این روایت می آورد^{۱۹} که نشان می دهد جانشینان امیرمؤمنان محدثانند:

حدَّثنا أحمد بن محمد عن الحجال وغيره عن القاسم بن محمد عن زرارة قال: أرسل أبو جعفر □ إلى زرارة أن يعلم الحكم بن عثية، أن أوصياء علي □ محدثون.

البته کافی^{۲۰} به جای نام امیر مؤمنان نام پیامبر را نقل کرده است. مرحوم کلینی روایت دیگری را از مرحوم صفار آورده است که گویای همین حقیقت است:

أحمد بن محمد ومحمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن إسماعيل قال: سمعت أبا الحسن □ يقول: الأئمة علماء صادقون مفهّمون محدثون.^{۲۱}

۳. حدَّثنا أبو طالب عن عثمان بن عيسى قال كنت أنا و أبوبصير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر بمنزله مكة قال فقال: محمد بن عمران سمعت أبا عبد الله □ يقول: نحن اثنا عشر محدثاً. قال له أبوبصير: والله لسمعت من أبي عبد الله □ قال فحلفه مرة و اثنتين أنه سمعت قال فقال أبوبصير: كذا سمعت أبا جعفر □ يقول.^{۲۲}

۴. حدَّثنا علي بن حسان عن موسى بن بكر عن حمran عن أبي جعفر □ قال: قال رسول الله □ من أهل بيتي اثنا عشر محدثاً فقال له عبد الله بن زيد كان أخا علي لأمه سبحان الله كان محدثاً كالمنكر لذلك. فأقبل عليه أبو جعفر □ فقال أما والله و إن ابن أمك بعد و قد كان يعرف ذلك. قال: فلما قال ذلك سكت الرجل. فقال أبو جعفر □ هي التي هلك فيها أبواخطاب لم يدر تأويل المحدث و النبي □.^{۲۳}

۵. حدَّثنا عبد الله عن إبراهيم بن محمد الثقفي قال أخبرنا

إسماعيل بن يسار حدَّثني علي بن جعفر الحضرمي عن سليم الشامي إنه سمع علياً □ يقول: إني و أوصيائي من ولدي مهديون كلنا محدثون فقلت: يا أمير المؤمنين من هم قال الحسن و الحسين □ ثم ابني علي بن الحسين □ قال و علي يومئذ رضيع ثم ثمانية من بعده واحداً بعد واحد و هم الذين أقسم الله بهم فقال و والد و ما ولد أما الوالد فرسول الله □ و ما ولد يعني هؤلاء الأوصياء.... قال سليم الشامي سئلت محمد بن أبي بكر قلت كان علي □ محدثاً قال نعم قلت و هل يحدث الملائكة إلا الأنبياء قال أما تقرأ □ و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ ولا نبيٍّ □ قلت فأمر المؤمنين □ محدث قال نعم و فاطمة كانت محدثة و لم تكن نبية.^{۲۴}

۶. و عنه (الحسن بن احمد) عن محمد بن المثني عن أبيه عن عثمان بن زيد عن جابر عن أبي جعفر □ قال سئلته عن قول الله عز وجل و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات و الأرض قال... ثم قال: هذه ملكوت الأرض و لم يرها إبراهيم و إنما رأى ملكوت السماوات و هي اثني عشر عالماً كل عالم كهيئة ما رأيت كلما مضى منا امام سكن أحد هذه العوالم حتى يكون آخرهم القائم في عالمنا الذي نحن ساكنوه.^{۲۵}

همه موارد یاد شده، از کتاب نویسندگانی است که پیش از قرن چهارم رحلت کرده اند. این حقیقت چنان که پیداست، در جاهای فراوانی از این کتابها اشاره شده است. بنابراین، برخلاف این ادعا که در قرن سوم اثری از اعتقاد به دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتابهای برجای مانده که درصد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کند.

آیا نویسندگان این همه حدیث را ندیده و آیا کسی این احادیث را به وی نشان نداده تا به نادرستی این ادعا پی ببرد؟ برای این که پاسخ روشن شود، بخشی از گفت و گوی اینترنتی ایشان در سایت هجر (www.hajr.com) در پی می آید. متن این گفت و گو در کتاب *مناهاات فی مدينة الضباب* چاپ شده است.

ایشان ابتدا چنان که در این کتاب ادعا کرده، می گوید:

لقد بحثت أحاديث الإثني عشرية فلم أجدها رائحة في تراث الشيعة خلال القرون الثلاثة الأولى و لم يذكرها الكتاب

الشيعة السابقون و لم يذكر الشيخ المحدث ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى سنة ٢٩٠ هجرية في كتابه (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد □) و هو من أقدم الكتب الشيعة الإمامية، أيّ حديث يشير إلى الإثني عشرية بل قال أن الأئمة لم يكونوا يعرفون لمن الأمر بعدهم إلّا قبل وفاتهم بقليل و قد برزت الفكرة في القرن الرابع الهجري...^{٢٦}

آن گاه که احادیث دوازده امام را از کتاب *بصائر الدرجات* برای او یاد می کنند، وی دوباره چنین پا می فشارد:

انا لم أناقش عقاید الشيعة في كتاب *بصائر الدرجات* للصفار و إنّما قلت حسب قرائتي للكتاب أنّه لم يذكر موضوع الإثني عشرية أيّ أنّ الأئمة اثنا عشر لأنّها لم تكن قد نشأت بعد و رويت لي روايتين نسبتهما إلى الكتاب و ذكرت بعض الصفحات فراجعت الكتاب و لم أعر على أيّ حديث يتحدّث عن موضوع الإثني عشرية...^{٢٧}

سپس دوباره و با تفصیل بیشتر محل احادیث را در کتاب *بصائر* برای او یاد می کنند، ولی به جای مراجعه دقیق تر به توهین و تهمت می پردازد و می گوید:

لقد نقلت بعض الأحاديث عن كتاب *بصائر الدرجات* و ذكرت أرقاماً للصفحات و لم يكن نقلك دقيقاً، فأرجو أن تعيد النظر و تعطيني الرقم الدقيق أو تعترف بأنك نقلت الأحاديث من الذاكرة و اختلطت عليك الأمور و سوف أقبل اعتذارك. صحيح أن الإنسان في حالات الإنفعال و محاولة الاستدلال بأيّ شيء قد يركب و تختلط عليه الأمور و اذا لم يكن تقيّاً فإنّه يخلط الروايات و ينسبها إلى الله و الأنبياء و الأئمة و الصالحين...^{٢٨}

و بالاخره پس از چندین بار آدرس دادن، وی احادیث را می یابد. اما به جای اعتراف به اشتباه خود و طلب پوزش از بدگویی خویش، بهانه می تراشد و می گوید:

و قدراجعت الكتاب الآن و وجدت الحديث الذي ذكرته و هو ضمن احاديث مغالية تتحدّث عن تحريف القرآن الكريم... و بعض هذه الأحاديث مرسل و بعضها مروى عن الغلاة و الضعفاء... و لكن بحث موضوع الإثني عشرية لا يعتمد فقط على هذا الكتاب أو ذاك و قد يكون بدأ في أواخر القرن الثالث...^{٢٩}

این چگونه صداقتی در بحث و چگونه حقیقت جویی است که وی در مقدمه کتاب خویش بارها بر آن تأکید کرده است؟ نخست می گوید من بحث و مناقشه ای در عقاید موجود در *بصائر* ندارم، اما وقتی احادیث یافت می شود، می گوید من به این کتاب اعتمادی ندارم. نخست می گوید این کتاب از قدیمی ترین کتاب های امامیه است، ولی وقتی حدیث در آن یافت می شود، مدعی می گردد این کتاب در اواخر قرن سوم نوشته شده است. نخست می گوید هیچ حدیثی که اشاره به دوازده امام کند، در آن کتاب وجود ندارد و هرگونه آدرس را دروغ می داند و ادعا می کند در زمان مرحوم صفار، هرگز چنین عقیده و فکری نبوده است، اما وقتی احادیث به او نشان داده می شود، بهانه می آورد که سند این

برخلاف این ادعا که در قرن سوم اثری از اعتقاد به دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتاب های برجای مانده که درصد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کند

احادیث ضعیف می‌نماید و یا در حدیثی است که اشاره به تحریف قرآن دارد. در حالی که احادیث با سند صحیح در میان آنها وجود دارد، مانند حدیث شماره ۲۵ که پیش‌تر ذکر کردیم و اشاره‌ای به تحریف قرآن هم ندارد. اما بر فرض، اگر احادیث ضعیف و حاکی از تحریف قرآن هم باشد، باز نشان‌دهنده وجود چنین عقیده‌ای در آن دوران است و ادعای ایشان را باطل می‌کند و وی به ضعیف بودن آنها نمی‌تواند استناد کند.

سرانجام وقتی می‌فهمد صاحب بصائر به دوازده امام معتقد است، به جای فروتنی در مقابل حق و اعتراف به اشتباه خود، تمام القابی را که پیش‌تر برای مرحوم صفار آورده بود، مانند الشیخ المحدث، حذف می‌کند و می‌گوید:

و كان محمد بن الحسن الصفار القمي صاحب بصائر الدرجات الذي كان معاصراً لفترة الحيرة و كان أحد أقطاب النظرية المهدوية الاثني عشرية.^{۳۰}

تا حال که سخن امامان □ را نقل می‌کرد محدث بود، حال که خلاف سخن او را می‌گوید، نظریه پرداز می‌شود! حال چگونه می‌توان باور کرد چنین شخصی به دنبال حقیقت است و کسی را نیافته که به پرسش‌هایش پاسخ دهد. متن کتاب:

إن نظرية الاثني عشرية لم تكن مستقرة في العقل الإمامي حتى منتصف القرن الرابع الهجري.

شبهه یازدهم: نویسندگان ادعا می‌کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بوده است. پاسخ: این ادعا سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته‌اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده‌اند. جملات ایشان را پیش‌تر آوردیم. اکنون بخش‌هایی از مقدمه *الامامة والتبصرة* ایشان را دوباره می‌آوریم:

۱. و صلى الله على محمد وآله صلوة ترفع إليه و تزكو عنده و تدل على اشتغال الثبات... و أن كلمتهم لا تبطل و حجتهم لا تدحض و عددهم لا يختلف و نسبهم لا ينقطع، حتى يرث الله جلّ جلاله الأرض و من عليها و هو خير الوارثين و يظهرهم على الدين كله و لو كره المشركون.^{۳۱}

۲. فجمعت أخباراً تكشف الحيرة و تجسم النعمة و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشة طول الأمد.^{۳۲}

۳. و لو كان أمرهم مهماً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافرة بأخذ الله ميثاقهم على الأنبياء و سالف الصالحين من الأمة و يدلّك على ذلك قول أبي عبدالله □ حين سئل عن نوح □ لما ذكر "استوت سفينته على الجودي بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم □ ۳۳. و كيف يختلف عدد، يعرفه أبو البشر و من درج من عترته و الأنبياء من عقبه، على شزيمة من ذريته و بقية يسيرة من ولده؟! و أي تأويل يدخل على حديث اللوح^{۳۴} و حديث الصحيفة المختومة؟^{۳۵} و الخبر الوارد عن جابر في صحيفة فاطمة □ ۳۶؟

مرحوم شیخ کلینی نیز که در همان سال (۳۲۹ قمری) از دنیا رفته، این باب را در کتاب *شریف کافی* «دوازده نفر بودن امامان» عنوان داده و در نخستین حدیث نام همه امامان را می‌برد.^{۳۷} پس با وجود چنین تصریح‌هایی هرگز نمی‌توان ادعا کرد چنین عقیده‌ای در آن دوران ثابت نبوده است. افزون بر این، احادیث فراوانی از محدثان شیعه در قرن سوم گذشت که بر این عقیده دلالت داشت. گفتنی است همه کتاب‌های نویسندگان شیعه در دست نیست تا به آنها اشاره شود و نباید از دست نبودن آنها به نبودن چنین عقیده‌ای استدلال کرد. متن کتاب:

حيث أدّى الشيخ محمد بن علي الصدوق شكّه بتحديد الأئمة في اثني عشر إماماً فقط و قال: لسنا مستعبدین في ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر بعده.

شبهه دوازدهم: نویسندگان برای اثبات ادعای پیشین خود ادعا می‌کند شیخ صدوق در محصور بودن عدد امامان □ در دوازده نفر شک داشته است.

پاسخ: ادعای ایشان، سخنی بسیار شگفت‌آور و بهتانی آشکار بر شیخ صدوق است؛ زیرا وی در مقام پاسخ‌گویی به فرقه زیدیه است که حصر شمار امامان □ را قبول ندارند و ایشان با قاطعیت تمام می‌فرماید: «إن عدد الأئمة □ اثنا عشر و الثاني عشر هو

الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً.» بعد برای استحکام بیشتر می‌گوید: تعیین عدد، سخن پیامبر □ است و باید پذیرفت. نپذیرفتن آن مانند نپذیرفتن جریان غدیر خم است. اندکی پیش‌تر نیز آورده است:

و قد علمنا عامة اختلاف الأمة و سبرنا أحوال الفرق، فدلنا أن الحق مع القائلين بالأئمة الاثني عشر □ دون من سواهم من فرق الأئمة، و دلنا ذلك على أن الامام اليوم هو الثاني عشر منهم و أنه الذي أخبر رسول الله □ به و نصّ عليه و سنورد في هذا الكتاب ما روي عن النبي □ في عدد الأئمة □ و أنهم اثنا عشر و النصّ على القائم الثاني عشر.^{۳۸}

شیخ صدوق می‌گوید من در این کتاب روایاتی نقل خواهیم کرد که پیامبر □ از عدد امامان □ خبر داده و آنان دوازده نفر هستند. افزون بر این، ایشان امامیه را فرقه دوازده امامی یاد می‌کند، یعنی در دوران ایشان، نامی شناخته شده برای این گروه بوده است. حال چگونه ممکن است چنین عقیده‌ای را در میان مسلمانان آن دوران نیابیم و یا فردی مانند شیخ صدوق را که از بزرگان این فرقه بوده، دچار تردید در اصل آن یاد کنیم. شیخ صدوق در کتاب *اعتقادات* چنین می‌فرماید:

و اعتقادنا أن حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيّه محمد □ الأئمة الاثنا عشر: أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن الحجة القائم صاحب الزمان خليفة الله في أرضه، صلوات الله عليهم أجمعين. و اعتقادنا فيهم: ... أن حجة الله في أرضه و خليفته على عبادته في زماننا هذا هو القائم المنتظر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب. و أنه هو الذي أخبر به النبي □ عن الله عزّ وجل باسمه و نسبه.... و نعتقد أنه لا يجوز أن يكون القائم غيره، بقي في غيبته ما بقي و لو بقي في غيبته عمر الدنيا لم يكن القائم غيره، لأنّ النبي □ و الأئمة □ دلّوا عليه باسمه و نسبه و به □ نصّوا و به بشّروا □ و قد أخرجت هذا الفصل من كتاب *الهداية*.^{۳۹}

آیا این کلمات ممکن است سخن کسی باشد که در شمار امامان □ شک دارد؟ شیخ صدوق در اعتقادات امامیه چنین با قاطعیت حکم می‌کند و می‌فرماید: من در کتاب *هدایه* هم این مطلب را آورده‌ام. افزون بر این که وی روایات فراوانی می‌آورد که گویای حصر امامان در دوازده نفر است، مانند حدیث معراج^{۴۰} که به آخرین بودن قائم تصریح دارد، حدیث لوح،^{۴۱} حدیث ساق عرش^{۴۲} و حدیث آفرینش^{۴۳} که به محدود و معین بودن تعداد امامان از ازل دلالت دارد و این که امکان ندارد افزون بر این شمار، افراد دیگری نیز امام شوند.

با وجود چه ملاکی سخن کسی را که چنین احادیثی نقل می‌کند، سست و دارای شک

نویسنده ادعا می‌کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بوده است. پاسخ: این ادعا سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته‌اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده‌اند

و تردید می‌توان خواند، در حالی که در این احادیث هرگز سخن از امامی جز دوازده نفر نیامده است. اگر قرار بود امام دیگری باشد، باید نام برده می‌شد؛ زیرا این احادیث در مقام بیان حقیقت عالم آفرینش و یا شمارش وصی‌های پیامبر است.

آیا ممکن است پدر شیخ صدوق که مهم‌ترین استاد شیخ صدوق است و شیخ صدوق یک سوم تمام احادیثی که در کتاب‌هایش آورده از وی نقل کرده، با قاطعیت به دوازده امام معتقد باشد و با صراحت کامل بفرماید: «و عددهم لا یختلف» و شیخ صدوق که بعد از وی آمده و شاگرد ایشان است، در شمار امامان شک داشته باشد، یا آن که مرحوم کلینی بابتی تحت عنوان دوازده امام داشته باشد و برای شیخ صدوق این مطلب مشکوک باشد، مگر این که بگوید عقیده به دوازده امام سیر قهقراپی داشته است که این عکس ادعای نویسنده را می‌نماید.

برای روشن شدن مطلب، کلام مرحوم شیخ صدوق را می‌آوریم:

قالت الزیدیه لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إن الأئمة اثنا عشر لأن الحجة باقية على هذه الأمة إلى يوم القيامة، والاثنا عشر بعد محمد □ قد مضى منهم أحد عشر وقد زعمت الإمامية أن الأرض لا تخلو من حجة.

فیقال لهم: إن عدد الأئمة □ اثنا عشر والثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة ولسنا مستعبدین فی ذلك إلا بالاقرار باثني عشر إماماً واعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر □ بعده.... ويقال للزیدية: أفیکذب رسول الله □ فی قوله إن الأئمة اثنا عشر. فإن قالوا: إن رسول الله □ لم يقل هذا القول، قيل لهم: إن جاز لكم دفع هذا الخبر مع شهرته واستفاضته وتلقى طبقات الامامية إياه بالقبول فما أنكرتم ممن يقول: إن قول رسول الله □ من كنت مولاه ليس من قول الرسول □ ۴۴.

چنان که پیداست، شیخ صدوق تصریح دارد که ما به دوازده امام تعبد داریم. اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و می‌نویسد هر آن چه امام دوازدهم □ بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم □ پیش خواهد

آمد و این مطلب به شک در محصور بودن امامان □ در دوازده تن هیچ ربطی ندارد. ملازمه‌ای که نویسنده میان این دو برقرار کرده باطل است؛ زیرا بزرگان دیگر شیعه نیز که بعد از ایشان آمده‌اند و به اعتراف نویسنده، یقین به حصر دوازده امام □ دارند، در این مسئله تردید کرده‌اند. شیخ مفید (متولد ۴۱۳ قمری) درباره اتفاقات پس از امام مهدی □ چنین ابراز داشته است:

ولیس بعد دولة القائم □ لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك و لم ترد به على القطع و الثبات و أكثر الروایات أنه لن يمضي مهدي هذه الأمة □ إلا قبل القيامة بأربعين يوماً... والله أعلم بما يكون. ۴۵

گفتنی است این اشکال نیز مانند اشکالات دیگر نویسنده مطلب تازه‌ای نیست و شاگرد شیخ مفید، هزار سال پیش به آن پاسخ داده و تصریح کرده که تردید در حوادث پس از امام مهدی □ به معنای تردید در شمار امامان □ نیست. از سید مرتضی (متولد ۴۳۶ قمری) می‌پرسند:

فلا یخلو الزمان بعده □ من أن يكون فيه إمام مفترض الطاعة، أو ليس يكون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثني عشرية و إن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذي هو عماد المذهب وهو قبح خلو الزمان من الإمام.

ایشان در پاسخ می‌فرماید:

إنّا لا نقطع على مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن □ زوال التكليف، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زماناً كثيراً ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة و يجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله و ليس يضرنا ذلك فيما سلكناه من طرق الإمامة، لأن الذي كلفنا إياه و تعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر □ ، و نبينه بياناً شافياً، إذ هو موضع الخلاف و الحاجة و لا يخرجنا هذا القول عن التسمي بالاثني عشرية، لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من ثبت إمامة اثني عشر إماماً و قد أثبتنا نحن و لا موافق لنا في هذا المذهب فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا. ۴۶

چنان که پیداست، سید مرتضی می گوید حتی اگر به امامان پس از امام زمان □ معتقد شویم، باز ما را از نامیده شدن به دوازده امامی خارج نمی کند. با توجه به مطالب بیان شده، روشن می شود اگر شیخ صدوق می فرماید: یا قیامت می شود یا امامی پس از ایشان می آید، به معنای شک داشتن در شمار امامان □ نیست؛ زیرا آمدن امامان با رجعت آنان نیز سازگاری دارد و میان این دو ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا بر شمار امامان □، روایات فراوانی وجود دارد که به روشنی عدد را بیان کرده اند و جای شک و تردیدی نمی گذارند، اما بر وجود وقایع پس از امام مهدی □ روایات بسیار اندکی وجود دارد و به روشنی بیان نشده است. از این رو، علما نیز آنها را هم راه با شک و تردید بیان کرده اند و حتی چنان که شیخ صدوق فرموده، می توان گفت امامان بنا به مصالحی در صدد بیان آن نبوده اند و بیان آن را به عهده امام مهدی □ نهاده اند.^{۴۷} لذا عالمان نیز از آن چشم پوشیده اند.

متن کتاب:

و نقل الکفعمی فی المصباح عن الامام الرضا □ الدعاء التالی حول صاحب الزمان: «اللهم صل علی ولایة عهده و الائمة من بعده.»

شبهه سیزدهم: نویسنده برای آن که ثابت کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم ثابت نشده بوده است، دعایی از مرحوم کفعمی نقل می کند که به امامان بعد از امام دوازدهم اشاره دارد.

پاسخ: اولاً چون مرحوم کفعمی در گذشته ۹۰۵ قمری است، از نویسنده باید پرسید که چگونه با این کتاب به شش قرن پیش تر استدلال می کند و می گوید چون در کتاب قرن دهم این مطلب آمده، پس در قرن چهارم چنین بوده است؟

ثانیاً اگر وجود یک دعا یا یک حدیث در کتابی به تنهایی، بدون در نظر گرفتن مطالب دیگر نشان دهنده اعتقاد مؤلف است، چرا به نیمه قرن چهارم بسنده کرده است و مدعی نمی شود که نه تنها تا نیمه قرن چهارم که تا قرن دهم نیز نظریه دوازده امام □ ثابت نشده بوده است؟ حتی بالاتر از این را نیز می توان ادعا کرد و گفت چون بسیار از علمای معاصر شیعه مانند شیخ عزیز الله عطاردی در مسند الرضا، ابراهیم کاشانی در الصحیفة الیهادیة، محمدی ری شهری در اهل البیت □ فی الکتاب و السنة، جواد قیومی در صحیفة الرضا □ و باقر شریف قرشی در حیاة الامام المهدی □ این دعا را آورده اند، پس در حال حاضر نیز عقیده حصر عدد ائمه □ در میان شیعیان جا نیفتاده است و هنوز هم مشکوک است! به راستی چنین ادعایی می توان نمود؟

روشن است که اگر در یک کتاب صدها دلیل صریح بر یک مسئله وجود داشته باشد و در کنار آن، مطلبی نیز برخلاف آن وهم آفریند، از آن دلایل و تصریحات نمی توان چشم پوشید و به همان یک مطلب برای کشف حقیقت دست آویخت. نقل گزینشی مطالب، تنها باعث سوء ظن به ناقل آن می شود و ممکن است چنین به نظر آید که وی

شیخ صدوق تصریح دارد که ما به دوازده امام تعبد داریم. اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و می نویسد هر آن چه امام دوازدهم □ بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم □ پیش خواهد آمد و این مطلب به شک در محصور بودن امامان □ در دوازده تن هیچ ربطی ندارد

غرض ورزی کرده است.

حال که معلوم شد این بخش از دعا دلیلی بر مدعای نویسنده نمی تواند باشد، دیگر لزومی برای گفت و گو درباره آن نیست، اما برای روشن شدن معنای این عبارت، توضیحی درباره آن داده می شود:

یکم. مرحوم کفعمی در مصباح این دعا را بدون سند و مرسل نقل کرده است:

روی یونس بن عبد الرحمن عن الرضا □ إني كان يأمر بالدعاء لصاحب الأمر □ بهذا الدعاء: اللهم ادفع عن وليك وخليفتك وحجتك على خلقك... واجعلنا ممن تنتصر به لدينك وتعزّ به نصر وليك ولا تستبدل بنا غيرنا، فإن استبدالك بنا غيرنا عليك يسير وهو علينا كثير، اللهم! صلّ على ولاية عهده والأئمة من بعده وبلغ آمالهم وزد في آجالهم وأعزّ نصرهم وتمّم لهم ما أسندت [ما استندت] إليهم من أمرك لهم وثبت دعائهم واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً فإنهم معادن كلماتك وخزان علمك وأركان توحيدك ودعائم دينك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك وأولياؤك وسلالات أوليائك وصفوة أولاد نبيك والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته.^{۴۸}

اما پیش تر از زمان وی، سید بن طاووس نیز همین دعا را با سند نقل کرده:

حدّث به الشريف الجليل أبو الحسين زيد بن جعفر العلوي المحمّدي قال: حدّثنا أبو الحسين إسحاق بن الحسن العفراني (الحسين العلوي) قال: حدّثنا محمد بن همام بن سهيل الكاتب ومحمد بن شعيب بن أحمد المالكي جميعاً عن شعيب بن أحمد المالكي، عن يونس بن عبد الرحمن، عن مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا □ أنّه كان يأمر بالدعاء للحجة صاحب الزمان □ . (در بخش پایانی دعا، جمله مورد استشهاد نویسنده «و الأئمة من بعده» وجود ندارد): واجعلنا ممن تنتصر به لدينك وتعزّ به نصر وليك ولا تستبدل بنا غيرنا، فإن استبدالك بنا غيرنا عليك يسير وهو علينا كبير، إنك على كلّ شيء قدير. اللهم صلّ على ولاية عهده وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وانصرهم وتمّم

لهم ما أسندت إليهم أمر دينك واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً وصلّ على آبائه الطاهرين الأئمة الراشدين، اللهم فإنهم معادن كلماتك وخزان علمك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وخيرتك من خلقك وأوليائك وسلالات أوليائك وصفوتك وأولاد أصفياك، صلواتك ورحمتك وبركاتك عليهم أجمعين.^{۴۹}

پس نویسنده جمله ای را دلیل آورده که از کتاب مصباح است و سند هم ندارد و در کتاب پیش تر از آن که سند هم دارد، این جمله به چشم نمی خورد. اگر از این اشکال نیز چشم پوشیم و آن نقل را نیز معتبر بدانیم، تازه نسخه بدل خواهد شد، یعنی احتمال دارد نقل چنین یا چنان باشد و روشن است که نمی توان برای اثبات یک مطلب یک طرف احتمال را دلیل قرار داد، بلکه باید گفت: «اذا جاء الإحتمال بطل الاستدلال».

دوم. بر فرض پذیرش این قسمت و نبود احتمال (نسخه) دیگر باید گفت: نخست این که دعا ویژه امام دوازدهم صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان قبل چنین دعا کردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر عبارت «و الأئمة من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است،^{۵۰} چنان که به این مطلب صاحب مختصر بصائر الدرجات (هم عصر مرحوم کفعمی) تصریح کرده است:

اعلم أنّ هذا الدعاء يدعى به لكلّ إمام في زمانه ومولانا صاحب الامر والزمان □ ابن الحسن □ أحدهم.^{۵۱}

البته خواندن این دعا به نیت امام دوازدهم از باب تغليب و تابع اکثر بودن، محذوری ندارد.

دو دیگر آن که اگر نخواهیم حمل بر تغليب نماییم، امامان بعد از ایشان را در امام دوازدهم با رجعت می توان تصوّر کرد. نکته مهمی که نویسنده به سادگی و بدون ذکر هیچ دلیلی از کنار آن می گذرد، ادعای جدید بودن امامان بعد از امام دوازدهم است. به همین دلیل، نتیجه می گیرد شمار امامان منحصر در دوازده نفر نیست، در حالی که رجعت از مشهورترین عقاید شیعه است.^{۵۲} با اعتقاد به بازگشت امامان □ به دنیا دیگر نمی توان «و الأئمة من بعده» را بر امامان جدید حمل نمود و برای این ادعا باید اقامه دلیل کرد.

حسن بن سلیمان حلی در بحث رجعت به این دعا اشاره کرده است:

یظهر الحسین بن علی □ فی اثنی عشر ألف صديق واثنین و سبعین رجلاً أصحابه الذین قتلوا معه يوم عاشوراء فیا لك عندها من كربة زهراء ورجعة بیضاء ثم یرج الصديق الأكبر أمير المؤمنين □ ... ثم یظهر السيد الاجل محمد □ فی أنصاره والمهاجرین إلیه ومن آمن به وصدقہ واستشهد معه ویحضر مکذبوه... حتی نقص منهم الحق ویحازون بأفعالهم منذ وقت ظهور رسول الله □ إلی وقت ظهور المهدي □ اماماً اماماً ووقتاً وقتاً... کأني أنظر إلینا معاشر الأئمة ونحن بین یدی جدنا رسول الله □ نشکو إلیه ما نزل بنا من الأمة بعده من التکذیب والرّد علینا... و ذکر أبوعلی الطبرسی فی قوله: وإذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تکلمهم ما یؤید لك. روى الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي فی مصباح/المتجهج عن یونس بن عبدالرحمن أن الرضا □ کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر □ اللهم ادفع عن ولیک وخیفتک وحجتک ثم ساق الدعاء فقال اللهم وصل علی ولادة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم... اعلم أن هذا الدعاء یدعی به لكل امام فی زمانه ومولانا صاحب الامر والزمان □ ابن الحسن □ أحدهم فحینئذ یصدق علیه هذا الدعاء اللهم وصل علی ولادة عهده والأئمة من بعده إلی آخره والّا لم یکن هذا الدعاء عاماً لهم أجمع ویكون هذا النصّ مضافاً إلی ما رویناه أولاً عنهم □ من الأحادیث الصحیحة الصریحة فی هذا المعنی واصلاً له وشاهداً بمعناه.^{۵۳}

سه دیگر آن که کلمه «بعد» در این عبارت به معنای ترتیبی می‌تواند باشد، نه زمانی، یعنی سلام بر امام زمان حاضر و بعد از او سلام بر امامان دیگر (چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها). عهد در این معنا به معنای عهد امامت^{۵۴} و منظور از «ولادة عهده» نیز امامان □ می‌تواند باشد، یعنی کسانی که سرپرستان عهد امامتند. بنابراین، «بعد» زمانی نیست تا گفته شود بعد از امام دوازدهم باز هم امام دیگری خواهد آمد.

سوم. وانگهی اگر کسی این سه معنا را نپذیرد و برآیند این جمله را آمدن امامان جدید بداند، باید به صدها روایت پاسخ بگوید که بر حصر عدد امامان در دوازده نفر دلالت دارند.^{۵۵} حال اگر در مقام تعارض، یک یا چند دلیل برخلاف آن وهم آفرینند و تفسیر صحیح نپذیرند، ساقط می‌شوند و از حجیت می‌افتند. بنابراین، عبارت یاد شده در دعا از دلیل بودن خارج می‌شود.

متن کتاب:

و روی الصدوق عدّة روایات حول احتمال إمتداد الإمامة بعد الإمام الثانی عشر □ و عدم الاقتصار علیه و کان منها روایة عن الإمام امیرالمؤمنین □ حول غموض الأمر بعد القائم □ و أنّ رسول الله □ قد عهد إلیه أن لا یخبر أحداً بذلك إلاّ الحسن و الحسین □ و أنّه قال: لا تستلونی عما یرکون بعد هذا، فقد عهد إلیّ حبیبی أن لا أخبر به غیر عترتی.

دعا ویژه امام دوازدهم صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان قبل چنین دعا کردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر عبارت «و الأئمة من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است

شبهه چهاردهم: نویسنده ادعا می‌کند شیخ صدوق روایاتی را درباره احتمال ادامه داشتن امامت بعد از امام دوازدهم □ ، نقل کرده است. وی از این راه می‌خواهد ثابت کند عقیده به دوازده امام در قرن چهارم ثابت نبوده است.

پاسخ: این ادعای نویسنده نیز تدلیسی بیش نیست؛ زیرا چنان که گذشت، شیخ صدوق به محصور بودن شمار امامان اعتقاد راسخ دارد و در جای جای کتاب *کمال‌الدین* به آن تأکید می‌کند و هیچ شکی در آن ندارد و امکان ندارد این روایات را به این منظور حمل کنیم، بلکه چنان که گذشت، ایشان از وقایع بعد از امام دوازدهم □ اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌دانیم چه خواهد شد و این احادیث را نیز برای اثبات شفاف نبودن وقایع پس از ظهور می‌آورند، نه احتمال آمدن امامان جدید. گفتنی است که امتداد امامت را ملازم با آمدن امامان پی‌درپی و جدید نباید دانست؛ زیرا این سخن به معنای نادیده گرفتن مسئله مهم رجعت است.

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى قال: حدَّثنا إبراهيم بن فهد، عن محمد بن عقبة، عن حسين بن الحسن، عن إسماعيل بن عمر، عن عمر بن موسى الوجيهي عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن الحارث قال: قلت لعلي □ : يا أمير المؤمنين أخبرني بما يكون من الأحداث بعد قائمكم؟ قال: يا ابن الحارث ذلك شيء ذكره موكولٌ إليه، وإن رسول الله □ عهد إليّ أن لا أخبر به إلا الحسن والحسين □ .

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق؛ قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي، عن الحسين بن معاذ، عن قيس بن حفص، عن يونس بن أرقم، عن أبي سنان الشيباني عن الضحاك بن مزاحم، عن النزال بن سبرة، عن أمير المؤمنين □ في حديث يذكر فيه أمر الدجال ويقول في آخره: لا تسئلوني عمّا يكون بعد هذا فإنّ عهد إليّ حبيبي □ أن لا أخبر به غير عترتي. قال النزال بن سبرة: فقلت لصعصعة ابن صوحان: ما عنّي أمير المؤمنين بهذا القول؟ فقال صعصعة: يا ابن سبرة إنّ الذي يصلّي عيسى بن مريم خلفه هو الثاني عشر من العترة، التاسع من ولد الحسين بن علي □ وهو

الشمس الطالعة من مغربها، يظهر عند الركن والمقام، في طهر الأرض و يضع الميزان بالقسط فلا يظلم أحدٌ أحداً، فأخبر أمير المؤمنين □ أنّ حبيبه رسول الله □ عهد إليه أن لا يخبر بها يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة □ .^{۵۶}

چنان که پیداست، سخن در وقایع و اتفاق‌های پس از امام قائم □ است و ذکر دجال نیز قرینه‌ای بر همین نکته به شمار می‌رود. در مقابل، هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که سخن از امامت یا امتداد و انقطاع آن باشد. پس استفاده‌ای که نویسنده از این روایات کرده، برداشتی ناروا و انتسابی غیر واقعی است؛ زیرا بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی نیز که نویسنده آنان را دوازده امامی می‌داند، از وقایع بعد از امام قائم □ اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. متن کتاب:

و روی الطوسی فی الغيبة أنّ رسول الله □ قال لعليّ «يا عليّ إنّّه سيكون بعدی اثنا عشر إماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدياً فأنت يا عليّ أوّل الإثني عشر الإمام... ثمّ يكون من بعده اثنا عشر مهدياً».

شبهه پانزدهم: نویسنده برای اثبات ثابت نبودن عقیده به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم به روایت شیخ طوسی استناد کرده است. پاسخ: نخست آن که اشکالی که در تمسک ایشان به کتاب مرحوم کفعمی بود، این‌جا نیز وارد می‌شود، یعنی ایشان از کتاب مرحوم شیخ طوسی که در گذشته نیمه دوم قرن پنجم است، استدلال به قرن چهارم می‌نماید. آیا اگر در این کتاب روایتی آمده باشد، ثابت می‌کند صد سال پیش از آن، فلان عقیده مستحکم بوده است یا نه؟ چگونه است که این روایت به شک شیخ طوسی در دوازده امام دلالت ندارد، ولی به صد سال پیش از آن دلالت می‌کند؟ اگر به شک نیز دلالت دارد، پس باید بگویید این شک در قرون بعد نیز ادامه داشته است و حال آن که این سخن پذیرفتنی نیست؛ زیرا در دوازده امامی بودن اساتید شیخ طوسی مانند سید مرتضی و شیخ مفید شکی نیست، تا چه رسد به خود شیخ طوسی.

پس نقل این روایت نیز شکی برای دوران پیش از آن ثابت نمی‌کند و آوردن آن در این قسمت بی‌مورد است. دوم آن که اگر از این اشکال نیز چشم‌پوشیم، باید گفت که در روایتی که ایشان نقل کرده، به وضوح میان امام و مهدی فرق

گذارده شده است و پیامبر □ می فرماید: پس از دوازده امام، دوازده مهدی می آید، یعنی این دو باهم فرق دارند. جای بسی تعجب است که نویسندگان به این مسئله هیچ توجهی نکرده و چنین وانمود کرده که آنان نیز ادامه همین امامان هستند و نتیجه گرفته است پس تعداد امامان □ بیش از دوازده نفر است.

برای آن که مطلب روشن تر شود، روایتی در پی می آید که شیخ صدوق آنها را نقل کرده و گویای همین فرق است و ماهیت مهدی‌های بعدی را بیان می کند:

محمد بن علي بن الحسين بن موسى ابن بابويه عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير قال: قلت للصادق □ يابن رسول الله سمعت من أبيك □ أنه قال: يكون بعد القائم □ اثني عشر إماماً؟ فقال: قد قال اثني عشر مهدياً ولم يقل اثني عشر إماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا.^{۵۷}

چنان که پیداست، امام صادق □ تصریح می فرماید که آنان امام نیستند، بلکه شیعیانی هستند که مردم را به سوی امامان فرامی خوانند.

سید بهاء الدین نیلی نیز از امام صادق □ نقل می کند:

إِنَّ مَنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ □ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ □.^{۵۸}

در این روایت نیز سخن از مهدی است و به امام جدیدی اشاره نشده است. متن کامل روایتی هم که نویسنده به آن اشاره کرده، چنین است:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثفئات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين □ قال: «قال رسول الله □ في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي □: يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة. فأَمَلَا رسول الله □ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا علي إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً سَمَّاكَ اللهُ تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصديق الأكبر والفاروق الأعظم والمأمون والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحدٍ غيرك. يا علي أنت وصي علي أهل بيتي حيَّهم وميتهم، وعلى نسائي: فمن ثبتهما لقيتني غداً، ومن طلقتهما فأنا برئ منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة وأنت خليفتي على أمتي من بعدي. فإذا حضرته الوفاة فسلِّمها إلى ابني الحسن البر الوصل، فإذا حضرته الوفاة فليسِّلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسِّلمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثفئات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسِّلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسِّلمها إلى ابنه جعفر الصادق،

شیخ صدوق به
محصور بودن شمار
امامان اعتقاد راسخ
دارد و در جای جای
کتاب کمال الدین به
آن تأکید می کند

فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه عليّ الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد □ . فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين (المهديين^{۵۹}) له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبدالله وأحمد والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين.^{۶۰}

روایت پیش بیان می‌کند مهدیانی که پس از حضرت قائم □ خواهند آمد، از نسل امام حسین □ هستند. این روایت هم نشان می‌دهد آنان از فرزندان امام مهدی □ هستند. از این رو، معنای عبارت «و الأئمة من ولده» روشن می‌شود، یعنی معلوم می‌گردد منظور از امامان همان مهدیان بعد از امام مهدی □ هستند و سخن از امام جدیدی نیست.

دعاء آخر مروی عن صاحب الزمان □ ، خرج إلى أبي الحسن الضراب الأصفهاني بمكة، بإسناد لم نذكره اختصاراً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم اللهم! صلّ على محمد سيّد المرسلين وخاتم النبيين... اللهم! صلّ على محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن الرضا والحسين المصطفى وجميع الأوصياء مصابيح الدجى وأعلام الهدى ومنار التقى والعروة الوثقى والحبل المتين والصراط المستقيم و صلّ على وليك و ولاية عهدك والأئمة من ولده و مدّ في أعمارهم و زد في آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم ديناً و دنياً و آخره إنك على كلّ شيء قدير.

نتیجه آن که در جوامع روایی ما، روایتی وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از دوازده امام اشاره داشته باشد. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده مدّعی آن است، هیچ سندی ندارد و سخنی گزاف است.

متن کتاب:

و عندما نشئت فكرة تحديد عدد الأئمة، بعد القول بوجود و غيبة محمد بن الحسن العسكري □ كاد الشيعة الإمامية

يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر، إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول، بأن عدد الأئمة ثلاثة عشر و قد نقلها الكليني في الكافي.

شبهه شانزدهم: نویسنده مدّعی است وقتی اندیشه محدود کردن شمار امامان پدید آمد، نزدیک بود میان امامیه پیرامون محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده امام، اختلاف ایجاد شود؛ زیرا روایاتی در آن دوران نمایان شد که از سیزده امام سخن می‌گفت و این روایات را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است.

پاسخ: نخست آن که در ابتدای این نوشتار نام و متن کتاب‌هایی را آوردیم که پیش از قرن چهارم و قبل از زمان مرحوم کلینی نوشته شده است و ثابت کردیم که اعتقاد به دوازده امام □ و احادیث آن، اصیل و ریشه‌دار است و نسبت دادن پیدایی آن به دوران مرحوم کلینی، خلاف واقع و ادعایی کذب است. روشن‌ترین دلیلی که در این جا می‌توان ذکر کرد، بعضی از احادیثی است که نویسنده به آنها اشاره دارد و از کتاب ابوسعید عصفری (متوفای ۲۵۰ قمری) است،^{۶۱} یعنی کسی که صد سال پیش از زمان مورد ادعای نویسنده از دنیا رفته است. حال چگونه می‌توان ادعا کرد این احادیث در دوران مرحوم کلینی مطرح شده است.

دوم آن که نسبت دادن حدیثی با موضوع سیزده امام به مرحوم کلینی، تهمتی بزرگ بر ایشان است؛ زیرا عنوان باب این احادیث «ما جاء في الإثني عشر والنصّ عليهم □ » است، یعنی ایشان به دوازده‌گانه بودن امامان تصریح دارد و معنا ندارد در این باب حدیثی نقل کند که در تناقض با عنوانش باشد و خلاف آن چه را برساند که در صدد اثباتش است. لذا در این باب به روشنی می‌بینیم که روایات دوازده امام کاملاً صریح است و به روشنی، عدد دوازده بیان شده است، اما روایاتی که ادعا می‌شود دلالت بر سیزده امام دارد، هیچ کدام تصریح به عدد سیزده ندارد، بلکه همگی چند وجه دارند، یا نقل‌های دیگری دارند و تنها بعضی از نقل‌ها، آن هم اگر معانی دیگر ارائه شده را نپذیریم، لازمه‌اش وجود سیزده امام خواهد بود. همه این موارد در ادامه بیان می‌شود و به انصاف خواننده واگذار می‌گردد تا بنگرد آیا می‌توان مانند نویسنده با قاطعیت ادعا کرد که مرحوم کلینی روایات سیزده امام را نقل کرده است یا خیر؟

سوم آن که روایات معصومان □ نیز مانند آیات قرآن انواعی دارد. امیرمؤمنان □ دربارهٔ اختلاف روایات می‌فرماید:

إن في أيدي الناس حقاً و باطلاً، و صدقاً و كذباً، و ناسخاً و منسوخاً، و عاماً و خاصاً و محكماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً.^{۶۲}

یعنی احادیث چون مانند آیات انواعی دارد. بنابراین، باید در کنار هم قرار گیرند و معنای صحیح آنها به کمک هم و با در نظر گرفتن همه روشن می‌شود. با توجه به این نکته، اگر مضمون یک روایت در روایت دیگری با توضیح و تفصیل آمده باشد، باید در معنا کردن روایت مختصر و مجمل به آن روایت مفصل مراجعه کرد و نمی‌توان یک روایت را منقطع از روایات دیگر در نظر گرفت و دربارهٔ آن قضاوت کرد. در احادیث مورد بحث نیز حدیث‌های دیگری وجود دارد که همان ماجرا را با تفصیل بیان کرده است و باید به آنها مراجعه کرد. افزون بر این، روایات فرقی اساسی با آیات قرآن دارند؛ نامعتبر بودن همهٔ آنها. روایاتی وجود دارد که ضعیف و ناپذیرفتنی هستند و نمی‌توان آنها را در کنار روایات صحیح گذارد و مقایسه کرد، یعنی همان مغالطه‌ای که نویسنده بارها و بارها مرتکب آن شده است. هر جا که خود استدلال می‌کند، به هر روایتی استناد می‌نماید و به ضعف و صحت آن هیچ اهمیتی نمی‌دهد، اما در مقابل روایاتی که خلاف نظر وی را می‌رساند، به راحتی با طرح سند آن را رد می‌کند، در حالی که محقق باید روشی ثابت را برگزید و آن را نخست بیان نماید.

حال با در نظر گرفتن مطالب بیان شده، احادیث کتاب کافی و آمار کلی احادیث باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم □»^{۶۳} را نقل و بررسی می‌کنیم: بیست حدیث در این باب وجود دارد. ده حدیث^{۶۴} به عدد دوازده تصریح کرده است که در سه حدیث^{۶۵} از آنها نام دوازده امام هم آمده است. چهار حدیث^{۶۶} نیز بر دوازده عدد دلالت دارد. شش حدیث^{۶۷} موهم عدد سیزده است. یک حدیث از این شش، حدیث تکراری است و در واقع پنج حدیث محسوب می‌شود. دو حدیث نیز هم‌مضمون با احادیث گویای دوازده است. در نتیجه، سه حدیث (۷ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸) با مضمون غیرتکراری موهم عدد سیزده است. هر شش حدیث در زیر بررسی می‌شود:

۱. حدیث جابر: محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر □ عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: «دخلت على فاطمة □ و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم □ ، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي.»^{۶۸}

در این روایت چون «من ولدها» آمده، ممکن است گفته شود دوازده امام □ از فرزندان حضرت فاطمه □ هستند و با حضرت علی □ که همسر ایشان است، سیزده امام می‌شود.

چنان که پیداست، به عدد سیزده تصریحی نشده و تنها از عبارت «من ولدها» این

در جوامع روایی
ما، روایتی وجود
ندارد که به آمدن
امام جدیدی پس
از دوازده امام
اشاره داشته باشد.
بنابراین، احتمال
امتداد امامت با امام
جدید که نویسنده
مدعی آن است،
هیچ سندی ندارد و
سخنی گزاف است

نتیجه گرفته شده است. این نتیجه هم در صورتی صحیح است که هیچ احتمال دیگری در کار نباشد، در حالی که احتمال دارد:

یکم. منظور تغلیب^{۶۹} باشد، یعنی از دوازده وصی چون یازده نفر آنها از اولاد هستند، در عرف مردم صحیح است که گفته شود همه از اولاد ایشان هستند.

دوم. چون عبارت «لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها» افاده حصر نمی‌کند، نمی‌توان گفت نام دیگری غیر از «ولدها» در آن نبوده است. نیز در عبارت «فعددت اثني عشر» ضمیر «فعددتها» یا قرینه دیگری (مانند الف لام عهد ذکری «فعددت الأوصياء») وجود ندارد که شمارش را ناگزیر در همان «الأوصياء من ولدها» حصر نماید، پس احتمال دارد منظور از «فعددت»، شمارش همه نام‌ها در لوح باشد، نه فقط شمارش تنها فرزندان؛ زیرا چنان که گفتیم، دلیلی در حدیث نیست که همه نام‌ها باید به فرزندان حضرت فاطمه □ متعلق باشد، یعنی جابر بگوید لوحی در برابر حضرت فاطمه □ بوده که نام فرزندان وصی‌اش بر آن نوشته شده بود و من دوازده نام شمردم. نمی‌گوید که من آن نام‌ها را شمردم، دوازده تا شد، بلکه می‌گوید من دوازده نام شمردم. این جمله سازگاری دارد با این که نام دیگری غیر از فرزندان نیز در آن لوح باشد. اما چون جابر این روایت را برای امام باقر □ نقل می‌کند، تأکیدش بر فرزندان حضرت فاطمه □ است، نه همه امامان؛ زیرا در زمان ایشان امامت حضرت علی □ جای هیچ حرفی نداشت.

سوم. احتمال بعدی تصحیف و زیاد شدن عبارت «من ولدها» است که همان دلیل مدعیان سیزده امام است؛ زیرا این روایت را شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* که از کتاب‌های معتبر شیعه است، بدون این عبارت نقل کرده است:

و حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:
حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ الْحُسَيْنِ
بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □، عَنْ جَابِرِ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ □ وَ بَيْنَ
يَدَيْهَا لَوْحٌ (مَكْتُوبٌ) فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ
آخِرَهُمُ الْقَائِمَ، ثَلَاثَةً مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةً مِنْهُمْ عَلِيٌّ □.^{۷۰}
با وجود این احتمالات و به خصوص دو نوع نقل متفاوت از این

حدیث، دیگر وجود عقیده‌ای به این مهمی (سیزده امام) را با این روایت که نسخه بدل است، نمی‌توان ثابت کرد.

نکته اساسی آن است که همه این احتمالات در صورتی جا دارد که تنها این حدیث را در این موضوع بیاوریم، یا این حدیث به تنهایی در نظر گرفته شود، در حالی که چنین نیست، یعنی احادیث دیگری نیز در این موضوع وجود دارد و از نظر فن حدیث‌شناسی، چنان که پیش‌تر اشاره شد، نباید احادیث مشابه را از نظر دور داشت. اگر این نویسنده قبل از نتیجه‌گیری نادرست کمی دقت می‌کرد، متوجه می‌شد مرحوم کلینی در همین باب این حدیث را که سند آن هم ضعیف است، با متن مفصل و سند صحیح آورده است و این تفصیل راه را بر هرگونه احتمال و برداشتی بسته است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ ظَرِيفٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ،
عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ،
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: قَالَ أَبِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ
إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ
عَنْهَا، فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبُّبُهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ
الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ
أُمِّي فَاطِمَةَ □ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ □ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ
فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ؟ فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ
عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ □ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ □ فَهَيَّئْتُهَا بَوَلَادَةَ
الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زَمَرٍ
وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أبيضَ، شَبَهَ لَوْنَ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا بِنْتَ
أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ □ مَا هَذَا اللُّوحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ
أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ □ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعِي وَاسْمُ
ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُشْرِنِي بِذَلِكَ،
قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ □ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ، فَقَالَ
لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ: أَنْ تَعْرُضَهُ عَلَيَّ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى
مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ
انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نَسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ
أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفَ حَرْفاً، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا
رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوباً. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابُ مَنْ
اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحُجَابِهِ وَدَلِيلِهِ

نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمد أسمائي واشكر نعمائي ولا تحجد آلائي، إني أنا الله إله إلا أنا قاصم الجبارين ومدبيل المظلومين وديان الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي، عذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين فإني فاعيد وعلي فتوكل، إني لم أبعث نبياً فأكملت أيامه و انقضت مدته إلا جعلت له وصياً وإني فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيك على الأوصياء وأكرمك بشبليك وسبطيك حسن وحسين، فجعلت حسناً معدن علمي، بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسيناً خازن وحبي وأكرمه بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده، بعترته أئيب وأعاقب، أوهم علي سيد العابدين وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر، الراد عليه كالراد علي، حق القول مني لأكرم من مثنى جعفر ولاسرنه في أشياعه وأنصاره وأوليائه، أتاحت بعده موسى فتنة عمياء حندس لأن خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وأن أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدي وحبيبي وخيري في علي وليي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة وأمتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شر خلقي حق القول مني لأسرنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار وأختم بالسعادة لابنه علي ولتي وناصري والشاهد في خلقي وأميني علي وحبي، أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن وأكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيذل أوليائي في زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك والدليم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرناء في نسائهم أولئك أوليائي حقاً، بهم أذفع كل فتنة عمياء حندس وبهم أكتشف الزلازل وأدفع الأصار والاعلال أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون. قال عبد الرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك، إلا هذا الحديث لكفاك، فضنه إلا عن أهله.^{٧١}

چنان که پیداست، این حدیث نام تک تک اوصیا را برشمرده و جای هیچ شکی را برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر فرد سیزدهمی نیز وجود داشت، نام او می‌بایست ذکر می‌گردید، یا اشاره‌ای به آن می‌شد.

پس چنین برداشت‌هایی اگر نگوییم از سر غرض‌ورزی و سعی در مشکوک و مبهم کردن امر قطعی و روشن است، قطعاً حاصل جمودی بر متن است که از کمی اطلاعات علمی سرچشمه می‌گیرد:

٢. حدیث ابوسعید خدری: محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن مسعدة بن زیاد،

چنان که پیداست، این حدیث نام تک تک اوصیا را برشمرده و جای هیچ شکی را برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر فرد سیزدهمی نیز وجود داشت، نام او می‌بایست ذکر می‌گردید، یا اشاره‌ای به آن می‌شد. پس چنین برداشت‌هایی اگر نگوییم از سر غرض‌ورزی و سعی در مشکوک و مبهم کردن امر قطعی و روشن است، قطعاً حاصل جمودی بر متن است که از کمی اطلاعات علمی سرچشمه می‌گیرد

عن أبي عبد الله ومحمد بن الحسين، عن إبراهيم، عن أبي يحيى المدائني، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري قال: «كنت حاضراً لما هلك أبوبكر واستخلف عمر أقبل يهودي من عطاء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتى رفع إلى عمر فقال له: يا عمر إني جئتك أريد الاسلام فإن أخبرني عما أسئلك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما أريد أن أسئل عنه، قال: فقال له عمر: إني لست هناك لكنني أُرشدك إلى من هو أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسئل عنه وهو ذاك فأوأمأ إلى علي □ فقال له اليهودي: يا عمر إن كان هذا كما تقول فمالك وليبة الناس وإنما ذاك أعلمكم! فزبره (الزجر و المنع) عمر ثم إن اليهودي قام إلى علي □ فقال له: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: و ما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سئلتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقون و مع ذلك أدخل في دينكم الاسلام، فقال أمير المؤمنين □ : نعم أنا كما ذكر لك عمر، سل عما بدا لك أخبرك به إن شاء الله. قال: أخبرني عن ثلاث و ثلاث و واحدة، فقال له علي □ : يا يهودي ولم لم تقل: أخبرني عن سبع، فقال له اليهودي: إنك إن أخبرني بالثلاث، سئلتك عن البقية و إلا كففت، فإن أنت أجبتني في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى الناس بالناس، فقال له: سل عما بدالك يا يهودي، قال: أخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض؟ و أول شجرة غرست على وجه الأرض؟ و أول عين نبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين □ ، ثم قال له اليهودي: أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى؟ و أخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة؟ و أخبرني من معه في الجنة؟ فقال له أمير المؤمنين □ إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدى من ذرية نبيها و هم مني و أما منزل نبينا في الجنة ففي أفضلها و أشرفها جنة عدن و أما من معه في منزله فيها فهو لاء الاثنا عشر من ذريته و أمهم و جدتهم و أم أمهم و ذرارهم، لا يشرکهم فيها أحد.^{۷۲}

این روایت نیز مانند روایت پیش تصریحی به عدد سیزده ندارد و تنها از عبارت «من ذرية نبيها و هم مني» ممکن است

این گونه استفاده شود.

ولی فرق اساسی این روایت با روایت پیش، حصر این روایت در دوازده امام است؛ زیرا یهودی می پرسد: «أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدي؟» یعنی تعداد امامان را می پرسد و امام □ در پاسخ می فرماید: «إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدي.» یعنی این امت تنها دوازده امام دارد. حال اگر کسی از «من ذرية نبيها و هم مني» چنین نتیجه بگیرد که این دوازده نفر همه از فرزندان پیامبر □ و حضرت علی □ هستند، یا باید بگوید حضرت علی □ جزء امامان نیست تا جواب امام درست باشد که «اثني عشر إمام هدي» است، یا باید بگوید جواب امام درست نیست و باید «ثلاثة عشر إمام هدي» می فرمود و بسیار روشن است که هیچ کدام از این گفته ها پذیرفته نیست. افزون بر این، در پاسخ پرسش بعدی یهودی که از هم راهان پیامبر □ در بهشت می پرسد، حضرت علی □ می فرماید:

«و أما من معه في منزله فيها فهو لاء الاثنا عشر من ذريته و أمهم و جدتهم و أم أمهم و ذرارهم، لا يشرکهم فيها أحد.»

با توجه به این جمله، خود حضرت علی □ نباید همراه آنان در بهشت باشد؛ زیرا تنها این افراد را ذکر کرده و بعد می فرماید هیچ کس دیگری در این مقام، شریک آنان نیست و روشن است که ظاهر عبارت، شامل حضرت علی □ نمی شود و این نیز پذیرفته نیست. بنابراین، هیچ راهی جز تصرف در معنای ظاهری روایت نیست، مثل این که مانند روایت پیش بگوییم حمل بر اغلب^{۷۳} می شود، یعنی چون یازده امام از دوازده امام از فرزندان پیامبر □ و حضرت علی □ هستند، این عبارت صحیح است که بگوییم همه امامان از فرزندان پیامبر □ و حضرت علی □ هستند.

نکته بعدی این که عبارت مورد استدلال برای سیزده امام، در روایتی که مرحوم کلینی در همین باب نقل کرده و مربوط به همین جریان است، نیامده و این نکته نشان می دهد این عبارت معلوم نیست در کلام امام آمده باشد و این استدلال به سیزده امام را به شدت سست می کند و آن را به حد استدلال به نسخه بدل فرو می کاهد:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن القاسم، عن حنان بن السراج، عن داود بن سليمان الكسائي، عن أبي الطفيل قال: شهدت جنازة أبي بكر يوم مات وشهدت عمر حين بوع وعلي □ جالس ناحية فأقبل غلام يهودي جميل الوجه بهي، عليه ثياب حسان وهو من ولد هارون حتى قام على رأس عمر فقال: يا أمير المؤمنين أنت أعلم هذه الأمة بكتابهم وأمر نبيهم؟ قال: فطأطأ عمر رأسه، فقال: إياك أعني وأعاد عليه القول، فقال له عمر: لم ذاك؟ قال إني جئتكَ مرتاداً لنفسي، شاكاً في ديني، فقال: دونك هذا الشاب، قال: ومن هذا الشاب؟ قال: هذا علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله □ وهذا أبو الحسن والحسين ابني رسول الله □ وهذا زوج فاطمة بنت رسول الله □ ، فأقبل اليهودي على علي □ فقال: أكذاك أنت؟ قال: نعم، قال: إني أريد أن أسئلك عن ثلاث وثلاث وواحدة، قال: فتبسم أمير المؤمنين □ من غير تبسم وقال: يا هاروني ما منعك أن تقول سبعاً؟ قال: أسئلك عن ثلاث فإن أجبتني سئلت عما بعدهن وإن لم تعلمهن علمت أنه ليس فيكم عالم، قال علي □ : فإني أسئلك بالإله الذي تعبد له أنا أجبتك في كل ما تريد لتدعن دينك ولتدخلن في ديني؟ قال: ما جئت إلا لذلك، قال: فسل قال: أخبرني عن أول قطرة دم قطرت على وجه الأرض أي قطرة هي؟ وأول عين فاضت على وجه الأرض، أي عين هي؟ وأول شيء اهتز على وجه الأرض أي شيء هو؟ فأجابه أمير المؤمنين □ فقال له: أخبرني عن الثلاث الآخر، أخبرني عن محمد كم له من إمام عدل؟ وفي أي جنة يكون؟ ومن ساكنه معه في جنته؟ فقال: يا هاروني إن لمحمد اثني عشر إمام عدل، لا يضربهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم وإنهم في الدين أرسب (أثبت) من الجبال الرواسي في الأرض ومسكن محمد في جنته معه أولئك الاثني عشر الإمام العدل، فقال: صدقت والله الذي لا إله إلا هو إني لأجدها في كتب أبي هارون، كتبه بيده وإملاء موسى عمي □ ، قال: فأخبرني عن الواحدة، أخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده؟ وهل يموت أو يقتل؟ قال: يا هاروني يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوماً ولا ينقص يوماً، ثم يضرب ضربة ههنا يعني على قرنه فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهاروني وقطع كسيتيجه (بضم الكاف والسين المهملة وتاء مثناة فوقانية وياء مثناة تحتانية وجيم: خيط غليظ يشد فوق الثياب دون الزنار) وهو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله وأنت وصيّه، ينبغي أن تفوق ولا تنفاق وأن تعظم ولا تستضعف، قال: ثم مضى به علي □ إلى منزله فعلمه معالم الدين.^{٧٤}

پس اگر در چنین روایاتی که سخن از فرزند بودن امامان برای پیامبر □ و حضرت علی □ به میان آمده و یک امام از جمع امامان جدا نشده، به دلیل آشکار بودن آن برای همه بوده است، یعنی شیعیان می دانسته اند که حضرت علی □ امام است و فرزند پیامبر هم نیست. بنابراین، جدا کردن و توضیح آن در جوامع روایی شیعه، از باب توضیح واضحاتی می شده که بر فرد حکیم قبیح است و اگر فردی به چنین عباراتی تمسک

می‌کند، نه از باب ژرف‌نگری او در روایات بلکه از باب □ فَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ □^{۷۵} است.

۳. حدیث زرارة: الف) مُحَمَّد بن یحیی، عن عبد الله بن مُحَمَّد الخشاب، عن ابن سَماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: «الاثنا عشر الامام من آل مُحَمَّد □ كلهم محدث من رسول الله □ ومن ولد علي ورسول الله وعلي □ هما الوالدان.»^{۷۶}

ب) أبوعلي الأشعري، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن سَماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: «الاثنا عشر الامام من آل مُحَمَّد كلهم محدث من ولد رسول الله □ وولد علي بن أبي طالب □ فرسول الله □ وعلي □ هما الوالدان.»^{۷۷}

این دو روایت که مرحوم کلینی در همین باب «باب ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم □» آورده، به دلیل اتحاد راویان اولیه آن، در واقع یک روایت است. در این روایت نیز چون «من ولد رسول الله □ و ولد علی بن اُبی طالب □» آمده، شاید گفته شود بر سیزده امام دلالت دارد.

اما در جواب می‌گوییم:

یکم. تغلیب: با توجه به بحث‌های گذشته روشن شد که چنین تعبیراتی از باب اکثریت امامان است^{۷۸} و اگر حضرت علی □ جدا نشده، به دلیل روشن بودن مطلب و اشتباه نشدن آن است.

دوم. اشتباه ناسخان: کسانی که همین روایت را از مرحوم کلینی نقل کرده‌اند، تفاوت در نقل دارند. بنابراین، به یقین نمی‌توان گفت عبارت موجود در کافی همان نوشته مرحوم کلینی و همان است که از امام □ صادر گردیده است. شیخ صدوق در دو کتاب خود همین روایت را از مرحوم کلینی چنین آورده است:

حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يعقوب الكليني قال: حدَّثنا أبو علي الأشعري عن الحسين بن عبيد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن

علي بن سَماعة عن علي بن الحسن بن رباط عن أبيه عن ابن أذينة عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: «نحن اثنا عشر إماماً من آل مُحَمَّد كلهم محدثون بعد رسول الله □ و علي بن أبي طالب منهم.»^{۷۹}

حدَّثنا مُحَمَّد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن يعقوب الكليني قال: حدَّثنا أبو علي الأشعري، عن الحسين بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن سَماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن ابن أذينة، عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: «اثنا عشر إماماً من آل مُحَمَّد □ كلهم محدثون بعد رسول الله □ و علي بن أبي طالب □ منهم.»^{۸۰}

بسیار طبیعی است که کلمه «بعد» در استنساخ «ولد» نوشته گردد و ناسخان برای درست شدن جمله «من» را اضافه کرده باشند^{۸۱} و در نتیجه چنان خوانده شود.

شیخ مفید نیز می‌آورد:

أخبرني أبو القاسم، عن مُحَمَّد بن يعقوب، عن أبي علي الأشعري، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن سَماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن عمر بن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: «الاثنا عشر الأئمة من آل مُحَمَّد كلهم محدث، علي بن أبي طالب و أحد عشر من ولده، ورسول الله و علي □ هما الوالدان □.»^{۸۲}

از این نقل‌های متفاوت معلوم می‌شود ناسخان حدیث دچار اشتباه در نقل شده‌اند و این امر را نیز علمای شیعه تحقیق و یادآوری کرده‌اند و اگر به راستی نویسنده دنبال کشف حقیقت بوده، باید دست‌کم گفتار علما را می‌آورد و آن‌گاه اگر در رد آنها کلامی داشت، بیان می‌کرد،^{۸۳} نه این‌که طوری وانمود کند که برای نخستین بار به حقایقی در دین و روایات رسیده است. علاوه که ما راویان خود را معصوم نمی‌دانیم و برخلاف اهل تسنن که بررسی برخی از کتاب‌های روایی‌شان را جایز نمی‌دانند، اهل نقادی در همه کتاب‌هایمان حتی کتاب شریف کافی هستیم.^{۸۴}

پس این روایات نیز دست‌آویزی برای ایشان نمی‌توانند باشد.

۴. حدیث ابو جارود: مُحَمَّد بن یحیی، عن مُحَمَّد بن أحمد، عن

محمد بن الحسین، عن ابي سعيد العصفوري، عن عمرو بن ثابت، عن ابي الجاورد، عن ابي جعفر □ قال: «قال رسول الله □: إني واثني عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض يعني أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا.»^{۸۵}

در این حدیث نیز چون پیامبر فرموده است دوازده فرزندم و تو یا علی، ممکن است گفته شود دلالت بر سیزده امام دارد، در حالی که این حدیث نیز به امام بودن آنان اشاره ندارد، بلکه وقتی پیامبر خود را نیز داخل می‌کند و می‌فرماید: من و دوازده فرزندم و تو یا علی قرینه است که منظور امامت نیست و گرنه باید به چهارده امام قائل می‌شد. وقتی منظور امامت نباشد و تنها امان بودن آنان برای اهل زمین مطرح باشد، می‌توان گفت منظور چهارده معصوم است و حضرت فاطمه □ نیز داخل در جمع آنهاست و روایت هیچ مشکلی ندارد و در تعارض با دوازده امام نیست. مرحوم کلینی این حدیث را از ابوسعید عصفری نقل می‌کند. اصل این کتاب اینک در دست است و در آنجا عبارت چنین می‌آید:

عباد عن عمرو عن أبي الجارود عن أبي جعفر □ قال: «قال رسول الله □ إني و أحد عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض أعني أوتادها وجبالها و قال وتدد الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا ذهب الأحد عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا.»^{۸۶}

چون در اصل کتاب، «احد عشر» آمده، اشکال سیزده امام، برکنار می‌رود و اگر ناسخان کافی، آن را «اثني عشر» نقل کرده‌اند، شاید به دلیل انس ذهن به دوازده امام است و به ذهن نرسد که حضرت علی □ جداگانه ذکر شده است و باید یازده نوشته شود. البته نام مبارک علی □ در کنار «اثني عشر»، عطف خاص بر عام می‌تواند باشد و عبارت تازه‌ای نیست که تعداد را از دوازده بالاتر ببرد.^{۸۷}

پس این روایت درباره امامت نیست، بلکه درباره امان‌های روی زمین است، دیگر آن که دارای نقل متفاوت است و بنابراین، مانند روایات گذشته، متن آن معلوم نیست که به همان صورت از پیامبر □ صادر شده باشد و این باعث سستی شدید استدلال به آن می‌شود. افزون بر این، اگر روایت درباره امامت و بدون نسخه بدل باشد، گوییم هم‌چنان که به دلیل آشکار بودن خروج پیامبر از این فهرست، ذکر ایشان اشکالی ندارد (وگرنه چهارده امام می‌شود)، ذکر حضرت علی □ نیز از باب عطف خاص بر عام است. لذا فرد جدیدی نیست و تعداد را بالاتر از دوازده نمی‌برد. به عبارتی، «اثني عشر من ولدي» از باب تغلیب ایشان را نیز دربر می‌گیرد. افزون بر این، می‌توان گفت به لحاظ تربیت یافتن حضرت علی □ در نزد پیامبر □ اطلاق ولد به ایشان خالی از وجه نیست.

۵. حدیث ابوسعید عصفوری: و بهذا الاسناد، عن ابي سعيد رفعه، عن ابي جعفر □ قال: «قال رسول الله □: من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهّمون، آخرهم

القائم □ بالحقّ يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.^{۸۸}

ممکن است گفته شود در این حدیث نیز چون پیامبر □
فرموده‌اند دوازده نفر از فرزندان من، پس با حضرت علی □
می‌شود سیزده نفر و دلیل بر سیزده امام است.

اما این حدیث نیز مانند حدیث پیشین در منبع اصلی آن که
مرحوم کلینی از آن نقل کرده، چنین است:

عباد رفعه إلى أبي جعفر □ قال: «قال رسول الله □
من ولدي أحد عشر نقيباً نجيباً (نقباء نجباء خ د) محدثون
مفهمون آخرهم القائم □ بالحق يملأها (الأرض خ د)
عدلاً كما ملئت جوراً.»^{۸۹}

یعنی أحد عشر است نه اثنا عشر. بنابراین، اشکالی در این
روایت نیست و با عقیده به دوازده امام موافق است.

دیگر آن که اگر اثنا عشر هم باشد، اشکالی محسوب نمی‌شود؛
زیرا آن را از باب غلبه می‌توان دانست. ممکن است پرسیده شود
که آیا این غلبه در جایی به صراحت به کار برده شده است تا
اطمینان بیشتری از این کاربرد حاصل شود؟ برای پاسخ مثبت به
این پرسش، حدیث زیر می‌آید:

محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن
أبي سعيد العصفوري عن عمرو بن ثابت، عن أبي حمزة قال:
سمعت علي بن الحسين □ يقول: «إن الله خلق محمداً وعلياً
وأحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحاً في
ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق، يسبحون الله ويقدمونه
وهم الأئمة من ولد رسول الله □.»^{۹۰}

چنان‌که پیداست، در اوّل حدیث میان حضرت علی □ و
فرزندانش را جدا کرده و معلوم است این امر مورد توجه بوده
است. با این حال، در آخر روایت می‌فرماید: «وهم الأئمة من ولد
رسول الله □.»

پس از باب تغلیب می‌توان چنین اطلاقی نمود.

لذا این روایت نیز چون نسخه بدل دارد و قابل حمل به دوازده
امام است، به معنای سیزده امام نمی‌تواند باشد و مدعای آنها را
ثابت نمی‌کند.

هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام
دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات

موهم این معنا باشد. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای
دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی را که بر سیزده
امام دلالت کند، نقل نکرده است.
متن کتاب:

و وجدت في الكتاب الذي ظهر في تلك الفترة ونُسب إلى
سليم بن قيس الهلالي، حيث تقول إحدى الروايات، إنَّ
النبي □ قال لأمر المؤمنين □ : «أنت واثنا عشر من
ولدك أئمة الحق» وهذا ما دفع هبة الله بن أحمد بن محمد
الكاتب، حفيد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري، الذي كان
يتعاطى الكلام، لأن يؤلف كتاباً في الإمامة، يقول فيه، إنَّ
الأئمة ثلاثة عشر و بضيف إلى القائمة المعروفة زيد بن علي
كما يقول النجاشي في رجاله.

شبهه هفدهم: نویسنده مدعی شده، کتاب سلیم در دوران
مرحوم کلینی ظهور یافته و وجود حدیثی در آن، باعث شده تا
هبة الله کاتب، کتابی در امامت بنویسد و با افزودن زید بن علی به
نام امامان، به سیزده امام معتقد شود.

پاسخ: کتاب سلیم و تاریخ پیدایی آن را در ادامه بررسی خواهیم
کرد. اکنون مطالبی درباره هبة الله کاتب و کتابش در پی می‌آید:
نویسنده، کلام مرحوم نجاشی را درباره هبة الله به گونه‌ای نقل
کرده که هدف خویش را تأمین نماید و از امانت در نقل خارج شده
و لابد آزاداندیشی و حقیقت‌طلبی، وی را به این کار وادار کرده
است. متن کتاب نجاشی در پی می‌آید تا به خواننده خود به داوری
آن پردازد:

هبة الله بن أحمد بن محمد الكاتب، أبو نصر، المعروف بابن
برنية، كان يذكر أنَّ أمه أم كلثوم بنت أبي جعفر محمد بن
عثمان العمري. سمع حديثاً كثيراً، و كان يتعاطى الكلام،
و يحضر مجلس أبي الحسين بن الشيبه^{۹۱} العلوي، الزيدي
المذهب، فعمل له كتاباً، وذكر أنَّ الأئمة ثلاثة عشر مع زيد
بن علي بن الحسين، و احتجَّ بحديث في كتاب سليم بن قيس
الهلالي: إنَّ الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين □ . له كتاب
في الإمامة و كتاب في أخبار أبي عمرو و أبي جعفر العمريين
و رأيت أبا العباس بن نوح قد عوّل عليه في الحكاية في كتابه
أخبار الوكلاء و كان هذا الرجل كثير الزيارات و اخر زيارة

حضرها معنا يوم الغدير سنة أربع مائة بمشهد أمير المؤمنين □ ۹۲

چنان که پیداست، مرحوم نجاشی علت نوشته شدن کتابی را که در آن سیزده امام ذکر شده، حضور پیاپی هبةالله در مجلس فردی زیدی مذهب می‌داند و می‌نویسد این کتاب را برای او نوشته است، یعنی پیاپی بودن مجالست، باعث شد دست به این کار بزند و نام امام آن زیدی (زید بن علی) را در نام امامان □ بگنجاند. نجاشی این مطلب را بیان می‌کند تا بی‌پروایی او را ثابت کند و معلوم شود وی فرد ثقه و قابل اعتمادی نیست و به همین دلیل، هرگز چیزی هم از او نقل نمی‌کند.

بزرگان رجال شیعه مانند علامه بحرالعلوم، محدث نوری، مرحوم کلباسی و دیگران به این نکته توجه داده‌اند و می‌آورند:

و لم أجد لهذا الرجل ذكراً في طرق الأصول والكتب، مع تقدّم طبقة و تعويل أبي العباس ابن نوح عليه و ليس إلا لضعفه بما ارتكبه من تصنيف الكتاب المذكور و لذا تعجب من تعويل ابن نوح عليه و يستفاد من ذلك كله: غاية احتراز النجاشي رحمه الله و تجنبه عن الضعفاء و المتهمين. ۹۳

علامه شوشتری نیز می‌گوید:

ثمّ الظاهر أنّ الرجل إمّامي غير ورع، أراد استمالة جانب ابن شبيبة الزيدي بدرج زید في الأئمة □ لا أنّه زیدي، و كيف يكون زیدياً؟ و الزيدي لا يرى إمامة السجاد و من بعده □ لأنهم يشترطون في الإمامة الخروج بالسيف. ۹۴

مرحوم شوشتری به نکته مهمی اشاره دارد که جالب توجه است؛ زیرا شاید کسی بگوید احتمال دارد هبةالله فرد بی‌تقوایی نباشد، بلکه با زیدیه گفت‌وگو کرده و مذهب آنان را درست یافته، لذا به مذهب آنان درآمده است. مرحوم شوشتری برای ردّ این احتمال می‌فرماید وی زیدی نشده است تا از روی عقیده چنین کتابی نوشته باشد؛ زیرا زیدیه سیزده امامی نیستند و به امامت امام سجاد □ و امامان بعد از ایشان اعتقادی ندارند. پس وی این کار را تنها برای خوش آیند آن زیدی انجام داده است. البته قراین دیگر نیز می‌توان آورد که هبةالله این کار را از سر تحقیق و عقیده انجام نداده است. یکی این که اگر کسی به دنبال حقیقت است، چگونه ممکن است در کتاب سلیم یا دیگر کتاب‌ها، ده‌ها روایت صریح درباره دوازده امام را که نام امامان را هم برده، رها کند و به یک روایت تمسّک کند که لازمه آن و نه صریح آن، در سیزده امام است و معتقد به آن شود؛ اعتقادی که هیچ طرف‌داری ندارد و هیچ فرقه‌ای گزارش نشده که چنان عقیده‌ای داشته باشد. قرینه بعدی، داخل کردن زید در فهرست امامان □ است. اگر سیزده امامی بودن او را بپذیریم، از کجا فهمیده می‌شود که آن امام، زید است. آیا نام زید نیز در روایتی به عنوان امام، مانند دوازده امام که نام آنها در روایات آمده، ذکر شده است؟ چرا هیچ روایتی در امامت زید بیان نشده است؟ با توجه به این قراین معلوم است که هبةالله در صدد کشف و اعتقاد به حقیقت نبوده، بلکه می‌خواست سخنی بگوید که

هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات موهم این معنا باشد. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی را که بر سیزده امام دلالت کند، نقل نکرده است

جایی برای خود نزد آن زیدی باز کند و البته از این حیث بسیار شبیه خود نویسنده است. هبةالله کاتب دید اگر یک اسم به این فهرست بیفزاید، جای گاهی می‌یابد. احمد کاتب هم دید اگر یک اسم کم کند، اربابان انگلیسی‌اش راضی می‌شوند و وی به ارج و قربی نزد آنان می‌رسد و از این رو، یازده امامی شد. گویا برای هیچ کدام از کاتب‌ها مهم نیست که دلیل‌های موجود در کتاب‌ها چنین چیزی را تأیید می‌کند یا خیر!

پس علت نوشتن کتاب، هم‌نشینی با زیدی بوده، اما نویسنده با فریب‌کاری نه تنها هیچ اشاره‌ای به این علت و حتی حضور هبةالله در مجلس زیدی نمی‌کند، بلکه علت را عوض می‌کند و می‌نویسد: روایتی در کتاب سلیم باعث شد وی کتابی در امامت بنویسد و هرگز نمی‌گوید این کتاب را برای چه کسی نوشت. به راستی چه انگیزه‌ای باعث شده که وی کلام مرحوم نجاشی را تحریف کند و علت تألیف کتاب را از مجالست با زیدیه به وجود روایتی در کتاب سلیم، تغییر دهد؛ جز این است که می‌خواهد ادعای باطل خویش را با هر فریب و دروغی موجه بنماید. افزون بر این که در وجود چنین حدیثی در کتاب سلیم تردید اساسی وجود دارد. مرحوم تفرشی می‌نویسد:

لیس فی کتاب سلیم بن قیس الهلالي أنَّ الأئمة □ أثنا عشر من ولد أمير المؤمنين □ بل فيه: أنَّ الأئمة □ ثلاثة عشر من ولد إسماعيل، وهم: رسول الله □ مع الأئمة الاثنا عشر □ ، فكانه اشتبه على النجاشي أو غيره.^{۹۵}

از این رو، احتمال دارد هبةالله روایتی را تحریف و برای خوش‌آیند آن زیدی به این شکل در آورده باشد.^{۹۶} بعضی از آن‌چه در این موضوع در کتاب سلیم آمده چنین است:

فأبوك خير أنبياء الله ورسله وبعلك خير الأوصياء والوزراء وأنت أول من يلحقني من أهلي. ثم اطلع إلى الأرض إطلاعة ثلاثة فاختارك وأحد عشر رجلاً من ولدك وولد أخي بعلك منك.^{۹۷}

علي بن أبي طالب ولي كل مؤمن بعده. ثم أحد عشر إماماً من ولد أول الأئمة عشر، اثنان سمياً ابني هارون شبر وشبر وتسعة من ولد أصغرهما وهو الحسين، واحداً بعد واحد،

آخرهم الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه.^{۹۸}

پس دلیل تألیف کتاب روایت سلیم نیست و دیگر آن که چنین روایتی در کتاب سلیم وجود ندارد.

نتیجه

ادعای نخست ایشان که «كاد الشيعة الإمامية يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر» در حالی که اختلافی در میان نبوده، تهمت آشکار به جامعه شیعی است. در ادامه، کلام مسعودی تاریخ‌نویس خواهد آمد که آن نیز دلیل صدق گفتار ماست. وی تنها نام یک نفر را آورده که آن هم نه از روی دلیل که برای اغراض دیگری چنین عقیده‌ای ابراز کرده است. علاوه اگر به سیزده امام هم معتقد باشد، باز با وجود یکی دو نفر گفته نمی‌شود که در مذهب اختلاف وجود دارد. مگر برای حقانیت یک مذهب نباید هیچ فرد منحرفی وجود داشته باشد؟ اگر ملاک اختلافی بودن این باشد، در مورد کدام مذهب ادعای اتفاق نظر می‌توان کرد؟ به راستی چرا نویسنده انتظار دارد این سخنان سخیف را دلیل و حجت بپذیرند؟

ادعای دوم ایشان این بود که «إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول بأنَّ عدد الأئمة ثلاثة عشر». این ادعا نیز باطل است؛ زیرا معلوم شد چنین روایتی وجود ندارد و هیچ روایتی عدد سیزده را بیان نکرده است. البته لازمه ظاهر بعضی روایات سیزده امام بود، اما با توجه به قراین موجود در خود روایات چنین ظاهری پذیرفتنی نیست و باید آنها را توجیه کرد، مانند بسیاری موارد دیگر که ظاهر روایات در آنها پذیرفتنی نیست و اصرار بر ظاهر، نشان جمود بر لفظ و ناآگاهی از معارف اسلامی و حدیثی است.

پی نوشت

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) و مدیر گروه قرآن و حدیث.

۲. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۶۸ و ۶۹ (بنگريد به: ص ۷۵، چاپ جامعه مدرسین)

۳. «فروى محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن يونس بن عبد الرحمن قال: مات أبوإبراهيم □ و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير و كان ذلك سبب وقفهم و جردهم موته، طمعاً فى الأموال، كان عند زياد بن مروان القندى سبعون ألف دينار و عند على بن أبى حمزة ثلاثون ألف دينار.» (شيخ طوسى، *الغيبة*، ص ۶۴، روایت ۶۶)

۴. بعضی گمان کرده‌اند که عباد از اهل تسنن است. برای روشن شدن نادرستی این تصوّر، کلام مرحوم آقاي خويى را مى‌آوريم: «أقول: ... إن الشيخ ذكر أنه عامي، إلا أنّ جمعاً من العامة قالوا: إنه كان رافضياً وصرّح بعضهم بأنه كان صدوقاً، ولا يبعد أنه كان يتقى، فيظهر أنّه من العامة ولعلّ الشيخ لم يطلع على باطنه! فقال: إنه عامي. قال المحدث النورى فى خاتمة *المستدرک*، الفائدة الثانية، فى شرح حال الكتب ومؤلفيها: "وأما كتاب أبى سعيد عباد العصفري وهو بعينه عباد بن يعقوب الرواجنى، ففيه تسعة عشر حديثاً، كلّها نقية، دالة على تشيعه، بل تعصّبه فيه، كالنصّ على الأئمة الاثنتى عشر" إلی آخر ما ذكره ۱. (*معجم رجال الحديث*، ج ۱۰، ص ۲۳۷)

۵. ص ۱۵.

٦ هـمان.

٧. ص ١٦.

٨ هـمان.

٩. سيد باسم موسى، مجله *ترانتا*، ج ١٥، ص ٢٠١.

١٠. هـمان، ص ٢٠٦.

١١. هـمان، ص ٢٠٧.

١٢. هـمان، ص ٢٠٧ - ٢٠٨.

١٣. هـمان، ص ٢٠٨.

١٤. هـمان، ص ٢٠٨ - ٢٠٩.

١٥. هـمان، ص ٢٠٩ - ٢١١.

١٦. ج ٢، ص ٣٣٢.

١٧. ص ٣٠٠.

١٨. ص ٣٤٠.

١٩. ص ٣٤٠، روایت ٧.

٢٠. ج ١، ص ٢٧٠، روایت ١.

٢١. ج ١، ص ٢٧١، روایت ٣.

٢٢. ص ٣٣٩.

٢٣. ص ٣٤٠.

٢٤. ص ٣٩٢، روایت ١٦.

٢٥. ص ٤٢٤.

٢٦. *مناهاات في مدينة الصباب*، ج ١، ص ٣٥.

٢٧. هـمان، ص ١٠٧.

٢٨. هـمان، ص ١٢٥.

٢٩. هـمان، ص ١٣٠.

٣٠. هـمان، ج ٢، ص ٨٦.

٣١. ص ٨.

٣٢. ص ٩.

٣٣. و مثله ما ورد عن منصور بن حازم أنه قال لأبي عبدالله □ : «أكان رسول الله □

يعرف الأئمة □ ؟ فقال: نعم، و نوح.» (*بحار الأنوار*، ج ٣٨، ص ٤٥)

٣٤. «حديث اللوح، حديث طويل، مضمونه أن جابر بن عبدالله الأنصاري عاد الزهراء

فاطمة □ فرأى في يدها لوحاً فيه: أن الباري أهده إلى النبي □ و قد سجل

فيه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمة الاثني عشر من بعده.» (*الكافي*، ج ١،

ص ٥٢٧، روایت سوم. رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نضه الكامل برواية

أبيه في الباب (٢٨) من *كمال الدين*، ص ٣٠٨، روایت يكم)

٣٥. «عبدالله بن جعفر، عن أبي القاسم الهاشمي، عن عبيد بن قيس الأنصاري، قال:

حدثنا الحسن بن سماعة، عن جعفر بن سماعة: عن أبي عبدالله □ ، قال: نزل

جبرئيل علي النبي □ بصحيفة من السماء، لم ينزل الله كتاباً مثله قط قبله و

لا بعده، فيه خواتيم من ذهب فقال له: يا محمد، هذه وصيتك إلي النجيب من

أهلك، قال له: يا جبرئيل، من النجيب من أهلي؟ قال: علي بن أبي طالب □ ،

مره إذا توفيت: أن يفك خاتماً ثم يعمل بما فيه. فلما قبض النبي □ ، فك علي

خاتماً ثم عمل بما فيه ما تعدها ثم دفعها إلى الحسن بن علي □ ، ففك خاتماً و

عمل بما فيه ما تعدها ثم دفعها إلى الحسين بن علي □ ، ففك خاتماً، فوجد فيه:

أخرج يقوم إلى الشهادة لهم معك، و أشر نفسك لله، فعمل بما فيها ما تعدها ثم

دفعها إلى رجل بعده، ففك خاتماً، فوجد فيه أطرق، و اصمت و ألزم منزلك و اعبد
ربك حتى يأتيك اليقين. ثم دفعها إلى رجل بعده، ففك خاتماً، فوجد فيه أن حدث
الناس و أفتهم و انشر علم آياتك، ففعل بما فيه ما تعدها ثم دفعها إلى رجل بعده،
ففك خاتماً، فوجد فيه أن حدث الناس و أفتهم و صدق أباك و لا تخافن أحداً
إلا الله، فإنك في حرز من الله و ضمان و هو يدفعها إلى رجل من بعده. و يدفعها
من بعده إلى من بعده إلى يوم القيامة.» (علي بن حسين صدوق أول، *الإمامة و*
التبصرة، ص ٣٨، روایت بيستم)

٣٦. ص ١١.

٣٧. ١. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم
الجعفري، عن أبي جعفر الثاني □ قال أقبل أمير المؤمنين □ ومعه الحسن بن
علي □ وهو متكئ على يد سليمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل
رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين، فرد □ فجلس، ثم قال: يا
أمير المؤمنين أسئلك عن ثلاث مسائل إن أخبرتنني بهن علمت أن القوم ركبوها من
أمر ما قضى عليهم وأن ليسوا بمؤمنين في دنياهم وآخرتهم وإن تكن الأخرى
علمت أنك و هم شرع سواء. فقال له أمير المؤمنين □ سلني عما بدالك، قال:
أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر و ينسى ؟ وعن
الرجل كيف يشبه ولده الأعمام والأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين □ إلى الحسن
فقال: يا أبا محمد أجبته، قال: فأجابه الحسن □ ، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا
الله ولم أزل أشهد بها وأشهد أن محمداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك وأشهد
أنك وصي رسول الله □ والقائم بحجته وأشار إلى أمير المؤمنين، ولم أزل أشهد
بها وأشهد أنك وصيه والقائم بحجته، وأشار إلى الحسن □ وأشهد أن الحسين
بن علي وصي أخيه والقائم بحجته بعده وأشهد على علي بن الحسين أنه القائم
بأمر الحسين بعده وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن الحسين
وأشهد على جعفر بن محمد بأنه القائم بأمر محمد وأشهد على موسى أنه القائم
بأمر جعفر بن محمد وأشهد على علي بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر
وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن موسى وأشهد على علي بن
محمد بأنه القائم بأمر محمد بن علي وأشهد على الحسن بن علي بأنه القائم بأمر
علي بن محمد وأشهد على رجل من ولد الحسن لا يكنى ولا يسمى حتى يظهر
أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله
وبركاته، ثم قام فمضى، فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمد أتبعه فانظر أين يقصد
فخرج الحسن بن علي □ فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد
فما دريت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى أمير المؤمنين □ فأعلمته، فقال:
يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله ورسوله وأمير المؤمنين أعلم، قال: هو الخضر □ .
(*اصول الكافي*، ج ١، باب ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم، ص ٥٢٥)

٣٨. *كمال الدين وتمام النعمة*، ص ٦٦.

٣٩. شيخ صدوق، *الاعتقادات في دين الإمامية*، ص ٩٣.

٤٠. «حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: حدثنا أبي قال: حدثنا
أبوسعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه
أدم بن أبي إياس قال: حدثنا المبارك بن فضالة، عن وهب بن منبه رفعه عن ابن
عباس قال: قال رسول الله □ : لما عرج بى إلى ربى جل جلاله ... فإذا نادياً
ينادى ارفع يا محمد رأسك، وسلنى أعطك، فقلت: إلهى أجمع أمتى من بعدى
على ولاية علي بن أبى طالب ليردوا جميعاً على حوضي يوم القيامة؟ فأوحى الله
تعالى إلى يا محمد إنى قد قضيت فى عبادى قبل أن أخلقهم، وقضائى ماض

فیهم ... وأعطیتک أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً کلهم من ذریتک من البکر البتول، وآخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم، یملأ الأرض عدلاً کما ملئت منهم ظلماً و جوراً.» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۰ - ۲۵۱، روایت یکم)

۴۱. «حدَّثنا غیر واحد من أصحابنا قالوا: حدَّثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک الفراءى قال: حدَّثنی الحسن بن محمد بن سماعه، عن أحمد بن الحارث قال: حدَّثنی المفضل بن عمر، عن یونس بن ظبیان، عن جابر بن یزید الجعفی قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاری یقول: لما أنزل الله عزَّوجلَّ علی نبیه محمد □ : □ یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم □ قلت: یا رسول الله عرفنا الله ورسوله، فمن أولو الأمر الذین قرن الله طاعتهم بطاعتک؟ فقال □ : هم خلفائی یا جابر، وأئمة المسلمین من بعدی أولهم علی بن أبی طالب، ثمَّ الحسن والحسین، ثمَّ علی بن الحسین، ثمَّ محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و سندرکه یا جابر، فإذا لقیته فأقرئه منی السلام، ثمَّ الصادق جعفر بن محمد، ثمَّ موسى ابن جعفر، ثمَّ علی بن موسى، ثمَّ محمد بن علی، ثمَّ علی بن محمد، ثمَّ الحسن بن علی، ثمَّ سمی وکنیی حجة الله فی أرضه وبقیته فی عبادته ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض ومغاربها، ذاک الذی غیب عن شیعته وأولیائه غیبة لا ینت فیها علی القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للایمان، قال جابر: فقلت له: یا رسول الله فهل یقع لشیعته الانتفاع به فی غیبه؟ فقال □ : إی والذی بعثنی بالنبوة إنهم یمضون بنوره وینتفعون بولایتیه فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس وإن تجلَّ لها سحب، یا جابر هذا من مکنون سر الله ومخزون علمه، فاکتمه إلا عن أهله.» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۳، روایت سوم)

۴۲. «حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال: حدَّثنا فرات بن إبراهیم ابن فرات الکوفی قال: حدَّثنا محمد بن علی بن أحمد بن الهمدانی قال: حدَّثنی أبو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال: حدَّثنا محمد بن القاسم بن إبراهیم بن عبد الله ابن القاسم بن محمد بن أبی بکر قال: حدَّثنا عبد السلام بن صالح الهروی، عن علی بن موسی الرضا □ ، عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه علی بن أبی طالب □ قال: قال رسول الله □ : ... فقلت: یا رب ومن أوصیائی؟ فنودیته یا محمد إن أوصیائک المکتوبون علی ساق العرش، فنظرت وأنا بین یدی ربی إلى ساق العرش فرأیت اثنی عشر نوراً، فی کل نور سطر أخضر مکتوب علیه اسم کل وصی من أوصیائی، أولهم علی بن أبی طالب وآخرهم مهدی أمتی، فقلت: یا رب أهؤلاء أوصیائی من بعدی؟ فنودیته یا محمد هؤلاء أولیائی وأحبائی وأصفيائی وحججی بعدک علی بریة و هم أوصیائک وخلفائک وخیر خلقی بعدک.» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۴ - ۲۵۶، روایت چهارم)

۴۳. «حدَّثنا الحسین بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدَّثنا أبی، عن محمد بن الحسین بن یزید الزیات، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن ابن سماعه، عن علی بن الحسن بن رباط، عن أبیه، عن المفضل بن عمر قال: قال الصادق جعفر بن محمد □ : إن الله تبارک وتعالی خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا. فقیل له: یا ابن رسول الله ومن الأربعة عشر؟ فقال: محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین والأئمة من ولد

الحسین، آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبه فیقتل الدجال ویطهر الأرض من کل جور وظلم.» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۵ - ۳۳۶، روایت هفتم)

۴۴. همام، ص ۷۷ - ۷۸.
۴۵. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۷.
۴۶. شریف مرتضی، رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.
۴۷. «حدَّثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق رضی الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزیز ابن یحیی قال: حدَّثنا إبراهیم بن فهد، عن محمد بن عقبه، عن حسین بن الحسن، عن إسماعیل بن عمر، عن عمر بن موسی الوجیهی عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث قال: قلت لعلی □ : یا أمیرالمؤمنین أخبرنی بما یکون من الاحداث بعد قائمکم؟ قال: یا ابن الحارث ذلک شیء ذکره موکول إلیه، وإن رسول الله □ عهد إلی أن لا أخیر به إلا الحسن والحسین □ .» (کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۷)

۴۸. شیخ کفعمی، المصباح، ص ۵۰۵.
۴۹. سید بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ۳۱۰ - ۳۱۴.
۵۰. معجم أحادیث الإمام المهدي □ ، الشیخ علی الکووانی العاملی، ج ۴، ص ۱۷۴: ملاحظه: الظاهر أن هذا الدعاء وبعض الأدعية الأخری المروی أنها لصاحب الامر یقصد بها الامام المفترض الطاعة فی کل عصر، فهي أيضاً تشمل امام عصرنا صاحب الامر المهدي أرواحنا فداه.

۵۱. حسن بن سلیمان الحلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰ - ۱۹۳.
۵۲. امام صادق □ فرموده است: «لیس منا من لم یؤمن برجعتنا.» (شیخ صدوق، الهدایة، ص ۲۶۶) هم چنین ایشان فرموده اند: «أحسنتم یا مفضل فمن أين قلت برجعتنا؟ ومقصرة شیعتنا تقول: معنی الرجعة أن یرد الله إلینا ملک الدنیا وأن یجعل للمهدی ویجهم متی سلبتنا الملك حتی یرد علینا.» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۵)

۵۳. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰ - ۱۹۳.
۵۴. «الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن محمد، عن بکر بن صالح، عن محمد بن سلیمان، عن عیثم بن أسلم، عن معاویة بن عمار، عن أبی عبدالله □ قال: إن الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجل مسمین.» (أصول الکافی، ج ۱، ص ۲۷۸، روایت سوم)
۵۵. پیش تر به بعضی از این احادیث اشاره شد، مانند حدیث لوح، حدیث معراج، حدیث اظله و ...

۵۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۷ - ۷۸.
۵۷. مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱ - ۲۱۲. حدیث در کمال الدین ص ۳۵۸، روایت ۵۶، چنین است: «حدَّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق قال: حدَّثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی قال: حدَّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمه الحسین بن یزید النوفلی، عن علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر قال: قلت للصادق جعفر بن محمد □ یا ابن رسول الله إنی سمعت من أبیک □ أنه قال: یکون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم یقل: إثناً عشر إماماً، ولكنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس إلی مولاتنا ومعرفه حقنا.» روشن است که نقل حسن بن سلیمان صحیح است.

۵۸. سید بهاء الدین نجفی، منتخب الأنوار المصیبة، ص ۳۵۴. شیخ طوسی نیز این روایت را آورده است: محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی، عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزة، عن

- أبي عبدالله □ في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة إنَّ منَّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين □. «الغيبة»، ص ٤٧٨، رواية (٥٠٤)
٥٩. مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٠.
٦٠. شيخ طوسي، الغيبة، ص ١٥٠، ١٥١، رواية ١١١.
٦١. عدة محدثين، الأصول الستة عشر، ص ١٥-١٦.
٦٢. أصول الكافي، ج ١، ص ٦٢، رواية يكم.
٦٣. همان، ص ٥٢٥.
٦٤. رواية ١، ٢، ٣، ٤، ٥، ٦، ١٠، ١٦، ١٩ و ٢٠.
٦٥. رواية ١، ٢ و ٣.
٦٦. رواية ١١، ١٢، ١٣ و ١٥.
٦٧. رواية ٧، ٨، ٩، ١٤، ١٧ و ١٨.
٦٨. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٢، رواية نهج.
٦٩. علامه مجلسي، مرآة العقول، ج ٦، ص ٢٢٨.
٧٠. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٣١١ - ٣١٢، رواية سوم.
٧١. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٢٧، ٥٢٨، رواية سوم.
٧٢. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣١ - ٥٣٢، رواية هشتم.
٧٣. نك: علامه مجلسي، مرآة العقول، ج ٦، ص ٢٢٧.
٧٤. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٢٩ - ٥٣٠، رواية پنجم.
٧٥. سورة آل عمران، آیه ٧.
٧٦. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣١، رواية هفتم.
٧٧. همان، ص ٥٣٣، ج ١٤.
٧٨. ملا صالح مازندرانی، شرح اصول الكافي، ج ٧، ص ٣٧٠.
٧٩. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا □، ج ٢، ص ٦٠، رواية ٢٤.
٨٠. شيخ صدوق، الخصال، ص ٤٨٠، رواية ٤٩.
٨١. چنان که مصححان غيبة طوسي چنین کرده اند. (نک: شيخ طوسي، الغيبة، ص ١٥١، رواية ١١٢)
٨٢. شيخ مفيد، الإرشاد، ج ٢، ص ٣٤٧.
٨٣. سيد سامی بدری، شبهات وردود، ج ١، ص ٦٩.
٨٤. سيد مرتضی عسکری، معالم المدرستين، ج ٣، ص ٢٦١ - ٢٦٦.
٨٥. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٤، رواية هفدهم.
٨٦. الأصول الستة عشر، ص ١٦.

٨٧. علامه مجلسي، مرآة العقول، ج ٦، ص ٢٣٢.
٨٨. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٤، رواية هجدهم.
٨٩. الأصول الستة عشر، ص ١٥.
٩٠. أصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٠ - ٥٣١، رواية ششم.
٩١. قال الوحيد البهبهاني في تعليقه على منهج المقال، ص ٣٥٨: «قوله ابن الشيبه ... إلى آخره بيت معروف من العلويين وسموا بذلك لأنَّ جدَّهم يشبه النبي □ بصورته».
٩٢. نجاشي، رجال، ص ٤٤٠، ش ١١٨٥.
٩٣. سيد بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ٢، ص ٩٦: ابوالهدي كلباسي، سماء المقال في علم الرجال، ج ٢، ص ٢٠٢: مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ١٦٢.
٩٤. شيخ محمد تقي تستري، قاموس الرجال، ج ١٠، ص ٤٩٩ - ٥٠٠.
٩٥. «النبي والأئمة الاثني عشر □ في كتب عيسى □ ... فذكر في الكتاب ثلاثة عشر رجلاً (هم النبي والأئمة الاثني عشر) من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله، هم خير من خلق الله وأحب من خلق الله إلى الله. وإنَّ الله ولي من والاهم وعدو من عاداهم. من أطاعهم اهتدى ومن عصاهم ضل. طاعتهم لله طاعة ومعصيتهم لله معصية.» (تفرشي، نقد الرجال، ج ٥، ص ٤٥: كتاب سليم بن قيس، تحقيق محمداقر انصاري، ص ٢٥٢ - ٢٥٣)
٩٦. «و اما ما ذكره النجاشي في ترجمه هبة الله بن احمد الكاتب من أنه يحضر مجلس أبي الحسين بن شيبه العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً و ذكر أنَّ الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين، و احتجَّ بحديث سليم بن قيس الهلالي: إنَّ الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين □. الخ، فلا شهادة فيه على كون كتاب سليم بن قيس مشتتلاً على ما نسبته إليه هبة الله و لعلَّ في كتاب سليم الأئمة ثلاثة عشر من ولد اسماعيل فابدل هبة الله اسماعيل بامير المؤمنين و نسب الكلمة المصحفه الى كتاب سليم بن قيس فيكون ذلك علامة وضع كتاب ابي الحسين بن شيبه الذي عمله هبة الله لا كتاب سليم بن قيس.» (تنقيح المقال، ج ٢، ص ٥٣، چاپ سنگی)
٩٧. كتاب سليم بن قيس، ص ١٣٢.
٩٨. همان، ص ٢٥٣ - ٢٥٤.

کلام و عرفان



معنای زندگی، نیهیلیسم و اندیشه مهدویت

بهروز محمدی منفرد*

چکیده

بی‌معنایی زندگی و اندیشه‌های پوچ‌گرایی، از بحران‌های انسان معاصر است که پی‌آمدهای بسیاری همانند انحطاط خانواده و آسیب‌های روحی و روانی را به دنبال داشته است. اندیشه‌ورزان امروزی در رویارویی با این بحران‌ها، هر راهی جز ایمان دینی را سنجیده‌اند که البته افاده‌ای ننموده و بشریت بیش از پیش در منجلاّب این تباهی فرو رفته است. با وجود این، باورهای دینی از جمله اندیشه مهدویت در مقابل این هجمه می‌تواند سدّی پدید آورد و بشر امروزی را از این بحران برهاند.

این نوشتار به چگونگی تأثیرگذاری اندیشه مهدویت و مبانی آن در عبور از نیهیلیسم و معناداری زندگی می‌پردازد و ره‌آوردهای باورداشت حضور امام و انتظار سازنده را در رفع پی‌آمدهای نیهیلیسم بیان می‌کند.

واژگان کلیدی

معنای زندگی، نیهیلیسم، امامت، انتظار، عصر ظهور.

مقدمه

بدبینی به آینده، بی‌معنایی زندگی، اندیشه‌های پوچ‌گرایی و تفکر نیهیلیستی بر عقاید بشر گسترده شده است. انسان معاصر در تحیر میان سنت گذشتگان و بحران‌ها و نابسامانی‌های عصر مدرن بازمانده و راه کارهایش همانند خردگرایی و پدید آوردن مکاتب نوپا برای بنیان‌کنی این نابسامانی‌ها نه تنها افاده‌ای نکرده، بلکه آنها را فزونی بخشیده و بشر بیشتر گرفتار بی‌هویتی و پوچی شده است. این خطر جوامع اسلامی را نیز تهدید می‌کند و عدم مقابله با آن، سقوط در پرتگاه یأس، بدبینی به دنیا و نیست‌انگاری را برای آنان نیز در پی خواهد داشت. بنابراین، در تقابل با این خطر می‌باید با شناخت معنای زندگی و نیهیلیسم، برای معناداری زندگی و عبور از منجلاّب نیهیلیسم راه کارهایی راهبردی درافکند و به این پرسش‌ها پاسخی داد که آیا زندگی ارزش‌مند و هدف‌مند است یا خیر؟ آیا تداوم حیات و زندگی ضرورتی دارد یا خیر؟ چه عواملی و چگونه بر معناداری زندگی تأثیر گذارند؟ چه راه کارهایی برای عبور از نیهیلیسم و سیطرهٔ بسط نفوذ آن بر جوامع اسلامی به ویژه ایران زمین می‌توان ارائه نمود؟

این نوشتار با نگاه به مبانی اعتقادی مهدویت همانند نظام امامت و مسئله‌ای به نام انتظار به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید و آنها را راه کارهایی برای معنابخشی و معنادهی به زندگی و رهایی و عبور از نیهیلیسم و بحران هویت معرفی می‌نماید.

چیستی معنای زندگی^۱ و نیهیلیسم^۲

الف) معنای زندگی

معناداری یعنی ارزش‌داری و ارزش‌گذاری و آن‌گاه که با زندگی همراه باشد، به ارزش‌داری و ارزش‌گذاری زندگی معنا می‌شود و اگر زندگی انسان برخوردار از ارزش واقعی (Intrinsic) مثبتی بوده و به خیر و صلاح او باشد، معنادار است.^۳

ارزش‌داری و معناداری زندگی بر دو امر بنا نهاده شده است:

نخست آن که هدف^۴ و غایتی نهایی برای زندگی در نظر گرفته شود، چنان‌که کمال‌خواهی و در پی هدف بودن، استعدادی ذاتی است که در سرشت آدمی نهاده شده و هدف‌دار بودن زندگی نیز لازمهٔ معنادار بودن آن است و هرگاه سلوک زندگی براساس هدف باشد، آن زندگی معنادار است و به عبارت دیگر، معناداری زندگی از مقایسهٔ زندگی با هدف انتزاع شده است و چنان‌چه زندگی هدف داشته باشد، معنادار است.

دوم آن که آن هدف تأثیری در زندگی ما از قبیل نشاط‌آوری، آرامش روحی و عاقبت به‌خیری داشته باشد، چنان‌که تیلور می‌گوید:

معناداری یعنی فعالیت و حتی فعالیت بسیار طولانی و تکراری اگر نتیجهٔ نهایی مهمی داشته باشد، یعنی غایتی کمابیش ماندگار که بتوان جهت و هدف فعالیت تلقی‌اش کرد.^۵

معناداری یعنی
فعالیت و حتی فعالیت
بسیار طولانی و
تکراری اگر نتیجهٔ
نهایی مهمی داشته
باشد، یعنی غایتی
کمابیش ماندگار که
بتوان جهت و هدف
فعالیت تلقی‌اش کرد

ب) نیهیلیسم^۶

نیهیلیسم به معنای نیست‌انگاری، هیچ‌گرایی، پوچ‌گرایی و نفی ارزش‌های مثبت بوده و از ارکان تمدن غرب^۷ و دنیای مدرن و صفت ذاتی آن به شمار می‌آید که توجه بسیاری از نویسندگان معاصر ایران و جهان همانند کامو، صادق هدایت، فرانتس کافکا، داستایوفسکی و... را به خود واداشته است.

این اندیشه، زائیده عواملی همانند نداشتن فلسفه درست و اساسی از زندگی، فقدان ایده‌آل و آرمان عالی و معنوی و بحران هویت است و به طور خاص، آن را حاصل غفلت از حضور غیب و حقیقت قدسی و ذات باری از حیات دنیوی و فراموشی غایتی متعالی و خود حقیقی و انقطاع از وحی و ایمان دینی می‌توان دانست و به دیگر سخن، آن را حاصل غفلت و محرومیت از هدایت قدسی و وحیانی و دوری از حقیقت متعالی می‌توان شمرد. به ویژه نیهیلیسم مدرن با تأکید بر خود بنیادانگاری انسان، بشر را بیش از دیگر صورت‌های آن^۸ گرفتار دوری از ذات باری تعالی و حقایق متافیزیک و از خودبیگانگی می‌داند. بنابراین، در این ایده، هدفی متعالی و ماورایی برای حیات دنیوی بشری وجود ندارد و اگر هدفی هم بر آن مترتب باشد، تأثیری در زیست این جهانی ندارد. این وسوسه خدایی انسان، سرنوشت هول‌ناکی برای بشر به ارمغان آورده که به انحطاط او انجامیده است.

مهم‌ترین پی‌آمدهای این ایده افزون بر از خودبیگانگی و انحطاط اخلاقی، دگرگون‌سازی احساس طبیعی انسان به زندگی است. این ایده آدمی را به زیستنی تنفرآور مجبور می‌داند که ارزش‌ها در مقابل آن سقوط کرده و قوانین و روابط حاکم بی‌اعتبار هستند. از این‌رو، انسان پوچ‌گرا دچار سرخوردگی و ناامیدی می‌شود و جهانی تیره و تاریک پیش روی خود تصویر می‌کند.

ایمان دینی و معنای زندگی

عامل معناداری زندگی، هدف‌مندی آن و تأثیر هدف در حیات دنیوی است. معناداری یعنی هرمنوتیک و تفسیر و تلقی شخص از زندگی این جهانی. البته آدمی برای معنادار ساختن زندگی از اهداف خودساخته و مقاصد خودخواهانه، نمی‌تواند سخن به میان آورد و یا این که زندگی خود را با کارهایی که خود می‌پسندد معنادار سازد، بلکه با توجه به نیازهای جامعه و تفسیرها و تلقی‌ها درباره

زیست دنیوی می‌باید معنایی کند و از آن‌جا که جهان‌بینی‌ها و تفسیر انسان‌ها درباره دنیا گوناگون است، معانی مختلفی از زندگی در پی خواهد آورد.

الف) نظرگاه طبیعت‌باورانه^۹

از این نظرگاه، گونه‌های خاصی از زندگی در عالمی صرفاً مادی برای معناداری می‌تواند کافی باشد و به حضور خداوند و یا روح برای این امر نیازی نیست. بنابراین، هدف از زندگی، به همین عالم خاکی محدود بوده و معنابخشی به آن نیز از همین جهان سرچشمه می‌گیرد، چنان‌که دموکریتوس هدف از زندگی را خوش‌بختی بیشتر و خوش‌بختی بیشتر را در وارستگی از بیم و نگرانی می‌داند^{۱۰} و یا اپیکوروس لذت را مبدأ و غایت زندگی و سعادت‌مندانه می‌داند.^{۱۱}

ب) نظرگاه فراطبیعت‌باورانه

نظریه‌های فراطبیعت‌باورانه به خدامحور و روح‌محور تقسیم می‌شوند و از آن‌جا که نظریه روح‌محور بررسی نمی‌شود، تنها به دیدگاه خدامحور می‌پردازیم که براساس آن، هدف آدمی تنها از راه ارتباط با خدا محقق می‌شود و تنها تحقق هدف خدا به دست انسان، سرچشمه معنای زندگی او می‌تواند باشد. بنابراین، آن‌چه به زندگی معنا می‌دهد، امور فراطبیعی و در یک نظر جامع دین و باورهای دینی است؛ زیرا «در ذات بینش دینی، ایمان به این است که در جهان طرح و هدفی وجود داشته و جهان یک نظام اخلاقی بوده و در پایان همه چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شود».^{۱۲} پس پذیرش حیات پس از مرگ و رسیدن انسان به رستگاری ابدی، پذیرش موجودی ابدی و متعالی که بر زندگی انسان ناظر است و دین و باورهای دینی، نگرانی انسان از بی‌معنایی را می‌کاهد.

پس جوهر متذکرانه ایمان دینی و باورهای دینی راهی است که انسان‌ها با پیمودن آن زندگی خود را معنادار و هدفمند می‌سازند. معناداری و هدف‌مندی در کنه ذات دین نهفته است و حتی زوال اندیشه دینی به معنای زوال ایمان به وجود طرح و هدف جهانی می‌تواند باشد، چنان‌که انیشتاین اظهار می‌دارد برای معنای زندگی باید به سراغ دین رفت و یا زیگموند فروید هدف‌مندی زندگی را به پایداری و زوال نظام دینی می‌بیند. بنابراین، زندگی فرد در صورتی

معنادار است که ربط و نسبت خاصی با قلمرو روحانی داشته باشد و در نتیجه، اگر خدایی موجود نباشد و یا بر فرض وجود، شخص ارتباطی درست با آن نتواند برقرار سازد، زندگی فاقد معنا و پوچ است.^{۱۳} آکوئیناس معتقد است:

زندگی وقتی معنی می‌یابد که فعالیت‌های انسان برای رسیدن به سعادت باشد که براساس فضایل عقلانی منبعث از احکام الهی باشد.^{۱۴}

البته برای آن که دین و باورهای دینی به زندگی معنا دهد، باید از پیش معنادار باشد و معنای خود را از چیزی معنادار گرفته باشد، به این صورت که ما برای یافتن معنای آن ارتباط آن را با چیزی دیگر در فراسوی حد و مرزهای آن می‌توانیم بیابیم. بدین ترتیب، تسلسلی پیش روی خواهیم داشت که برای متوقف کردن آن به نظر می‌رسد محتاج چیزی نامحدود هستیم، به طوری که دیگر حتی در محیلة خود نمی‌توانیم فراتر رویم و درباره معنایش پی‌رسیم. بنابراین، دین و باورهای دینی معناداری خود را از حقیقت ذات باری تعالی گرفته‌اند و از آن طریق به زندگی معنا می‌دهند.

اندیشه‌ورزان و پیروان ادیان الهی براساس این نظریه به زندگی و حیات دنیوی می‌نگرند و معتقدند که طرح و هدفی نهایی بر حیات ایشان تعیین گشته و آدمی و رای زندگی مادی و جسمی خود، هدفی معنوی و الهی دارد که با دست یافتن به این هدف آسمانی، زندگی او معنادار می‌گردد و پوچی و نیست‌انگاری در آنها راهی ندارد.

هدف ادیان بزرگ و وجه مشترک همه آنها هدف‌مندی زندگی و معناداری آن و نجات از خودبیگانگی و بدبینی به جهان و نه‌گرایی است. هریک از ادیان بزرگ جهان، تصور جامعی از ماهیت جهان در اختیار آدمی می‌نهند. همواره که به این تصاویر معتقد باشیم و این تصاویر در ساختار درونی ما بگنجد، ماشین‌وار بر شیوه‌ای که شخص مؤمن جهان را تجربه می‌کند و در آن می‌زید، تأثیر می‌گذارند. به بیان دیگر، اینها معنای کلی زندگی را برای ما تعیین می‌کنند.^{۱۵}

از این میان، اسلام کامل‌ترین دین الهی، هدف از حیات دنیوی را رسیدن به تعالی و تکامل و تقرب الی الله دانسته و این غایت نهایی را سبب ارزش‌گذاری‌های خاص به زندگی و فرآیند معنابخشی به آن می‌داند.

از دیدگاه اندیشه‌ورزان اسلامی، عالم هستی و عالم انسانیت عین ربط و نیازمند محض به واجب‌الوجود است و تمامی فعلیت و کمال خویش را از او اخذ می‌کند و از آن‌جا که فعلیت، کمال نهایی انسان است، آدمی کمال و هدف نهایی خویش را در ذات باری تعالی می‌جوید. از این‌روی، شرایع آسمانی در رسیدن به این هدف متعالی و بازشناساندن علت و خالق حقیقی انسان و معرفت حقیقی ذات ربوبیت راه‌کارهایی بسیار درافکنده‌اند که از جمله آنها، به ضرورت عمل به تکالیف شرعی، انجام واجبات و پرهیز از محرمات و در یک معنای جامع، دین و باورهای دین می‌توان اشاره نمود.

بنابراین، باورهای دینی در زیست این جهانی آدمی نقشی اساسی دارند که تأثیر آنها

از دیدگاه
اندیشه‌ورزان
اسلامی، عالم
هستی و عالم
انسانیت عین ربط
و نیازمند محض به
واجب‌الوجود است و
تمامی فعلیت و کمال
خویش را از او اخذ
می‌کند و از آن‌جا که
فعلیت، کمال نهایی
انسان است، آدمی
کمال و هدف نهایی
خویش را در ذات
باری تعالی می‌جوید

در رفتار و منش انسان دین‌دار منعکس می‌شود، به گونه‌ای که چنین شخصی هیچ‌گاه احساس پوچی نمی‌کند و بدینی به زندگی و یأس و ناامیدی را از آن می‌زداید. باورداشت مهدویت هم‌راه با مؤلفه‌های خود آینده‌ای درخشان را فراسوی بشری ترسیم می‌نماید و حیات فعلی او را نیز از امید و آرامش روحی و روانی سرشار می‌گرداند و از همه مهم‌تر یک زندگی پرمعنا را تقدیم بشر می‌کند. چنین باورداشتی، راه‌کاری مناسب در نایل شدن به هدف و معناداری زندگی به شمار می‌آید که در ادامه نوشتار، به چگونگی چنین تأثیراتی اشاره می‌شود:

۱. باورداشت حضور امام، معناداری زندگی، نفی نیهیلیسم

چنان‌که گذشت، تاریخ حیات بشری همواره آبستن حوادث تلخ، ناهنجاری‌ها، نابسامانی‌ها، ظلم و تبعیض، ناامنی، اضطراب، ترس و تنهایی بوده است و همواره بشر خویشتن را در حصار بدبینی، سرخوردگی و بی‌هویتی دیده است. از این‌روی، برای رهایی خویش از این منجلاب مکاتبی نو آفریده و طرح‌هایی نو درانداخته، اما هیچ‌گاه طرح‌ها و نقشه‌هایش برای رفع نگرانی‌ها و بحران‌ها ثمره‌ای نداشته است و به همان اندازه که به ماده‌گرایی و لذت‌پرستی نزدیک گردیده، به دوری از ذات باری تعالی دچار شده و از خودبیگانگی و نومیدی و تنهایی او را محاصره کرده و پوچی و نیهیلیسم گستره حیات او را درنور دیده و در نتیجه، دچار بن‌بست‌های بسیاری در زندگی خود شده و بیشتر در منجلاب تباهی فرو رفته است.

آلوهین تافلر می‌گوید:

فهرست مشکلاتی که جامعه ما (غرب) با آن مواجه است، تمامی ندارد. با دیدن فروپاشی پیایی نهادهای تمدن صنعتی در حال نزاع به درون غرق آب بی‌کفایتی و فساد، بوی انحطاط اخلاقی آن نیز مشام ما را می‌آزارد و در نتیجه، موج ناخشنودی و فشار برای تغییرات فضا را انباشته است. در پاسخ به این فشارها هزاران طرح ارائه می‌شود که همگی ادعا دارند اساسی و بنیادی و حتی انقلابی‌اند. اما بارها و بارها مقررات و قوانین طرح‌ها و دستورالعمل‌های جدید [که] همگی به منظور حل مشکلات ما تهیه شده‌اند، کمانه می‌کنند و بر وخامت مشکلات

ما می‌افزایند و این احساس عجز و یأس را دامن می‌زنند که هیچ فایده‌ای ندارد و مؤثر نیست. این احساس برای هر نظام دموکراسی خطرناک است و نیاز شدید به وجود مرد سوار بر اسب سفید را هر چه بیشتر دامن می‌زند.^{۱۶}

با این حال، آیا بشر به حال خود واگذاشته شده تا به تنهایی و بدون مدد جستن از امدادهای آسمانی بر همه مشکلات و بحران‌های خویش برآید و یا این که خداوند برای نجات او از این همه بن‌بست تدبیری اندیشیده است؟ به نظر می‌رسد حکمت خداوند اقتضا می‌کند برای رهایی بشر از این همه مشکلات و تباهی‌ها و نزدیک کردن انسان به خود تدبیری کرده باشد. از آن‌جا که خداوند خیر محض است، بهترین افعال و گزینه‌ها را نیز برای سعادت بشر اختیار می‌کند. بنابر باور شیعه امامیه وجود شخصیتی آسمانی از جنس بشر در میان انسان‌ها بهترین راه است. این رسالت نخست از آن نبی بوده و در پی آن و با ختم نبوت، امام به آن جایگاه دست یافته تا بشر برای رفع بسیاری از مشکلات به او دست یازد.

مسئله امامت از دو جهت بررسی می‌شود: اولاً جنبه هدایت‌گری امام و نقش آن در معناداری زندگی و ثانیاً ره‌آوردهای باورداشت امام در نفی پوچ‌گرایی و نیست‌انگاری و بدبینی به دنیا.

برای تبیین جهت نخست ذکر چند مقدمه ضرورت دارد: یکم. هدف از آفرینش انسان آن است که آدمی با اختیار خویش مسیر تکامل و تعالی و قرب الهی را طی کند و به هدف متعالی الهی دست یابد و بدین‌سان فرجامی نیک برای خویش فراهم آورد؛

دوم. تنها اختیار و اراده آدمی برای رسیدن به این هدف متعالی کفایت نمی‌کند، بلکه انسان نیازمند است که انتخابی آگاهانه و آزادانه داشته باشد و فراز و نشیب و لغزش‌گاه‌های این راه را بشناسد؛ زیرا زمانی مسیر طی می‌شود که خوب شناخته شود و چنان‌چه از پیچ و خم‌های آن غفلت شود، آدمی به بی‌راهه می‌رود که سرانجامش تباهی است.

سوم. خداوند شناخت‌هایی عادی همانند حس و عقل را در اختیار انسان قرار داده که در تأمین نیازهای این جهانی بشری نقشی اساسی دارند، ولی به تنهایی راه سعادت و کمال را به انسان

نمی‌توانند نشان دهند و دانش بشری به تنهایی برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی آدمی نارساست. برای این که راه صحیح زندگی در همه ابعاد شناخته شود، باید آغاز و انجام وجود انسان و پیوندهایی که با موجودات دیگر دارد و روابطی که با هم‌نوعان و دیگر آفریدگان می‌تواند برقرار کند و تأثیراتی که انواع روابط گوناگون در سعادت و شقاوت او می‌تواند داشته باشد، معلوم گردد و نیز باید کسر و انکسار میان سودها و زیان‌ها و مصالح و مفاسد مختلف شناخته شود و ارزیابی گردد تا وظایف میلیاردها انسانی که دارای ویژگی‌های بدنی و روانی مختلفی هستند و در شرایط متفاوت زندگی می‌کنند، مشخص شود. اما احاطه کامل بر همه این امور نه تنها برای یک یا چند نفر بلکه برای هزاران گروه متخصص هم میسر نیست. روند تغییرات اساسی حقوقی، قانونی، اجتماعی و... نشان می‌دهد که تدوین بسیاری از قوانین هم نتوانسته نتیجه دهد و بشر تنها بخشی از مصالح و مفاسد دنیوی را در نظر داشته و از امور اخروی غافل مانده است، پس دانش بشری به تنهایی پاسخ‌گوی همه نیازهای بشر نمی‌تواند باشد.^{۱۷}

برون داد مقدمات فوق آن است که برای تکامل بشری و هدایت او به سوی آن هدف متعالی و نجات وی از تباهی و یأس و مشکلات دنیوی بشری راه دیگری فراتر از حس و عقل نیاز است. از این‌رو، شایسته است آدمی با حضرت ربوبی مرتبط باشد. خداوند حقیقتی به نام امام را به عنوان واسطه معرفی نموده و او را پیشوا و رهبر معنوی و قافله‌سالار کاروان انسانیت قرار داده است تا آدمی در هر زمان از فیض وجودی و هدایت باطنی ایشان بهره‌برد. در نهایت، این هدایت باطنی موجب سیر و عروج بشر به آن هدف متعالی یعنی ذات باری تعالی می‌گردد و با دستیابی به آن هدف، زندگی معنادار می‌گردد و آدمی از خودبینی‌گانی به سوی خداگرایی روی می‌آورد.

امام اندوخته و ذخیره‌ای الهی است که با معرفت واقعی به حقایق الهی و معالم ربوبی و حیات دنیوی، رسالت مهم خویش را در ره‌اندیدن بشر از ضلالت و گمراهی و حرکت آنان به شاه‌راه سعادت و تکمیل ذات آدمی در رسیدن به هدف و کمال نهایی می‌داند. امام مصداق بارز **«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»** و ابزاری برای نیل آدمی به ذات حضرت حق است. این مهم نشان می‌دهد که آدمی برای رسیدن به آن ذات اقدس و شناخت حضرتش به وجود امام در هر زمان نیازمند است. از طریق امام نیز به شناخت واقعی خداوند می‌توان نائل آمد، چنان‌که امام معصوم فرموده: **«بنا عبد الله و بنا عرف الله و...»** زیرا امام جانشین خداوند در زمین است و بین خلیفه و مستخلف‌عنه باید سنخیتی باشد و باید خلیفه تمام صفات او را - البته با حفظ مراتب وجوب و امکان - دارا باشد، پس شناخت و پیروی از او آدمی را به خدا و معرفتش نزدیک‌تر می‌گرداند.

البته اگر آدمی در زمان کنونی از وجود مصداق انسان کامل (امام دوازدهم □) بهره کامل نمی‌برد، از آن جهت نیست که حضرت حق و یا امام معصوم فیض خویش را از آدمیان دریغ داشته، بلکه از آن روی است که خودکامگی‌های آدمیان و واژگون

برای تکامل بشری و هدایت او به سوی آن هدف متعالی و نجات وی از تباهی و یأس و مشکلات دنیوی بشری راه دیگری فراتر از حس و عقل نیاز است. از این‌رو، شایسته است آدمی با حضرت ربوبی مرتبط باشد. خداوند حقیقتی به نام امام را به عنوان واسطه معرفی نموده و او را پیشوا و رهبر معنوی و قافله‌سالار کاروان انسانیت قرار داده است

شدن ارزش‌های آنان بر حقیقت وجودی آنان چیره گشته و سبب بی‌ارتباط شدن خود با امام گریده‌اند.

اما جهت دوم مسئله امامت آن است که باورداشت حضور امام - اگرچه از دیدگان پنهان باشد - ره‌آورد‌های بسیاری در حیات دنیوی انسان و رهایی او از نیهلیسم و از خودبیگانگی دارد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

یکم. پاسخ به احساس تنهایی

انسان معاصر خود را در میان انبوهی از بحران‌ها و مصیبت‌های عصر مدرن تنها می‌یابد و به تنهایی‌های روحی، ادراکی، معاشرتی و... دچار می‌بیند. وی به دنبال پناه‌گاهی برای برون‌رفت از این همه تنهایی است و از این‌رو، تنها با حضور خدا و باورهای دینی در زندگی، در مقابل هجمه‌های عصر مدرن حصار می‌پدید می‌آورد و دیگر خود را تنها نمی‌بیند.

به باور شیعه، باور به حضور و وجود امام از جمله باورهای دینی است که احساس تنهایی را در ساحت‌های مختلف زندگی این جهانی می‌زداید؛ زیرا آن‌گاه که آدمی حقیقتی آسمانی به نام امام را در کنار خود حاضر ببیند و بداند که آن شخص به او عشق و محبت می‌ورزد و به نیازها و افعال بندگان خدا آگاهی دارد و درک کند که امام در شرایط سخت و بحران‌ها در کار مؤمنان اهمال نمی‌ورزد (إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ) و آنها را تنها رها نمی‌کند، خود را در هیچ بحرانی تنها نمی‌بیند و تحمل‌شدادید، مشکلات و رنج‌ها بر او آسان می‌گردد، اضطراب، دلهره، بدبینی و یأس رو به کاهش می‌نهد و امید جانشین آن می‌شود و برای خود در این مسیر پر پیچ و خم هم‌راهی دل‌سوز و مهربان می‌بیند.

دوم. رهایی از اسارت

یکی از اهداف وحی‌آوران و در پی آن امامان معصوم □، رهایی انسان از اسارت‌های ظاهری همانند بردگی زورمندان و استثمارگران و اسارت‌های باطنی همچون بندگی هواهای نفسانی بوده است. این اسارت‌ها در دنیای مدرن به وضوح نمایان و چه بسا بیش از گذشته است؟ از این‌رو، با پدید آمدن ختم نبوت، حضور همیشگی امام برای رهایی انسان‌ها از این همه بردگی ضروری می‌نماید. به باور شیعه، نمود این حقیقت آسمانی در عصر کنونی، امامی حی و حاضر به نام مهدی □ است که رسالت

وحی‌آوران جز ابلاغ وحی را به عهده دارد.

باور به حضور امام سبب می‌گردد آدمی خود را در محضر او بیابد و برای رضایت او که در مسیر توحید قرار دارد، آزادی و آزادگانی ظاهری و باطنی را سرلوحه حیات دنیوی خویش قرار دهد؛ زیرا می‌داند که اعمال او در ایام خاصی به آن امام عرضه می‌شود، پس گناه نمی‌کند و می‌داند که دولت تنها از جانب او مشروعیت پیدا می‌کند، پس مطیع دولت‌های باطل و استعمارگر نمی‌شود.

سوم. پاسخی به بحران تحجیر

تمدن جدید و مدرنیته بسیاری از هنجارها و نگره‌های دینی را به چالش کشانده است. بسیاری از عناصر این تمدن جدید با معیارهای آموزه‌های وحیانی ناسازگار است و از دیگرسو، گسترش تردید و نسبیت‌گرایی مطلق در معرفت‌شناسی از مقولات عصر تجدد به شمار می‌رود. از این‌رو، تحجیر آدمی میان دین و تجدد از چالش‌های بزرگ انسان معاصر است که نابه‌سامانی‌ها و بحران‌های درونی بسیاری از جمله پوچی و بدبینی را برای بشر فراهم آورده است.

ایمان دینی و به ویژه باورداشت حضور امام در رهایش از این بحران بسیار تأثیرگذار می‌تواند باشد؛ زیرا باور به حضور امام، باور به توحید و نبوت و رسالت‌های الهی را در پی دارد و آدمی با وجود توجه به تجدد و پیشرفت و تکنولوژی، سنت به معنای سیره رسول‌الله و امامان معصوم را رها نمی‌کند و دیگر میان سنت و مدرنیته سرگردان نمی‌ماند و پی می‌برد که می‌باید از یک سو، چشم به دنیای مدرن باز کند و پیشرفت و تکنولوژی را تجربه کند و در عین حال، به گذشته و بزرگان الهی و مصداق انسان کامل - که در حیات فعلی انسان نیز تجربه می‌شود - روی آورد. پس باور به امام که سبب پروای الهی می‌شود، قوه تشخیص حق از باطل و نفی تحجیر را به انسان می‌بخشد.

چهارم. پاسخی به بحران هویت

امروزه با پیوستگی اقلیم‌ها و فرهنگ‌ها و گسترش ارتباطات، حرکت به سوی دهکده جهانی و جهانی‌سازی - آن‌هم قرائت مشهور آن یعنی برتری تمدن‌های خاص و اضمحلال هویت‌های دیگر در آن - شتاب فزاینده‌ای یافته است و سبب گردیده هویت‌ها و مقولات فرهنگی بسیاری از ملت‌ها نفی شود و معیارها

و ارزش‌های تمدن‌های خاصی به صورت یک‌جانبه بر آن جوامع سایه بیفکند. این حرکت فزاینده بر جوامع بشری از جمله جوامع اسلامی تأثیرات پایداری گذارده و بحران‌های بسیاری همانند بی‌هویتی را در آنها ایجاد نموده است. به ویژه در جوامع شبه‌مدرن، از خودبیگانگی و ویرانی هویت بیشتر نمایان است؛ زیرا در فراماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن مجذوبیتی خاص به مدرنیته وجود دارد و از این‌رو، انسان غرب‌زده شبه‌مدرن با تقلیدی سطحی و بدون اندیشه‌ای دربارهٔ غرب، تلاش می‌کند از غربی‌ها هم غربی‌تر شود، ولی هویتش پریشان می‌گردد.

باور به حضور امامی معصوم در میان انسان‌ها به منزلهٔ عبور از نیست‌انگاری مدرن و شبه‌مدرن و سدّی محکم در مقابل سیل تهاجمات تمدن غربی می‌تواند باشد که انسان با وجود آن، هویت از دست رفته خویش را بازمی‌یابد؛ زیرا امام معصوم □ شاکله اساسی انسان واقعی و کامل است و لازمهٔ عشق به او و باور به حضورش، اطاعت از خواسته‌های او و سنت نبوی و اهل‌بیت است.^{۱۸} همین اطاعت و محبت، هویت و ماهیت حقیقی او را شکل می‌دهد و از پوچی و بی‌هویتی و خودبیگانگی می‌رهاند و معیار ارزش‌گذاری و معنابخشی به زندگی می‌گردد و در نهایت، او را در مقابل هجمه‌های جهانی‌سازی و اضمحلال هویت انسانی مصون می‌دارد و مقولات فرهنگی اسلامی و تمدن الهی نیز نه تنها آسیب‌پذیر نیستند، بلکه حرکت فزاینده در جهت عکس صورت می‌پذیرد.

پنجم. نفی جامعه از خودبیگانه

به باور شیعه امامیه، هیچ‌گاه زمین از حجت الهی و امام خالی نمی‌ماند و خداوند حق ولایت و تصرف را به او ودیعت داده است. گسترهٔ این ولایت، انسان را نیز دربر می‌گیرد که شامل حق حکومت و خلافت نیز می‌شود، اما در عصر کنونی که انسان‌ها از دیدن آن حضرت محروم هستند، باید افرادی را به جانشینی و نیابت از خود در زمین قرار دهد تا بسیاری از رسالت‌های ایشان را تداوم بخشد. به باور شیعه، تنها حکومتی مشروعیت الهی دارد که رهبریت و محوریت آن به شکل عام از جانب ایشان معین شده باشد و به سوی رسالت‌های الهی و سیر و عروج انسان‌ها به آن هدف متعالی گام نهد. با چنین باوری دولت‌های باطل و ظالم مشروعیت ندارند و نفی می‌شوند و از این‌روی، از بحران‌های معاصر همانند نیست‌انگاری و از خودبیگانگی در جوامع امروزی کاسته می‌شود و آن هدف متعالی و قرب الهی و در نتیجه، معناداری حیات دنیوی نیز به وقوع می‌پیوندد؛ زیرا حکومت و دولت اسلامی نقشی اساسی در سلامت جامعه بشری ایفا می‌کند و چنان‌چه جامعه از رهبری الهی برخوردار باشد، بازخورد آن در سراسر جامعه به چشم می‌خورد و جامعه‌ای سالم با معیارهای انسانی و الهی محقق می‌شود.

این ایده سبب می‌گردد انسان دین‌مدار برای تحقق چنین جامعه‌ای بکوشد که ره‌آورد آن ایجاد بسیاری از حرکت‌ها و نهضت‌های شیعی علیه ظلم و جورها بوده است. انقلاب اسلامی ایران جلوه‌ای از این گونه تفکر به شمار می‌رود که برون‌داد اساسی آن، نفی

باور به حضور امام
سبب می‌گردد آدمی
خود را در محضر او
بیابد و برای رضایت
او که در مسیر توحید
قرار دارد، آزادی و
آزادگانی ظاهری و
باطنی را سرلوحهٔ
حیات دنیوی خویش
قرار دهد

از خودبیگانگی و بی‌هویتی و معنابخشی به زندگی دنیوی و معنویت‌گرایی است.

۲. انتظار و انسان متجدد

انتظار و چشم به راه ظهور منجی هم‌راه با تکاپو برای درک حضرتش، مسیری بنیادین برای معناداری زندگی و عبور از نیهیلیسم و از خودبیگانگی و بدبینی به آینده است که اساس نیهیلیسم را می‌تواند برکند و به فرضیه‌های ایدئولوگ‌های نیهیلیست پاسخ گوید. این مهم به تفصیل زیر بیان می‌پذیرد:

یکم. ره‌ایش از یأس و بدبینی

ناامیدی و بدبینی به حیات دنیوی و ترس و دلهره، مسلخی است که فراراه انسان نیهیلیست امروزی قرار گرفته است. انتظار ظهور منجی به منزله نوعی استراتژی، مسیر آدمی را برای رفع نابسامانی‌های روحی و ادراکی و بدبینی و از خود بیگانگی هموار می‌سازد و بشر را از این تباهی‌ها می‌رهاند. بدین‌سان با ترسیم افقی روشن فراسوی حیات این جهانی بشر سبب می‌گردد آدمی برای رسیدن به آن فرجام نیک گام نهد و بدبینی به آینده را نیز از خود بزدايد و با نگرشی الهی به آن فرجام زندگی فعلی خویش را نیز معنا بخشد و توجه خود را متوجه مبدأ متعالی کند. از سوی دیگر می‌داند که «أفضل الأعمال انتظار الفرج» پس سختی‌های راه و مسیر زندگی را برای خویشتن هموار می‌سازد و در مسیر زندگی دلهره‌ای ندارد و ترس و یأسی درباره آینده به خود راه نمی‌دهد. پس او همچون کسی است که در تونلی تاریک گام می‌نهد و در این مسیر تاریک، پایانی روشن جلوه می‌نماید و از سویی، امیدوار به رسیدن به آن پایان نیک است و به آن پایان روشن می‌نگرد و بدبینی به آن و ترس و دلهره را از خود می‌زداید. از سوی دیگر، برای رسیدن به آن پایان به تکاپو می‌افتد و سختی‌ها و نابسامانی‌های مسیر را تحمل می‌کند و بر خود آسان می‌گرداند.

دوم. جهت‌دهندگی به حرکت

انتظار نوعی استراتژی برای زمینه‌سازی ظهور است که حرکت و پویایی می‌طلبد، اما نه هر حرکتی، بلکه حرکتی که او را در جبهه حق قرار دهد. برای قرار گرفتن در جبهه حق باید قرب الهی

را دست‌آویز خویش قرار دهد، در مسیر الهی گام نهد، خود را به پروای الهی و عدالت فردی بیاراید، خود را در کنار حضرتش ببیند و از بند شیطان و هواهای نفسانی برهاند که چنین امری آدمی را به آن هدف متعالی نزدیک می‌گرداند.

انتظار در ماهیت خود، انسان منتظر را متوجه مبدأ عالم و خدای جهان و سرچشمه هستی‌ها می‌کند و منتظر به دنبال فرجی است که به قدرت مطلق الهی تحقق می‌یابد و صیحه بیداری آن در هنگام غفلت، آدمی را به ذات باری تعالی فرا می‌خواند.

سوم. تهذیب نفس

اساس انتظار با دین‌داری و دیانت‌پیشگی در کنار پرداختن به نیازهای دنیوی هم‌راه است و چنان‌که در روایات آمده، برای صاحب‌الامر غیبتی طولانی است که در این دوران هرکس باید پروای الهی پیشه سازد و به دین خود چنگ زند.^{۱۹} هرکس بخواهد در شمار اصحاب قائم باشد، باید چشم به راه باشد و پارسایی پیش گیرد و کردار باورع داشته باشد.^{۲۰} همچنین امام صادق □ فرموده‌اند: «حکومت امام زمان □ به یقین تأسیس خواهد شد، پس هرکس علاقه‌مند است که از اصحاب و یاران قائم باشد، باید کاملاً مراقبت کند، تقوا و پرهیزکاری را شیوه خویش گرداند، خود را به اخلاق نیک و انسانیت مزین سازد و آن‌گاه در انتظار فرج قائم آل محمد باشد. هر کس برای ظهور قائم ما این چنین آمادگی و انتظار داشته باشد، اما توفیق نصیبش نشود و پیش از ظهور آن حضرت، اجلش فرا رسد، به اجر و ثواب یاران آن حضرت نائل می‌شود.»^{۲۱}

پس منتظر حقیقی کسی است که با پروای الهی، خویشتن را به خدای خویش و آن هدف متعالی نزدیک گرداند و آن حقیقت راستین را در حیات دنیوی خویش حاضر ببیند و بدین‌سان زندگی خود را معنا بخشد.

چهارم. اعتراض به وضع موجود و دعوت به وضع مطلوب

انتظار ظهور منجی و وضعیت مطلوبی که خواسته دین‌مداران است، به منزله فلسفه مقاومت و نیرویی کارساز مردم را برای جست‌وجوی تغییر یا اعتراض علیه وضعیت نابسامان موجود می‌تواند بسیج کند و تا حدودی سامان مذهبی جدیدی را می‌تواند

برپا دارد؛ زیرا انتظار یعنی چشم به راه آینده‌ای درخشان هم‌راه با تلاش برای اصلاح وضعیت موجود که این امر اعتراض به ظلم زورمندان و زرپرستان را می‌طلبد و نتیجه آن، تلاش برای ایجاد جامعه‌ای الهی و انسانی است تا آمادگی لازم انسان‌ها برای قرب الهی نیز فراهم آید و حیاتی با معنویت و به دور از پوچی و بی‌هویتی حاصل آید.

پس انتظار با گرایش به معنویت و قرب الهی ترسیم می‌شود و از این‌رو، مهم‌ترین عامل معنابخشی به زندگی و رهایی از پوچی و نیست‌انگاری است. حضور آن حقیقت متعالی در زندگی و توجه به او و رهایی از نیست‌انگاری، وضعیت مطلوب منتظر حقیقی است.

۳. عصر ظهور و حیات معنوی

بر اساس آموزه‌های شیعی، حکومت جهانی حضرت امام مهدی □ بر مبنای خدامحوری و کفرستیزی و عدالت‌محوری بر سراسر گیتی سایه می‌افکند و در نهایت، بنیان‌کنی کفر و الحاد، تصحیح انحرافات فکری و در یک کلمه خدامحوری و اصلاح معنوی حاصل می‌آید.

خداباوری و دین الهی در عصر ظهور با اجبار و اکراه، بر زمین سیطره نمی‌یابد، بلکه به زمینه‌های این واقعه عظیم صورت‌های گوناگون پدید می‌آید و بشر مسیری متعالی را می‌پیماید: نخست آن‌که بشر بر فطرتی پاک آفریده شده و گرایش‌های طبیعی او به مهرورزی، تربیت راستین انسانی، دوری از کژی و ناراستی، خداباوری و... سوی دارد و آن‌گاه که حکومت‌های فاسد و ناعدالتی‌ها و خودکامگی‌های مستکبران برچیده شود و آدمی با عنایات الهی به هویت واقعی خویش دست یازد، به سوی گرایش‌های طبیعی خود یعنی خداباوری و پروای الهی و تربیت و سرشت انسانی گام می‌نهد؛^{۳۲} دوم آن‌که امام مهدی □ با برخورداری از ولایت معنوی و برقراری قوانین محکم و استوار اسلام و حاکمیت مطلق بر سرزمین‌ها، حاکمیت خداوند را در سراسر جوامع بشری می‌گستراند و زمینه بسیاری از گناهان را برمی‌چیند و ریشه بسیاری از ناسازگاری‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی و نابخردی‌ها و دین‌ستیزی‌ها و خداستیزی‌ها را از بُن برمی‌کند؛ سوم آن‌که قوه خرد آدمی به نهایت تکامل خود می‌رسد و توان تشخیص حق از باطل به گونه احسن به او عرضه می‌شود و با این اوصاف، مردم با رغبت به عبادات و هدایت شرع و دین‌داری روی می‌آورند و نمازها به جماعت برگزار می‌شود.^{۳۳}

بانگ رسای توحید و نبوت در سراسر عالم در آن عصر طنین‌انداز خواهد شد^{۳۴} و دوران کفر جهانی به پایان خواهد رسید و پرچم پرافتخار اسلام در سراسر شرق و غرب عالم به اهتزاز درخواهد آمد.^{۳۵} در نتیجه، با حضور و ظهور خلیفه خدا در این کره خاکی، زمینه برای نائل آمدن به مهم‌ترین هدف نهایی بشر یعنی تقرب به ذات باری تعالی و حضورش در حیات دنیوی محقق خواهد گردید و زندگی‌ای پر معنا و ارزش‌مدار بر بشر سایه خواهد افکند. بدین‌سان، فصلی نو در ارتباط وثیق میان جامعه بشری و ذات باری تعالی آغاز

انتظار نوعی
استراتژی برای
زمینه‌سازی ظهور
است که حرکت و
پویایی می‌طلبد، اما
نه هر حرکتی، بلکه
حرکتی که او را در
جبهه حق قرار دهد.
برای قرار گرفتن در
جبهه حق باید قرب
الهی را دست‌آویز
خویش قرار دهد، در
مسیر الهی گام نهد،
خود را به پروای الهی
و عدالت فردی بیاراید،
خود را در کنار
حضرتش ببیند و از
بند شیطان و هواهای
نفسانی برهاند

می‌شود و این پدیده بزرگ با احساس پوچی، ناامیدی، بدبینی به زندگی دنیوی و دیگر مصیبت‌های زیست جهانی بشر تنافی کامل دارد.

به اعتقاد شیعه، حاکمیت اسلام و احکام آن تنها با اهرم فشار گسترش نمی‌یابد، بلکه امام مهدی □ با تداوم بخشی به راه وحی‌آوران و گام نهادن در مسیر آنان حقایق آسمانی را برای همگان روشن می‌گرداند و راه سعادت و خوش‌بختی دنیوی و اخروی را برای همگان هموار می‌گرداند و زمینه‌های گسترش معنویت‌گرایی از جمله تکامل عقول و رشد تربیت انسانی را فراهم می‌آورد و آن‌گاه استعدادهای فطری بشری در گرایش به خداوند و حسنات شکوفا می‌گردد.

در حقیقت، فطرت آدمی بر خداباوری، راست‌کرداری و اندیشه درست نهاده شده و چنان‌که زمینه رشد بت‌های نفس ریشه‌کن شود،^{۲۶} کتاب خدا و سنت رسول الله احیا می‌گردد،^{۲۷} اخلاق او کامل می‌شود،^{۲۸} نابسامانی‌های اجتماعی رخت برمی‌بندد، ارزش‌های انسانی بر زندگی آدمی حاکم می‌گردد، حقایق الهی برای او روشن گردد و به مرحله‌ای از تکامل عقلی و معنوی نائل می‌آید و راه درست و متعالی را برمی‌انگیزد و خداوند متعال را غایت نهایی حیات دنیوی خود می‌گزیند و بدین‌سان، هدف‌مندی و معناداری در زندگی محقق می‌گردد.

پس هدف نهایی ظهور منجی مصلح عبادت الهی و توجه به ذات باری تعالی است که با فراهم آمدن زمینه‌های آن، وعده الهی به گونه شایسته محقق خواهد شد، چنان‌که بنابر بسیاری از روایات، بر همگان لازم است به ذات ربوبی ایمان آورند و از عبادت جز او چشم بردارند و این هدف با بسیاری از ارزش‌های معنوی و اخلاقی در حیات دنیوی آدمی در عصر ظهور هم‌راه است:

امام علی □ می‌فرماید:

واعلموا إن أتبعتم طالع المشرق سلک بکم منهج الرسول
فتداویم من العمی و الصم و البکم؛

بدانید اگر شما از انقلاب‌گر مشرق پیروی کنید، او شما را به راه و روش پیامبر راهنمایی می‌کند و از بیماری کوری و گنگی و کری نجات می‌دهد.

پیامبر اکرم □ می‌فرماید:

... یملاً قلوب العباد عباده و یسعمهم عدله؛

دل‌های بندگان را پر از عبادت می‌کند و عدلش فراگیر می‌شود.

دین‌سالاری جامعه مهدوی الگویی مناسب برای انحطاط ریشه‌های نیهیلیسم و بنیان‌کنی مکاتب وابسته به آن می‌تواند باشد و راه‌کارهایی ارائه می‌دهد که اساس راسیونالیسم، اومانیزم، اگزیستانسیالیسم و اندیشه‌های قداست‌زدا و دیگر مکاتب بشری را به چالش می‌کشد و ماهیتی دینی و خدایی به زندگی این جهانی آدمیان عرضه می‌دارد و می‌آموزد که با غالبی بودن خواست الهی بر خواست بشری حیاتی نیکو و پر از امید و خوش‌بینی به دنیا و به دور از هرگونه دلهره و اضطراب و دغدغه می‌توان داشت.

نتیجه

باور به حضور امام و انتظار صحیح می‌تواند سبب گردد آدمی از نیهیلیسم و پی‌آمدهای آن بگذرد و زیست این جهانی خویش را معنا بخشد. این باور دینی که شاخصه تفکر شیعی است، نهضت‌های گوناگونی را پدید آورده است که برخی از آنها همانند انقلاب اسلامی ایران به ثمر رسیده و پرچمدار رسالت انبیای الهی گردیده است. باید اذعان داشت که باور به حضور امام در زمان معاصر نه یک راه که تنها راه نجات بشری است و هیچ‌یک از راه‌کارهای بشری برای نجات بشر و جامعه امروزی میسر واقع نگردیده است. پس باید حقیقت وجودی امام به جهانیان شناسانده شود تا آنان نیز با شناخت آن ودیعه آسمانی و اطاعت از اوامر الهی ایشان بر مشکلات خویش فائق آیند.

دین‌سالاری جامعه
مهدوی الگویی
مناسب برای انحطاط
ریشه‌های نیهیلیسم
و بنیان‌کنی مکاتب
وابسته به آن می‌تواند
باشد و راه‌کارهایی
ارائه می‌دهد که
اساس راسیونالیسم،
اومانیزم،
اگزیستانسیالیسم و
اندیشه‌های قداست‌زدا
و دیگر مکاتب بشری را
به چالش می‌کشد و
ماهیتی دینی و خدایی
به زندگی این جهانی
آدمیان عرضه می‌دارد

پی نوشت

*عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)

1. Meaning OF Life.

2. Nihilism.

۳. آل کوبین می گوید: «زندگی انسان تنها اگر روی هم رفته، به خیر و صلاح صاحب آن زندگی باشد، معنای مثبتی دارد و اگر چنین نباشد، معنای مثبتی ندارد.» (فیلیپ ال کوبین، «مسیحیت و معنای زندگی»، ترجمه محمدرضا بیات، **فصل نامه هفت آسمان**، ش ۲۸، ص ۱۴۳) ۴. هدف را طراحی و یا دلالی اساسی و ذاتی برای زندگی می توان دانست.

۵. دیوید ویگینز، «حقیقت جعل و معنای زندگی»، ترجمه مصطفی ملکیان، فصل نامه **نقد و نظر**، ش ۲۹، ص ۴۴.

۶. نیهیلیسم اقسام مختلفی دارد که از جمله آنها به نیهیلیسم معرفت شناختی و مابعدالطبیعی می توان اشاره کرد. قسم معرفت شناسی آن اشاره به نیست انگاشتن معرفت و قسم مابعدالطبیعی آن نیست انگاشتن عالم واقع را شامل می شود.

۷. مراد غرب جغرافیایی نیست، بلکه معنای تاریخی - فرهنگی آن مورد نظر است.

۸. دیگر صورت های نیهیلیسم عبارتند از نیست انگاری کاسموسانتربیک یونانی - رومی و نیست انگاری شبه شریعت مابانه قرون وسطایی.

۹. نظریه طبیعت باورانه به عین گرایی و شخص گرایی تقسیم می شود. عین گرایی به این معناست که برخی از جنبه های زندگی طبیعی ما می تواند آن را معنا دار سازد، اما نه فقط برای داشتن هرگونه روی کرد ایجابی ذهنی. و نظریه شخص گرایی، آن چه به زندگی معنا می بخشد، وابسته به شخص است که لزومی ندارد جوهری روحانی باشد.

۱۰. **فیلسوفان یونان و روم**، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، (دانش نامه ملخص فلسفه و فیلسوفان غرب)، ص ۵۴، انتشارات بوستان توحید، تهران ۱۳۷۵.

۱۱. کاپلستون، **تاریخ فلسفه**، ترجمه سید جلال الدین مجتویی، ج ۱، ص ۴۶۷.

۱۲. مصطفی ملکیان، «بی لیلی و بی معنایی»، فصل نامه **نقد و نظر**، ش ۳۱، ص ۸۰.

۱۳. تدئوس متز، «آثار جدید درباره زندگی»، ترجمه محسن جوادی، فصل نامه **نقد و نظر**، ش ۳۱ و ۳۲.

۱۴. پل استراتون، **آشنایی با آکوئیناس**، ترجمه شهرام حمزه ای، ص ۶۲، نشر مرکز، ۱۳۷۹ شمسی.

۱۵. جان هیک، **معنای دینی زندگی**، ترجمه پویا اعظم، فصل نامه **نقد و نظر**، ش ۳۱، ص ۲۴۹.

۱۶. آلون تافلر، **به سوی تمدن جدید**، ترجمه محمدرضا جعفری، ص ۹۶ - ۹۷، نشر سی مرغ.

۱۷. نک: محمدتقی مصباح یزدی، **آموزش عقاید**، ج ۱، ص ۲۱۴. ۱۸. إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (سوره آل عمران، آیه ۳۱) ۱۹. **بحار الانوار**، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

۲۰. **همان**، ص ۱۴۰. ۲۱. نعمانی، **الغیبه**، تحقیق فارس حسون، ص ۲۰۷، روایت شانزدهم، انتشارات انوار الهدی، قم.

۲۲. «... و لو قد قام قائمنا لذهب الشحاء من قلوب العباد...» (نک: **منتخب الاثر**، ص ۴۷۴)

«... و اعلموا انکم ان اتبعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج الرسول، فتداویم من العمی و الصمم و البکم...» (نک: **بحار الانوار**، ج ۵۱، ص ۱۲۳)

۲۳. «يقبل الناس على العبادات و الشرع و الديانة و الصلاة في الجماعة.» (نک: **منتخب الاثر**، ص ۵۹۲)

۲۴. «لا يبقى قرية إلا نودی فيها بشهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله.» (**بحار الانوار**، ج ۵۱، ص ۶۰)

۲۵. «يفتح الله له شرق الارض و غربها... حتى لا يبقى إلا دين محمد.» (**منتخب الاثر**، ص ۴۷۰)

۲۶. «يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى.» (**نهج البلاغه**)

۲۷. «... فیریکم کیف عدل السيرة و یحیی میت الكتاب و السنة.» (نعمانی، **الغیبه**، ص ۲۹۷)

۲۸. «إذا قام قائمنا وضع یدیه علی رؤس العباد... و اکمل به أخلاقهم.» (**بحار الانوار**، ج ۵۲، ص ۳۳۶)

کلام و عرفان



قواعد عقلی

(فلسفی، کلامی، منطقی)

و روایات مهدویت (۱)

سید محمدعلی داعی نژاد*

چکیده

این نوشتار پیش‌درآمدی بر مقاصد و شیوه پژوهشی است که در شماره‌های دیگر در زمینه تبیین رویکرد عقلی ائمه □ به مسئله امامت و مهدویت ارائه می‌شود. کتب حدیثی در باب تبیین و اثبات امامت و مهدویت، ادله، قواعد و اصول عقلی (کلامی و فلسفی) مهمی را به کار برده‌اند. *اصول کافی* نمونه‌ای از کتاب‌های حدیثی در این زمینه است.

پیشوایان معصوم □ با استفاده از این قواعد و اصول و بهره‌مندی از شیوه‌های مناسب منطقی، حقایق را در زمینه امامت و مهدویت به خوبی تبیین و اثبات نموده‌اند که در شماره‌های دیگر به شرح و تبیین آنها خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی

امامت، مهدویت، قواعد فلسفی، قواعد کلامی، قواعد منطقی، احادیث اعتقادی.

مقدمه

مسئله مهدویت از جمله اعتقاداتی به شمار می‌رود که در اسلام از منزلت و مقامی اصیل و بنیادین برخوردار است.

فرقه‌های اسلامی درباره این مسئله وفاق جمعی دارند و این مسئله آموزه‌ای است که کتب روایی شیعه و سنی بدان پرداخته‌اند.

البته در حقیقت مهدویت تداوم و استمرار همان امامت است و بررسی مسئله مهدویت بی‌توجه و تحلیل آموزه امامت و ضرورت وجود امام امکان ندارد.

مسئله مهدویت و امامت از ابعاد مختلفی امکان بررسی دارد. بررسی وجوه عقلی به کار رفته در آموزه مهدویت در ضمن تحلیل و تبیین روایات مهدویت از رویکردهای پژوهش در مهدویت است که این نوشتار بدان می‌پردازد.

توجه به کلمات و احادیث معصومان و اهل بیت عصمت □ از ضرورت‌های پژوهش در حوزه دین‌پژوهی به ویژه اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی به شمار می‌رود که از محورهای مهم آن امامت و مهدویت است.

روایات اسلامی و احادیث اهل بیت □ آن‌چنان معارف عمیق، گسترده و گران‌قدری را در خود نهفته دارند که غور و جست‌وجو در آنها و استفاده و استخراج گهرهای گران‌بهای پنهان در آنها تا پایان زندگی انسان‌ها می‌تواند ادامه داشته باشد؛ چراکه علم و دانش اینان ناشی از علم لایزال الهی است که بندگان ویژه خویش را سیراب کرده و آنان را مشعل‌داران صراط مستقیم قرار داده است.

گنجینه روایی مسلمانان ابعاد گسترده‌ای دارد و قلمرو اعتقادات و احکام و اخلاقیات را دربر می‌گیرد. این گنجینه همواره الهام‌بخش متکلمان، فلاسفه، فقها، متفکران و دانش‌مندان بوده است.

البته به گونه شایسته و بایسته به این گنجینه توجه نشده است، به ویژه در قلمرو مسائل اعتقادی و فلسفی که می‌توان گفت روایات و احادیث کلامی و فلسفی به گونه‌ای فراموش شده‌اند.

به راستی در کنار کتب فقهی و اخلاقی که تا اندازه‌ای بهره‌مند از روایات و احادیث اهل بیت □ هستند، به چه میزان کتب فلسفی و کلامی ما به روایات و کلمات معصومان □ پرداخته‌اند و تا چه اندازه تعمق و تفسیر درباره آنها صورت گرفته است؟ برای نمونه بر کتاب وزین روایی کافی چند شرح و تفسیر وزین عقلی نوشته‌اند و قواعد و اصول کلامی و فلسفی نهفته در این گنجینه روایی را تا چه اندازه استخراج و تبیین نموده‌اند؟ اجتهاد در باب روایات فقهی چه اندازه در باب روایات اعتقادی انجام شده است؟

بی‌شک روایات اعتقادی از عمق و گستردگی معنایی بیشتری برخوردارند و به تعمق و اجتهادی فزون‌تر نیازمندند. پیشوایان معصوم ما، با وجود آن‌که واژه‌های معمولی و عرفی

روایات اسلامی و
احادیث اهل بیت □
آن‌چنان معارف
عمیق، گسترده و
گران‌قدری را در
خود نهفته دارند که
غور و جست‌وجو
در آنها و استفاده و
استخراج گهرهای
گران‌بهای پنهان در
آنها تا پایان زندگی
انسان‌ها می‌تواند
ادامه داشته باشد

را برای ابراز مقاصد خویش به کار می‌برده‌اند و کوشش داشته‌اند که آنها را تغییر ندهند، خود دستگاهی مستقل برای معناشناسی نیز داشته‌اند. آنان از موضوعی برتر و بسیار بالاتر از دانش‌وران بشری، جهان را درک و احساس می‌کرده‌اند و ناگزیر بوده‌اند این درک تازه را که با درک ما یکسان نیست، در قالب‌های لفظی متداول و معمولی به کار برند.

آنان هم از نظر معنا در این محدودیت به سر می‌بردند که حدّ عقل و فهم ما را رعایت کنند و هم از نظر تعبیر و بازگو کردن در این مسیر تنگ گرفتار بودند که از ساختار زبانی معاصر خویش استفاده کنند تا مخاطبان بفهمند و دریابند.

اما گاه این معنا چنان عمیق و ژرف بوده که واژه‌ها و ساختار زبان تحمل انتقال را نداشته‌اند. در این موارد، پیشوایان معصوم □، واژه‌هایی نزدیک به معنای مقصود خود را برمی‌گزیدند و پیرایه‌های نامناسب معنایی آن واژه را کنار می‌نهادند.

این مطلب یعنی وجود معانی بلند در واژه‌های عرفی که امامان □ بدان اشارت داشته‌اند نیز بوده است و از این‌رو، آنان برخی احادیث را «صعب مستصعب» خوانده‌اند و فرموده‌اند:

إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ^۱؛
حدیث ما، سخت و پیچیده است و جز فرشتهٔ مقرب یا پیامبر فرستاده شده یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده و یا شهری با برج محکم آن را در نمی‌یابد.

احادیث اعتقادی (مانند احادیث طینت، سعادت، جبر و اختیار، معراج، عرش، کرسی، لوح و قلم) همه از این سنخند و احادیث فقهی مقایسه شدنی با این‌گونه احادیث نیستند. بسیاری از مناجات‌ها و دعا‌های ائمه □ نیز از این دسته‌اند.

بدون شک فهم این‌گونه احادیث و ادعیه نیازمند ریاضت‌های عقلی و روحی و کاوش‌های عمیق و دقیق زبانی و فکری است. علامه شعرانی در همین راستا در تعلیقه‌اش بر یکی از شروح *اصول کافی* می‌نویسد:

مردم پیش از صدر‌المآلهین می‌پنداشتند که سخنان امامان □ خطاب‌های مناسب با اندیشهٔ مردم عادی است، جز تعداد اندکی از احادیثی که علمای بزرگ به شرح آنها پرداخته‌اند، اما چون

صدر‌المآلهین، احادیث مربوط به اصول عقاید را شرح داد، ثابت شد که تمام آن‌چه امامان □ گفته‌اند، برهانی و مبتنی بر دقایق علم توحید است.^۲

به جرئت می‌توان ادعا کرد که دربارهٔ مجموعه‌های روایی به ویژه روایات کلامی و فلسفی شرح‌های فراوانی وجود ندارد و آن‌چنان که در برخی عرصه‌های روایی (برای نمونه روایات فقهی) تعمق صورت گرفته و سال‌ها پژوهش انجام شده، در این عرصه کاری در خور تحقق نیافته است و به تعبیر یکی از اساتید بزرگوار، در کنار فقه اصغر نیازمند فقه اکبر هستیم.

برای نمونه، با مراجعه به کتابی هم‌چون *الندریه*^۳ شرح‌های متعدّدی را بر *اصول کافی* می‌یابیم، اما کمتر شرحی را هم‌چون شرح مرحوم صدر‌المآلهین شیرازی می‌بینیم. شرح ملاًصالح مازندرانی و شرح علامه مجلسی از دیگر شرح‌ها، بر کتاب *کافی* به شمار می‌روند.

علامه شعرانی در ذیل آخرین حدیث در شرح ملاًصدرا می‌نویسد:

این حدیث، آخرین حدیثی است که صدر‌المآلهین شیرازی، در *اصول کافی* توفیق شرح آن را یافته است... شرح او پیش‌گام تمام شرح‌های دیگر است؛ زیرا تمام آن‌چه در شرح‌های دیگر آمده، یا از لفظ و عین عبارت شرح ملاًصدرا برگرفته‌اند و یا با الهام از محتوای شرح او مطالبی را در شروح خود ذکر کرده‌اند و هیچ‌یک از شارحان *کافی*، پس از این حدیث که شرح تحقیقی ملاًصدرا بر آن پایان یافته، شرح ژرف و تحقیقی بسان آن‌چه در این شرح آمده، نیاورده‌اند، مگر ذکر رخداد‌های تاریخی یا تفاسیر لفظی و...^۴

این نوشتار، در باب تبیین و تحقیق روایات کلامی - فلسفی موجود در گنجینهٔ روایی شیعیان می‌کوشد به صورت ترتیبی در هر نوبت روایت یا روایاتی را بررسی کند و مسائل و اصول و قواعد کلامی و فلسفی مطرح در آنها را استخراج کند و سپس به تبیین و تفسیرشان بپردازد.

با توجه به اهمیت کتاب وزین *اصول کافی* و ضرورت پرداختن به مباحث امامت و مهدویت، به بررسی روایات کتاب «الحجّة» می‌پردازیم.

علامه محمدتقی مجلسی در باب منزلت کلینی مؤلف کتاب *کافی* نوشته است:
حق آن است که در میان علمای ما، نظیر کلینی یافت نمی‌شود و هر کس در روایات و ترتیب کتابش تدبیر کند، درمی‌یابد که او از ناحیه خداوند متعال مورد تأیید بوده است.^۵

نجاشی در این باره نوشته است:
کلینی، شیخ و چهره برجسته اصحاب، در ری، در دوران خود بود و موثق‌ترین و ضابط‌ترین مردم در حدیث به شمار می‌رود. او کتاب بزرگ خود به نام *کافی* را در بیست سال نگاشت.^۶

هم‌چنین شیخ مفید در منزلت کتاب *کافی* معتقد است:
کافی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین کتاب‌های شیعه محسوب می‌شود.^۷
در این شماره برای پیش‌درآمد بر این بحث، به تبیین موضوع بحث، روش و شیوه و ابعاد بحث و پیشینه این رویکرد خواهیم پرداخت:

نکته اول: تبیین موضوع

همان‌گونه که گفته شد مسئله امامت و مهدویت از موضوعات بسیار مهم در اعتقادات اسلامی است. در اهمیت امامت همین بس که کمال اسلام به ابلاغ امامت منوط شده و بدین ترتیب، کمال دین بر پذیرش امامت متوقف گردیده است.^۸
مهدویت از آن رو که تداوم امامت و تجلی آن در هر زمان و مکانی است، علاوه بر برخورداری از اهمیت امامت، علت باقی ماندن امامت به شمار می‌رود و بقای امامت در پرتو مهدویت به ظهور می‌رسد.

مسئله امامت و مهدویت از زاویه‌های مختلفی بررسی و پژوهش می‌شود که همه این زوایا و منظرها از اهمیت ویژه برخوردار است. مسئله امامت و مهدویت گاه از منظر تاریخی کاویده شده و تحلیل‌ها و اسناد تاریخی در آن باره بحث و بررسی شده‌اند و گاه از منظر تجربی کاوش شده و امکان و کیفیت آن بررسی و تبیین شده است. گاهی نیز از زاویه عقلی و فلسفی به مسئله امامت و مهدویت نگاه شده است و متکلمان و فلاسفه به بررسی این موضوع پرداخته‌اند و زمانی نیز امامت و مهدویت از نگاه عرفان تحقیق شده است. البته به زوایای دیگری نیز در بررسی امامت و مهدویت توجه می‌کنند، ولی متأسفانه از زوایایی که کمتر به آن توجه شده، بررسی مسئله امامت و مهدویت از منظر روایات و احادیث معصومان □ است.

این نوشتار مسئله امامت و مهدویت را از زاویه روایات و احادیث معصومان □ تحلیل و بررسی می‌کند و تحلیل‌های عقلی موجود در روایات را با زبان کلام و فلسفه تبیین می‌نماید و آغازگر این بحث را پژوهش در کتاب وزین و معتبر *اصول کافی* (باب الحجة) قرار داده است.

به عبارت دیگر، این تحقیق با تبیین کلامی و فلسفی روایات امامت و مهدویت و

این تحقیق با تبیین
کلامی و فلسفی
روایات امامت و
مهدویت و بررسی
الگوها و روش‌های
منطقی به کار رفته
در اثبات موضوعات
به شرح و تبیین
منطقی، کلامی و
فلسفی مسئله امامت
و مهدویت از منظر
روایات می‌پردازد

بررسی الگوها و روش‌های منطقی به کار رفته در اثبات موضوعات به شرح و تبیین منطقی، کلامی و فلسفی مسئله امامت و مهدویت از منظر روایات می‌پردازد.

نکته دوم: شیوه تحقیق و بررسی روایات عقلی در باب امامت و مهدویت

کوشیده می‌شود در بررسی هر روایت مراحل ذیل انجام شود:

یکم. ترجمه دقیق روایت

در ابتدا ترجمه‌ای دقیق از روایت ارائه می‌شود تا بدین وسیله تصویر اولیه روشنی از روایت بدون مداخله توضیحی دیگر ارائه شود تا همه توضیحات بعدی براساس این تصویر اولیه و به پشتوانه آن باشد و تفاسیر و شرح‌ها از شائبه تفسیر به رأی و تحمیل آراء بر متون دینی به دور باشد.

دوم. توضیح برخی مفاهیم در صورت لزوم

بدون شک عبارات و جملات به پشتوانه واژه‌ها و مفاهیمی هستند که در آنها به کار رفته است و این واژه‌ها و مفاهیم هم‌چون اجزاء یک کل برای جملات و عبارات به کار می‌روند.

بی‌شک فهم کل بدون فهم اجزا امکان نمی‌پذیرد و بدین جهت هرچه مفاهیم و واژه‌ها از وضوح بیشتری برخوردار باشند و توضیح بیشتری بیابند، فهم کل بهتر و روان‌تر تحقق خواهد یافت. از این رو، در مرحله بعد به توضیح واژه‌ها و مفاهیمی پرداخته می‌شود که در تبیین موضوع و فهم روایت دخیلند، به ویژه واژه‌ها و مفاهیمی که به هر علتی هاله‌ای از ابهام آنها را فرا گرفته است و یا متضمن معانی بلندی هستند که در تأمل اولیه درک نمی‌شود.

سوم. تبیین مدعاها و استدلال‌ها

در این محور مدعاهایی که در روایت وجود دارد، کشف و تبیین می‌شود و سپس دلایلی که در روایات برای اثبات آن مدعاها ارائه شده، مشخص و توضیح داده می‌شود و هم‌چنین تعیین می‌شود که این استدلال‌ها چه مقدماتی را به کار برده‌اند.

چهارم. ارائه قالب منطقی استدلال‌ها

در این محور شیوه منطقی استدلال به کار رفته در روایت به لحاظ علم منطق مشخص می‌شود و به توضیح آن شیوه‌ای

پرداخته خواهد شد که مورد استفاده قرار گرفته است. بدین ترتیب، روشن می‌گردد که معصومان □ از چه الگوهای رفتاری در برابر مخاطبان خود و برای اثبات مقاصدشان استفاده کرده‌اند. مرحوم صدرالمتألهین شیرازی درباره فایده منطق معتقد بوده است:

منطق ترازوی ادراک است که افکار بدان سنجیده می‌شود تا فکر درست از نادرست شناخته شود.^۹

پنجم. تبیین قواعد و اصول کلامی و فلسفی موجود در روایت

در این محور مشخص می‌شود که معصوم برای اثبات مقصود خود از چه قواعد و اصول کلامی و فلسفی استفاده کرده است. ممکن است تعاریف و معانی مختلفی برای قواعد و اصول کلامی و فلسفی ذکر شود، ولی مراد در اینجا عبارت است از آن دسته از مسائل کلامی و فلسفی که متضمن نوعی عمومیت و تعمیمند و در مسائل متعددی کاربرد دارند، مانند اصل فلسفی استحالة اجتماع نقیضین یا قاعده کلامی لطف.^{۱۰}

در این محور قاعده کلامی و فلسفی مورد استفاده شناخته می‌شود و نقش آن در اثبات موضوع مورد نظر معصوم تبیین می‌گردد.

ششم. شرح قواعد و اصول کلامی فلسفی در روایت در صورت لزوم

گاه ممکن است شناخت بیشتر قواعد به کار رفته در روایت، در فهم آن روایت تأثیر داشته باشد که در این صورت به جهت آن که شرح روایت با شرح قاعده فلسفی آمیخته نشود، جداگانه به توضیح بیشتر قاعده فلسفی - کلامی پرداخته می‌شود.

نکته سوم: پیشینه شرح روایات اعتقادی

دانش‌مندان و متفکران ما در طول تاریخ، برای گردآوری و تنظیم و تنسيق روایات زحمات طاقت‌فرسای کشیده‌اند. آنان کوشیده‌اند زمینه‌های استفاده بهتر و فهم بیشتر از روایات را فراهم کنند. در همین زمینه اقدامات مناسبی انجام شده که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

- گردآوری احادیث و تنظیم جوامع حدیثی؛

- بررسی اسناد و رجال حدیث و تنظیم کتب رجالی؛

- تعیین میزان اعتبار سندی روایات (صحیح، حسن و....)؛

- تدوین کتبی در تبیین و توضیح لغات مشکل و واژه‌های غریب؛

- تعلیقه و شرح بر احادیث در راستای فهم بهتر احادیث و...^{۱۱}

البته همان‌گونه که گذشت، هرچند دانش‌وران شیعه کوشش‌هایی بسیار در زمینه احادیث و روایات معصومان □ صرف کرده‌اند، این گنجینه گران‌بها (سنت) که عدل قرآن به شمار می‌رود، از چنان عمق و گستردگی برخوردار است که این تلاش‌ها در پیش‌گاهشان ناچیز به شمار می‌رود و شایسته و بایسته است که به این ذخایر الهی توجه بیشتری شود و توشه‌های فزون‌تری چیده شود.

شروخی که عالمان بزرگ بر کتب روایی نوشته‌اند، نشان می‌دهند که شرح و تعلیق بر احادیث اعتقادی توجّه بیشتری می‌طلبد.

هم‌چنین نگاه بر این شروح نشان می‌دهد که آن‌مقدار نیز که به شرح روایات اعتقادی پرداخته‌اند، با توجّه به عمق و دقت مباحث اعتقادی، جالب توجه نیست و از باب نمونه، کمتر شرحی بر روایات اعتقادی هم‌چون شرح صدرالمتألهین شیرازی بر اصول کافی را می‌توان نام برد که البته همین شرح نیز نوشته‌ای بر همه روایات اعتقادی اصول کافی نیست.

بدین ترتیب، شایسته است دوست‌داران معارف اهل‌بیت □ با محور قرار دادن معارف روایی به ویژه در باب مباحث اعتقادی به تعمّق در این روایات و تبیین و شرح آنها بیشتر اهتمام ورزند.

هرچند دانش‌وران شیعه کوشش‌هایی بسیار در زمینه احادیث و روایات معصومان □ صرف کرده‌اند، این گنجینه گران‌بها (سنت) که عدل قرآن به شمار می‌رود، از چنان عمق و گستردگی برخوردار است که این تلاش‌ها در پیش‌گاهشان ناچیز به شمار می‌رود

پی نوشت

*عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)، مدیر گروه آموزش تخصصی شیعه شناسی حوزه علمیه، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمية.

۱. شیخ صدوق، *الخصال*، ص ۲۰۸، روایت ۲۷، انتشارات مكتبة الصدوق، تهران ۱۳۸۹ ش.
۲. ملا صالح مازندرانی، *شرح اصول کافی*، ضبط و تصحیح سیدعلی عاشور، ج ۳، ص ۲۱۶، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ قمری.
۳. *النریعه*، ج ۱۳، ص ۹۵ - ۱۰۰ و ج ۶ ص ۱۷۹، انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۴. *شرح اصول کافی*، ج ۵، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ (پاورقی).
۵. عبدالرسول غفار، *کافی*، ج ۱، ص ۲۰، (مقدمه)، انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۶ قمری.
۶. نجاشی، *رجال*، ج ۱، ص ۳۷۷، انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۶ قمری.
۷. *تصحیح الاعتقاد*، ص ۲۷.
۸. سوره مائده، آیه ۳.
۹. صدرالمآلهین شیرازی، *منطق نوین*، با ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوةالدینی، ص ۴۳، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
۱۰. غلام حسین ابراهیمی دینانی، *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، ج ۱، ص ۱ - ۴، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۱. سیدرضا مؤدب، *تاریخ حدیث*، ص ۱۵۵ - ۱۷۱، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ شمسی.

کلام و عرفان



ولایت؛ مهم ترین شاخصه امام

حجة الاسلام دکتر رحیم لطیفی^۱

چکیده

ولیّ خدا جنبه آسمانی و نیروی تصرف در تکوین دارد. شخصیت نبی و رسول، افزون بر مقام ولایت، مقام دریافت و ابلاغ وحی، تبیین و توضیح وحی، مرجعیت دینی، رهبری و ریاست حکومت دینی را نیز عهده‌دار است. شخصیت امام و حجت از تمام آن مقامات، جز دریافت وحی، بهره می‌برد و تا عالم و آدم برجاست، این شخصیت الهی حضور دارد تا حکمت و لطف الهی نیاز انسان‌ها را در برگیرد. این نوشتار نخست، به معرفی اجمالی امام و بیان جای‌گاه او به منزله تنها مصداق ولیّ الله در عصر کنونی، واژه و اصطلاح‌شناسی ولایت، ماهیت ولایت، ولایت تکوینی و تشریعی، تاریخچه مباحث ولایت و مصادیق ولیّ می‌پردازد و سپس به نقد و بررسی دیدگاه‌های افراطی و تفريطی درباره امام‌باوری اشاره می‌کند و خاطرنشان می‌نماید که اعتقاد به ولایت امامان □ با عقیده به تفویض و غلو فاصله زیادی دارد. آن‌گاه پس از تبیین مبنا و اساس تصرفات تکوینی ولیّ خدا با استفاده از قواعد هستی‌شناسی فلسفی، به اثبات ولایت از منظر متون دینی (قرآن و روایات) اشاره می‌کند و در پایان، مهم‌ترین ویژگی‌های ولایت (خصایص ولایت) را برمی‌شمرد.

واژگان کلیدی

ولایت، ولیّ، امامت، تفویض، انسان کامل، نفس مجرد، امام حاضر.

مقدمه

ولایت، جنبه آسمانی و نیروی تصرف در تکوین را به ولیّ خدا می‌دهد. ولیّ الله در چهره نبی و رسول، افزون بر مقام ولایت، مقام دریافت و ابلاغ وحی، تبیین و توضیح وحی، مرجعیت دینی، رهبری و ریاست حکومت دینی را نیز بر عهده دارد. ارشاد، هدایت و دست‌گیری بندگان و نیز تصرف در جان‌ها و در برخی از امور طبیعت در قالب معجزه و کرامت، گوشه‌هایی از نمایش شأن ولایت است. ولیّ الله در چهره امام و حجت، تمام آن مقامات، جز دریافت وحی را دارد و این شخصیت الهی همیشه در میان انسان‌ها حاضر است تا حکمت و لطف الهی، نیاز آنها را بی‌پاسخ نگذارد.

اهل سنت به تداوم مقام رهبری سیاسی و حکومتی پیامبر □ بسیار اهمیت دادند و در برابر تداوم دیگر وظایف پیامبر □، بی‌مهری کردند؛ در حالی که شئون ولایت و مرجعیت دینی و تفسیر و تبیین معصومانه دین بسیار مهم‌تر بود.

ولایت؛ مهم‌ترین شاخصه امام

اهل سنت به ویژه سلفیه، اهل حدیث و اشاعره، به مسئله امامت نگاه زمینی دارند. امامت از دید آنان، مقام و منصبی اعتباری است که تمام شئون و فلسفه آن، در رهبری ظاهری حکومت سیاسی خلاصه می‌شود. معتزله با این‌که با گروه‌های پیشین در مباحث کلامی تفاوت‌های جوهری دارند، همان دیدگاه سنتی دیگر فرقه‌های اهل سنت را در بحث امامت و شئون آن برگزیده‌اند. آنان با دیدگاه باز عقلی، به تبیین صفات و آموزه‌های اسلام پرداخته‌اند و در سایه پذیرش حسن و قبح عقلی، انسان را موجود مختار و لطف کردن را بر خداوند واجب می‌دانند، ولی با تغییر جهت ناگهانی، نصب امام را از جانب خداوند لطف نمی‌دانند. این تغییر جهت، مهم‌ترین عامل جدایی عقیدتی معتزله از مشرب امامیه است.

در منابع کلامی شیعه که مقارن با منابع کلامی اهل سنت نگارش یافته، به بُعد دنیایی و حکومتی امام بسیار توجه شده است. هرچند دیگر ابعاد وجودی امام طرح شده، این توجه کامل و مشروح نیست. امام، حجت و نماینده خدا، از نظر قرآن دارای دو شأن و وظیفه محوری است: یکی مقام خلیفه الهی در زمین^۲ و دیگری مقام امامت و پیشوایی بشر.^۳ هرگاه چنین موجودی سه شأن دیگر نیز می‌داشت، نبی و رسول خوانده می‌شد: یکی دریافت وحی و شریعت،^۴ دیگری مقام ابلاغ آن به بشر^۵ و سوم مقام تبیین و تفسیر معصومانه وحی و بیان احکام موضوعات و پاسخ به پرسش‌های امت.

در پرتو خاتمیت رسول اکرم □ دو شأن و وظیفه، یعنی دریافت و ابلاغ وحی، به اتمام رسیده است و دیگر حجت و خلیفه الهی در قالب نبی و رسول نخواهد آمد، بلکه پیشوا و حجت الهی با سه مقام خلیفه الهی، رهبری بشر و مبین و مفسر معصوم در جهان

امام، حجت و نماینده خدا، از نظر قرآن دارای دو شأن و وظیفه محوری است: یکی مقام خلیفه الهی در زمین و دیگری مقام امامت و پیشوایی بشر

هستی، همچنان موجود است؛ چون انسان امروز با انسان عصر انبیا فرق عمده ندارد تا جانشین این موهبت الهی باشد و همچنین عقل و فطرت و امیال حیوانی در همه یکسان و شیطان رهن، همچنان و با تلاش و دام‌های جدید در کمین است.

قرآن از پایان سلسله خلفا و پیشوایان و امامان الهی سخن نمی‌گوید، بلکه از استمرار آن در میان صالحان خبر می‌دهد.^۶ بر همین اساس، اگر از مباحث و ادله حسن و لزوم نبوت و بعثت یا ویژگی‌های نبی برای بحث امامت بهره می‌گیریم، مباحث و ادله‌ای استفاده می‌کنیم که با شئون و وظایف عام نبی و رسول ارتباط دارد که به امام هم مربوط می‌شود.

«ولایت» جامع این اوصاف و وظایف است که حد مشترک میان همه اولیای الهی به شمار می‌آید؛ خواه پیامبر باشند یا صرفاً امام. از همین روی، بحث ولایت در این نوشتار، ولایت انبیا و ائمه را شامل می‌گردد که در عصر حاضر، حضرت مهدی □ وارث این مقام و ولی دوران است.

هرگاه مقام ولایت برای امام ثابت شود، دیگر مناصب و شئون، از جمله جانشینی بی‌واسطه پیامبر و رهبری حکومت و خلافتی که مورد اختلاف شیعه و سنی است، برای امام ثابت می‌شود. پس اثبات این مقام، اهمیت ویژه‌ای دارد.

ولایت، مهم‌ترین جنبه امامت به شمار می‌آید که حد مشترک با نبوت است، بلکه مراتب بالای ولایت، از مقام نبوت نیز فراتر می‌رود^۷ و هر نبی و رسولی، شمه‌ای از ولایت دارد.

مقام ولایت، هم اساس پدیده نبوت و هم اساس پدیده امامت است. ولایت از نظر عرفا و صدر المتألهین باطن نبوت و جنبه حقیقی آن به شمار می‌آید و نبوت، جنبه ظاهری و خلقی ولایت است. ولایت مانند حقیقت و وجود، مراتب و مدارجی دارد و به اصطلاح، حقیقتی مشکک است.^۸ ولای تصرف یا ولای معنوی، از بالاترین مراحل ولایت به شمار می‌آید و نوعی اقتدار و تسلط فوق‌العاده تکوینی را نشان می‌دهد.^۹

موضوع ولایت، مهم‌ترین ویژگی امام و مهدویت و محور اصلی در تبیین جایگاه امام و فلسفه خلقت است. ولایت در وجود خلیفه‌الله به او جنبه الهی و فراطبیعی و قدرت تصرف ویژه در عالم تکوین و تشریع می‌دهد و او را از قدرت، علم، تقوا و... در حد برتر برخوردار می‌سازد.

جنبه‌های واقعی و جایگاه امام در نظام هستی، در بحث ولایت، محور توجه است. مباحث در زمینه ولایت امام، بیشتر در منابع تفسیری، روایی و عرفانی پی‌گیری می‌شود.

الف) واژه و اصطلاح ولایت

بررسی معانی لغوی و اصطلاحی واژه ولایت، زمینه فهم دقیق و درست معانی ولایت را آماده می‌سازد که در قرآن و روایات در حق نبی و امام به کار رفته است.

کمتر واژه‌ای همانند ولایت، از حیث معنای لغوی و اصطلاحی، گستره معنایی دارد؛ چون اوج معنایی آن ویژه حق تعالی است و مراتب نازله آن، همه مؤمنان را دربر می‌گیرد و مرتبه عالی‌تر آن به نبی و امام مربوط می‌شود.

کلمات «ولا»، «ولایت»، «ولی»، «والی»، «مولی» و «أولی» از ریشه «و - ل - ی» است. «ولی» در متون لغوی به معنای قرب و نزدیکی و باران بهاری است که پس از باران معروف به «وسمی» می‌آید و موجب سرسبزی می‌شود. و حاصل شدن دوم بعد از اول از دیگر معانی این واژه آمده است. «تباعده بعد ولی» یعنی پس از نزدیک شدن دور شد. «جلس ممّا یلینی» یعنی نزدیکم نشست و «الدار ولیّه أی قریبه، داره ولیی داری» یعنی منزلش نزدیک منزلم است، از کاربردهای این واژه به شمار می‌آید.^{۱۰}

«ولی»، «والی»، به معنای دوست نیز به همان معنای قرب و نزدیکی برمی‌گردد؛ چون محب و محبوب، همواره قرب و نزدیکی مادی یا معنوی دارند؛ چنان که ابن فارس می‌گوید: «والباب کله راجع الی القرب».^{۱۱}

از سخن اهل فن، نتیجه می‌گیریم که معنای قرب و نزدیکی، معنای جوهری ولایت و ولی است. دیگر این که این قرب و نزدیکی، تنها نزدیکی فیزیکی، مادی و مکانی را شامل نمی‌شود، بلکه مطلق و عام است و قرابت‌های معنوی را نیز شامل می‌گردد.^{۱۲} طریحی نیز می‌گوید:

□ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ □؛^{۱۳} یعنی، أَحَقَّهُمْ به و أَقْرَبُهُمْ منه.^{۱۴}

ولایت به کسر واو، مصدر «والی»، امارت و سلطنت معنا می‌دهد، اما به فتح واو، مصدر «ولی» ضد «عدو» و به معنای محب و دوست است.^{۱۵} ابن منظور از ابن‌اثیر نقل می‌کند که ولایت

به کسر واو، مشعر به تدبیر و قدرت و فعل است و مادامی که هرسه در ولایت جمع نباشند، اسم والی بر او اطلاق نمی‌شود.^{۱۶} بستانی، ولایت به کسر واو و به فتح واو را به معنای قرابت می‌گیرد.^{۱۷} در نتیجه، قرابت، محبت، امارت و سلطنت، معانی لغوی ولایت است که همه این موارد، اصطلاحی بسیار نزدیک را دربر دارد.

مجمع‌البحرین برای ولایت، معنایی ذکر می‌کند که کاملاً در مقام تطبیق است:

ولایت به معنای محب اهل بیت □ و تبعیت و تأسی به آنها در اعمال و اخلاق است.^{۱۸}

علامه طباطبایی علاوه بر حفظ معنای قرب در لغت ولایت، امارت و تصرف را نیز از دل آن استنباط می‌کند:

فالمحصّل من معنی الولاية فی موارد استعمالها هو نحو من القرب، یوجب نوعاً من حق التصرف و مالکية التدبیر.^{۱۹}

وی می‌افزاید که ولایت، نخست به قرب و نزدیکی‌های زمانی و مکانی و سپس به گونه‌های قرب و نزدیکی معنوی، به کار رفته و لازمه قرب و ولایت بین دو موجود این است که ولی در برابر متولی خود، شئون و تصرفاتی دارد که دیگران ندارند، مانند ولی میت و ولی صغیر. خداوند ولی مؤمنان است، یعنی امور دنیایی و اخروی عباد خود را تدبیر و سرپرستی می‌کند. علامه در ادامه، مواردی از ولایت تکوینی و تشریعی خداوند را یادآور می‌شود.^{۲۰}

قرآن و روایات نیز این معنا را به کار برده‌اند:

□ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا^{۲۱}

وَأَيُّا امْرَأَةً نَكَحْتَ بِغَيْرِاذْنِ وَلِيِّهَا فَهُوَ بَاطِل.^{۲۲}

ولایت به معنای نصرت و یاری نیز به کار می‌رود و از آن‌جا که در قرآن، ولی به معنای مالکیت تصرف و سرپرستی، با معنای نصرت در کنار هم به کار رفته، معلوم می‌شود که نصرت و یاری تنها به معنای ولی و ولایت نیست:

□ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا^{۲۳}.

نصرت و یاری‌رسانی از تبعات ولایت است؛ چون تا قدرت و جواز تصرف نباشد، یاری‌رسانی بی‌موضوع است.

مولی که مصدر میمی «ولی» است، مانند ولی معانی گوناگونی دارد که سرپرستی و تصرف در امور، بارزترین آنهاست:^{۲۴}

□ ذَلِكْ بَانَ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ^{۲۵}.

سخن رسول خدا □ در معرفی امام علی □ به همین معناست:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه □ .

مقام ولایت، هم
اساس پدیده نبوت
و هم اساس پدیده
امامت است. ولایت
از نظر عرفا و
صدرالمتألهين باطن
نبوت و جنبه حقی
آن به شمار می‌آید و
نبوت، جنبه ظاهری
و خلقی ولایت است

از تعاریفی که متکلمان و عارفان برای ولیّ و ولایت آورده‌اند، چهار شأن و مقام برای ولی به دست می‌آید:

(الف) علم و معرفت عالی؛

(ب) طاعت و تبعیت عالی از خدا؛

(ج) انجام دادن برخی تصرفات؛

(د) قرب و نزدیکی ویژه با خدا.

بر همین اساس، تعاریف به یک یا چند شأن اشاره دارند:

۱. عبارة عن العرفان بالله وصفاته وقرب منه زلفی وكرامة؛^{۲۶}

۲. هی القربة والتصرف، مرتبة عالية لخواص المؤمنين المقربين فی الحضرة الصمدية تحصل بالمواظبة علی الطاعات والاجتناب عن السيئات؛^{۲۷}

۳. الولی من كان متحققاً بتدبر کم والقيام بامور کم وتجب طاعته علیکم؛^{۲۸}

۴. ولی به دو معناست: یکی متصرف، دوم، دوست و ناصر.^{۲۹}

۵. هو العارف بالله وصفاته المواظب علی الطاعات المجتنب عن المعاصی؛^{۳۰}

قیصری، شارح فصوص ابن عربی و تائیه ابن فارض که با جامعیت و انسجام سخن می‌گوید، در تعریف ولایت می‌نویسد:

ولایت از ولی به معنای نزدیک بودن است. دوست را به این دلیل ولی می‌گویند که به دوستش نزدیک است. در اصطلاح عرفان، ولی یعنی قرب و نزدیکی به خدای سبحان که بر دو قسم است: عامّ و خاص. ولایت عام، فراگیر و شامل همه کسانی است که به خدا ایمان داشته و عمل صالح انجام می‌دهند، چنان که در قرآن آمده است: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۳۱} ولایت خاص، فنای انسان در خداوند است از نظر ذات و صفات و افعال. بنابراین، ولی کسی است که در خداوند فانی شده و قیامش به خداوند بوده و مظهر همه اسما و صفات خدا باشد.^{۳۲}

ولایت دو قسم است:

نخست، عطایی که بدون کسب و تنها به واسطه جذبه و کشش خداوند است. دارنده این ولایت را محبوب نامند و از قسم دوم برتر است.

دوم، کسبی که به دنبال مجاهده به دست آید و دارنده آن را محبّ خوانند.

سیدحیدر آملی می‌گوید:

الولاية هي التصرف في الخلق بالحق على ما هو مأمورون به من حيث الباطن والاهام دون الوحي، لأنهم متصرفون فيهم به لا بأنفسهم.^{۳۳}

صدر المتألهين می‌نویسد:

ولایت از ولیّ به معنای قرب گرفته شده است. در اصطلاح نزدیکی به حق است که دو قسم عام و خاص است: ولایت عام برای هرکسی که ایمان و عمل صالح دارد، ثابت است. ولایت خاص یعنی فنای در خدا از لحاظ ذات و صفت و فعل. ولیّ، یعنی فانی در خدا متخلق به اسما و صفات خدا. ولایت خاصه گاهی عطایی و گاهی کسبی است؛ عطایی انجذاب به حق است و کسبی از راه مجاهده است.

أصل الولاية العلم بالله وصفاته وآياته وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر علماً شهودياً برهانياً...^{۳۴}

در بحث ولایت امام، مراد ولایت خاص و عطایی است؛ هرچند ائمه □ در طول حیات دنیایی، به نهایت ولایت عام و کسبی هم می‌رسند.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

ولایت، سرپرستی خدا به بنده و تحت تدبیر الهی قرار گرفتن بنده و فانی شدن اراده او در اراده خدا، به گونه‌ای که از خود هیچ اراده نداشته باشد. خواست او خواست خدا شود.^{۳۵}

در جای دیگر می‌فرماید:

الولاية هي الكمال الأخير الحقيقي الإنسان وإنها الغرض الأخير من تشريع الشريعة الحقّة الإلهية؛^{۳۶}

در جایی دیگر می‌فرماید:

ولكن الأصل في معناها إرتفاع الواسطة الحائلة بين الشيئين بحيث لا يكون بينها
ماليس منها.^{۳۷}

نتیجه می‌گیریم که معانی دوستی، نزدیکی، سرپرستی و تصرف، از واژه‌های ولی، مولا و ولایت به دست می‌آید که همین معانی، در بحث ولایت امام مراد است و می‌توان گفت، مراد اصطلاحی با معانی لغوی هم‌خوانی دارد. این حقیقت در بررسی ماهیت ولایت روشن شد.

بنابراین، مقصود از جنبه ولایتی امام، یعنی تصرفات خاص در عالم که به سبب قرب و نزدیکی او به خداوند و به اذن الهی، این مقام را دریافت می‌کند. سرپرستی نظام اجتماعی و تشریعی جامعه نیز لازمه چنین جای‌گاهی است.

از آن‌جا که امامت از بُعد ولایتی، نگاه اصلی این نوشتار است و ولایت مفهومی پیچیده دارد، مناسب است برخی از مباحث ولایت پی‌گیری شود تا اساس وجود امام در نظام تکوین و تشریع روشن شود. مرحوم مطهری در این زمینه می‌فرماید:

اساساً مسئله امامت و ولایت در اسلام، یک مسئله لیبی بوده، یعنی افراد عمق آن را درک می‌کنند، دیگران دعوت شده‌اند که به این عمق برسند.^{۳۸}

ب) ولایت تکوینی و تشریعی

ولایت تشریعی و تکوینی، بالذات و بالاستقلال، تنها به خداوند تعلق دارد که خالق و شارع است و جز او کسی حق تشریع شریعت ندارد و گرنه ظالم خواهد بود:^{۳۹}

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.^{۴۰}

پیامبر هم حق ندارد حلال را حرام و حرام را حلال کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.^{۴۱}

ولایت تکوینی امام در محدوده راه‌نمایی انسان‌هاست؛ یعنی با تصرف در ضمیر و جان انسان‌ها، به هدایت، رهبری و سرپرستی آنان می‌پردازد. ولایت تشریعی امام، یعنی با استفاده از دستورهای دینی و شریعت، وظیفه پیشین را انجام می‌دهد.

میرزا محمدحسین نایینی، ضمن توضیح ولایت تکوینی و تشریعی، هر دو قسم را بالعرض و به اذن خدا، برای ائمه □ ثابت می‌داند. ولایت تکوینی عبارت است از رام بودن موجودات در برابر اراده و خواست ائمه □ به حول و قوه الهی، چنان‌که در زیارت حضرت حجت □ آمده است که چیزی از ما نیست، جز آن‌که شما سبب آن هستید (ما منّا شيء الا و انتم له السبب...).

ولایت تشریعی، مرتبه دیگر این ولایت به شمار می‌رود.^{۴۲} آیه‌الله میلانی در این باره اعتقاد داشت:

مقصود از جنبه ولایتی امام، یعنی تصرفات خاص در عالم که به سبب قرب و نزدیکی او به خداوند و به اذن الهی، این مقام را دریافت می‌کند. سرپرستی نظام اجتماعی و تشریعی جامعه نیز لازمه چنین جای‌گاهی است

یک قسم از ولایت تکوینی، مجرای فیض بودن به کائنات فی الجمله است که عموم انبیا و اوصیا داشته‌اند. قسم دیگر عبارت است از ولایت کلیه تکوینی که مجرای فیض بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حق پیامبر □ و ائمه اطهار □ ثابت شده است.^{۴۳}

استاد مطهری می‌نویسد:

نظریه ولایت تکوینی از یک طرف، مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به نام انسان در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است و از طرف دیگر، مربوط است به رابطه این موجود با خدا. مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان بر اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی نایل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب، البته در مراحل عالی آن، این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله‌سالار معنویت، مسلط بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود. زمین هیچ‌گاه از ولی که حامل چنین معنویت باشد و به عبارت دیگر از انسان کامل، خالی نیست...^{۴۴}

از نظر شیعه، انسان کامل در هر زمان وجود دارد دارای نفوذ غیبی بر جهان و انسان است و بر ارواح و نفوس و قلوب، نظارت دارد و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است، هم‌چنان که گفته‌اند آیه □ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ □ بر این معنا از ولایت نیز ناظر است.^{۴۵}

ولایت تکوینی اولیای الهی، برگرفته از ولایت مطلقه خداوند و به اذن اوست. این اذن‌الله، قولی نیست، بلکه تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است:

□ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي □.^{۴۶}

قرآن کریم، تسخیر را مطلقاً به خداوند متعال منسوب می‌کند، هرچند در ظاهر، از مظاهر می‌نماید:

□ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ * وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لَتَحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ * وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ □.^{۴۷}

این ولایت تکوینی، اقتدار نفس بر تصرف در ماده کاینات است.^{۴۸}

از مطالعه دقیق معانی لغوی و موارد کاربرد لفظ «ولی و ولایت»، همان سخن مرحوم طباطبایی نتیجه می‌شود و قرآن و روایات نیز این نتیجه را تأیید می‌کنند.^{۴۹} پس ولایت مورد بحث، از شئون مهم و مبادی تصرفات خلیفه‌الله و وجود امام شمرده می‌شود که به این معناست:

نحو من القرب، یوجب نوعاً من حق التصرف و مالکية التدبیر.^{۵۰}

نه این که ولایت صرفاً مقام و منصبی اعتباری باشد که بتوان آن را به هرکسی واگذار کرد، بلکه این موهبت از تکوین سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، در آمیختن مفهوم ولایت انبیا و اولیای الهی با ولایتی که برای عموم مردمان ثابت است، مانند ولایت پدر بر فرزند و... از غفلت در مبانی بحث و موارد کاربرد قرآنی ولایت ناشی می‌شود.

ج) تاریخچه مباحث ولایت

قرآن مجید در فرهنگ اسلام، نخستین نظریه‌پرداز موضوع ولایت است. ولایت و مباحث پیرامون آن، در کتب تفسیری، ذیل آیات مربوط به ولایت و در کتب روایی و کلامی، ذیل مباحث صفات امام بحث شده است.^{۵۱} سپس روایات به صورت متواتر و مشروح، به تصرفات ائمه □ در تکوین و نقش آنان در فرآیند انتقال فیض از کانون فیاض هستی به اجزای آفرینش اشاره دارند. در میان دانش‌مندان اسلامی، نخستین بار حکیم ابو عبدالله ترمذی، در موضوع ولایت، به صورت مستقل بحث کرد.^{۵۲} پس از او، دیگر دانش‌مندان درباره ولایت تکوینی پیامبر و معصومان □ و مبانی نقلی و عقلی و حسی و شهودی آن، به اجمال یا تفصیل سخن گفته‌اند، هم‌چون: علامه محمدباقر مجلسی،^{۵۳} فیض کاشانی،^{۵۴} آقانجفی اصفهانی،^{۵۵} حاج میرزا حبیب خراسانی،^{۵۶} آقامحمد رضا قمشه‌ای (حکیم صهبا)،^{۵۷} سید محمد قزوینی مشهور

به بحر العلوم،^{۵۸} میرزا محمدحسین نایینی،^{۵۹} حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی،^{۶۰} حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی (استاد امام خمینی)،^{۶۱} میرزا مهدی اصفهانی،^{۶۲} حاج سید محمدهادی میلانی،^{۶۳} حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی،^{۶۴} ابوالحسن شعرانی،^{۶۵} علامه امینی،^{۶۶} امام خمینی،^{۶۷} علامه طباطبایی،^{۶۸} مرتضی مطهری،^{۶۹} میرزا جواد تبریزی،^{۷۰} سید جلال‌الدین آشتیانی،^{۷۱} سید محمدحسین حسینی تهرانی،^{۷۲} محمدتقی مصباح یزدی،^{۷۳} جعفر سبحانی،^{۷۴} محمد یزدی،^{۷۵} ناصر مکارم شیرازی،^{۷۶} حسن‌زاده آملی^{۷۷} و عبدالله جوادی آملی.^{۷۸}

در این میان، *دلایل‌الولایة* نوشته آیه‌الله حجت، *الولایة* نوشته میرزا احمد آشتیانی و *الولایة* نوشته علامه طباطبایی، از آثار شایسته متأخران به شمار می‌رود. عرفا در تحلیل‌های عرفانی خویش، بیشتر از مفسران، متکلمان و فیلسوفان، بر منصب ولایت تأکید کرده‌اند.^{۷۹}

د) ماهیت و مصداق ولی

ولایت با این کارآیی‌ها، از دو جهت شایسته بحث است: یکم. آیا از نظر آنتولوژیک (هستی‌شناسی)، تصور موجودی که سعه وجودی داشته و در عین حال ممکن هم باشد، درست است یا خیر؟ آیا چنین موجودی توجیه و تحلیل متافیزیک دارد؟

قواعد و مبانی فلسفی، تصویر چنین موجودی را نه تنها ممکن، بلکه لازم می‌دانند. از نظر مشهور فلاسفه مشاء و حکمت اشراق و عرفان و حکمت متعالیه، مبدأ اول، واجب‌الوجود، نورالانوار و خداوند متعال، بسیط محض و یگانه بی‌مانند است و براساس قاعده الواحد و عدم‌تکرار در تجلی، از چنین موجودی تنها و تنها یک موجود که بیشترین نزدیکی را با مبدأ اول دارد، صادر می‌شود و همین مخلوق یا صادر نخست، خلیفه الهی می‌گردد و به اذن خدا و در طول فاعلیت او، کارهای تکوینی انجام می‌دهد.

بنابر مکتب مشاء، عقل اول مبنای فلسفی تصرفات تکوینی امام به شمار می‌آید، بنابر حکمت متعالیه اصل وحدت وجود و مراتب تشکیکی آن و بنابر مکتب عرفان، وجود منبسط است که وجود او در رأس هرم کائنات (ماسوی الله) قرار می‌گیرد و چنین جای‌گاهی حاکمیت تکوینی بر سراسر کائنات و نظارت بر جریان حوادث را به امام و خلیفه‌الله عطا می‌کند.^{۸۰}

اهل معنا و عرفان، تصرفات و مقاماتی را حتی برای کسانی که پایین‌تر از ائمه □ هستند، ثابت می‌کنند. بنابراین، امامان که خلیفه‌الله هستند، پس از ختم نبوت، تصرفات و جای‌گاه بسیار بلندی دارند. از نظر وحی نیز توانایی‌های وسیعی مانند علم وسیع، تصرف وسیع و... به انبیا و امامان داده شده است:

□ وَأُوتِرُوا الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ.^{۸۱}

دوم. این وجود صاحب مقام ولایت، از آغاز آفرینش تا پایان آن، در قالب نبی یا ولی

استاد مطهری می‌نویسد:
نظریه ولایت تکوینی از یک طرف، مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به نام انسان در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است و از طرف دیگر، مربوط است به رابطه این موجود با خدا

همواره وجود داشته؛ از آدم تا حضرت محمد □ . اصل خاتمیت دین اسلام و خاتم بودن پیامبر اسلام □ قطعی است. پس از رحلت رسول اکرم □ مقام ولایت الهی به امامان □ منتقل می‌شود. به این ترتیب، جنبه دوم بحث ولایت این می‌شود که مصداق بارز و اتم ولایت و ولی‌الله در عصر حاضر (خاتمیت) امامان و در عصر غیبت حضرت مهدی □ است. جنبه دوم که مقام تطبیق امامت عام بر امامان دوازده‌گانه است، ارتباط مستقیم با موضوع تحقیق حاضر ندارد؛ چون موضوع بحث، بررسی امامت عام و شامل نبی و ولی و امام در روند خلقت است، هرچند بحث استمرار خلقت و هدف خلقت، رابطه تنگاتنگی با مباحث امام حاضر دارد.

بنابراین، امامت خاصه به طور مستقیم در این مقاله بحث نمی‌شود، اما چون اکنون عصر خاتمیت نبوت و غیبت امام است و پرسش‌های زیادی مربوط به مقام تطبیق ولایت و ولی‌الله بر امام حاضر مطرح می‌گردد، از این رو به صورت فشرده، طی بحث امام‌شناسی، مقام ولایت الهی امامان خاطرنشان می‌شود.

پیش‌تر بیان شد که مراد از امام، موجودی است که افزون بر جنبه بشری، جنبه الهی و ماورای طبیعی دارد. در عصر خاتمیت، تمام شئون، مقامات و وظایف رسول اکرم □ جز دریافت وحی و مقام تشریع، بنابر ضرورت استمرار حجت الهی، به امامان داده شده است.

در همان صدر اسلام که مقام امامت با سیاست و حکومت گره خورد، برخی برای تصدی حکومت، امام را در حد جانشینی ظاهری و صرفاً حاکم سیاسی که می‌تواند عادل هم باشد، تنزل دادند و لباس بلند امامت را برابر قامت خود کوتاه کردند و با شعار «حسبنا کتاب‌الله»، ثقلی را بر ثقل دیگر ترجیح دادند و برای مشروعیت این دیدگاه، به مبناسازی و تئوری‌پردازی مشغول شدند. کار تا آن‌جا پیش رفت که به مردم باوراندند که پس از رسول اکرم □ درهای آسمان بسته شده و بشر تنها با کتاب قانون و بدون قانون‌دان و قانون‌شناس، رها شده و ناچار است با در دست داشتن اصل برنامه (کتاب) و بدون راهنما به راهش ادامه دهد، غافل از این که کتاب پزشکی بدون پزشک حاذق هیچ سودی ندارد. جای این پرسش جدی هنوز باقی است که چرا از میان دیگر

وظایف پیامبر، صرفاً بر تداوم رهبری سیاسی و حکومت تأکید شده، حال آن‌که وظایف دیگر ایشان مهم‌تر بوده است. بی‌توجهی به تفسیر معصومانه دین که وظیفه امام و جانشین پیامبر بوده، پیدایی این همه فرقه‌ها و گروه‌ها را موجب شده است. «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!»

در این میان گروهی از نزدیکان اهل بیت □ و اصحاب راستین رسول اکرم □ که بارها سخنان صریح پیامبر را درباره مقام، جای‌گاه و حقانیت علی بن ابی طالب □ و اولادش شنیده بودند و از نزدیک کرامات و بزرگواری ائمه را شاهد بودند، امامان را دارای مقامات الهی می‌دانستند؛ عباد صالحی که به اذن خداوند و به منزله خلیفه‌الله، هدایت مادی و معنوی انسان‌ها را عهده دارند.

گروهی نیز در برابر تفریط‌های حاکمان جور و تنزل دادن شدید مقام امامت، در عکس‌العملی شدید، راه افراطی پیمودند و در حق ائمه □ غلو کردند و آنان را در حد مقامات خدایی بالا بردند.

هـ) ولایت‌باوری؛ نه تفویض و نه غلو

روشن شد که امام در عصر پس از خاتمیت، با سه دیدگاه مواجه است:

یکم. دیدگاه تفریطی

این دیدگاه بیشتر در میان اهل سنت رایج بود. آنان امام را صرفاً حاکمی سیاسی می‌دانستند که می‌تواند عادل باشد. از آن‌جا که متون کلامی اهل سنت برای خلفای وقت (از خلفای راشدین تا خلفای ستم‌کار اموی و عباسی) مبنای مشروعیت درست می‌کنند، در نهایت می‌گویند حتی اگر کسی با قهر و غلبه هم زمام امور را به دست گیرد و حتی اگر ستم‌پیشه هم باشد، اطاعت از او واجب و خروج بر او حرام است.

دوم. دیدگاه افراطی

در همان عصر امامان □ گروهی راه غلو در حق ائمه را پیمودند که به شدت با مخالفت امامان □ روبه‌رو شدند. به باور این عده خداوند برخی امور را به امامان واگذار کرده است (تفویض)، به نحوی که آنان در تصرف مستقل هستند. نقطه عطف جدایی دیدگاه افراطی با دیدگاه معتدل شیعی، در

حد و مرز تفویض قرار دارد، یعنی کیفیت تبیین معنای تفویض بسیار مهم است. تفویض، خواه در تکوین باشد یا در تشریع، هرگاه برای پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریعی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است، چنان که اگر کسی برای امامان □ شأن تشریع قائل شود، هر چند آن را به وحی یا الهام مستند کند، باطل و منافی خاتمیت است. تفویض حلال و حرام به پیامبر و امام به صورت مستقل و در عرض خداوند، تفویض امر خلقت یا تدبیر کلی و جزئی جهان و... از مصادیق تفویض نادرست و باطل به شمار می‌آید.^{۸۲}

روایات نشانه‌های تفویض و غلو را که موجب کفر و شرک می‌شود، این گونه معرفی کرده‌اند:

۱. اعتقاد به الوهیت پیامبر □ یا یکی از امامان □ ؛
۲. اعتقاد به شریک بودن پیامبر □ در معبودیت، خالقیت یا رازقیت با خداوند؛
۳. اعتقاد به حلول خداوند در وجود پیامبر □ یا امام □ ؛
۴. اعتقاد به آگاهی از غیب بدون وحی و الهام (اعتقاد به علم غیبی بالذات به غیر خدا)؛

۵. اعتقاد به پیامبری همه یا یکی از امامان □ ؛

۶. تناسخ ارواح امامان □ در بدن‌های یک‌دیگر؛

۷. بی‌نیازی از اطاعت خداوند با معرفت امام □ .

علامه مجلسی پس از ذکر موارد یاد شده می‌گوید:

اعتقاد به هریک از آنها، سبب الحاد، کفر و خروج از دین است. اگر احیاناً در

روایات مطلبی یافت شد که موهم یکی از اقسام غلو باشد، در صورت امکان

تأویل می‌گردد و در غیر این صورت، از افتراءات غالیان است.^{۸۳}

اما اگر کسی درباره تکوین معتقد باشد خداوند جهان و انسان را به سبب وجود انسان‌های کامل آفریده است و به برکت وجود آنان، به مخلوقات روزی می‌دهد و آنان به اذن و مشیت الهی، کارهای خارق‌العاده می‌توانند انجام دهند، هیچ یک از موارد یاد شده از اقسام غلو به شمار نمی‌آید و شرک و کفر نیست.^{۸۴} آن چه گفته شد، مضمون روایات ائمه □ است:^{۸۵}

تفویض، بدون انکار نظام اسباب و مسببات، تفویض به معنای تحقق پاره‌ای از حوادث و امور به دعا و درخواست پیامبر یا امامان مانند توسل و شفاعت، تفویض به معنای تشریع پیامبر به این معنا که او از خدا بخواهد و خداوند چنین تشریع کند. برای مثال، رسول اکرم □ تغییر قبله را درخواست کرد و خداوند موافقت فرمود که «فرض النبی» نام دارد و تفویض به معنای امر هدایت و رهبری و تعلیم و تربیت مردم، به پیامبر و امام و... از مصادیق تفویض صحیح است.

تفویض معانی گوناگون دارد که طبق برخی معانی، مساوی با غلو و شرک است و طبق

امامان که خلیفه‌الله هستند، پس از ختم نبوت، تصرفات و جای‌گاه بسیار بلندی دارند. از نظر وحی نیز توانایی‌های وسیعی مانند علم وسیع، تصرف وسیع و... به انبیا و امامان داده شده است:

□ وَأُوتِرُوا الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ
□ وَأُحِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ □

برخی دیگر، معنای صحیح و مناسب با توحید افعالی و نظام اسباب دارد. بر همین مبنا، نسبت برخی از امور به غیر خدا و از جمله انبیا و اولیا و حتی جمادات، مشکلی ایجاد نمی‌کند.^{۸۶}

پس رد یا قبول تفویض به طور مطلق و بدون توجه به معنای آن، نه مثبت غلو و شرک است و نه مثبت یا نافی توحید افعالی. روایات بی‌شماری که افرادی هم‌چون کلینی، صدوق و مفید نقل کرده‌اند، در مجموع پیامبر و امامان □ را در جای گاهی رفیع از نظام می‌نشانند که از صرف «ابلاغ» و حتی اجرای احکام در بین انسان‌ها، فراتر می‌برد و از حضور آنان (به اذن الهی) در رأس کارگزاران الهی در تکوین حکایت دارد، حتی روایاتی که با لحن بسیار کوبنده، از غلو و تفویض نهی می‌کند، خود از عظمت فوق‌العاده مقام آنان حاکی است. در این‌گونه روایات، ضمن رد پندارهای نادرست غالبان و مقوضه درباره ائمه، خاطر نشان می‌گردد که «امامان را هم‌چون مسیحیان، خدا یا فرزند او نشمارید، آن‌گاه هر فضیلتی را که می‌خواهید برای آنها ثابت کنید و بدانید که هیچ‌گاه به کنه فضایل ما اهل بیت نمی‌رسید.»^{۸۷}

در واقع، پیامبر و خاندان بزرگوار ایشان، همان‌گونه که در حوزه تشریع، «لسان ناطق حقند»، در عرصه تکوین نیز «دست عطا» و «بازوی قدرت» خداوند هستند؛ محل ظهور قدرت کامله الهی و مظهر سلطنت قاهره ربوبی.^{۸۸} بدین ترتیب، دنیا و آخرت، به لحاظ نظام اسباب و مسببات، با یک‌دیگر سنخیت و انطباق دارد و «تشریع» با «تکوین» هم‌آهنگ است. اگر در آخرت، به اذن و فرمان الهی، حساب‌رسی و بررسی پرونده حق و تقسیم و سوق افراد به سوی بهشت و دوزخ، زیر نظر پیامبر □ و حضرت علی □ انجام می‌گیرد، در دنیا نیز این بزرگواران، «جنود پروردگار»^{۸۹} و واسطه جریان فیض ربوبی به مخلوقات و کارگزاران خداوند در هستی (فرشتگان و...) هستند و به اذن خداوند، تحت نظارت ایشان خدمت می‌کنند. با وجود این آن بزرگواران از خود هیچ چیزی ندارند و صرفاً در دایره قدرت و مشیت الهی عمل می‌کنند. به تعبیر دیگر، خدای متعال، خالق و ربّ و معبود و رازق و محیی و ممیت و همه چیز است و اینان، مخلوق، مربوب، مرزوق، حیات یافته حق، عبد، مأمور و کاغزار اویند و به فرمایش امام باقر □، مصداق اکمل این آیه شریفه‌اند که فرمود:

□ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ □؛^{۹۰}

شهید مطهری می‌فرماید:

مقصود از ولایت تصرف یا ولایت تکوینی، این نیست که بعضی جهال پنداشته‌اند که انسانی، سمت سرپرستی و قیومیت نسبت به جهان پیدا کند، به طوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق... باشد.^{۹۱}

قیاس ائمه □ با بت‌ها درست نیست. برخی به سبب بی‌خبری از حد و مرز شرک و یا بی‌خبری از عقاید حقه شیعه و یا بی‌خبری از مقامات اولیای الهی پنداشته‌اند عقیده به جای گاه وجودی و ولایت اولیای الهی نوعی بت‌پرستی است، در حالی که قیاس انبیا و ائمه با بت‌ها درست نیست (از قیاسش خنده آمد خلق را...!)؛ زیرا بت‌ها جز مشتی سنگ و چوب نیستند و با حس و وجدان، دیده می‌شود که هیچ نقش و تأثیری در تکوین ندارند و حتی شعور درک خطر و توان حفظ خویش از آن را ندارند، چه رسد به حفظ دیگران! نه گوش شنوایی دارند و نه پنجه مشکل‌گشایی...^{۹۲} پیام مهم داستان ابراهیم خلیل در ماجرای شکستن بت‌ها نیز بر همین امر تأکید دارد.^{۹۳}

ولی انبیا و اولیا، آن‌گونه که قرآن تصریح دارد، به اذن الهی هم‌چون صالح □ از دل کوه ناقه بیرون می‌آورند، هم‌چون موسی □ به ضرب عصا دریا را می‌شکافند و از دل سنگ دوازده چشمه بیرون می‌آورند، هم‌چون عیسی □ کور و ابرص را شفا می‌بخشند و از آن‌چه در پستوی پنهان خانه‌ها ذخیره شده خبر می‌دهند و از توده گل، تندیس مرغ ساخته، در آن می‌دمند و روح می‌یابد و حتی در گهواره سخن می‌گویند، هم‌چون آصف برخیا تخت بلقیس را از پانصد فرسنگ راه به یک اشاره به بارگاه سلیمان می‌آورند، هم‌چون پیامبر اکرم □ شقّ قمر می‌کند و افلاک را در شب معراج درمی‌نوردند و هم‌چون امیرمؤمنان علی □ به علم کتاب آشنایند و بر رسالت شاهد هستند.

بت‌ها دست‌ساخت بشرند و اولیای الهی؛ مصنوع برگزیده الهی؛ بت‌ها کر و کور و لال و گنگند و اینان به منزله چشم و گوش و زبان خداوند (عین‌الله و اذن‌الله و لسان‌الله)؛ وسائل و اسباب الی‌الله‌اند و مظهر اسما و صفات حسنی او:

□ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ □.^{۹۴}

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾.^{۹۵}

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾.^{۹۶}

مقام اولیای الهی را با انسان‌های دیگر نمی‌توان قیاس کرد:

لا یقاس بآل محمد □ من هذه الأمة أحد ولا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه
أبدأ؛ هم أساس الدین و عماد الیقین، الیهم ینفیء الغالی و بهم یلحق التالی، و لهم
خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة.^{۹۷}

سوم. دیدگاه معتدل

بیشتر دانش‌مندان شیعه، با استناد به قرآن و روایات متواتر از حضرت رسول اکرم □ و سخنان اصحاب او، درباره جای‌گاه وجودی ائمه □ معتقدند امامان □ دارای همان مقامات رسول اکرم □ هستند، جز دریافت وحی و تشریع. در دیدگاه متعادل، سه منصب و شأن عمده برای امام ثابت است: رهبری اجتماعی، مرجعیت دینی و ولایت. از آن‌جا که مرجعت دینی، رسالتی پیامبرانه است، ضرورت دارد امام معصوم باشد^{۹۸} و تنها عدالت کافی نیست؛ چون عدالت با نسیان، غفلت و خطا جمع‌شدنی است و تنها عصیان عمدی را کنار می‌زند. نقش ائمه در جهان هستی در این دیدگاه به گونه‌ای ترسیم شده که هیچ منافاتی با توحید و اقسام آن ندارد که ذیل دیدگاه افراطی توضیح داده شد. منصب ولایت سردسته این جای‌گاه و شئونات به شمار می‌آید. از علامه طباطبایی نقل شده است:

ولایت و انسان کامل، وجه مشترک شیعه و تصوف است و متصوفه، مفهوم ولایت و انسان کامل را از شیعه گرفته و متأثر شده‌اند.^{۹۹}

شهید مطهری می‌فرماید:

اعتقاد به مطلب اساسی دارم و آن این‌که در پیامبر و امام، علاوه بر عصمت و علم والا، چیزهای دیگری هم بوده است، مانند عرض اعمال به آنها، حضور و ناظر بودن بر مردمان، وحی و میت نداشتن.^{۱۰۰}

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرندش ز راه^{۱۰۱}

در زیارت جامعه کبیره که شیخ صدوق □ نقل کرده، گوشه‌هایی از ولایت امامان بیان شده است:

بکم بدأ الله و بکم یختم، بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض.

برخی از فضلا، در این‌که «باء»، بای وساطت باشد، شک می‌کردند و می‌گفتند «باء» برای غایت است، یعنی «به حق شما»، خداوند آغاز و انجام را سامان داد، در حالی‌که بی‌شک، این معنا خلاف ظاهر تعبیر فوق است. «بکم بدأالله» یعنی این عالم به شما نگه داشته شده و این درست است؛ زیرا صادر نخستین با مخلوق اول و... به لحاظ سعه

شهید مطهری
می‌فرماید:
مقصود از ولایت
تصرف یا ولایت
تکوینی، این نیست
که بعضی جهال
پنداشته‌اند که انسانی،
سمت سرپرستی و
قیومیت نسبت به
جهان پیدا کند، به
طوری که او گرداننده
زمین و آسمان و خالق
و رازق... باشد

وجودی، طوری است که بقیه عالم به او قائم هستند و ائمه □ همه یک حقیقت واحدند.

در همان زیارت جامعه می‌خوانیم:

أَنْ أُرَواحكم و نوركم و طیتکم واحدة.

یعنی نور حقیقت و طینتشان واحد است. این تصویر، از مجموع بحث‌های فلسفی و کلامی به اضافه بحث‌های درون‌دینی به دست می‌آید.^{۱۰۲}

زیارت جامعه کبیره، نزد عالمان امامیه از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است و عموماً آن را پذیرفته‌اند و قوت مضمون آن را گواه بر اصالت آن گرفته‌اند. شیخ الطائفه و شیخ صدوق، این زیارت را از امام هادی □ نقل کرده‌اند.^{۱۰۳}

علامه مجلسی درباره زیارت جامعه کبیره می‌گویند:

إِنَّهَا أَصَحُّ الزَّیاراتِ سَنَدًا و أَفْصَحُهَا لَفْظًا و أْبْلَغُهَا مَعْنًا و أَعْلَاهَا شَأْنًا.^{۱۰۴}

بخش‌هایی از این زیارت در دیگر روایات و دعاها وارد شده که دلیل بر تأیید بیشتر آن است.^{۱۰۵} در زیارت مطلقه امام حسین □ مروی از امام صادق □ می‌خوانیم:

بِکَم فَتَحَ اللهُ و بِکَم یَحْتَم و بِکَم یَمحو ما یشاء و یثبِت و بِکَم...^{۱۰۶}

در فصل نخست، بیان شد که ولایت، جنبه آسمانی و نیروی تصرف در تکوین را به ولیّ خدا می‌دهد. ولیّ‌الله در چهره نبی و رسول، افزون بر داشتن مقام ولایت، مقام دریافت و ابلاغ وحی، تبیین و توضیح وحی، مرجعیت دینی، رهبری و ریاست حکومت دینی را نیز برعهده دارد. ارشاد، هدایت و دست‌گیری بندگان و نیز تصرف در جان‌ها و در برخی از امور طبیعت، در قالب معجزه و کرامت، گوشه‌هایی از نمایش شأن ولایت است. ولیّ‌الله در چهره امام و حجت، تمام آن مقامات، جز دریافت وحی را دارد و تا ابد، این شخصیت الهی در میان آنها حاضر است تا حکمت و لطف الهی، نیاز انسان‌ها را بی‌پاسخ نگذارد.

ویژگی‌های ولایت

در این فصل، ابتدا مبنا و اساس تصرفات تکوینی ولیّ خدا، با استفاده از قواعد هستی‌شناسی فلسفی تبیین می‌گردد و سپس به

اثبات ولایت از منظر متون دینی (قرآن و روایات) می‌پردازد. در خاتمه، مهم‌ترین ویژگی‌های ولایت بیان می‌شود.

الف) مبنای تصرفات تکوینی ولیّ

پس از این که واقعیت موجودی با قدرت‌های وسیع و فوق‌العاده در عالم ممکنات پذیرفته شد، مناسب است به مبنای و علل چنین تصرف و وسعت آثار آن اشاره شود:

۱. نفس مجرد و قوی، ملازم با تصرف

ابن سینا امکان تأثیر در طبیعت را از لوازم نفوس انبیا می‌داند. نفس انسان، در مرحله‌ای از کمال، قدرت تصرف در طبیعت را پیدا می‌کند، بدین معنا که نفوس انسانی در مرحله کمال و تجرد، از محدوده بدن خود فراتر رفته، در اجسام دیگر نیز منشأ اثر واقع می‌شوند و دارای قدرت تغییر عناصر و ایجاد حوادث می‌گردند و به طور کلی، اراده آنها در جهان طبیعت نفوذ می‌یابد.^{۱۰۷}

ابن سینا در چندین مقدمه، منشأ اثرگذاری نفوس عارفان بر اجسام خارجی را تبیین می‌نماید و این حقیقت عرشی را با بیان فرشی ملموس می‌کند. این که عارف مدت‌ها غذا نمی‌خورد، با نیروی محدود، کارهای بیرون از توان آدمی را انجام می‌دهد و یا غیب و آینده را پیش‌بینی می‌کند، همه این موارد، تبیین‌های طبیعی دارد و هر انسانی مراتب ضعیف آنها را در خود می‌یابد. نیروهای طبیعی انسان قابلیت شدت و ضعف دارد. روح انسانی می‌تواند در بدن آثاری بگذارد که او را نیرومند کند و روح انسانی با ارتباط با عالم بالا، به حقایق غیبی دست یابد.^{۱۰۸}

بهمن‌یار، شاگرد ابن سینا، از ارسطو نقل می‌کند:

دست یافتن به حکمت و شناخت حقیقت‌های ماورای طبیعی، وقتی ممکن است که انسان به تولد دوباره برسد.^{۱۰۹}

شیخ اشراق، معتقد است که هر کس به درجه خاصی از تجرد دست یابد، می‌تواند جوهر مثالی بیافریند. او این درجه و مقام را در مراتب کمالات انسان، مقام «کن» می‌نامد.^{۱۱۰}

از نظر سهروردی، اصولاً دست یافتن به حکمت، به معنای دانایی برتر به اسرار هستی، پیش از تحصیل ملکه «خلع بدن» ممکن نیست، به این معنا که تا انسان نتواند با اراده خود، روحش

را از تعلق بدن رها سازد، با مسائل حکمت آشنا نخواهد شد.^{۱۱۱}

ملاصدرا با بیان سینیوی، وجود تصرفات در مواد عالم را برای امام مستدل و برهانی ساخته است. وی انسان کامل را دارای سه جزء (طبیعت، نفس و عقل) می‌داند و کمال طبیعت انسان کامل را تصرف در مواد عالم می‌شمارد که مواد عام را می‌تواند دگرگون یا متحرک سازد. وی انسان کامل را دارای ویژگی نفسانی می‌داند که به واسطه قوه عملیه نفسانیه، در هیولای عالم، هوا، باران، طوفان و... می‌تواند تصرف نماید. وی مبدأ تصرفات ولی در عالم ماده را با مبانی الهی و تجربی مستدل می‌کند:

در علوم الهی ثابت شده است که مواد خاضع نفوس کلی فلکی‌اند و نفوس انسانی از جوهر همین نفوسند... همین‌طور نفس انسانی در هیولای عالم تأثیر می‌گذارد، ولی غالباً تأثیر نفس انسانی از عالم خودش برتر نمی‌رود... از همین روی، هرگاه در نفس صورت مکروهی حاصل شود، مزاج بدن دگرگون می‌شود و رطوبت عرق پدید می‌آید... و گاهی اثر برخی نفوس به بدن‌های دیگر هم سرایت می‌کند.^{۱۱۲}

روایات نیز به این نکته تأکید دارند که عبادات خالصانه، بنده را از قید ماده و طبیعت رها می‌سازد و به او وسعت و قدرت فوق‌العاده می‌دهد که نتیجه‌اش دریافت مقامات ولایت است:

العبودية جوهرة كنهها الربوبية.^{۱۱۳}

معلوم است که عبادت هیچ‌کسی به عبادت نبی اکرم □ و ائمه □ نمی‌رسد؛ پس مقام ولایت و تصرف آنان نیز عالی است:
فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
حدیثی قدسی می‌فرماید:

ماتقرب إلى عبد بشئ أحب إلى مما افترضت عليه و أنه ليتقرب إلى بالنافلية حتى أحبه
فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به...^{۱۱۴}

ولایت همان تقرب به خداست و کسی مانند پیامبر □ و ائمه □، به ادای فرایض و نوافل موفق نشده است. پس قرب و ولایت آنان در اوج است. مولوی همین حقیقت را در قالب مثنوی بیان می‌کند:

از جمادی عالم جان‌ها روید غلغل اجزای عالم بشنوید
پس قیامت شو، قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این
تا نگریدی او، ندانش تمام خواه آن انوار باشد یا ظلام
حکمت متعالیه و عرفان، با داشتن مبانی خاص، سر تصرفات ولی‌الله را بسیار عمیق و گسترده بیان کرده‌اند که در این‌جا به صورت فشرده بیان می‌شود.

از نظر مشهور فلاسفه و مکاتب، هیچ پدیده، از جهان فیزیک به بیرون راه ندارد. از عمر کوتاه شب‌بنم تا عمر چندین میلیاردساله فلان ستاره، وفات را به دنبال دارد. اگر روح انسان جاوید و نامیراست، به عالم ماده ربطی ندارد؛ چون روح انسان در اصل، پدیده‌ای

روایات نیز به این نکته تأکید دارند که عبادات خالصانه، بنده را از قید ماده و طبیعت رها می‌سازد و به او وسعت و قدرت فوق‌العاده می‌دهد که نتیجه‌اش دریافت مقامات ولایت است:

العبودية جوهرة كنهها الربوبية

مجرد و غیرمادی است.

اما از نظر عرفان اسلامی و حکمت متعالیه، ماده و روح از یک جنس و هردو جلوه یک حقیقت و مظهر یک لطیفه‌اند؛ دو جهان بی‌ارتباط نیستند، بلکه حاصل و محصولند و رابطه ظاهر و باطن دارند. ماده جلوه رقیق و نمودی از روح است و جهان مجموعه پراکنده و بی‌ارتباط نیست؛^{۱۱۵} بنابر سه اصل اساسی فلسفه صدرالمتهالیه که با براهین متعدد اثبات شده و با کشف و شهود تأیید گشته، یعنی اصالت وجود،^{۱۱۶} وحدت وجود^{۱۱۷} و تشکیک در وجود،^{۱۱۸} سراسر جهان هستی، از مبدأ جهان یعنی از فعلیت نامتناهی تا ماده‌المواد عالم اجسام که قوه نامتناهی است، به صورت رشته واحد و متصلی می‌نماید که هیچ مرتبه از مرتبه دیگر جدا نیست.

بنابر اصالت وجود، منشأ همه آثار و خواص و لوازم موجودات، همان وجود است.^{۱۱۹} چون وجود، مراتب و درجات متفاوتی دارد، این آثار و خواص و لوازم نیز مختلف و متفاوتند. پس اولاً اوصاف و لوازم گوناگون، از قبیل حیات، علم، ادراک، اراده، قدرت، فاعلیت و تأثیر، از ذات وجود ناشی است و از آن جدا نمی‌شود؛ زیرا جز وجود، واقعیت جداگانه دیگری، بنابر اصالت وجود تصورشدنی نیست. دوم این که براساس تفاوت درجات وجود، این آثار نیز از لحاظ شدت و ضعف و نقص و کمال متفاوتند. انسان از دیدگاه عرفان و حکمت متعالیه، «کون جامع» است و همه مراتب هستی، بالقوه در آن تحقق دارد. کمالات وجودی انسان مانند علم، اراده، خلاقیت، ابداع و... محصول درجات وجودی اوست. انبیا به این سبب وحی را از باطن خود می‌گیرند؛ زیرا جنبه کمالات ولایت و قرب آنان به خداست و نه تنها وحی، بلکه همه هنرها و خلاقیت‌ها و... از باطن او می‌جوشد. بنابراین، انسان با وجود این که موجودی مادی است، امکان عبور از مرز ماده را دارد؛ چون در وجود انسان به دنبال کسب یا اعطای کمالات، تولد دوباره انجام می‌گیرد؛ یعنی از بطن ماده، موجودی مجرد زاییده می‌شود.^{۱۲۰}

تن چو مادر، طفل جان را حامل مرگ، درد زادن است و زلزله^{۱۲۱} انسان در سیر تکاملی، به مرتبه برتر از وجود دست می‌یابد و چون به مرتبه جدید و کامل‌تری از وجود دست یافت، طبعاً به خاصیت و آثار جدید متناسب با این مرتبه نیز نایل می‌شود و هرگاه مرتبه وجود، یک مرتبه و درجه غیرعادی باشد، خاصیت و آثار آن

نیز خارق‌العاده و معجزه خواهد بود.

این جاست که معرفت در حدّ اعجاز (وحی و الهام) و تأثیر در حدّ اعجاز (معجزه و کرامت) و اراده و رفتار در حدّ اعجاز (خلق عظیم و عصمت) به هم می‌پیوندند. اما این پیوند و ارتباط، کلامی و اعتباری نیست، بلکه فلسفی و حقیقی است؛ پیوندی براساس هستی و واقعیت و به اصطلاح پیوندی براساس «است‌ها»، نه «باید‌ها» و این مبنای فلسفی ارتباط و پیوند صفات ائمه با وجود امام و پیوند صفات آنها با یک‌دیگر به شمار می‌آید.^{۱۲۲}

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر، جانش فزون جان ما، از جان حیوان بیشتر از چه زان رو که فزون دارد خبر پس فزون از جان ما، جان ملک کو منزّه شد، از حسّ مشترک از ملک جان خداوندان دل با شد افزون، تو تحیر را بهل زان سبب آدم بودن مسجودشان جان او افزون‌تر است از بودشان جان چون افزون شد گذشت از انتها شد مطبوعش جان جمله چیزها^{۱۲۳} این کمال وجودی، خواه از محبوبیت (ولایت) به دست آمده باشد، یا از تلاش و مجاهده که به انسان‌های غیرولیّ و نبیّ یعنی محبان مربوط می‌شود، منشأ اوصاف و آثار متناسب می‌گردد. این آثار در انبیا و اولیا، تعلیمی و کسبی نبوده، بلکه الهامی و لدنی است و این معنای سخن عرفا را می‌رساند که می‌گویند نبی، وحی را از باطن خویش دریافت می‌کند.

بنابراین، علم و هنر و اخلاق و... آن گونه که فلاسفه می‌گفتند، مایه کمال انسان نیست، بلکه از نتایج و آثار کمال اوست. به عبارت دیگر، دانش و فرهنگ و رفتار، از کمالات عارضی انسان نیست، بلکه کمال جوهری و ذاتی انسان سرچشمه آنهاست.^{۱۲۴} دانش من جوهر آمدنی عرض آن بهایی نیست بهر هر غرض کان قندم نیستان شکر هم زمن می‌روید و من می‌خورم^{۱۲۵} آنان که از درجه وجودی بالاتری برخوردارند، به همان نسبت دارای آثار و اوصاف برتری هستند.^{۱۲۶}

و بالجمله اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود، بر این عقیدت راسخند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول، از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است، پس تمامی حقایق عقلانی و رقایق برزخیه آنها که گاهی

به عقل و گاهی به شجره و گاهی به کتاب مسطور، به عبارات و اسامی مختلف مذکور می‌شود، تماماً نفس حقیقت انسان کامل و از اجزای ذات او هستند و در واقع، حقیقت انسان کامل است که برحسب هر درجه‌ای از درجات، تعیین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت، حقیقت انسان کامل را جایز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد؛ چنان‌که در خطبه منتسب به حضرت امیرالمؤمنین و سیدالموحّدین آمده است:

أنا آدم الأول، أنا نوح الأول، أنا آية الجبار، أنا حقيقة الأسرار، أنا صاحب الصور، أنا ذلك النور الذي اقتبس موسى منه الهدى، أنا صاحب نوح ومنجيه، أنا صاحب أيوب المبتلى وشافيه.^{۱۲۷}

جوهر اول دو کار می‌کند اول آن‌که از خدا فیض قبول می‌کند و دوم آن‌که به خلق خدا می‌رساند و اگر گویند، حضرت محمد □ دو کار می‌کند: از خدا می‌گیرد و به خلق می‌رساند، هم راست باشد، از جهت آن‌که چون جوهر اول، روح حضرت است، هر دو یکی باشد.

شیخ سعدالدین حموی می‌فرماید:

هر دو طرف، جوهر اول را در این عالم دو مظهر می‌باید که باشد. مظهر این طرف که نامش نبوت است، خاتم انبیاست و مظهر آن طرف که نامش ولایت است، صاحب الزمان است و صاحب الزمان، اسامی بسیار دارد، چنان‌چه جوهر اول اسامی بسیار دارد.^{۱۲۸}

صاحب الزمان علم به کمال و قدرت به کمال دارد و علم و قدرت را با وی هم‌راه کرده‌اند. چون بیرون آمد، تمامت روی زمین را از جور و ظلم پاک گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در آسایش باشند. شیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب الزمان، کتاب‌ها ساخته و مدح وی بسیار گفته است...^{۱۲۹}

۲. علم برتر، موجب حاکمیت بر جامعه و ملازم با تصرف

حکومت و اجتماع نیز از مظاهر ولایت تکوینی به شمار می‌آید، یعنی رهبری اجتماع و ریاست حکومت سیاسی، به معنای واقعی و موفق آن، تنها با داشتن دیگر شئون الهی امامت میسر است.

در مقام مقایسه، میان دانایی (علم)، توانایی (قدرت) و فرمان‌روایی (حکومت) در جهان خارجی و عینی، توالی و ترتیب هست، به این معنا که دانایی بر توانایی و توانایی بر فرمان‌روایی مقدم است. اما تقدم دانایی بر توانایی، مفهومی ظاهری و عرفی دارد که بر همگان روشن است، همان مفهوم که فردوسی می‌گوید: «توانا بود هر که دانا بود» و همان مفهوم که می‌گویند: «دانستن، توانستن است». بی‌تردید علم به نوعی، سرچشمه قدرت و توانایی است و معنا و مفهومی باطنی و حقیقی دارد. احادیث و اخبار به نکته‌ای

شیخ سعدالدین حموی می‌فرماید:
هر دو طرف، جوهر اول را در این عالم دو مظهر می‌باید که باشد. مظهر این طرف که نامش نبوت است، خاتم انبیاست و مظهر آن طرف که نامش ولایت است، صاحب الزمان است و صاحب الزمان، اسامی بسیار دارد؛ چنان‌چه جوهر اول اسامی بسیار دارد

مبنی بر تقدم علم بر قدرت از لحاظ علیت، تأکید دارند، یعنی قدرت و توانایی معصوم، محصول علم و آگاهی اوست.

امام کاظم □ می‌فرماید:

پیامبر اسلام از پیامبران پیشین داناتر بود و ما وارث علمی هستیم که ما را افزون بر کارهای انبیای پیشین، بر کارهای دیگر نیز توانا می‌سازد ما وارث قرآنی هستیم که می‌توان با آن کوه‌ها را حرکت داد و شهرها را درنوردید و مردگان را زنده ساخت.^{۱۳۰}

قرآن کریم نیز به این نکته اشاره می‌کند:

آن‌که بهره‌ای از دانش کتاب آسمانی داشت، به حضرت سلیمان گفت: من می‌توانم تخت بلقیس را زودتر از یک چشم برهم زدن حاضر کنم.^{۱۳۱}

در این‌جا، کار فوق‌العاده آن شخص، به بهره‌مندی او از دانایی به کتاب مقدس ارتباط دارد. علیت و منشأیت علم، نسبت به قدرت را براساس اصول و مبانی حکمت متعالیه، می‌توان چنین تبیین کرد:

چنان‌چه در بحث صفات حق تعالی مطرح شده است، علم حق تعالی علم فعلی است نه انفعالی، یعنی برخلاف علم ما که از موجودات جهان به دست می‌آید، علم خداوند انعکاس و تصویری حاصل از پدیده‌های جهان نیست، بلکه علم حق تعالی، مبدأ و منشأ پیدایش پدیده‌ها می‌باشد و در نتیجه، علم ما تابع پدیده‌هاست، درحالی‌که پیدایش پدیده‌های عالم تابع علم خداست.

جهان از علم خدا سرچشمه گرفته و موجودات عالم براساس معلومات الهی، پدیدار می‌شوند و به اصطلاح، خداوند «فاعل بالعنایه» است.^{۱۳۲} بنابراین، چون امام از نظر درجه وجودی، نزدیک‌ترین وجود عصر خود به حق تعالی است، در نتیجه وجود و آثار وجودش، جنبه الهی دارد. بنابراین، علمش نیز همانند علم خدا فعلی بوده، نه انفعالی و عین قدرت و اراده است، چنان‌که در حضرت حق وجود دارد،^{۱۳۳} یعنی علم امام نیز بر حوادث جهان متقدم است و حوادث پدیده‌های جهان بدان‌گونه پدید آمده و جریان می‌یابند که امام از پیش بر آن آگاه است، مانند رابطه احساس شاعر و نقاش با شعر و تابلوی نقاشی، نه این‌که مانند علم

ما، با حوادث جهان حادث شود. رابطه علم ما با حوادث جهان، مانند رابطه خواننده و تماشاگر با آن شعر و تابلوی نقاشی است.^{۱۳۴} صدرالمتألهین در این‌باره می‌گوید:

بدان‌که علم و قدرت و نفس، جدا از یک‌دیگرند، ولی در عالم الهی و قلمرو عقل، علم عین قدرت و قدرت عین علم است، یعنی علم آنان عین ایجاد پدیده‌هاست و چون انسان کامل شود و از جهان ماده رها گردد، علم و قدرت او هم، عین یک‌دیگر شده، فرمانش در ملک و ملکوت، جریان یافته و همه مراتب بهشت و ملکوت آسمان‌ها را دربر می‌گیرد و این سلطه و حاکمیت گسترده، در عینیت و اصالت، به انسان کامل تعلق دارد و حاکمیت‌های دیگر، سایه و مثالی از آن حکومت تکوینی‌اند.^{۱۳۵}

قرآن نشان می‌دهد که علم، یکی از ابزار توانایی و توان‌مندی خلیفه‌الله به شمار می‌آید که خداوند آن را در اختیار او قرار داده است تا در جهت ولایت از آنها بهره بگیرد:

□ كُلِّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ □.^{۱۳۶}

□ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا □.^{۱۳۷}

□ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ □.^{۱۳۸}

۳. هدایت انسان‌ها، نیازمند ولایت و تصرف

ارشاد و راهنمایی برخی انسان‌ها، با سخن و تبلیغ ظاهری میسر نیست. بنابراین، ولایت مقام ارشاد و رهبری خلق به طریق فلاح، با قدرت تصرف در نفوس و اصلاح اخلاق و تطهیر درون از پلیدی است.^{۱۳۹} امام کاظم □ با نگاه ولایی، زن بدکاره را که در زندان قصد اذیت امام را داشت، اصلاح کرد.^{۱۴۰} به حرکت در آمدن درخت توسط امام کاظم □، سخن گفتن عصا به دست امام هادی □ و روشن شدن اتاق با انگشت مبارک امام رضا □،^{۱۴۱} نمونه‌هایی از ولایت تکوینی ائمه □ در جهت هدایت و ارشاد انسان‌هاست.

۴. مقام انسان کامل و خلیفه الهی، ملازم با ولایت و تصرف

قیصری شارح زبردست تعلیم ابن‌عربی، درباره حاکمیت تکوینی خلیفه‌الله می‌گوید:

خلیفه باید جز صفت وجوب ذاتی، به تمامی صفات

حضرت حق موصوف باشد و استثنای وجوب ذاتی، بدان جهت است که فرقی میان خلیفه و ذات واجب باشد که ذات واجب دارای صفت وجوب، و ذات خلیفه دارای صفت امکان است.^{۱۴۲}

صدرالمتألهین با ترسیم دو جنبه بشری و الهی رسول اکرم □ تصرفات ایشان را این گونه مستند می سازد:

و هذه الربوبية من جهة حقيقته لا من جهة بشريته... ولما كانت هذه الحقيقة مشتملة على جهتين الإلهية والعبودية لا يصح لها ذلك بالأصالة بل بالتبعية وهي الخلافة، فلها الأحياء والأمانة والطف والقهر وجميع الصفات ليتصرف في العالم... والحاصل أن ربوبيته وتصرفه في العالم بالصفات الإلهية التي له من حيث مرتبته وقربه...^{۱۴۳}

از نظر امام خمینی □ ائمه □ پرده های ظلمت و نور را دریده اند و به معدن عظمت الهی رسیده اند و دارای خلافت کلی الهی اند؛ خلافتی تکوینی که به موجب آن، جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند.^{۱۴۴}

مراد از سریان ولایت در زبان اهل تحقیق همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است، چنان که فرموده اند:

وجود و حیات جمیع موجودات، به مقتضای قوله تعالی □ وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ □ به سریان ماء ولایت، یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولا و به مثبت ماده ساری در جمیع موجودات است... تصرف او در ماده کاینات، به خاطر این است که جمیع موجودات عینی، به منزله اعضا و جوارح وی می گردد. البته تأثیر در عالم سفلی تحقق نمی یابد مگر به تأیید از عالم علوی...^{۱۴۵}

۵. مظهریت اسما و صفات الهی، ملازم با تصرف

ولایت تکوینی پیامبر □ و ائمه □ را به گونه ای دیگر و براساس نظر عرفا این گونه می توان تبیین کرد:

آنان مظاهر اسما و صفات الهی اند و فعل و قولشان، فعل و قول حق است. این مقام از اقتضائات ذات نورانی و نفوس مقدس آنهاست که هیچ کس به آن دسترسی ندارد.^{۱۴۶}

امام خمینی □ تخمیر طینت اولیای معصوم و تعلّم حقایق اسماء و صفات را بر آنان، تبیین عرفانی و هستی شناسانه می کند:

حق تعالی با دو دست قدرت جمال و جلال خود، تخمیر طینت آنها را کرده و در تجلی ذاتی اولی به جمیع اسماء و صفات مقام احدیت جمع، در مرآت کامل آنها ظهور نموده و تعلیم حقایق و اسماء و صفات را در خلوت گاه غیب هویت فرموده.^{۱۴۷}

آل محمد □ بندگان خاص و خالص خدایند و تمام آثار شئون خدایی که در امور،

امام کاظم □ با نگاه ولایی، زن بدکاره را که در زندان قصد اذیت امام را داشت، اصلاح کرد. به حرکت در آمدن درخت توسط امام کاظم □، سخن گفتن عصا به دست امام هادی □ و روشن شدن اتاق با انگشت مبارک امام رضا □، نمونه هایی از ولایت تکوینی ائمه □ در جهت هدایت و ارشاد انسان هاست

ب) ولایت در متون دینی

۱. اثبات ولایت ائمه □

قرآن می‌فرماید، ولایت به حقیقت، به اصالت و بالذات از آن خداوند است:

□ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا. ^{۱۵۲}

□ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ. ^{۱۵۳}

□ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ. ^{۱۵۴}

ولی به صورت مطلق و بدون قید و شرط از صفات خداوند است، اما خداوند گاهی برخی اوصاف یا شئون خود را در مراتب ضعیف و مناسب حال ممکنات و به اذن خود، به برخی انسان‌های برگزیده می‌دهد، مانند مقام و شأن شفاعت که در گام نخست و بالذات مطلقاً از آن خداوند است، اما برای تکریم جای‌گاه انبیا و اولیا، برخی مراتب شفاعت را به آنها داده است:

□ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. ^{۱۵۵}

همین‌طور آگاهی از غیب که خداوند این موهبت را در مراتب مناسب شأن اولیا به آنها داده است:

□ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. ^{۱۵۶}

مقام ولایت نیز به اذن خداوند به انبیا و اولیا داده شده و ولایت غیرخداوند مقید، محدود، مأذون و در طول ولایت خداوند است. انسان در مقام نبی، ولی و امام، شایستگی دریافت مقام ولایت را پیدا می‌کند و از آن‌جا که تفاضل میان انبیا و رسولان و اولیا مسلم است، مراتب ولایت آنان نیز تفاوت دارد. برترین مراتب ولایت امکانی، از آن برترین انبیاست؛ چون مقام خاتمیت، جای‌گاهی واقعی و برتر است و پس از رسول خاتم، این ولایت برتر به اوصیا و اولیای خاتم می‌رسد که همان امامان دوازده‌گانه هستند.

ولایت در قرآن مراتبی دارد و پایین‌ترین مرتبه آن به مؤمنانی مربوط می‌شود که بر دیگر مؤمنان ولایت دارند:

□ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ. ^{۱۵۷}

□ أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. ^{۱۵۸}

علوم و معجزات از ایشان ظاهر می‌گردد، در برابر ذات خدا، به منزله صفت نسبت به موصوف است. همان‌طور که صفت هرگز به قدر یک چشم برهم زدن، بدون موصوف قوامی ندارد و همیشه قائم به موصوف است به قیام صدور، آل محمد □ با این شئون و فضایل و کلمات و ویژگی‌هایی که خداوند به ایشان عطا فرموده، در برابر او کمال فقر و ذلت و احتیاج را دارند و در آن‌چه خدا به آنها عطا نموده، نه تنها هیچ استقلالی از خود ندارند، بلکه چنین چیزی را ادعا نمی‌کنند و آن‌چه از اسما و افاضات آل محمد □ است، اسمای حسنی و امثال علیای الهی بوده، ایشان بدون امر و فرمان خداوند، هیچ فعلی را انجام نداده و از خود به هیچ وجه اراده‌ای ندارند؛ خوف و ترسشان از خدا، از همه مخلوقات بیشتر است و مانند آهنی هستند که بر اثر نزدیکی با آتش، سرخ و تفریده شده، عمل آتش را از خود نشان می‌دهد و می‌سوزاند، اما آهن گرم شده است نه آتش؛ سوزندگی آن از ذات خود آن نیست و از آتش است. هیچ وقت ممکن الوجود، واجب الوجود نمی‌شود، ولی هرچه تقرب او به خداوند بیشتر می‌گردد، صفات الهی بیشتر در او جلوه می‌نماید. روایت ذیل، مبنای الهیاتی این حقیقت را بیان می‌کند:

بندهام مرا طاعت نما، تا آن‌که تو را نمونه و مثال خویش نمایم که هرگاه به چیزی گویی «بشو» بشود. ^{۱۴۸}

بنده دائماً به واسطه انجام دادن مستحبات، به سویم نزدیک می‌گردد تا آن‌که من گوش او شوم که با آن می‌شنود و چشمش که با آن می‌نگرد و دستش که با آن می‌گیرد. ^{۱۴۹}
آل محمد □ صورتهایی برهنه از لباس‌های مادیت و خالی از استعداد هستند که خدا برای آنها تجلی کرد و بر آنها تابید و آنها را بیرون آورد. پس درخشان شدند و او در ذات آنها مثال خود را انداخت و امور خود را از ایشان آشکار گردانید. ^{۱۵۰}

تا این‌جا مبانی و علل تصرفات ولی بیان شد، اما پاسخ به این‌که گستره و دایره تصرفات تا کجا امتداد دارد، مشکل است. شهید مطهری می‌نویسد:

مجموع قراین قرآنی و علمی که نزد ماست، اجمالاً وصول انسان را به مرتبه‌ای که اراده‌اش بر جهان حاکم باشد را ثابت می‌کند، اما در چه حدودی، مطلبی است که از عهده ما خارج است. ^{۱۵۱}

مرتبه بعدی آن را به کسانی داده است که ایمان آورده، هجرت کرده، با مال و جان در راه خدا جهاد نموده، به بی‌پناهان پناه داده و دین را یاری کرده‌اند:

﴿أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾. ۱۵۹

ولایت خداوند بالاترین مرحله ولایت است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ﴾. ۱۶۰

طبق بیان صریح قرآن، خداوند مرتبه‌ای از ولایت خویش را به پیامبر عطا فرموده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾. ۱۶۱

علامه طباطبایی با استدلالی زیبا، اثبات می‌کند که ولایت نبی □ بر مردم، از نوع ولایت تصرف و دوستی است، نه به معنای یابوری و یاری‌رسانی. ۱۶۲

از آن‌جا که مودت و محبت، نزدیکی میان ولی و مولی‌علیه را موجب می‌شود، قرآن مجید آشکارا مودت آل محمد □ را خواستار شده تا به این ترتیب پایه‌های ولایت تقویت یابد:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. ۱۶۳

قرآن مجید در آیه دیگر، از واقعیت و ملازمه محبت با پیروی که مهم‌ترین اثر ولایت است، پرده برمی‌دارد:

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. ۱۶۴

نبی اکرم □ بنابه روایات متواتر در غدیر، نخست به آیه ولایت اشاره می‌کند: ﴿أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ﴾ و پس از اعتراف مردم، می‌فرماید: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه». براساس احادیث متواتر میان فریقین، خط ولایت الهی و قرآن، در اهل بیت و امامان معصوم □ استمرار دارد. خداوند تمام زحمتهای دوران رسالت پیامبر اکرم □ را منوط بر ابلاغ ولایت می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾. ۱۶۵

پس از انجام دادن این فرمان الهی، دین اسلام کامل می‌شود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾... ۱۶۶

اطاعت، تبعیت و پیروی، مهم‌ترین شاخصه ولایت به شمار می‌آید. خداوند که ولی مطلق است، مؤمنان را به طاعت مطلق از رسول خود و از اولوالامر فرا می‌خواند و به این ترتیب، شاخصه ولایت برای پیامبران و اولی‌الامر ثابت می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾. ۱۶۷

برترین مراتب
ولایت امکانی، از آن
برترین انبیاست؛
چون مقام خاتمیت،
جایگاهی واقعی و
برتر است و پس
از رسول خاتم،
این ولایت برتر به
اوصیا و اولیای
خاتم می‌رسد
که همان امامان
دوازده‌گانه هستند

از آن جا که دستور پیروی از اولی الامر، در ردیف دستور پیروی از خدا و رسول او قرار گرفته و این دستور مطلق و تمام امور دنیایی و اخروی را شامل می شود، به خوبی عصمت و الهی بودن اولوالامر ثابت می گردد^{۱۶۸} و گر نه خداوند بندگان را به سوی خطا و جهالت سوق داده است.

براساس روایات متواتر در منابع شیعه و در برخی منابع اهل سنت، امامان اهل بیت □ مصداق اولی الامر هستند.^{۱۶۹}

براساس قراین و شواهد قطعی، مراد از مؤمنان در این آیه امام علی □ است که ولایتی در طول ولایت نبوی و الهی را دریافت کرد.^{۱۷۰}

ابوهریره از پیامبر □ چنین روایت می کند:

روز حساب، روزی است که همه از هم دیگر فرار می کنند جز کسانی که بر محور ولایت علی بن ابی طالب حرکت کرده اند.^{۱۷۱}

شیعه و سنی از پیامبر □ نقل می کنند:

هر که بر دوستی [ولایت] آل پیامبر بمیرد، شهید مرده است.^{۱۷۲}

روایات، ولایت امام علی □ را از فرایض مهم الهی می دانند که خداوند اصل این فرض را در آیه ولایت بیان فرموده و تفصیل آن را مانند دیگر واجبات به عهده رسول اکرم □ گذاشته است. رسول اکرم □ این فرضیه مهم را در حجة الوداع توضیح داد که به دنبال آن دین اسلام به کمال و اتمام رسید.^{۱۷۳}

روایات هم چنین به عرضه ولایت پیامبر □ و علی □ بر تمام موجودات (انبیا، فرشتگان، انسان ها، حیوانات و جمادات) و این که خداوند در عالم ذر، از همه انسان ها از جمله انبیا، پیمان گرفته تا ولایت علی و اولاد او را بپذیرند، اشاره دارند. ولایت مولا علی □ در همه صحف انبیا وجود دارد.^{۱۷۴} براساس روایات، پذیرش ولایت علی □ بر اهالی زمین و آسمان واجب شده است.^{۱۷۵}

ج) ویژگی های ولایت

رسالت و نبوت ختم می شود، اما ولایت استمرار دارد.^{۱۷۶} ولی از اسماء الله است: □ لَوْ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ □^{۱۷۷} و اسماء الله هم چون ذات

خدا، پاینده و باقی اند، پس مقام ولایت نیز باقی و دائم است:

□ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ □.^{۱۷۸}

اما رسالت و نبوت از صفات کونیة زمانیه است که به انقطاع زمان و مکان قطع می شود. پس ولایت همواره وجود دارد و چون رسالت و نبوت تشریعی و نبوت عامه غیر تشریعی را شامل می گردد، از آن به فلک محیط عام تعبیر می شود.

در فص عزیزی *فصوص الحکم* آمده است:

واعلمم الولاية هي الفلك المحيط العالم ولهذا لم ينقطع ولها الانباء العالم وأما النبوة التشرية الرسالة منقطعة وفي محمد □ قد انقطعت فلا نبی بعده مشرعاً.

ولایت بر نبوت و رسالت برتری دارد و جنبه ولایتی انبیا از جنبه نبوتی آنان برتر است.^{۱۷۹} این برتری دو جنبه دارد:

یکم. جنبه ظاهری: ریاست و سرپرستی جامعه و هدایت مستعدان لازمه ولایت است، اما تنها ابلاغ وحی و معارف غیبی لازمه نبوت به شمار می آید که نبی در بسیاری موارد، ولی و امام نیز است.^{۱۸۰}

دوم. جنبه باطنی: ولایت باطن نبوت است و هر پیامبری با جنبه ولایتی، حقایق و معانی را از حضرت حق می گیرد و با جنبه نبوتی، آن را به مردم ابلاغ می کند. پس ولایت، روی ارتباط با خالق و نبوت، روی ارتباط با مخلوق است.

حضرت علی □ خاتم ولایت مطلقه و حضرت مهدی □ خاتم ولایت مقیده هستند.

□ كُلُّ نَبِيٍّ يَكُونُ وَلِيًّا وَلَا عَكْسَ وَ كُلُّ نَبِيٍّ أَوَّلُهُ كَانَ وَلِيًّا □.^{۱۸۱}

شهید مطهری می نویسد:

ولایت باطن نبوت و رسالت است.^{۱۸۲}

پی نوشت

۱. مدرس دانشگاه اسلام شهر و پژوهشگر حوزه مهدویت .
۲. : ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ (سوره بقره، آیه ۳۰) ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (سوره ص، آیه ۲۶)
۳. : ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾؛ (سوره سجده، آیه ۲۴) ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛ (سوره انبیاء، آیه ۷۳) شأن مرجعیت دینی و تفسیر معصومانه دین که از شئون نبی □
بود، در قالب همین رهبری به امام منتقل می شود؛ نک: *مجموعه آثار*، ج ۴، ص ۸۴۸.
۴. □ *وَلَيْكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ* □ (سوره انعام، آیه ۸۹)
۵. □ *يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ* □؛ (سوره مائده، آیه ۶۷) درباره شئون گوناگون نبی، نک: مطهری، *امامت و رهبری (مجموعه آثار*، ج ۴، ص ۸۴۳، چاپ یازدهم: انتشارات صدرا)

۶. سوره بقره، آیه ۱۲۵؛ سوره زخرف، آیات ۲۶ - ۲۸؛ سوره اسراء، آیه ۷۱ - ۷۲؛ سوره رعد، آیه ۷.
۷. نک: جلال الدین همایی، *مولوی نامه*، ص ۸۹۴، چاپ نهم: انتشارات هما.
۸. یحیی یثربی، *فلسفه امامت*، ص ۲۲۳، چاپ اول: انتشارات وثوق، ۱۳۷۸ شمسی؛ شهید مطهری، امامت و ولایت را باطن شریعت می‌داند؛ نک: *مجموعه آثار*، ج ۴، ص ۹۱۷.
۹. مرتضی مطهری، *ولاها و ولایت (مجموعه آثار)*، ج ۴، ص ۲۸۵ - ۲۸۶ (امامت در این رساله با همین مقام مراد است).
۱۰. محمد بن احمد ازهری، *تهذیب اللغة*، ج ۱۵، ص ۳۲۱-۳۲۶؛ ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۶، ص ۱۴۱؛ جمال الدین محمد ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۳۱۲-۴۱۱، چاپ اول: انتشارات دارالصاد، بیروت ۲۰۰۰ میلادی؛ زبیدی، *تاج العروس*، ج ۲۰، ص ۳۱۰.
۱۱. *معجم مقاییس اللغة*، ج ۶، ص ۱۴۱؛ فخرالدین طریخی، *معجم البحرین*، تحقیق محمود عادل، ج ۱، ص ۴۶۲، چاپ دوم: انتشارات دفتر نشر.
۱۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، *المفردات*، تحقیق گیلانی، ص ۵۳۳، انتشارات مکتبه الرضویه؛ *معجم مقاییس اللغة*، ج ۶، ص ۱۴۱؛ علامه طباطبائی، *المیزان*، ج ۶، ص ۱۱-۱۲، چاپ اول: انتشارات مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۱۳. سوره آل عمران، آیه ۶۸.
۱۴. *معجم البحرین*، ج ۱، ص ۴۶۲.
۱۵. *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۴۱۰؛ مرتضی فیروزآبادی، *قاموس المحيط*، ص ۱۲۰۹؛ *تاج العروس*، ج ۲۰، ص ۳۱۰.
۱۶. *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۴۰۷ - ۴۰۹.
۱۷. *محیط المحيط*، ص ۶۸۶.
۱۸. *معجم البحرین*، ص ۴۵۵.
۱۹. *المیزان*، ج ۶، ص ۱۰.
۲۰. همان، ص ۹ - ۱۰؛ ابن بطریق برای لفظ «مولی» ده معنا می‌آورد که «اولولیت» را معنای اصلی و محوری می‌داند و با استناد به اشعار عرب، «خليفة مطاع الامر» را از دل لفظ مولی درمی‌آورد و دیگر معانی را به معنای نخست بر می‌گرداند و بر آنها استدلال می‌کند؛ نک: *العمدة*، ص ۱۱۲ - ۱۱۷، چاپ اول: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ قمری.
۲۱. سوره مریم، آیه ۵.
۲۲. نک: شریف مرتضی علم‌الهدی، *الاتصار*، تحقیق مؤسسه نشر اسلامی،
- ص ۲۸۵، چاپ اول: ۱۴۱۵ قمری.
۲۳. سوره نساء، آیه ۴۵.
۲۴. خلیل بن احمد فراهیدی، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی، ج ۸، ص ۳۶۵، انتشارات دارمکتبه الهملال؛ *مقاییس اللغة*، ج ۶، ص ۱۴۱.
۲۵. نک: *المیزان*، ج ۶، ص ۴۳؛ علی بن ابراهیم قمی، *تفسیر قمی*، تصحیح موسوی جزائری، ج ۱، ص ۱۷، چاپ اول: انتشارات دارالسرور، بیروت ۱۴۱۱ قمری؛ جلال الدین سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۲۹۸، چاپ اول: انتشارات دارالفکر، بیروت؛ محمود آلوسی، *روح المعانی*، ج ۶، ص ۱۹۳ - ۱۹۵، چاپ چهارم: انتشارات احیاء التراث، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۲۶. سعدالدین بن مسعود تفتازانی، *شرح العقاید النسفیة*، تحقیق احمد حجازی سقا، ج ۱، ص ۱۸۹، چاپ اول: قاهره ۱۴۰۸ قمری.
۲۷. نگری، *جامع العلوم*، ج ۳، ص ۴۶۵.
۲۸. شیخ طوسی، *تلخیص الشافعی*، تحقیق حسین بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۰، چاپ سوم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۴۹ قمری.
۲۹. *البراهین فی علم الکلام*، ج ۲، ص ۲۵۱.
۳۰. تفتازانی، *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۲۰۳، چاپ اول: منشورات الرضی، قم ۱۳۷۰ شمسی.
۳۱. سوره بقره، آیه ۲۷۵.
۳۲. *اصول تصوف*، مقدمه شرح تائیه ابن فارض، مقصد دوم، فصل دوم.
۳۳. *مقدمات بر کتاب نص النصوص*، ص ۱۶۸.
۳۴. *مفاتیح الغیب*، تعلیقه ملاعلی نوری، ص ۴۸۴ - ۴۸۵، چاپ اول: انتشارات مؤسسه تاریخ العربی، بیروت ۱۴۱۹ قمری.
۳۵. حسین رخشاد، *در محضر طباطبائی*، ص ۱۰۳ - ۱۰۵، چاپ اول: انتشارات نهاوندی، قم.
۳۶. *رساله الولاية*، ص ۴، چاپ مؤسسه آل البيت.
۳۷. *تفسیر المیزان*، ج ۱۰، ص ۸۹.
۳۸. *امامت و رهبری*، (مجموعه آثار)، ج ۴، ص ۹۱۷، چاپ بیست و چهارم: انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۹ شمسی).
۳۹. حسن زاده آملی، *یازده رساله فارسی*، ص ۱۷۲، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعات فرهنگی، بی‌جا، ۱۳۶۳ شمسی.
۴۰. سوره شوری، آیه ۲۱.
۴۱. سوره تحریم، آیه ۱.
۴۲. *المکاسب والبيع*، تقریر محمدتقی آملی، ج ۲، ص ۳۳۲. (فاعلم ان لولا یتهم مرتبتین؛ احدهما الولاية التكوينية التي هي عبارة عن تسخير المكونات تحت

ارادتهم ومشیتهم بحول الله وقوته كما ورد في زيارة الحجة ارواحنا فداه بانه ما منا شيء الا و انتم له سبب و ذالك لكونهم مظاهر اسمائه وصفاته تعالي فيكون فعلهم فعله وقولهم قوله وهذه المرتبة من الولاية مختصة بهم وليسست قابلة للاعطاء الي غيرهم لكونها من مقتضيات ذواتهم النورانية ونفوس المقدسة التي لاتبلغ الي دون مرتبتها مبلغ و ثانيتهما الولاية التشريعية... ولا اشكال عندنا في ثبوت كلتا المرتبتين من الولاية للنبي □ وللاوصياء من عترته و يدل عليه الادلة الاربعة...

۴۳. صد و ده پرسش از فقيه اهل بیت، ص ۱۵۹ - ۱۶۱، برگرفته از کتاب مندر ابوالحسنی، ص ۲۴.

۴۴. ولاها و ولایتها. (مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۸۵)

۴۵. همان، ص ۲۸۶.

۴۶. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۴۷. سوره انبیاء، آیات ۷۹ - ۸۱.

۴۸. یازده رساله، ص ۱۷۳.

۴۹. در ادامه روشن خواهد شد.

۵۰. المیزان، ج ۶، ص ۱۰.

۵۱. نک: علامه حلی، مناهج الیقین، ص ۴۷۲ - ۴۷۹، چاپ اول: انتشارات دارالاسوة، بیروت ۱۴۱۵ قمری؛ میرشریف جرجانی، شرح المواقف، حاشیه سیاکلوتی، ج ۸، ص ۳۴۵ - ۳۶۱، چاپ اول: منشورات رضی، قم ۱۳۲۵ قمری؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲ - ۲۳۶ و ۲۶۹ - ۲۷۶.

۵۲. ختم الولاية، تصحیح عثمان یحیی، ص ۵۰، چاپ اول: انتشارات معهد الآداب الشرقيہ، بیروت، بی تا.

۵۳. مرآة العقول، تصحیح سیدهاشم رسولی و اشرف مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۲۹ - ۳۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳ - ۲۷، چاپ دوم: انتشارات مؤسسة الوفاء، بیروت ۱۴۰۲ قمری.

۵۴. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۶۲ به بعد (به ویژه ص ۱۸۳ - ۱۸۷).

۵۵. مفتاح السعادة، مخطوط، ص ۴۶۳ و ۵۱۰ - ۵۱۱. (نک: تقی صوفی نیارکی، در حریم وصال، ص ۸۴ و ۸۵)

۵۶. دیوان، به سعی و اهتمام علی حبیب، بخش «مدایح»، ص ۱۹۷ به بعد.

۵۷. رساله خلافت کبرا، ترجمه و شرح علی زمانی قمشه‌ای.

۵۸. نک: آثار ایشان، رساله تشریفه ولایت و نیز مواهب القدسیة، بخش پنجم در مراتب و مقامات ائمه □ .

۵۹. المکاسب و البیع، ج ۲، ص ۳۳۲.

۶۰. دیوان کمپانی، (مدایح و مراثی بلند و گران سنگ ایشان درباره

پیامبر □ و ائمه اهل بیت □)، تصحیح سید کاظم موسوی. برای مثال، درباره پیامبر □ می گوید:

فیض نخستین عقل کل، ختم نبیین و رسل ارباب انواع و مثل اندر درش کمتر خدَم...

دیبچه ایجاد او، سر حلقه ارشاد او

میزان عدل و داد او، حرف نخست اول رقم. (همان، ص ۲ - ۳)

۶۱. رتسحات البحار، ترجمه و شرح، المطلب الحادی عشر و الثاني عشر، ص ۳۸ - ۴۹.

۶۲. ابواب الهدی، مقدمه سید محمدباقر نجفی یزدی، ص ۲۷ به بعد.

۶۳. صد و ده پرسش از فقيه اهل بیت، ص ۲۱-۲۳، ۲۵ - ۲۹ و ۱۱۵-۱۱۶.

۶۴. رجعت و معراج، ص ۲۳ به بعد: اثبات رجعت، ص ۱۱ به بعد.

۶۵. از اظهارات مرحوم احمد سیاح، نویسنده فرهنگ‌نامه و صاحب کتاب فروشی اسلام در بازار تهران.

۶۶. فاطمة الزهراء □، به کوشش حبیب چایچیان (حسان)، ص ۳۹ به بعد.

۶۷. نک: مصباح الهداية الى الخلافة والولاية، ترجمه سید احمد فهری، ص ۲۸ به بعد: شرح دعای سحر، ترجمه فهری، ص ۶۱ به بعد.

۶۸. رساله الولایة، مندرج در: یادنامه مفسر کبیر علامه طباطبائی. استاد مطهری نیز در ولاها و ولایتها، فصل ولاهای تصرف، به مباحث علامه در این زمینه اشاره و استناد می کنند.

۶۹. ولاها و ولایتها، فصل ولای تصرف، ص ۲۸۴ به بعد.

۷۰. الانوار الالهية فی المسائل الاعتقادية، ص ۸۸ و ۹۴.

۷۱. در: هستی از نظر فلسفه و عرفان و آثار دیگر.

۷۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ به بعد.

۷۳. نک: اصول عقاید، ج ۲: راه‌نماشناسی، درس‌هایی از استاد محمدتقی مصباح، ص ۴۷۵ - ۴۹۹؛ درس‌هایی از اصول دین، ص ۳۵۱ - ۳۷۷، هیئت تحریریه، قم؛ زیارت جامعه کبیره، ص ۵ - ۷، هیئت تحریریه، انتشارات موسسه در راه حق.

۷۴. وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی، ص ۳۰۵ - ۳۲۲.

۷۵. چگونه از امام حاجت بخوایم، زیر نظر محمد یزدی، ص ۱ - ۳۸.

۷۶. زهرا □ برترین بانوی جهان، ص ۹۱ - ۹۳.

۷۷. یازده رساله فارسی.

۷۸. پیرامون وحی و رهبری، ص ۴۸ به بعد.

۷۹. ابن عربی، فصوص الحکم، تعلیقه ابوعلا عقیفی، ص ۱۳۴-۱۳۷، چاپ اول: انتشارات الزهراء، تهران ۱۳۶۶ ش؛ فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۴۶ -

۲۵۲، انتشارات دارالصاد، بیروت.

۸۰. *فلسفه امامت*، ص ۲۶۳ - ۲۶۷.

۸۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۸۲. علی ربانی گلپایگانی، «شاخص‌های امامت در تفکر شیعی»، نشریه *افق حوزه*، سال چهارم، فروردین ۸۵، ش ۱۰۳، ص ۶.

۸۳. *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۸۴. شاخص‌های امامت در تفکر شیعی»، ص ۶.

۸۵. *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۲۹.

۸۶. اثبات برخی مقامات و تصرفات در تکوین، برای ائمه □ با توحید و

اقسام آن منافاتی ندارد؛ چون این گونه تصرفات، در طول فاعلیت خدا و در

عرض آن و نیز به إذن الهی قرار دارد و این بر مشرب «امر بین امرین»

است که آیاتی از قرآن این دیدگاه را تأیید می‌کند: □ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَيُؤَيِّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءَ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ □.

۸۷. نک: طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۲۳۳، چاپ نجف: *بحار الانوار*، ج ۲۵،

ص ۲۶۱.

۸۸. همان شخصیت‌هایی که از آنها در کلام پیشوایان اسلام و ادیان با تعبیر

«حجة الله»، در اصطلاح فلاسفه پهلوی با عنوان «کدبانو و کدخدای عالم

طبیعت»، در عرف فلاسفه مشاء و ارسطویی با واژه «عقل فعال»، در

لسان حکمای اشراق با نام «کلمه قدسیه الهیه»، و در اصطلاح عرفای

مسلمان با واژه «انسان کامل» یاد می‌شود. نک: محمدرضا باقی اصفهانی،

مجالس حضرت مهدی □، ص ۴۰ و ۴۴، چاپ دوم: انتشارات نصایح،

۱۳۷۹ شمسی.

۸۹. □ وَمَا يَلْعَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ □. (سوره مدثر، آیه ۳۱)

۹۰. نک: *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۳۹.

۹۱. *ولاها و ولایت‌ها*، (مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۸۶)

۹۲. سوره سباء، آیه ۲۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۹۷؛ سوره حج، آیه ۷۳.

۹۳. سوره انبیاء، آیات ۵۱ - ۶۷.

۹۴. سوره مائده، آیه ۳۵؛ امام صادق □ می‌فرماید: «نحن الوسيلة الى الله

والوصيلة الى رضوان الله.» (علی نمازی شاهرودی، *مستدرک سفینه النجاة*،

ج ۱۰، ص ۳۳۸، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ قمری)

۹۵. سوره اسراء، آیه ۵۷. حافظ حسکانی حنفی، از اکابر علمای اهل سنت، در

شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۲، از عکرمه نقل می‌کند که درباره این آیه

شریفه می‌گوید: «هم النبی و علی و فاطمة و الحسن و الحسين».

۹۶. سوره اعراف، آیه ۱۸۰. کلینی از امام صادق □ درباره این آیه شریفه نقل

می‌کند: «نحن و الله الاسماء الحسنی الذين لا یقبل الله من العباد عملاً الا

بمعرفة. □» (*اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴، چاپ

چهارم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه آخوندی، ۱۳۶۵ قمری)

۹۷. *نهج البلاغه*، شرح محمد عبده، جزء ۱، ص ۳۳ - ۳۴.

۹۸. *امامت و رهبری*، ص ۵۰.

۹۹. *مجموعه آثار*، ج ۴، ص ۸۴۸.

۱۰۰. همان.

۱۰۱. مولوی، *مثنوی معنوی*، چاپ نیکلسون، ص ۱۰۲.

۱۰۲. صادق لاریجانی، «اهل بیت؛ علمای ابرار، وسایط فیض»، نشریه *موعود*،

ویژه‌نامه جشن میلاد، ص ۲۰ - ۲۱.

۱۰۳. شیخ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۶، ص ۱۰۷ - ۱۱۴؛ شیخ صدوق، *من*

لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶ - ۳۷۰.

۱۰۴. *بحار الانوار*، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴.

۱۰۵. نک: *مندر ابوالحسنی*، شیخ ابراهیم زنجانی، ص ۴۶۴، چاپ اول: انتشارات

مؤسسه مطالعات، تهران ۱۳۸۴ شمسی.

۱۰۶. *اصول کافی*، باب زیارة قبر الحسین □؛ شیخ طوسی، *التهذیب*.

۱۰۷. *شفاء طبیعیات*، فن ۶ مقاله ۴، فصل ۴.

۱۰۸. نک: *اشارات و تنبیها*، ج ۳، ص ۳۹۵ - ۴۰۰، چاپ اول: نشر البلاغه،

قم ۱۳۷۵ شمسی.

۱۰۹. بهمن یار، *التحصیل*، تحقیق استاد مطهری، ص ۵۸۱.

۱۱۰. سهروردی، *حکمة الاشراف*، (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲،

ص ۲۴۲)

۱۱۱. *تلویحات*، تصحیح هانری کربن، (مجموعه مصنفات)، ج ۱، ص ۱۱۳ و

ج ۲، ص ۶۳ چاپ دوم: پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۳ شمسی.

۱۱۲. *شرح اصول کافی*، کتاب *الحجة*، باب الفرق بین الرسول و النبی، تصحیح

محمد خواجوی، ج ۲، ص ۴۴۰ - ۴۴۲، چاپ اول.

۱۱۳. عبدالعلی بن جمعه حویزی، *تفسیر نورالتقلین*، تحقیق علی عاشور، ج ۴،

ص ۵۵۶، چاپ اول: انتشارات مؤسسة التاریخ العربی، بیروت ۱۴۲۲ قمری؛

فیض کاشانی، *تفسیر صافی*، تحقیق حسین اعلمی، ج ۴، ص ۳۶۵، چاپ

دوم: انتشارات مکتبة الصدر، تهران ۱۴۱۶ قمری.

۱۱۴. *اصول کافی*، ج ۲، ص ۳۵۲ باب من أذى المسلم، روایت هفتم؛ صدوق،

علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲؛ *صحیح بخاری*، ج ۷، ص ۱۹۰، انتشارات

دارالفکر، افسست از چاپ استانبول، بیروت ۱۴۰۱ قمری؛ علامه طباطبائی

ذیل این حدیث می‌فرماید: «هو من الاحادیث الدائرة بین الفريقین»؛ برای

نمونه، *صحیح بخاری*، ج ۸، باب ماجاء فی الزکات، ص ۱۳۱؛ نک: *منذر ابوالحسنی*، ص ۴۶۳.

۱۱۵. *فلسفه امامت*، ص ۱۹۳.

۱۱۶. صدرالدین شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۳۸ - ۶۷، چاپ چهارم: انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۰ قمری؛ حاجی سبزواری، *شرح منظومه*، حکمت ۱۰ - ۱۵؛ علامه طباطبائی، *نهایة الحکمة*، مرحله اول، فصل دوم، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۱۷. *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۷۱ به بعد؛ *شرح منظومه*، حکمت ۴۳ - ۴۴؛ *نهایة الحکمة*، مرحله اول، فصل سوم.

۱۱۸. *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۳۸ - ۶۷؛ *شرح منظومه*، حکمت ۱۰ - ۱۵؛ *نهایة الحکمة*، مرحله اول، فصل چهارم.

۱۱۹. همان.

۱۲۰. *فلسفه امامت*، ص ۱۹۳ - ۱۹۶.

۱۲۱. مولوی، *فیه مافیه*، فصل ۵.

۱۲۲. *فلسفه امامت*، ص ۱۹۷.

۱۲۳. *مثنوی معنوی*.

۱۲۴. *فلسفه امامت*، ص ۱۹۸.

۱۲۵. *مثنوی معنوی*.

۱۲۶. *فلسفه امامت*، ص ۲۰۲.

۱۲۷. حاجی سبزواری، *شرح الاسماء الحسنی*، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۵؛ بحرانی، *غایة المرام*، ج ۳۰، ص ۱۸. البته شیخ طوسی به ابن عزاقر شلمغانی نسبت می دهد که وی به عوالم و اوادم سبعة قابل بوده که یکی از آنها حضرت علی □ است. (*الغیبة*، ص ۴۰۶؛ *یازده رساله*، ص ۱۶۹ - ۱۷۰).

۱۲۸. *یازده رساله*، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۱۲۹. همان، ص ۱۷۱.

۱۳۰. «و قد ورتنا نحن هذا القرآن الذی تسیر به الجبال و تقطع به البلدان و تحي به الموتی.» *اصول کافی*، ص ۵۹۹.

۱۳۱. *سوره نمل*، آیه ۴۰.

۱۳۲. ابن سینا، *الاهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق حسن زاده آملی، مقاله ۸، فصل ۶، چاپ اول: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۴۱۸ قمری؛ *النجاة الالهیات*، مقاله ۲، فصل ۱۸؛ *اشارات و تنبیها*، نمط ۷، فصل ۱۳، ۱۴ و ۲۲؛ *الحکمة المتعالیة*، ج ۷، ص ۵۷، ج ۹، ص ۶ و ۱۷۶ به بعد.

۱۳۳. در مورد وحدت علم وارده واجب نک: *الحکمة المتعالیة*، ج ۶، ص ۳۳۱.

۱۳۴. *فلسفه امامت*، ص ۱۰۵.

۱۳۵. *شرح اصول کافی*، کتاب حجت، باب ۸، روایت ۶.

۱۳۶. *سوره یس*، آیه ۱۲.

۱۳۷. *سوره بقره*، آیه ۳۱.

۱۳۸. *سوره بقره*، آیه ۲۴۷.

۱۳۹. *مولوی نامه*، ص ۸۹۲.

۱۴۰. محمدرضا ربانی حکیم، *جسوات ربانی*، ج ۲، ص ۱۲۸، چاپ اول: انتشارات مؤسسه کیهان، تهران ۱۳۷۹ ش.

۱۴۱. *اصول کافی*، کتاب *الحججه*، باب ما یفعل به...، روایت ۸.

۱۴۲. *مقدمه شرح قصص*، تصحیح جلال الدین آشتیانی، مقصد ۳، فصل ۳، چاپ اول: انتشارات علمی فرهنگی بیدار، قم ۱۳۶۳ شمسی.

۱۴۳. *شرح اصول کافی*، کتاب *حجت*، ج ۲، ص ۴۶۲.

۱۴۴. *منذر ابوالحسنی*، ص ۴۵۹ به نقل از: *حکومت اسلامی*، ص ۶۷.

۱۴۵. *یازده رساله*، ص ۱۰۲.

۱۴۶. *المکاسب و البیع*، ج ۲، ص ۳۳۲، نک: پاورقی ص ۲۹ همین رساله.

۱۴۷. *چهل حدیث*، ص ۵۴۵، ح ۳۱، چاپ سوم: انتشارات طه، قم.

۱۴۸. «عبدی ألعنی حتی أجعلک مثلی، إذا قلت لشیء کن فیکون»: نک: بحر العلوم، *الفوائد الرجالیة*، ج ۱، ص ۳۹؛ حائری، *شجرة الطوبی*، ج ۱، ص ۳۳؛ *بحار الانوار*، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵.

۱۴۹. «لازال العبد یتقرب إلى بالنوافل حتی كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر بها ویده الذی یمس بها.» (*اصول کافی*، ج ۲، ص ۳۵۲، روایت ۷).

۱۵۰. «صور عاریه عن المواد خالیه عن الاستعداد تجلی لها فأشرقت و طالعتها فتألأت فألقى فی هویتها مثاله فانظهر عنها أفعاله.» (*بحار الانوار*، ج ۴۰، ص ۱۶۵؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق اساتید نجف، ج ۱، ص ۳۲۷، انتشارات حیدریه، نجف ۱۳۷۶ قمری).

۱۵۱. *ولاها و ولایتها*. (*مجموعه آثار*، ج ۳، ص ۱۸۶).

۱۵۲. *سوره بقره*، آیه ۲۵۷.

۱۵۳. *سوره شوری*، آیه ۹.

۱۵۴. *سوره بقره*، آیه ۱۰۷.

۱۵۵. *سوره بقره*، آیه ۲۵۵.

۱۵۶. *سوره جن*، آیه ۲۷.

۱۵۷. *سوره توبه*، آیه ۷۱.

۱۵۸. *سوره انفال*، آیه ۷۲.

۱۵۹. *سوره انفال*، آیه ۷۲.

۱۶۰. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۱۶۱. سوره احزاب، آیه ۶.
۱۶۲. *المیزان*، ج ۶ ص ۵.
۱۶۳. سوره شوری، آیه ۲۳.
۱۶۴. سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۱۶۵. سوره مائده، آیه ۶۷.
۱۶۶. بیان مشروح جریان غدیرخارج از رسالت این نوشتار است. (برای مطالعه بیشتر نک: *تفسیر سمرقندی*، ج ۱، ص ۳۳۲؛ علامه امینی، *الغدیر*)
۱۶۷. سوره نساء، آیه ۵۹.
۱۶۸. فخر رازی، *تفسیر کبیر*، ج ۴، ص ۱۱۳، چاپ دوم: انتشارات دار احیاء التراث، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۱۶۹. حاکم حسکانی از علمای اهل سنت که ذهبی او را تمجید کرده و او را استاد علم حدیث می‌داند، در تفسیر آیه اولی الامر، به اسناد خودش از مجاهد نقل کرده که این آیه در حق امیرالمومنین □ نازل شده، آن‌جا که پیامبر او را جانشین خود در مدینه گذاشته و به دنبال حدیث منزلت آمده است. (*شواهد التنزیل*، ج ۲، ص ۱۹۰) حاکم نیشابوری هم حدیثی از پیامبر نقل می‌کند که «اطاعت از علی اطاعت از من است». (*المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۹۵)
۱۷۰. *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۲۹۳؛ *المیزان*، ج ۶ ص ۵.
۱۷۱. *بحار الانوار*، ج ۷، ص ۱۷۶، باب ۸، روایت ۴۴.
۱۷۲. زمخشری، *کشاف*، ج ۴، ص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ *تفسیر کبیر*، ج ۲۷، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.
۱۷۳. *المیزان*، ج ۶ ص ۱۴، روایاتی در این زمینه نقل کرده است.
۱۷۴. *منذر ابوالحسنی*، ص ۴۶۶. (به نقل از: *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۱۳؛ شیخ مفید، *امالی*، ترجمه حسین استادولی، ص ۱۵۶؛ *الاختصاص*، ص ۸۱ و ۲۳۹ و ۳۴۳؛ *بحار الانوار*، ج ۲۳، ص ۲۷۵ و ج ۷۵، ص ۲۸۰)
۱۷۵. *منذر ابوالحسنی*، ص ۴۶۸. (به نقل از: *مناقب ابن شاذان*، ص ۵۰، *امالی* شیخ مفید، ص ۷۳)
۱۷۶. ملا عبدالرحیم دماوندی رازی، *شرح اسرار اسماء حسنی* (منتخباتی از حکمای الهی، ج ۳، ص ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۰۱۸، چاپ دوم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۷۸ ش)
۱۷۷. سوره شوری، آیه ۲۹.
۱۷۸. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.
۱۷۹. *یازده رساله*، ص ۱۷۵.
۱۸۰. شیخ طوسی، *رسائل عشر*، الفرق بین النبى و الامام، ص ۱۱۲، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، قم ۱۴۱۴ ق.
۱۸۱. *شرح اسرار اسماء حسنی*، ج ۳، ص ۸۷۷.
۱۸۲. *امامت و رهبری*. (مجموعه آثار، ج ۴، ص ۹۱۷)

تاریخ



کاروان قمی ها و ملاقات با

امام زمان □ (۱)

اسماعیل اسماعیلی *

چکیده

ارتباط با رهبران و پیشوایان دینی که هدایت‌گر انسان‌ها به مقصد والای انسانی بوده‌اند، همواره مورد توجه همگان به ویژه شیعیان بوده و این رابطه از دیرباز از زمان رسول گرامی اسلام □ تا دوران ائمه هدی □ ادامه داشته است، حتی این ارتباط در روزگارانی که برخی از امامان معصوم □ در قید و بند حکومت‌ها اسیر بودند، گسسته نشده است.

از میان این همه دیدارهای گروهی یا فردی که با ائمه □ رخ داده، برخی ویژگی‌هایی دارند که آنها را از ملاقات‌های دیگر ممتاز می‌نماید و سبب شده مورخان و روایت‌گران آن را به صورتی ویژه نقل کنند و در منابع به ثبت نمایند.

سفر کاروان قمی‌ها و جمعی از بزرگان و شیعیان از شهر قم به مقصد سامرا که به قصد زیارت امام عسکری □ اتفاق افتاد و در این ماجرا به دیدار امام عصر □ نائل شدند، نمونه‌ای از این دست است. این رخداد از آن جهت اهمیت دارد که آن را به منزله سندی گویا بر ولادت و وجود امام مهدی □ به کار می‌برند و در برخی از منابع معتبر به آن اشاره شده است. این مقاله، به شرح این واقعه تاریخی و اتفاقاتی می‌پردازد که در آن رخ داده است.

واژگان کلیدی

امام حسن عسکری □، امام مهدی □، ولادت، غیبت، قم، سامرا، علم امام □، شیعیان قم.

مقدمه

اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی، از مسائلی است که در اصول عقاید شیعیان جایگاه مهمی دارد. ولادت منجی، از جمله مباحث زیربنایی است که در همین باره مطرح شده و فرقه‌های مسلمانان درباره آن دچار اختلاف هستند. اسلام این منجی را با نام مهدی □ یاد می‌کند. معصومان □، همگی به نوعی آمدن این منجی را بشارت داده‌اند و نام، اصل و نسب و صفات ظاهری وی را بیان کرده‌اند و به صراحت، او را نهمین فرزند با واسطه امام حسین □ و فرزند بلافصل امام حسن عسکری □ خوانده‌اند. شیعه با صدها دلیل و برهان و بنابر اجماع، عقیده دارد که آن حضرت در سال ۲۵۵ قمری پا به عرصه وجود گذاشته است. اما اهل سنت، در این باور تردید دارند و آن را انکار می‌کنند. با وجود این، عده زیادی از ایشان نیز بر این باور شیعه تأکید کرده‌اند و با همان روی کرد، به اثبات ولادت و حیات امام مهدی □ پرداخته‌اند. گواهی کسانی که بر ولادت حضرت شهادت داده‌اند و یا او را بعد از ولادت دیده‌اند، در میان دلایل اثبات وجود امام زمان □ از امتیاز بیشتری در مقایسه با دیگر دلایل برخوردار است.

دیدار با منجی عالم

ماجرای ملاقات کاروان بزرگان اهل قم با امام مهدی □ در زمان حیات امام حسن عسکری □، موضوعی است که در این نوشتار به شرح و تحلیل آن می‌پردازیم. این داستان، نخستین بار در *کمال‌الدین صدوق و دلائل‌الامامة طبری* شیعی، از دانش‌مندان نام‌دار و بزرگ قرن چهارم قمری، با اندکی اختلاف در متن و سندی کاملاً متفاوت نقل شده است. به سبب آن که *کمال‌الدین*، از مهم‌ترین منابع روایی شیعیان به شمار می‌رود، جایگاه و اعتبار ویژه‌ای دارد و داستان را به صورت کامل تری می‌آورد، نقل صدوق، بررسی و تحلیل می‌گردد و روایت طبری نیز در کنار آن مطرح می‌شود. شیخ صدوق با پنج واسطه، از سعد بن عبدالله قمی نقل می‌کند:

سعد گفت: من به گردآوری کتاب‌هایی که پیچیدگی‌ها و مشکلات خاصی داشت، علاقه‌مند بودم و برای فهم و درک آنها بسیار حرص داشتم. به سبب آن که به مذهب امامیه تعصب می‌ورزیدم، از مخالفان خود از اهل سنت عیب‌جویی و پیشوایان آنها را سرزنش می‌کردم تا آن که روزی گرفتار فردی از مخالفان شدم و از پاسخ‌گویی به پرسش‌های وی درماندم. هر پاسخی برای سؤالات وی ارائه می‌کردم، آن را نقض می‌کرد و باطل می‌ساخت تا این که از وی جدا شدم و در حالی که خشم و اندوه سراسر وجودم را فرا گرفته بود، طوماری مهیا ساختم و سؤالات بی‌پاسخ خود را که چهل و اندی بود، در آن گرد آوردم تا از بهترین دوستان و هم‌شهریانم احمد بن اسحاق قمی بپرسم. هنگامی که به در منزل او رفتم، خبر دادند او به قصد زیارت امام حسن عسکری □ از قم خارج شده و راهی سامراست. من نیز به قصد یافتن او، از شهر بیرون رفتم. در یکی از منزل‌گاه‌های میان راه، او را یافتم و مقصود خود را برایش بازگفتم. هردو به منظور ملاقات امام عسکری □ و حل مشکلات

گواهی کسانی که بر ولادت حضرت شهادت داده‌اند و یا او را بعد از ولادت دیده‌اند، در میان دلایل اثبات وجود امام زمان □ از امتیاز بیشتری در مقایسه با دیگر دلایل برخوردار است

پیش آمده، راهی سامرا شدیم. وقتی به در خانه حضرت رسیدیم، اجازه ورود خواستیم. امام □ اجازه فرمود.

احمد بن اسحاق، انبانی از اشرفی و پول‌های نقره در زیر عبایش پنهان کرده بود. وقتی حضور امام عسکری □ شرفیاب شدیم و جمال نورانی آن حضرت را مشاهده کردیم، طفلی خردسال چون ستاره مشتری بر زانوی راست حضرت نشسته بود. پیش روی امام □ اناری طلایی قرار داشت که بر آن طرح‌های بدیعی نقش بسته بود و از جانب یکی از رؤسای بصره برای حضرت فرستاده شده بود. در دست امام هم قلمی بود که با آن می‌نوشت. هرگاه آن حضرت مشغول نوشتن می‌شد، کودک انگستان امام □ را می‌گرفت و مانع نوشتن او می‌گردید. امام عسکری □ برای جلوگیری از کار او، انار را می‌چرخاند و طفل را به بازی می‌گرفت تا مانع نوشتن وی نشود. همین که امام □ از نوشتن فراغت یافت، احمد بن اسحاق، انبانی را که زیر عبایش پنهان کرده بود، بیرون آورد و خدمت امام عرضه کرد. امام □ نگاهی به کودک انداخت و فرمود: «پسر جانم، مهر را از هدایای شیعیان و دوستان بردار.»

کودک خردسال جواب داد: «مولای من! چگونه دست پاک خود را به اموال ناپاک بیالایم؟»

آن‌گاه، امام عسکری □ فرمود: «احمد بن اسحاق، هر آن‌چه در انبان است، بیرون بیاور تا این طفل حلال آنها را از حرامشان جدا سازد!»

سعد بن عبدالله می‌گوید: همین‌طور که احمد بن اسحاق تک‌تک کیسه‌ها را از انبان بیرون می‌آورد، آن کودک تمام محتویات درون آن را با تمام نشانه‌ها و صاحبان اموال و سبب حرمت پول‌های حرام را بیان می‌کرد و امام عسکری □ گفته‌های وی را تأیید می‌فرمود.

سعد سپس ادامه می‌دهد: بعد امام عسکری □ به احمد بن اسحاق فرمود که این اموال حرام است، آنها را به صاحبانش برگردان و به ایشان سفارش کن، آن را به دست نیازمندان برسانند.

سپس فرمود: «ای سعد! برای چه به این‌جا آمده‌ای؟»

گفتم: «احمد بن اسحاق ما را تشویق کرد.»

فرمود: «آن مسائلی که می‌خواستی بپرسی، چه شد؟ آنها را از فرزندم (آن‌گاه به کودک خردسالش اشاره کرد) بپرس.»

در این حال کودک گفت: «ای سعد! هر چه می‌خواهی، بپرس.»

سعد می‌گوید: من هر سؤالی که داشتم، پرسیدم و آن کودک خردسال نیز پاسخ فرمود و گفت: «ای سعد! چرا در جواب آن مخالف که با تو به مناظره برخاست، این گونه پاسخ نگفتی؟» آن‌گاه خود پاسخ را به صورت کامل بیان فرمود.

سعد می‌گوید: چون هنگام نماز فرا رسید، امام عسکری □ و آن کودک خردسال برای نماز برخاستند. ما نیز به طور موقت حضرت را ترک کردیم. پس از آن، تا چند روز به منزل امام □ رفت‌وآمد می‌کردیم، اما دیگر آن کودک را ندیدیم، تا این‌که سرانجام هنگام وداع فرا رسید. من و احمد بن اسحاق و دو مرد میان‌سال دیگر که از قم همراه ما بودند، بار دیگر خدمت امام عسکری □ شرفیاب شدیم تا با حضرت خداحافظی کنیم. وقتی وارد شدیم، احمد بن اسحاق به امام □ گفت: «یا ابن رسول‌الله! وقت وداع فرا رسیده و ما از این جدایی غمگینیم.» سپس بر حضرت و اجداد طاهرش سلام و درود فرستاد و دعا کرد: «خداوند این ملاقات را آخرین ملاقات ما قرار ندهد!» امام عسکری □ از شنیدن این سخن، اشک در چشمانش حلقه زد و بر گونه‌های مبارکش جاری شد و آن‌گاه به احمد بن اسحاق فرمود: «تو در این سفر خدا را ملاقات خواهی کرد.» احمد بن اسحاق با شنیدن این سخن بی‌هوش شد! وقتی به هوش آمد، از امام □ کفنی طلبید. حضرت به او وعده داد به موقع برایش کفن خواهد فرستاد. آن‌گاه سیزده درهم نیز برای رفع نیازهایش به وی عطا فرمود.

سعد می‌گوید: در راه بازگشت به قم، در سه فرسخی حلوان،^۱ احمد بن اسحاق به تب شدیدی مبتلا شد. چون وارد شهر شدیم، در یکی از کاروان‌سراها فرود آمدیم. شب فرا رسید. بنابه خواهش احمد بن اسحاق، هریک به خواب‌گاه خود رفتیم و وی را تنها گذاشتیم. هنگام صبح بود که فکری به ذهنم آمد،

اما همین که چشم باز کردم، «کافور» (خادم امام عسکری □) را دیدم که مرا به مرگ احمد بن اسحاق تعزیت گفت و بیان داشت: «ما هم اکنون از غسل و کفن کردن دوستان فارغ شدیم. برخیزید او را به خاک بسپارید؛ زیرا او مقامی بسیار والا نزد مولایتان امام عسکری □ دارد.» سپس از چشم ما غایب گشت. ما نیز در پی دفن وی برآمدیم و با اندوه و حسرت فراوان، او را به خاک سپردیم.^۲

این روایت، با دو سند متفاوت در منابع وجود دارد. شیخ صدوق آن را با پنج واسطه از سعد بن عبدالله قمی نقل کرده، در حالی که ابن رستم طبری، با سه واسطه و طریقی جداگانه آن را نقل می‌کند. سلسله راویان صدوق عبارتند از: محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی کرمانی از ابوالعباس احمد بن عیسی الوشاء، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی.

ابوبکر محمد بن علی بن محمد نوفلی معروف به کرمانی، نخستین راوی است که شیخ صدوق بدون واسطه از او روایت نقل می‌کند. تذکره نویسان و رجالیان در مورد وی گزارشی نداده‌اند، اما بی‌شک وی از مشایخ حدیث صدوق بوده و در آثار خویش بارها از وی روایت نقل کرده است.^۳ همچنین او استادی مورد اعتماد بوده و صدوق از وی اظهار رضایت کرده و از خداوند برایش آمرزش طلبیده^۴ که دلیل بر وثاقت او دارد. ابوالعباس احمد بن عیسی الوشاء البغدادی و احمد بن طاهر قمی، دومین و سومین واسطه هستند. این دو نیز مهمل بوده و منابع رجال، شرح حالی از آنها ذکر نکرده‌اند، اما به دلیل آن که صدوق به نقل ایشان اعتماد کرده و در آثار خویش به آنها استناد جسته، می‌توان اطمینان یافت که ایشان از راویان نیک بوده‌اند.

رجال‌شناسان در مورد محمد بن بحر بن سهل شیبانی که چهارمین فرد از راویان این حدیث است، دیدگاه‌های متفاوتی دارند. نجاشی می‌نویسد: «برخی از علمای امامیه وی را غالی دانسته‌اند، اما منشأ این قول معلوم نیست.» وی سپس اظهار نظر می‌کند: «احادیث شیبانی به سلامت نزدیک است.»^۵ همین دیدگاه را در نوشته یاقوت حموی نیز می‌توان یافت.^۶

شیخ طوسی نیز در اظهار نظر خود، شیبانی را فردی متکلم، فقیه و عالم به اخبار خوانده، اما همانند نجاشی، اتهام غلو را درباره وی مطرح کرده است.^۷ علامه مامقانی در پاسخ به این اتهام می‌نویسد:

به نظر می‌رسد منشأ این نسبت، گفته ابن غضائری است و در جای خود ثابت کرده‌ایم که تضعیفات وی، به خصوص در موردی که رمی به غلو شخصی باشد، مسموع نیست. به علاوه آن که در امامی بودن شیبانی هیچ تردیدی وجود ندارد و نتیجه آن که تصدیق نجاشی بر سلامت روایات وی و تأکید شیخ طوسی بر آگاهی شیبانی، از اخبار و مرتبه فقهی وی، سبب پذیرش احادیث او و حکم به صحت آنهاست.^۸

سعد می‌گوید: من هر سؤالی که داشتم، پرسیدم و آن کودک خردسال نیز پاسخ فرمود و گفت: «ای سعد! چرا در جواب آن مخالف که با تو به مناظره برخاست، این گونه پاسخ نگفتی؟» آن گاه خود پاسخ را به صورت کامل بیان فرمود

احمد بن مسرور نیز از راویان مهمل در این روایت به شمار می‌آید که ذکر او، تنها در طریق صدوق وجود دارد، اما شیخ آقا بزرگ، احتمال داده که وی عموی جعفر بن محمد بن مسرور بن قولویه و که وی نیز از سعد بن عبدالله روایت کرده است.^۹

همان‌گونه که اشاره شد، رجال سند این روایت، بعضی مهمل و بعضی مجهولند. علاوه بر این، در همه کتاب‌های صدوق، تنها پدر صدوق یا استادش ابن‌ولید واسطه میان صدوق و سعد بن عبدالله اشعری است، در حالی که در این روایت، میان صدوق و سعد بن عبدالله پنج واسطه و در روایت ابن‌رستم طبری در سه واسطه وجود دارد^{۱۰} و ابهامات سندی آن کمتر از روایت صدوق است؛ زیرا دو تن از راویان آن، از شیوخ مورد اعتماد بزرگانی هم‌چون محمد بن علی طرازی استاد ابن‌طاووس، ابن‌غضائری، شیخ طوسی، ابن‌جید قمی، ابن‌طاووس و صدوق بوده و فرد سوم نیز با وجود مهمل بودن، از آن‌جا که در سلسله اسناد ابن‌طاووس واقع شده و از سویی قدح یا ذمی درباره‌اش ذکر نشده، به نقل وی می‌توان اعتماد کرد.

علاوه بر آن‌چه گذشت، مطالب و برخی احکام فقهی در روایت صدوق وجود دارد که بعضی ادعا کرده‌اند بعید است از معصوم صادر شده باشد، از جمله هنگام نوشتن امام عسکری □ آن کودک خردسال انگشت امام □ را می‌گیرد و مانع نوشتن حضرت می‌شود یا این که امام □ طفل خردسال را با اناری به بازی می‌گیرد، در حالی که طبق روایتی که کلینی از صفوان جمال و او از امام صادق □ نقل کرده: «امام معصوم □ اهل لهو و لعب نیست.»^{۱۱} در پاسخ به این سخن باید گفت: اول این که روایت کلینی با روایات بسیاری که در این زمینه نقل شده، منافات دارد. روایاتی که آشکارا دلالت می‌کند امامان معصوم □ و حتی پیامبر اکرم □ در زمان کودکی مانند خردسالان دیگر بازی می‌کردند.^{۱۲} دوم این که سند این روایت، به سبب معلی بن محمد بصری که به ادعای نجاشی^{۱۳} و علامه حلی^{۱۴}، فردی «مضطرب الحدیث و المذهب» بوده، مخدوش است. از جمله احکام فقهی که در این روایت هست و فقها بدان حکم نمی‌کنند و یا با اجماع علمای امامیه منافات دارد، این است که این روایت حدّ سحّ را نیز مثل حدّ زنا ذکر کرده، یعنی رجم(!) در حالی که حدّ سحّ، پایین‌تر از حدّ زناست و یا این که «فاحشه مبینة» را در آیه شریفه

به سحّ تفسیر می‌کند، در حالی که مفسران و فقهای شیعه، آن را به آن‌چه موجب حدّ است و یا آزار رساندن زبانی و عملی زن به شوهر و بستگان شوهر تفسیر کرده‌اند.^{۱۵}

مورد دیگر در روایت، این است که وقتی امام عصر □ در خردسالی، به دستور امام عسکری □ اموال حرام را از حلال جدا ساخت، امام عسکری □ به احمد بن اسحاق فرمود: «هنگامی که به قم بازگشتی، این اموال را به صاحبانش برگردان تا آن را به دست نیازمندان واقعی آن برسانند.» در حالی که طبق روایت، حضرت مرگ وی را در همین سفر پیش‌گویی فرموده بود. به هر حال در این روایت، نکات و مطالبی مطرح شده که سبب گشته برخی اصل آن را زیر سؤال ببرند و آن را جعلی برشمرند.^{۱۶} اما علامه مامقانی، ضمن اشاره به مطالب شهید ثانی که مدعی جعل این حدیث است، می‌نویسد:

متن و محتوای روایت، از صدور آن از معصوم □ حکایت دارد و ادعای شهید پذیرفتنی نیست.^{۱۷}

پیش‌بینی امام عسکری □ درباره مرگ احمد بن اسحاق اشکال دیگری است که در روایت صدوق مطرح می‌شود، در حالی که روایات و ادله فراوانی بر بقای وی تا اوایل عصر غیبت صغرا وجود دارد، مثل روایتی که شیخ طوسی درباره توقیعات ذکر کرده که جعفر کذاب پس از شهادت امام عسکری □ به احمد بن اسحاق نامه‌ای نوشت و خود را قیّم امام □ معرفی کرد،^{۱۸} یا روایتی که کشی نقل کرده و طبق آن، امام عصر □ هزینه سفر حج احمد بن اسحاق را تأمین کرد^{۱۹} و ادله بسیار دیگری که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

دفاع برخی از انتقاداتها شدنی است، ولی برخی دیگر هرگز توجیهی ندارد، مثل برابری حدّ سحّ با حدّ زنا یا تفسیر «فاحشه مبینة»^{۲۰} به سحّ یا پاسخ واحد امام □ به مسئله‌ای که از جهات بسیار اجمال دارد و احکام هر یک از نظر ضمانت متفاوت است؛ در حالی که هیچ‌یک از این احکام را فقها انجام نمی‌دهند. با وجود این، بسیاری از بزرگان به سبب اعتماد به مرحوم صدوق و بزرگانی چون وی، به صحت روایات وی عقیده دارند و اشکالات برخی از آنها را یا توجیه می‌کنند و یا از آن چشم می‌پوشند. علامه مجلسی ضمن تأیید این روایت می‌نویسد:

صدوق به صحت اخبار و وثوق آنها آگاه‌تر است از دیگرانی که احوال ایشان بر ما معلوم نیست و اطمینان به این گونه روایات، نتیجه‌ای جز بی‌اعتمادی به افرادی مانند صدوق و در نهایت کوتاهی کردن در شأن و منزلت ائمه □ نیست.^{۳۱}

مجلسی اول نیز با استناد به اعتماد صدوق و شیخ طوسی به این روایت، می‌فرماید: متن و محتوای روایت به گونه‌ای است که سبب می‌شود به صدور آن از معصوم □ اطمینان پیدا کنیم.^{۳۲}

پیش از پرداختن به محتوای روایت، شایسته است به صورت اجمالی، به بررسی اهداف کسانی اشاره شود که به نقل این گونه روایات تاریخی پرداخته‌اند.

ظهور منجی و منجی‌گرایی، از موضوعات مطرح شده در تمام ادیان است و همگان به ظهور منجی اعتقاد دارند؛ شخصی که انسان‌ها را از ظلم و بی‌عدالتی رها خواهد ساخت و کژی‌ها را راست و ناهم‌آهنگی‌ها را هم‌آهنگ خواهد نمود.

هر آیینی برای این منجی، مصداق خاصی معرفی می‌کند. دین مبین اسلام از جمله ادیانی است که این موضوع به صورت بسیار پررنگ‌تری در آن مطرح شده و شیعه در میان فرقه‌های آن، عقیده و دیدگاه ویژه‌ای به این موضوع دارد. شیعیان، برخلاف اهل سنت که منکر ولادت و وجود امام مهدی □ هستند، عقیده دارند این منجی بشارت داده شده، از نسل پیامبر اسلام □ و از فرزندان حضرت فاطمه □ و امام حسن عسکری □ به شمار می‌آید و نامش مهدی است، در سال ۲۵۵ قمری متولد شد و آخرین جانشین پیامبر خاتم □ و رهبر و هدایت‌گر واقعی جامعه اسلامی به شمار می‌آید و هم‌اکنون در قید حیات بوده، اما بنابه دلایلی غایب است. او روزی به امر خداوند ظاهر خواهد شد و طبق وعده الهی، «زمین را سرشار از عدل و داد خواهد کرد، پس از آن که از ظلم و بیداد پر شده باشد». در همین جهت، به هدف‌دار بودن نقل این گونه روایات در آثار بزرگانی چون مرحوم کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی می‌توان پی برد. بی‌شک گردآوری انبوهی از این روایات و قراین و شواهد تاریخی به دست این بزرگان، بدین سبب است که ولادت امام مهدی □ نقل گردد و پس از آن، وجود و حیات آن حضرت در این زمان طولانی به اثبات رسد. روایت صدوق که در این گفتار بررسی شد، نمونه‌ای کوچک از این گونه ادله است. محتوای روایت را در موارد ذیل می‌توان خلاصه کرد:

یکم. افراد حاضر در کاروان و جایگاه اجتماعی آنها؛

دوم. مسیر حرکت کاروان؛

سوم. سفر به قصد زیارت امام عسکری □ و تحویل اموال و دریافت پاسخ برای مشکلات صورت گرفته؛

چهارم. مکان ملاقات منزل امام عسکری □ در سامرا؛

پنجم. امام مهدی □ پاسخ‌گوی تمام سؤالات بودند؛

ششم. امام مهدی □ وضعیت هدایا و اموال را تعیین فرمودند؛

ظهور منجی و منجی‌گرایی، از موضوعات مطرح شده در تمام ادیان است و همگان به ظهور منجی اعتقاد دارند؛ شخصی که انسان‌ها را از ظلم و بی‌عدالتی رها خواهد ساخت و کژی‌ها را راست و ناهم‌آهنگی‌ها را هم‌آهنگ خواهد نمود

هفتم. امام عسکری □ مرگ احمد بن اسحاق را پیش‌بینی کردند؛

هشتم. طبق این روایت، احمد بن اسحاق در حلوان به خاک سپرده شد؛

نهم. افراد کاروان چند روزی در سامرا اقامت داشتند و بارها امام عسکری □ را ملاقات کردند.

در این روایت، جز نام دو شخصیت برجسته شیعه که هردو از مردم قم و از راویان بنام بوده‌اند، نام کسی به چشم نمی‌خورد، اما در ذیل روایت آمده که دو مرد میان‌سال دیگر از اهالی قم، در هنگام خداحافظی با امام عسکری □، حضور داشته‌اند و با حضرت ملاقات کرده‌اند. هرچند نصوص، ما را در شناسایی این افراد و این‌که از چه زمانی به همراه کاروان بوده‌اند، یاری نمی‌دهند، از ظاهر روایت و الفاظ و عباراتی که در آن به صورت جمع به کار رفته، آشکار است که آن‌دو نیز از افراد کاروان بوده‌اند و اگر تصور شود که از آغاز سفر همراه ایشان نبوده‌اند، به احتمال قوی، در ادامه سفر و هنگام بازگشت به وطن، در جمع آنها حضور داشته‌اند.

احمد بن اسحاق، صحابی برجسته

احمد بن اسحاق قمی نخستین شخصیت معروفی است که در این کاروان حضور داشته و نقش اصلی را عهده‌دار بوده است. نسبت وی در منابع چنین آمده است: احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوص الاشعری ابوعلی القمی.^{۳۳} شیخ طوسی می‌نویسد:

وی از جمله اصحاب امام جواد و امام عسکری □ بوده است.^{۳۴}

وی هم‌چنین می‌نویسد:

وی از صحابی خاص امام عسکری □ بوده و امام عصر □ را دیدار کرده است. او شیخ قمی‌ها و رابط میان ایشان و امام بوده و آثار و تألیفاتی هم از وی برجای مانده است.^{۳۵}

نجاشی نیز درباره او می‌نویسد:

او رابط قمی‌ها و امام بوده، از امام جواد و امام هادی □ روایت کرده است و از صحابی امام عسکری □ بوده است.^{۳۶}

از این عبارات، استفاده می‌شود که وی معاصر با امام جواد، امام هادی و امام عسکری □ بوده و به نمایندگی از مردم قم، به حضور ائمه □ مشرف می‌شده و وجوه شرعی و نامه‌های آنان را عرضه می‌کرده است.

محمد حسین ناصر الشیعه می‌نویسد:

احمد بن اسحاق ابتدا وکیل امام عسکری □ در اوقاف قم بوده است.^{۳۷}

طبری شیعی نیز به وکالت وی از جانب امام عسکری □ و امام عصر □ تصریح کرده است.^{۳۸} به‌علاوه، نشانه‌های فراوان دیگری بر وکالت وی وجود دارد که به برخی از آنها به صورت اجمال اشاره می‌شود:

۱. نام وی در ردیف چند تن از وکلای دیگر ذکر شده؛^{۳۹}

۲. براساس روایتی، امام هادی و عسکری □ وی را هنگام بروز مشکلات به ابوعمر و عثمان بن سعید، وکیل ارشد خود، ارجاع داده‌اند^{۴۰} که این کار از رابطه میان دو وکیل حکایت دارد؛

۳. کمک‌های یک‌سانی که امام هادی □ به وی و وکلای دیگر خویش عطا فرمود، بر وکالت وی دلالت می‌کند.^{۴۱}

بی‌شک احمد بن اسحاق، نزد ائمه □ جایگاه والایی دارد و تأثیر وی در تشکیلاتی که به نام «سازمان وکالت» سامان یافته بود، برجسته و انکارناپذیر است. در این سازمان که فعالیت در آن به صورت رسمی از زمان امام صادق □ پدید آمده و وکلای ائمه □ کم و بیش در آن فعال بوده‌اند، روابط شیعیان با امامان معصوم □ از این طریق مدیریت می‌شده است.

طبیعی است نقش وکلا در این سازمان، به فراخور مقتضیات زمان و مکان و شخص وکیل، متفاوت بوده و سلسله‌مراتب خاصی داشته است. وکیلان و نمایندگان، به میزان شأن و جایگاه اجتماعی خود، مقدار معلومات، توان مدیریت، ظرفیت نگه‌داری اسرار ائمه و شیعیان و از همه مهم‌تر امین و ثقه بودن، هریک سِمَت و اختیارات تعریف شده‌ای داشته‌اند و در محدوده همان اختیارات تفویض شده، فعالیت می‌کرده‌اند. افراد فعال در این تشکیلات، از سروکیل و وکیل ارشد گرفته تا دست‌یار وکیل، هریک به‌گونه‌ای در حفظ این تشکیلات و اداره امور آن دخیل بوده‌اند و به کار خود می‌پرداخته‌اند. جایگاه وکالت احمد بن اسحاق در این سازمان،

بنا به قراین و شواهد موجود، در رده بالا بوده است. بدین جهت، بارها ائمه □ او را توثیق کرده‌اند و امام عصر □ در مدح او توقیع صادر فرمود.^{۳۲} وی چنان مورد اعتماد و عنایت امام عسکری □ قرار گرفته که حضرت تولد فرزند گرامی‌اش را به او بشارت فرمود.^{۳۳} همچنین در سفری که پس از آن به سامرا رفت، موفق شد جمال نورانی حضرت مهدی □ را در سه سالگی مشاهده کند و کلام معجزه‌آسای وی را بشنود که فرمود: من ذخیره خداوند در زمین و انتقام‌گیرنده از دشمنان اویم. ای احمد بن اسحاق، پس از مشاهده کردن عین به دنبال اثر آن نگرد.^{۳۴}

تمام این روایات و مطالب، دلالت دارد که وی نزد امام عسکری □ موقعیت ممتازی داشته است.

درباره تاریخ وفات احمد بن اسحاق دو نوع روایت متعارض وجود دارد: نخست این که بنابر روایت صدوق، وی پس از ملاقات با امام عسکری □ و مشاهده امام عصر □، در راه بازگشت به قم، در منزل گاه حلوان از دنیا رفت و پس از مراسم غسل و کفن به دست «کافور»، خادم امام عسکری □، در همان جا به خاک سپرده شد، در حالی که امام □ پیش‌تر مرگ وی را به خودش فرموده بود.^{۳۵} دوم این که گروه دیگری از روایات، همچنین گفته‌های رجالیان، حکایت دارد که وی مدت‌ها پس از شهادت امام عسکری □، در قید حیات بوده و از امام عصر □ توقیع دریافت کرده است. روایت شیخ طوسی و طبرسی از عبدالله بن جعفر حمیری، از جمله روایات متعارض با روایت صدوق است. در این روایت حمیری چنین نقل می‌کند: پس از شهادت امام عسکری □ در بغداد، احمد بن اسحاق را به همراه عثمان بن سعید، اولین نایب و سفیر امام عصر □، مشاهده کرده است.^{۳۶}

روایت کلینی از سعد بن عبدالله اشعری، روایت دیگری است که با روایت صدوق تعارض دارد و قرینه‌ای بر بقای احمد بن اسحاق تا زمان غیبت صغراست. وی در این جریان، مأمور می‌شود تا اموال را به منزل امام عسکری □ که محل ملاقات با امام مهدی □ بوده، برساند و در این ملاقات، دو قطعه پارچه از امام دریافت می‌کند که در حقیقت کفن او بوده است.^{۳۷} در همین زمان، نامه‌ای به ناحیه مقدسه ارسال کرد و همراه آن، نامه جعفر کذاب را که برای یکی از شیعیان فرستاده و خود را قیم و جانشین امام عسکری □ معرفی نموده نیز ضمیمه کرد. توقیع امام مهدی □ در پاسخ این دو نامه، به دست احمد بن اسحاق واصل شد که در آن به نام کامل وی تصریح شده است.^{۳۸}

افزون بر روایات یاد شده، گفته‌های رجال‌شناسان نیز بر بقای احمد بن اسحاق تا عصر غیبت صغرا دلالت دارد.^{۳۹} برخی از پژوهش‌گران اظهار کرده‌اند: احمد بن اسحاق در عصر سفیر اول، از قم به بغداد انتقال یافته و به منزله دست‌یار وی، مشغول به کار شده است.^{۴۰} بنابر نقل کشی، وی هنگام برگشت از حج، در منزل گاه حلوان از دنیا رفت و با کفنی که امام عصر □ برایش فرستاده بود، کفن گردید و در همان جا به خاک سپرده شد.^{۴۱} قبرش

در این سازمان که فعالیت در آن به صورت رسمی از زمان امام صادق □ پدید آمده و وکلای ائمه □ کم و بیش در آن فعال بوده‌اند، روابط شیعیان با امامان معصوم □ از این طریق مدیریت می‌شده است

امروزه زیارت‌گاه عاشقان اهل بیت □ به شمار می‌آید و بر آن بارگاه و قبه‌ای کوچک بنا شده است.^{۴۲}

طبری شیعی، چگونگی وفات احمد بن اسحاق را به گونه دیگر و در ماجرای غیر از داستان ملاقات می‌نویسد:

در یکی از روزها که وی عزم سفر به قم را داشت، از امام مهدی □ کسب اجازه کرد. امام □ ضمن اجازه به سفر، مرگ او را در این سفر پیش‌بینی فرمود و همان‌طور که امام فرموده بود، او در حلسوان از دنیا رفت و در همان‌جا مدفون شد.^{۴۳}

این گفته طبری، با آنچه درباره احمد بن اسحاق گفته شده، کاملاً سازگار و هم‌آهنگ است؛ زیرا هم بر بقای وی تا عصر غیبت صغرا دلالت دارد و با اجماع رجالیان مطابق است و هم بر وکالت وی از ناحیه امام عصر □ که خود فصل مهمی از زندگی او به شمار می‌آید، دلالت می‌کند. به علاوه، در این گفته امام مهدی □، مرگ احمد بن اسحاق را پیش‌بینی فرموده، در حالی که بنابر روایت صدوق، امام عسکری □ مرگ وی را پیش‌بینی کرده‌اند. چنان که اشاره شد، ذیل روایت که ماجرای خداحافظی احمد بن اسحاق و سعد بن عبدالله با امام عسکری □ بیان شده، در نقل طبری نیامده است. با در نظر گرفتن این نکته و با توجه به معاصر بودن طبری و مرحوم صدوق و این که اسناد و طریق دو روایت کاملاً با یک‌دیگر متفاوتند، ادعای این احتمال بعید نیست که ذیل روایت صدوق، دنباله ماجرا و داستان دیگری باشد و ذکر آن در این روایت، بر اثر غفلت یا اشتباهی رخ داده، و گرنه توجیه دیگری برای آن صورت نمی‌پذیرد.

سعد بن عبدالله شخصیت برجسته دیگری است که در این کاروان نقش اصلی دارد و خود راوی داستان ملاقات است.

نسب وی در منابع چنین آمده: سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی ابوالقاسم.^{۴۴} شیخ طوسی وی را از صحابی امام عسکری □ به شمار آورده، اما نمی‌داند از امام عسکری □ روایتی نقل کرده یا خیر. از این رو، نام وی را در زمره کسانی آورده که از ائمه □ روایت نکرده‌اند.^{۴۵} هم‌چنین می‌نویسد:

وی فردی ثقه، جلیل‌القدر و دارای اطلاعات و اخبار گسترده‌ای در روایت بود و تصنیفات فراوانی داشت.^{۴۶}

نجاشی نیز درباره وی می‌نویسد:

او از مشایخ و فقهای بزرگ قم بود. با اهل سنت به ویژه بزرگان آنها رفت و آمد داشت و بسیاری از احادیث و روایات آنها را استماع کرده است.

وی سپس می‌افزاید:

سعد با امام عسکری □ نیز ملاقات کرده است. گرچه برخی از بزرگان امامیه آن را منکر شده و مردود شمرده‌اند، به هر حال دارای آثار و تألیفات بسیاری بود و در ۳۰۱ یا ۲۹۹ قمری از دنیا رفت.^{۴۷}

از این عبارات استفاده می‌شود که سعد بن عبدالله، با امام عسکری □ معاصر بود و از محدثان و فقهای مورد اعتماد و برجسته روزگار خویش به شمار می‌رفت. تردید در ملاقات وی با امام عسکری □ نکته‌ای است که در این‌جا مطرح می‌شود و نجاشی به نقل از بعضی بدان اشاره کرده است.

داستان ملاقات سعد با امام عسکری □، نخستین بار در روایت صدوق مطرح شده و به نظر می‌رسد با قراین و شواهدی که وجود دارد، این ملاقات صورت گرفته است. جایگاه علمی و اجتماعی سعد و تلاش بی‌وقفه وی در راه اعتلای مذهب امامیه و پاسخ‌گویی به شبهات و پرسش‌های مخالفان، از جمله این قراین است، چنان که خود در حدیث بیان می‌کند. به طور معمول، چنین فردی اشتیاق فراوانی برای ملاقات امام عسکری □ داشته است تا بتواند پرسش‌های بی‌پاسخ خود را از این طریق جواب دهد. قرار گرفتن نام وی در زمره اصحاب امام عسکری □ قرینه دیگر است. چنان که پیش‌تر گفتیم، شیخ طوسی آشکارا به این نکته اشاره می‌کند. معاصر بودن وی با احمد بن اسحاق، وکیل برجسته امام عسکری □، خود شاهد دیگری است که وی با امام □ ملاقات کرده؛ زیرا دوستی و رفاقت در این سطح، خواسته یا ناخواسته، می‌تواند مشوق و زمینه‌ساز خوبی برای ملاقات باشد. به هر صورت، طبق گفته علامه مجلسی، مردود شمردن این گونه روایات که متون آنها از صدور آن از معصوم □ حکایت می‌کند، توجیهی ندارد، گرچه ممکن است با مشکلاتی نیز همراه باشد.^{۴۸} طبق این روایت، سعد بن عبدالله، فقیه و محدث وارسته، به همراه احمد بن اسحاق، خدمت امام عسکری □ شرفیاب شد و بنابر

نقل راوندی، پاسخ چهل مسئله خود را از زبان مبارک امام عصر □ دریافت کرد.^{۴۹} این امر، علاوه بر آن که میزان اعتقاد وی به مسائل کلامی و فقهی را نشان می‌دهد، بر اهتمام و پایداری وی به ولایت اهل بیت □ و شیعه امامیه دلالت دارد. در هر صورت، بنابر نقل برخی معاصران،^{۵۰} سعد بن عبدالله در قم درگذشت و در جوار مقبره زکریا بن آدم و زکریا بن ادريس اشعری، به خاک سپرده شد.^{۵۱}

قم و سامرا؛ مبدأ و مقصد

مسیر حرکت کاروان، از جمله نکاتی است که در روایت به آن اشاره نشده و نصوص تاریخی و روایی دیگر نیز ما را در معرفی دقیق آن یاری نمی‌دهند، گرچه شواهدی وجود دارد که مسیر کاروان، شاهراه بزرگ و کاروان‌رو خراسان بوده است. بنابر گفته برخی پژوهندگان، این شاهراه از بغداد شروع می‌شده و تا ماوراءالنهر ادامه داشته است.^{۵۲} با بررسی کلی منابع جغرافیایی، بیش از ۲۲ منزل‌گاه وجود داشته^{۵۳} و حلوان محل دفن احمد بن اسحاق که در روایت به آن اشاره شده، از آن منزل‌گاه‌های مهم به شمار می‌آید. این گزینه نشان می‌دهد که مسیر حرکت کاروان از همین راه بوده است.

عبور کاروان‌های دیگر قم و منطقه جبال از همین شاهراه و ذکر برخی منزل‌گاه‌های واقع در این مسیر، گزینه دیگری است که ادعای فوق را تأیید می‌کند.^{۵۴} از این گذشته، محدودیت‌های راه‌های ارتباطی در آن روزگار، به طور طبیعی فرصت استفاده از راه‌های دیگر را از کاروان‌ها سلب می‌کرده است. در پایان گفتنی است اگر مسیرهای ارتباطی دیگری غیر از آن‌چه بدان اشاره شد وجود می‌داشت، باید به آن اشاره می‌شده و حال آن که در منابع جغرافیایی چیزی به چشم نمی‌خورد.

آخرین دیدار

در هر حال، کاروان احمد بن اسحاق و همراهان، پس از روزها سختی و طی مسیر، وارد سامرا شدند و به محضر امام عسکری □ شرفیاب گشتند. بنابه گفته سعد بن عبدالله که هم ناقل این داستان است و هم در کاروان حضور دارد، هنگام ورود به منزل امام عسکری □، فرزندش حضرت مهدی □ نیز که کودکی خردسال بود، کنار حضرت حضور داشت و مشکلات ایشان را پاسخ می‌داد و به حل و فصل امور می‌پرداخت. گذشته از رؤیت کردن کاروان قمی‌ها از حضرت مهدی □ که خود دلیلی بر اثبات وجود و حیات آن حضرت است، پاسخ دادن وی به سؤالات فراوانی که سعد بن عبدالله از قم به سامرا آورده بود و همچنین، مشخص کردن تکلیف اموالی که احمد بن اسحاق از جانب قمی‌ها خدمت حضرت عرضه کرد، دلیل محکمی بر مقام امامت و ولایت امام مهدی □ است. بی‌شک این گونه پاسخ‌گویی به انبوهی از سؤالات و تفکیک اموال مخلوط به حرام، بدون هیچ‌گونه آگاهی قبلی از وضعیت آنها، از فردی غیر از امام معصوم انتظار نمی‌رود؛ زیرا چنین عمل‌کردی اعجاز است و اعجاز به مقام عصمت اختصاص دارد.

بی‌شک این‌گونه پاسخ‌گویی به انبوهی از سؤالات و تفکیک اموال مخلوط به حرام، بدون هیچ‌گونه آگاهی قبلی از وضعیت آنها، از فردی غیر از امام معصوم انتظار نمی‌رود؛ زیرا چنین عمل‌کردی اعجاز است و اعجاز به مقام عصمت اختصاص دارد

گفتنی است که این ملاقات، در موقعیتی اتفاق افتاده که سامرا، همچنان مرکز خلافت عباسیان بوده و امام عسکری □ تحت نظارت حکومت قرار داشته است.^{۵۵} این اوضاع ایجاب می‌کرد که ملاقات به صورت مخفیانه صورت گیرد، همان‌طور که برخی برای رساندن پول و وجوهات به امام □، به شگردهای مختلفی دست می‌زدند. برای مثال، آن را در ظرف روغن مخفی می‌کردند و به امام □ می‌فروختند.^{۵۶} از این‌رو، به نظر می‌رسد با توجه به جو حاکم و اختناق شدیدی که بر خانواده امام عسکری □ وجود داشته، این ملاقات بسیار محرمانه انجام گرفته و از آن مهم‌تر، دیدار امام مهدی □ نیز فقط در همان ساعات‌های آغاز ملاقات بوده و همچنان که در روایت آمده، کاروانیان در چند روز اقامت، تنها یک‌بار امام را دیده‌اند.

نتیجه

مولودی که از سالیان پیش، ظهورش به جهانیان وعده داده شده تا جهان را پر از عدل و داد کند، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری قدم به عرصه وجود نهاده و هم‌اکنون نیز در قید حیات است. این حقیقت انکارناپذیر هم‌چون خورشید، نیازمند دلیل نیست، اما برای پاسخ‌گویی به یاوه‌سرایی‌هایی که وجود چنین خورشیدی را منکر شده‌اند و برای راه‌نمایی ساده‌دلانی که امکان انحراف آنها از اندیشه‌های صحیح میسر است، آوردن دلیل برای اثبات موضوع لازم می‌نماید.

از این‌رو، این نوشتار به بررسی یکی از این ادله می‌پردازد که شیخ صدوق بر وجود و حیات امام مهدی □ آورده؛ زیرا در حقیقت بیان این‌گونه وقایع تاریخی از سوی افراد مورد اعتمادی همانند شیخ صدوق که از طلایه‌داران و سردمداران اندیشه ناب مهدویتند، خود بر وقوع آن رخ‌دادها دلالت دارد و چنان است که جای تردید برای هیچ‌کس باقی نمی‌گذارد. از این منظر گفته‌اند، روایت و نقل مطالب در آثار این بزرگان خود گواه صدق مدعاست.

پی نوشت

* کارشناس پژوهش و تحقیق، محقق و پژوهشگر پژوهشکده مهدویت.

۱. سر پل ذهاب کنونی.

۲. شیخ صدوق، **کمال الدین و تمام النعمة**، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۵۴، مؤسسه نشر اسلامی، قم ۱۴۰۵ قمری؛ نیز نک: ابن جریر طبری، **دلائل الامامة**، ص ۲۷۴، چاپ سوم: منشورات الرضی، قم ۱۳۶۳ شمسی؛ ابو منصور طبرسی، **الاحتجاج**، تحقیق ابراهیم بهادری، ج ۲، ص ۵۲۳، چاپ اول: انتشارات اسوه، قم ۱۴۱۳ قمری؛ قطب الدین راوندی، **الخرائج والجرائج**، تحقیق مؤسسه امام هادی □، ج ۱، ص ۴۸۱، چاپ اول: قم ۱۴۰۹ قمری؛ علامه مجلسی، **بحار الأنوار**، ج ۵۲، ص ۷۸؛ سید هاشم بحرانی، **مدینه المعاجز**، ص ۵۹۳، منشورات مکتبه المحمودی، تهران، بی تا.

۳. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** □، ج ۱، ص ۹۵، چاپ دوم: قم ۱۳۶۳ شمسی؛ **کمال الدین**، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴. **کمال الدین**، ج ۲، ص ۴۳۷.

۵. **رجال نجاشی**، تحقیق محمد جواد نایینی، ج ۲، ص ۳۰۴، چاپ اول: انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۸ ق.

۶. یاقوت حموی، **معجم الادباء**، ج ۱۸، ص ۳۰، چاپ سوم: انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۰ قمری.

۷. شیخ طوسی، **الفهرست**، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، ص ۱۳۲، رقم ۵۸۷، انتشارات مکتبه المرتضویه، نجف، بی تا؛ **رجال طوسی**، ص ۵۱۰، رقم ۱۰۶، انتشارات مکتبه الحیدریه، نجف ۱۳۸۰ قمری؛ شیخ طوسی، **اختیار معرفة الرجال**، تحقیق محمدتقی فاضل میبدی، ص ۲۲۷، رقم ۲۳۵، چاپ اول: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ شمسی.

۸. **تنقیح المقال**، ج ۲، ص ۸۶، انتشارات مکتبه المرتضویه، نجف ۱۳۵۰ قمری.

۹. آقا بزرگ تهرانی، **طبقات اعلام الشيعة**، تحقیق علی نقی منزوی، ج ۱، ص ۵۸، چاپ اول: دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۰ ق.

۱۰. **دلائل الامامة**، ص ۲۷۴؛ سلسله سند آن بدین گونه است: عبدالباقی بن یزید البزاز از عبدالله بن محمد ثعالی از احمد

- بن محمد بن یحیی العطار و او از سعد اصول بن عبدالله القمی قال:...
۱۱. کلینی، *کافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۱۱، روایت ۱۵، انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۱۲. نک: ابوجعفر طبری *آملی، بشارة المصطفی*، ص ۱۴۰، چاپ دوم: طبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ شمسی؛ *بحار الأنوار*، ج ۱۵، ص ۳۳۳، روایت ۳ و ج ۴۳، ص ۲۹۷، روایت ۵۸.
۱۳. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۳۶۵.
۱۴. علامه حلی، *خلاصة الاقوال*، تحقیق محمدصادق بحر العلوم، ص ۲۵۹، چاپ دوم: المطبعة الحیدریه، نجف ۱۳۸۱ قمری.
۱۵. نک: توضیحات استاد علی اکبر غفاری در *پاورقی کمال الدین*، ص ۴۵۷ و ۴۵۹ و *پاورقی بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۷۸ - ۸۹.
۱۶. شیخ طوسی، *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۴۰۲ (پاورقی): *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۱۷ - ۲۰.
۱۷. همان.
۱۸. *الغیبة*، تحقیق عبادالله تهرانی، ص ۲۸۷، چاپ اول: انتشارات مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم ۱۴۱۱ قمری؛ نیز نک: خصیبی، *هدایة الکبری*، ص ۳۸۳، چاپ چهارم: انتشارات مؤسسه البلاغ، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۱۹. *اختیار معرفة الرجال*، ص ۵۹۹ - ۶۰۰ رقم ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲.
۲۰. سوره نساء، آیه ۱۹.
۲۱. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۸۸.
۲۲. *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۱۷.
۲۳. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۲۳۴؛ *فهرست طوسی*، ص ۲۶.
۲۴. *رجال طوسی*، ص ۳۹۸ و ۴۲۷.
۲۵. *فهرست طوسی*، ص ۲۶.
۲۶. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲۷. ناصر الشریعه، *تاریخ قم*، تعلیق علی دوانی، ص ۱۶۸، چاپخانه حکمت، قم ۱۳۴۲ شمسی؛ نیز نک: بحرانی، *مدینه المعاجز*، ص ۵۶۸.
۲۸. *دلائل الامامة*، ص ۲۷۲.
۲۹. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۴۱۷؛ *اختیار معرفة الرجال*، ص ۵۵۷، ج ۱۰۵۳.
۳۰. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۵۴.
۳۱. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۴۴۱، چاپ سوم: انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۱۲ قمری.
۳۲. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۴۱۷.
۳۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۳۳.
۳۴. همان، ص ۳۸۴؛ سید محمد صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*، ج ۱، ص ۲۸۷، چاپ اول: انتشارات مکتبه الرسول الاعظم، اصفهان ۱۴۰۰ قمری.
۳۵. *کمال الدین*، ص ۴۶۵.
۳۶. *الغیبة*، ص ۲۴۳ و ۲۵۵؛ ابوعلی طبرسی *اعلام الوری*، تحقیق مؤسسه آل البيت □، ج ۲، ص ۲۱۸، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم ۱۴۱۷ قمری.
۳۷. *کافی*، ج ۱، ص ۵۱۷، روایت ۴.
۳۸. *الغیبة*، ص ۲۸۷؛ نیز نک: خصیبی، *هدایة الکبری*، ص ۳۸۳.
۳۹. *اختیار معرفة الرجال*، ص ۵۹۹ و ۶۰۰ رقم ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲؛ خویی، *معجم رجال الحديث*، ج ۲، ص ۴۹.
۴۰. جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه محمد تقی آیت اللهی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۷۰ و ۱۷۱، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷ شمسی.
۴۱. *اختیار معرفة الرجال*، ص ۵۹۹ و ۶۰۰ رقم ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲.
۴۲. حرزالدین محمد، *مراقدة المعارف*، تحقیق محمدحسین حرزالدین، ج ۱، ص ۱۱۸، چاپ اول: مطبعة الادب، نجف ۱۳۸۹ قمری.
۴۳. *دلائل الامامة*، ص ۲۷۲.
۴۴. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۴۰۱؛ علامه حلی، *خلاصة الاقوال*، ص ۷۸.
۴۵. *رجال طوسی*، ص ۴۳۱ و ۴۷۵.
۴۶. *الفهرست*، ص ۷۵.
۴۷. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.
۴۸. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۸۸.
۴۹. *الخراج و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۸۳.
۵۰. *مراقدة المعارف*، ج ۱، ص ۳۴۳.
۵۱. آرامگاه این سه راوی بزرگوار، هم اکنون در قبرستان شیخان واقع است.
۵۲. لسترینج، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، ص ۲۰۰، چاپ دوم: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
۵۳. نک: *سفرنامه ابن حوقل*، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۰۲، چاپ دوم: انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶ شمسی؛ ابن رسته، *الاعلاق النقیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، چاپ اول: انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵ شمسی؛ ابن خردادبه، *المسالك و الممالک*، حسین قره چانلو، ص ۱۷ - ۱۸ و ۷۰، چاپ اول: تهران ۱۳۷۰ شمسی.
۵۴. نک: *هدایة الکبری*، ص ۳۴۲.
۵۵. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۴۳۴؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۰، ص ۳۱۱.
۵۶. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۵۴؛ *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۲۴۶.

تاریخ



بررسی تاریخی گزارش
شیخ صدوق درباره
نرجس خاتون

مختار اصلانی*

چکیده

اقوال مختلفی درباره نام و نسب مادر حضرت مهدی □ ذکر شده است. عالمانی چون کلینی، مسعودی، نعمانی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن خلکان، شهید اول و... درباره نام و نسب مادر آن حضرت نظریاتی داشته‌اند. کلینی او را کنیزی سیاه از استان‌های شمالی سوران به نام (نوبه)، نعمانی، مسعودی، شیخ مفید و ابن خلکان مادر آن حضرت را کنیزی تربیت یافته در خانه حکیمه خاتون، شهید اول نام مادر آن حضرت را صقیل و شیخ صدوق، طوسی، طبری و اکثر محققان پس از شیخ طوسی مادر آن حضرت را نرجس دختر پادشاه روم معرفی کرده‌اند. با وجود این که اکثر محققان کوشیده‌اند حدیث شیخ صدوق را اثبات کنند، به این حدیث نیز اشکالاتی کرده‌اند که این مقاله آنها را بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی

نرجس، روم، پادشاه، قصر، کنیز، حضرت مهدی □، جنگ، مسیح، قیصر، اسیر.

مادر بزرگوار حضرت مهدی □ از مادران نمونه تاریخ است که سؤال‌های متعددی در مورد نام، اصل و نسب آن حضرت وجود دارد و در پاره‌ای از موارد، تاریخ زندگی ایشان دچار تحریف و افسانه گشته است. در این نوشتار، اقوال مختلف در مورد نام و نسب آن بانو از نظر تاریخی نقد و بررسی می‌شود.

کتاب *اصول کافی* اثر مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ قمری) نخستین و قدیمی‌ترین منبع در مورد مادر امام زمان □، است که مادر آن حضرت را کنیزی از «نوبه» یکی از استان‌های شمال سودان، معرفی می‌کند. او درباره نص بر امامت ائمه □ در کنار حدیثی طولانی از حضرت محمد □ می‌نویسد:

يَأْتِي ابْنُ خَيْرَةِ الْأَمَاءِ ابْنُ النَّوْبَةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ، الْمُنْتَجِبَةُ الرَّحْمَ...^۱

می‌آید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد، خوش‌دهن و خوش‌رحم... .

مرحوم کلینی درباره نام و نسب مادر حضرت مهدی □ هیچ نظری از خود ندارد و این امر را هم به طور مستقل، در کنار احادیثی در اثبات امامان دوازده‌گانه از زبان امام رضا □ نقل می‌کند که با اخبار نقل شده درباره آن بانو، کاملاً تفاوت دارد و محدثان و مورخان، حتی شاگردان کلینی، خیلی به آن توجه نکرده‌اند.

کتاب *الغیبه*، اثر مرحوم نعمانی (متوفای ۳۶۰ قمری) دومین منبع در مورد مادر امام زمان □ است. در این کتاب، به اسم و نسب مادر امام زمان □ اشاره‌ای نشده، بلکه احادیث آن، همگی نشان می‌دهد که مادر آن حضرت «کنیزی سیاه» بوده است.^۲

اثبات الوصیه، اثر مسعودی (متوفای ۳۶۴ قمری) سومین منبعی به شمار می‌آید که در مورد مادر امام زمان □ خبر می‌دهد. نویسنده در این کتاب، در مورد مادر حضرت مهدی □ می‌نویسد:

امام حسن عسکری □، کنیزی داشت که در خانه آن حضرت بزرگ شده و به سن بلوغ رسیده بود. اسم آن کنیز نرجس بود. امام روزی با تعجب به او نگاه کرد. پس از آن که حکیمه‌خاتون علت این نگاه را پرسید، آن حضرت فرمود: همانا مولود کریم از این کنیز است.^۳

مسعودی می‌گوید:

جماعتی از شیوخ علمای ما مثل علان (کلابی) موسی بن محمد الغازی و احمد بن جعفر بن محمد نقل می‌کنند که امام حسن عسکری □ به عمه خود گفت: امشب خداوند پسری به من می‌دهد. حکیمه گفت: این فرزند از چه کسی است؟ امام فرمود: از کنیز تو نرجس.^۴

مسعودی به ملیت و نسب آن بانو هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و فقط می‌گوید: مادر امام کنیزی بوده که در خانه خود امام، تربیت و بزرگ شده و بعد از واگذاری او از طرف حکیمه به امام عسکری □، فرزندش از او به دنیا می‌آید. نکته جالب توجه در این خبر، این است که امام حسن عسکری □ به عمه خود می‌گوید: «این فرزند از کنیز تو نرجس به دنیا می‌آید.» یعنی حکیمه‌خاتون، صاحب اصلی کنیز بوده است.

کتاب *اصول کافی* اثر
مرحوم کلینی (متوفای
۳۲۹ قمری) نخستین
و قدیمی‌ترین منبع
در مورد مادر امام
زمان □، است که
مادر آن حضرت را
کنیزی از «نوبه» یکی
از استان‌های شمال
سودان، معرفی می‌کند

کتاب *کمال‌الدین*، اثر شیخ صدوق (متوفای ۳۸۶ قمری)، چهارمین منبع در مورد امام زمان □ است. شیخ صدوق می‌نویسد:

مادر آن حضرت، کنیزی از روم بود که به اسارت مسلمانان درآمد و امام هادی □ آن را خرید.^۵

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ قمری) در دوره غیبت کبرا، نخستین کسی است که درباره نسب مادر امام زمان □ گزارش می‌دهد. وی می‌نویسد:

مادر او کنیز است. بنابر نقلی، نامش نرجس است.^۶

شیخ مفید، کنیز بودن مادر حضرت مهدی □ را قطعی می‌داند، اما درباره نام وی مطمئن نیست. *الغیبه* اثر شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ قمری)، شاگرد شیخ مفید، دومین منبع در این دوره است. وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن آن بانو را نقل می‌کند و می‌نویسد:

وَلَدَ الْخَلْفَ الْمَهْدِي □ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأُمُّهُ رِيحَانَةٌ وَيُقَالُ لَهَا نَرْجِسٌ وَيُقَالُ لَهَا صَقِيلٌ وَيُقَالُ لَهَا سَوْسَنٌ...^۷

دو قرن بعد از شیخ طوسی، ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ قمری) مادر حضرت را «خمت» معرفی می‌کند و می‌نویسد:

ولادت امام مهدی □ روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری و اسم مادرش خمت است. بنابر نقلی، نام مادرش نرجس است.^۸

یک قرن پس از او، شهید اول (متوفای ۷۸۶ قمری) درباره نرجس خاتون می‌نویسد:

امام زمان در شهر سامرا در روز جمعه پانزده شعبان سال ۲۵۵ قمری متولد شد. نام مادرش صقیل است. بنابر نقلی، نام مادرش نرجس و بنابر نقل دیگر، مریم بنت زیدالعلویه است.^۹

بنابراین، قدیمی‌ترین خبر در مورد ملیت مادر امام زمان □ به سال ۳۸۶ قمری برمی‌گردد که شیخ صدوق آن را در کتاب *کمال‌الدین* نقل می‌کند. بنابر این خبر، مادر امام زمان □، دختر یکی از حاکمان مسیحی روم و مادرش نیز مسیحی بوده است. وی در جنگی اسیر مسلمانان شد و به کنیزی امام هادی □ درآمد.^{۱۰} بعد از شیخ صدوق، بسیاری از علما، مانند طبری شیعی،^{۱۱} شیخ

طوسی،^{۱۲} فتال نیشابوری،^{۱۳} ابن شهر آشوب^{۱۴} و عبدالکریم نیلی^{۱۵} و بیشتر متأخران، این حدیث را نقل کرده‌اند که سند همگی آنها به *کمال‌الدین صدوق* یا *الغیبه* طوسی می‌رسد.

با توجه به مطالب نقل شده، نظر علما درباره هویت مادر امام زمان □ را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی کرد:

الف) بنابر نظر نعمانی، مسعودی، شیخ مفید و ابن خلکان، مادر آن حضرت کنیزی تربیت شده در خانه حکیمه بوده است؛

ب) بنابر نظر کلینی، او کنیزی سیاه از نوبه (از استان‌های شمالی سودان) به شمار می‌آمده است؛

ج) بنابر نظر ابن خلکان، «خمت» بوده اسم مادر آن حضرت است؛

د) بنابر نظر شهید اول، مادر امام زمان، «صقیل» نامیده شده است. وی اضافه می‌کند، بنابر نقلی می‌افزاید که نام او «مریم بنت زیدالعلویه» است.

ه) شیخ صدوق، طوسی، طبری و بیشتر علمای بعد از صدوق، «نرجس»، دختر پادشاه روم را مادر آن حضرت می‌دانسته‌اند.

البته می‌توان نظر اول و دوم را با هم جمع کرد؛ زیرا بنابر هردو نظریه، مادر امام زمان □ کنیز بوده است. بنابراین، آن پنج قول را به سه نظریه می‌توان کاهش داد:

۱. مادر امام زمان □ کنیز تربیت شده در خانه حکیمه خاتون بوده است.

۲. وی، دختر زید علوی به شمار می‌آمد.

۳. مادر امام زمان کنیزی به نام نرجس از اولاد امپراتور روم بود.

بیشتر پژوهش‌گران معاصر مانند سید محمد صدر،^{۱۶} باقر شریف قریشی^{۱۷} و جاسم حسین،^{۱۸} پس از نقل اقوال مختلف، بیشتر در اثبات حدیث شیخ صدوق تلاش می‌کنند. البته جاسم حسین با خدشه وارد کردن در این حدیث، آن را ضعیف می‌شمارد.

با توجه به این که شیخ صدوق، نخستین شخصی است که به نام و نسب مادر امام زمان □ اشاره می‌کند، علما به خبر او اشکالاتی وارد ساخته‌اند که در این مجال، با ذکر مختصری از حدیث صدوق، وقایع تاریخی آن را بررسی می‌کنیم.

محمد بن بحر شیبانی می‌گوید: در سال ۲۸۶ قمری وارد

کربلا شدم و بعد از زیارت آن، به بغداد برگشتم و با مردی

به نام بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از دوستان امام دهم و یازدهم □، آشنا شدم و از او خواستم که پاره‌ای از کراماتی را که از امام هادی □ دیده، برایم بازگو کند. او گفت: مولایم امام هادی □ تجارت را به من آموخت و شبی مرا فراخواند و نامه‌ای به خط رومی به من داد و مرا روانه بغداد کرد و گفت: «برو در فلان روز و فلان مکان، مواظب برده‌فروشی به نام عمر بن یزید نخّاس باش. کنیزی با این ویژگی‌ها در میان کنیزان اوست. پیش او برو و این نامه را به او بده.» بشر می‌گوید: چنان کردم که امام فرموده بود. کنیز پس از خواندن نامه، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که او را به شخص دیگری نفروشد و من سرانجام او را با همان مبلغ که امام در کیسه قرار داده بود، خریدم و به منزل خود در بغداد بردم. در آن‌جا نرجس داستان خود را برای بشر بیان می‌کند که من دختر یسوعا، فرزند قیصر روم هستم و مادرم نیز از نسل شمعون، خواری حضرت مسیح □ است و...^{۱۹}

نقد مهمی به این حدیث از نظر تاریخی وارد کرده‌اند که این قضیه پس از سال ۲۴۲ قمری اتفاق افتاده، در حالی که از آن سال به بعد، جنگی میان دولت روم و مسلمانان رخ نداده است. پس از تثبیت حکومت اسلامی و گسترش نفوذ فرهنگ اسلامی در کشورهای هم‌سایه، جنگ و گریزهای بسیاری بین روم شرقی و مسلمانان صورت گرفت که تاریخ‌نویسان عرب و روم، زوایای گوناگون آن را ترسیم نموده‌اند. مسلمانان چندبار تا دروازه‌های قسطنطنیه پیش رفتند و از طرف دیگر، روم نیز آرام نبود و به تجاوزات محدود و گاهی گسترده علیه مسلمانان دست می‌زد.^{۲۰} به گفته اصطخری، منطقه سرسبز «بدرولیه»، محل تلاقی و تجمع اعراب و رومیان بوده که رودخانه زلالی در آن جریان داشته است.^{۲۱}

جنگ‌های متعدد و گاه خونینی در سال‌های ۲۳۹ - ۲۵۳ قمری بین سپاه روم و اسلام گزارش شده که اسیران و کشته‌های فراوانی داشته است. این جنگ‌ها در دوران حکمرانی متوکل (۲۳۲ - ۲۴۸ قمری)، منتصر (۶ ماه)، مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ قمری) و معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ قمری) به صورت پراکنده ادامه داشته است.^{۲۲} در این دوره، «میخائیل سوم» امپراتور روم شرقی بود.^{۲۳} در این دهه، جنگ معروفی بین مسلمانان و رومیان اتفاق نیفتاد، ولی گزارش‌های تاریخی از درگیری‌های همیشگی مرزی بین آنان حکایت دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

طبری درباره حوادث سال ۲۴۱ قمری می‌نویسد:

در این سال، رومی‌ها به «عین زربه» حمله بردند، همه ساکنانش را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند. هم‌چنین در این سال، بین مسلمانان و رومیان تبادل اسیران صورت گرفت.^{۲۴}

تعداد اسیران مبادله شده مسلمانان را ۱۷۴۸ نفر زن ذکر کرده‌اند.^{۲۵}

وی بار دیگر درباره حوادث سال ۲۴۲ قمری می‌نویسد:

در این سال، رومی‌ها به «شمشاط» (سرزمین‌های شمالی عراق) حمله کردند. آنان با هجوم به «شمشاط»، «آمد» و «تفریق»، ده‌هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند.^{۲۶}

بنابراین، قدیمی‌ترین خبر در مورد ملیت مادر امام زمان □ به سال ۳۸۶ قمری برمی‌گردد که شیخ صدوق آن را در کتاب *کمال‌الدین* نقل می‌کند. بنابراین خبر، مادر امام زمان □، دختر یکی از حاکمان مسیحی روم و مادرش نیز مسیحی بوده است. وی در جنگی اسیر مسلمانان شد و به کنیزی امام هادی □ درآمد

نیز می‌نویسد:

در این سال، متوکل بغا را از دمشق به جنگ روم فرستاد. وی در ماه ربیع‌الآخر با رومیان وارد جنگ شد و صمله را فتح کرد.^{۳۷}

در جای دیگر می‌نویسد:

و بعث ملک الروم فیها بأسری من المسلمین...^{۳۸}

در این سال، حدود ۷۷ نفر از اسیران مسلمانان با رومیان مبادله شدند.

در سال ۲۴۶ قمری هم مبادله اسرا صورت گرفت. نصر بن الازهر شیعی فرستاده متوکل به روم، برای پرداخت فدیة به منظور آزاد کردن اسیران می‌گوید:

وقتی به قسطنطنیه رسیدم، با همان لباس و شمشیر و خنجر و کلاهی که داشتم، به سرای قیصر میخائیل رفتم. بین من و دایی قیصر که سرپرست وی بود، مناظره‌ای درگرفت.^{۳۹}

در سال ۲۴۸ قمری، جنگ سختی بین مسلمانان و رومیان به وقوع پیوست. ابن‌اثیر درباره حوادث این سال می‌نویسد:

و فیها غزا الصائقة و صیف، و کان مقیماً بالثغر المثنی حتی ورد علیه موت المنتصر ثم دخل بلاد الروم فافتح حصناً یقال له «فروده»...^{۴۰}

در این سال، «المنتصر» خلیفه عباسی، لشکر عظیمی را که اکثر آنان از ترکان بودند، به سوی بلاد روم اعزام کرد. این جنگ برای خارج کردن قوای روم از سرزمین‌های اسلامی صورت گرفت که در سال ۲۲۳ قمری در جنگ عموریه به دست آورده بودند.

فازیلیف، تاریخ‌نگار مشهور روسی می‌نویسد:

در سال ۲۴۸ قمری سردار مسلمانان با رومیان پیکار کرد. بسیاری از اشراف و بزرگان روم را اسیر کرد.^{۴۱}

در سال ۲۴۹ قمری هم جنگ سختی میان مسلمانان و رومیان رخ داد:

فَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ ذَلِكَ غَزَا جَعْفَرُ بْنُ دِينَارٍ الصَّائِقَةَ، فَافْتَتَحَ حَصْنًا وَمَطَامِيرَ، وَاسْتَأَذَنَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَقْطَعُ فِي الْمَصِيدِ إِلَى نَاحِيَةِ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ... وَحَارَبَهُ بِمَنْ مَعَهُ حَارِبًا شَدِيدَةً،

قتل فیها خلق کثیر من الفریقین، ثم أحاطت به الروم و هم

خمسون ألفاً، فقتل عمر و ألفاً رجل من المسلمین...^{۴۲}

عمر بن عبیدالله اقطع فرمانده این جنگ بود. وی با لشکر روم که خود قیصر نیز در آن حضور داشت، درگیر شد و از هر طرف جمع کثیری به قتل رسیدند و بعد از آن به سوی ثغور جوریه حمله کردند و اموال و ناموس مردم را به غارت بردند. در این سال، در جنگی دیگر، علی بن امینی، از فرمان‌دهان مسلمانان، به قتل رسید.^{۴۳} ابن‌اثیر درباره حوادث سال ۲۵۳ قمری می‌نویسد:

در این سال، جنگ سختی بین سلیمان بن عمران الادی و عترة درگرفت و افراد زیادی کشته و اسیر شدند. در این جنگ، پیروزی با سلیمان بود و از بزرگان هم بیش از صد نفر اسیر شدند.^{۴۴}

از مجموع گزارش‌های تاریخی چنین به دست می‌آید که رومی‌ها، در سال ۲۴۱ قمری به «عین‌زربه» حمله نمودند و ساکنان آن‌جا را اسیر کردند. در همین سال، اسیران دو طرف مبادله شدند. در آن سال، رومی‌ها به سرزمین‌های شمالی عراق حمله کردند و در «شمشاط»، «آمد» و «تفریق» ده هزار تن از مسلمانان را اسیر نمودند و بعد به سرزمین‌های روم بازگشتند. مسلمانان نیز به تعقیب آنان پرداختند و امپراتور میخائیل سوم، با دشواری فراوان خود را نجات داد. این حمله شدید، آغاز دوره‌ای از درگیری‌های طولانی میان دو طرف به حساب می‌آید. امیر عمر بن عبیدالله و امیر طرطوس در پاسخ به حمله رومی‌ها به شمال عراق، به سرزمین‌های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال ۲۴۴ قمری، سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه دژهایی را فتح نمودند که دژ «سمالو» مهم‌ترین آنها به شمار می‌آمد.

اوضاع در مرزها، هم‌چنان ناآرام بود و طرفین به حملاتی بر ضد یک‌دیگر دست می‌زدند تا این که مسلمانان به فرمان‌دهی عمر بن عبدالله اقطع در سال ۲۴۷ قمری شکستی سنگین بر امپراتور روم وارد کردند و در پی آن به داخل سرزمین‌های روم راه یافتند و ثغرا^{۴۵} ارمیناک را خراب و «سامسون» را فتح کردند.^{۴۶} ورود نیروهای اسلام به این بندرها، تهدید جدی بر ضد امپراتوری روم به حساب می‌آمد. امپراتور روم به این تجاوز واکنش نشان داد و سپاهی عظیم بیشتر از پنجاه‌هزار نفر جنگ‌جو به فرمان‌دهی «بتروناس» برای جنگ با مسلمانان فرستاد. دو سپاه در محلی به نام «بوزون»، بین

دریاچه «تاتا» و رودخانه «هالیس»، با هم نبرد کردند. در این جنگ، عمر بن عبیدالله کشته شد. علی بن یحیی ارمنی در سال بعد در جنگی که برای انتقام گرفتن از قتل عمر رخ داد، به قتل رسید. کشته شدن این دو فرمان‌ده، تأثیر بسیاری بر بیداری روحیه جهاد در مسلمانان داشت، به طوری که مردم بغداد و سامرا در مساجد و گذرگاه‌ها، فریادهای جهاد و آماده‌باش سر دادند.^{۳۷} پس از پیروزی رومی‌ها، مناطق مرزی دست‌خوش تغییرات بسیاری شد و مسلمانان توانستند دژهای دیگری را تصرف نمایند و به داخل «کبادوکیا» در شرق رودخانه هالیس نفوذ کنند. این درگیری‌ها به صورت متناوب در سال‌های بعد هم ادامه داشت.^{۳۸}

با توجه به جنگ‌های رخ داده در آن عصر و اختلاف اخبار در مورد اسارت مادر حضرت مهدی □، چند احتمال در این جا وجود دارد:

نخست این که بنابر نظر فازلیف و دیگر تاریخ‌نویسان، جنگ‌هایی در سال ۲۴۸ قمری بین مسلمانان و رومیان در گرفت و تعدادی از شاهزاده‌ها اسیر شدند. احتمال دارد نرجس‌خاتون در این جنگ اسیر شده باشد. در این زمان امام حسن عسکری □ شانزده ساله و نرجس‌خاتون هم پانزده ساله بودند. اگر ازدواج آنان در سال ۲۵۳ یا ۲۵۴ قمری صورت گرفته باشد، نتیجه می‌گیریم که نرجس‌خاتون حدود شش سال نزد حکیمه‌خاتون بوده و با عقاید و احکام اسلامی آشنا شده و بعد از آن به ازدواج امام حسن عسکری □ در آمده است. این احتمال بعید به نظر می‌رسد؛ چون با متن روایت بشیر بن سلیمان و بشارت امام دهم □ به نرجس و علاقه ایشان به امام حسن عسکری □ سازگار نیست.

دوم آن که بنابر نقل *الکامل*، در جریان جنگی که در سال ۲۵۳ قمری رخ داد و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان درآمدند، نرجس‌خاتون اسیر شد. با توجه به این که امام زمان □ در سال ۲۵۵ قمری به دنیا آمده، نتیجه می‌گیریم که آن بانو در سال ۲۵۳ قمری وارد سامرا شد و دو یا سه ماه در خانه حکیمه‌خاتون، عقاید و احکام اسلامی را فراگرفت و در اواخر سال ۲۵۳ قمری یا اوایل سال ۲۵۴ قمری با امام حسن عسکری □ ازدواج کرد.

سوم آن که بنابر برخی از کتاب‌های تاریخی شیعه، نرجس هنگام ازدواج سیزده سال داشته است که با مستندات تاریخی غرب سازگاری ندارد؛ زیرا کلیسا در آن عصر، ازدواج دختران کمتر از پانزده سال را ممنوع کرده بود.^{۳۹} با توجه به این که خانواده نرجس از خانواده‌های مذهبی روم بوده، می‌توان گفت این قانون در مورد دختر قیصر به یقین اجرا شده و مراسم ازدواج او با پسر عمویش در کمتر از پانزده سالگی برگزار نشده است.

در جواب این اشکال باید گفت: احکام و مقررات کلیسای روم شرقی با روم غربی فرق دارد. به عبارت دیگر، کلیسای ارتودوکس با کاتولیک فرق می‌کند و ممنوع بودن ازدواج دختر پیش از پانزده سالگی، به روم غربی و کلیسای کاتولیک مربوط می‌شود.

چهارم آن که پژوهشگر معاصر، سیدمحمد صدر می‌گوید:

احتمال دارد نرجس در جنگی که در سال ۲۴۹ قمری میان مسلمانان و رومیان رخ داده، اسیر شده و تا سال ۲۵۴ قمری در دست ارباب خود بوده و در آن سال او را به فرستاده امام هادی □ فروخته باشد. این احتمال، با روایت صدوق که نشان‌گر عشق و علاقه نرجس

به این وصلت و قول و قرارهای او با امام هادی □ در عالم خواب سازگاری ندارد. علاوه بر آن، از نظر عرف بعید به نظر می‌رسد کسی که شغلش برده‌فروشی باشد، کنیزی را پنج یا شش سال نزد خود نگاه دارد.^{۴۰}

به نظر نگارنده، احتمال سوم، قوت و صحت بیشتری دارد؛ زیرا با روایت صدوق و واقعیت‌های موجود تاریخی مطابق است؛ چون ابن‌اثیر، از اسیر شدن تعدادی شاه‌زاده در این جنگ خبر می‌دهد. هم‌چنین این خرید و فروش و ازدواج در اواخر عمر شریف امام هادی □ اتفاق افتاده که فقط این احتمال، هم با متن حدیث می‌تواند مغایر نباشد و هم با واقعیت‌های موجود تاریخی تطبیق کند.

هم‌چنین از بین دیدگاه‌هایی که در مورد هویت مادر امام زمان □ وجود دارد، دیدگاه اول صحیح به نظر می‌رسد؛ چون: - با روایت شیخ صدوق تناقض و تعارضی ندارد. شیخ صدوق می‌گوید:

روزی از روزها امام حسن عسکری □ به دیدن عمه خود (حکیمه) می‌رود و کنیزی را می‌بیند که توجه او را به خود جلب می‌کند. حکیمه‌خاتون به او می‌گوید: «ای سید و آقای من، می‌خواهی این کنیز را به تو ببخشم؟» امام می‌گوید: «عمه جان، از این کنیز تعجب می‌کنم!» حکیمه می‌گوید: «چرا؟» آن حضرت می‌فرماید: «به همین زودی، فرزندی از او به وجود می‌آید که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.» حکیمه می‌گوید: «او را برای تو می‌فرستم» و امام حسن عسکری □ به شرطی قبول می‌کند که پدر گرامی‌اش، امام هادی □ اجازه بدهد. حکیمه برای گرفتن اجازه از امام هادی □ به خانه برادر می‌رود. به محض ورود او، امام هادی □ می‌فرماید: «ترجس را پیش فرزندم بفرست...»^{۴۱}

- طرف‌داران این نظریه از نظر زمانی، از همه راویان روایت شیخ صدوق متأخرتر هستند.

- شیخ صدوق این روایت را بعد از آن نقل معروف آورده است. - این نظر با همه نظرهای موجود در مورد کنیز بودن مادر امام زمان □ سازگاری دارد. - این روایت با واقعیات تاریخی سازگار است و تنها روایتی

به شمار می‌آید که تاریخ ازدواج را روزهای آخر عمر شریف امام هادی □ ذکر می‌کند.

- بیشتر پژوهشگران معاصر به این نظر توجه دارند، از جمله: جاسم حسین، سیدمحمد صدر و پورسیدآقای.^{۴۲}

زادگاه، پدر، مادر و نام مادر امام زمان □ مطلب دیگری است که از نظر تاریخی در روایت شیخ صدوق باید درباره آن بحث و بررسی کرد. مادر امام زمان □ در این حدیث خود را چنین معرفی می‌کند:

أنا مليكة بنت يشوعا ابن قيصر ملك الروم، وأمّي من ولد الحواريين تنسب إلى وصّى المسيح شمعون...^{۴۳}
من مليكة دختر يشوعا، فرزند قيصر دوم روم هشتم و مادرم از فرزندان منتسب به حواریان مسیح شمعون است....

واژه «روم» در آن عصر دارای معنای وسیعی بوده و تمام کشورهای مسیحی‌نشین و خارج از اسلام مثل سوریه، لبنان، ترکیه و تمام اروپا را دربر می‌گرفته است. شهر روم، مهد و مرکز امپراتوری بزرگ روم به شمار می‌رفته است. امپراتور مشهور روم، کنستانتین (قسطنطین) در سال ۳۱۲ میلادی، آیین مسیح را به منزله دین رسمی روم پذیرفت و پایتخت را در سال ۳۳۰ میلادی به قسطنطنیه (استانبول) منتقل کرد.^{۴۴} بعد از مرگ کنستانتین، امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد. پس از آنان، رومی‌ها، «والنتین» را به امپراتوری برگزیدند. او کشور روم را به دو بخش شرقی (با مرکزیت قسطنطنیه) و غربی (با پایتختی شهر روم) تقسیم کرد.^{۴۵} قسطنطنیه، پایتخت امپراتوری روم شرقی، از عظمت و زیبایی خاصی برخوردار بود و محور سیاسی، فرهنگی و دینی دنیای مسیحیت به شمار می‌رفت.^{۴۶} ویل دورانت درباره این شهر می‌گوید:

این شهر در طی ده قرن پس از پایتخت شدن، تبدیل به غنی‌ترین، زیباترین و متمدن‌ترین شهر جهان شد...^{۴۷}

امروزه قسطنطنیه، قسمتی از ترکیه فعلی و به نام استانبول معروف است. در بین سال‌های ۸۴۲ - ۸۶۷ میلادی، ۱۲۸ - ۲۵۳ قمری، میخائیل سوم قیصر روم شرقی بوده است.^{۴۸} پسر قیصر یشوعا، با یکی از نوادگان شمعون صفا، از حواریان حضرت مسیح، ازدواج می‌کند. حاصل این ازدواج دختری است به نام «ملیکه» که

در نوجوانی قصد داشت با پسر عموی خود ازدواج کند.

از نظر تاریخی، این جریان تا امپراتوری میخائیل سوم و درگیری‌های او با قوای اسلام واضح است و بیشتر تاریخ‌نگاران مسلمان و غیرمسلمان به آن اشاره می‌کنند، اما درباره این که آیا او پسری به نام یسوعا داشته یا ملیکا دختر یسوعاست، مدرکی غیر از حدیث صدوق یافت نشده است. قیصر روم شرقی در زمان خلافت متوکل، یعنی زمانی که این جریان اتفاق افتاده، میخائیل بوده. بنابراین، ملیکه نوه اوست؛ چون لفظ «قیصر» فقط لقب امپراتوران بزرگ روم بوده و به هر امیر و استان‌داری اطلاق نمی‌شده^{۴۹} که بگوییم شاید او دختر یکی از حاکمان یا استان‌داران مناطق مرزی بوده باشد. از طرف دیگر، مادر امام زمان □ می‌گوید: «برای ازدواج من، مجلس باشکوهی متشکل از بزرگان و امیران و راهبان بزرگ روم شرقی برگزار شد که این مجلس با شکوه را فقط قیصر روم برگزار می‌کرد.»

نرجس خاتون در این روایت، مادر خود را به یکی از حواریون حضرت عیسی □ به نام شمعون منتسب می‌کند. تاریخ در این باره هم سکوت کرده و از شخصی به نام یسوعا که با یکی از منتسبان به حواریون حضرت مسیح □ ازدواج کرده و ثمره این ازدواج دختری به نام ملیکه باشد، سخن به میان نیاورده است، اما بی‌شک، تبار شمعون در طول تاریخ همیشه در گروه مؤمنان قرار داشته‌اند و گزارش‌هایی هم مبنی بر این که این نسل تا دوران حکومت علی □ باقی بوده‌اند. وجود دارد؛ برای مثال، در نزدیکی منطقه صفین، شخصی ضمن ارادت به علی □ عرض می‌کند:

... من از نسل شمعون هستم؛ او که بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین حواری نزد عیسی □ بود...^{۵۰}

حال درباره این که کسی از منتسبان به این حواری در قصر قیصر روم، در فاصله‌ای تاریخی که این وقایع اتفاق افتاده، بوده یا نه، به جز فرمایش خود نرجس خاتون و نقل شیخ صدوق، سند و مدرک تاریخی که این ادعا را ثابت کند، یافت نشده، به ویژه این که نرجس در این روایت، به صورت کلی سخن گفته و هیچ اسمی از مادرش نبرده، بلکه به نوعی شرافت خود و خانواده‌اش را به رخ بشر بن سلیمان کشیده است. بنابراین، روشن کردن نام مادر نرجس بسیار مشکل است. در حدیث صدوق، مادر بزرگوار امام زمان □ خود را به نام «ملیکه» معرفی می‌کند، اما در منابع دیگر، نام‌های دیگری نیز برای آن بانو ذکر شده که مشهورترین آنها عبارتند از: نرجس، صقیل، خمت، ریحانه و سوسن.

در حدیث صدوق،
مادر بزرگوار امام
زمان □ خود را
به نام «ملیکه»
معرفی می‌کند، اما در
منابع دیگر، نام‌های
دیگری نیز برای آن
بانو ذکر شده که
مشهورترین آنها
عبارتند از: نرجس،
صقیل، خمت، ریحانه
و سوسن

پی نوشت

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).
۲. نعمانی، الغیبه، ترجمه علی اکبر غفاری، ص ۳۲۳، نشر صدوق.
۳. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۵۷، انتشارات انصاریان.
۴. همان، ص ۲۶۳.
۵. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۱۷، مؤسسه نشر اسلامی.
۶. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۹، انتشارات موسسه احیاء التراث.
۷. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۲۴، انتشارات مکتبه نینوا، تهران.
۸. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶، انتشارات دار صادر بیروت.
۹. شهید اول، الدروس الشرعیه، ص ۱۶، النشر الاسلامی.
۱۰. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷.
۱۱. طبری، دلائل الامامة، ص ۲۶۲، منشورات حیدریه.
۱۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۰۸.
۱۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۵۲.
۱۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۴۰.
۱۵. نیلی، منتخب الانوار، ص ۱۰۵.
۱۶. سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه شیرازی، ص ۲۰۴، انتشارات جهان آرا.
۱۷. باقر شریعت قریشی، حیات الامام المهدی، ص ۲۱.
۱۸. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام زمان، ترجمه محمد تقی آیت الهی، ص ۱۱۴، انتشارات امیرکبیر.
۱۹. کمال الدین، ص ۴۱۷، الغیبه، ص ۱۲۵.
۲۰. یافعی، مرآة الجنان، ج ۲، ص ۹۲.
۲۱. اصطخری، المسالك و الممالك، ص ۹۱.
۲۲. نک: محمد بن احمد کنعان، تاریخ دولة العباسیة، ج ۱، ص ۱۲۷.
۲۳. نک: ادوارد گیون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه شادمانی، ج ۳، ص ۱۵۷۹.
۲۴. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۷۳، انتشارات دارالفکر.
۲۵. همان، ص ۱۷۶.
۲۶. همان.
۲۷. همان، ص ۱۷۷.
۲۸. همان، ص ۱۷۸.
۲۹. همان، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۸۹.
۳۰. همان، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ص ۱۹۵.
۳۱. فازلیف روسی، العرب و الروم، ترجمه محمد عبدالهادی، ص ۲۲۵.
۳۲. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۴، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۳۳. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۲۰۷.
۳۴. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۸۱.
۳۵. «تغور» یعنی سرحدها، مرزها و دربندها، مخصوصاً بین مسلمانان و کفار. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۱۹۰. «تغور» هر موضعی را گویند که

نزدیک به خاک دشمن باشد. (لغت نامه دهخدا، ج ۱۳)

۳۶. سامسون، بزرگ ترین بندر کبادوکیا در دریای سیاه بود.

۳۷. در مورد درگیری های این دهه (۲۳۹ - ۲۵۲ قمری)، نک: تاریخ

طبری، ج ۱۱، ص ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵ و ۲۰۷؛ الکامل فی التاریخ،

ج ۷، ص ۸۰، ۸۱، ۸۵ و ۹۵؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۲۳، ۳۴۳ و

۳۴۵.

۳۸. نک: محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی،

انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۲۶۱.

۳۹. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه پاینده، ص ۴، ص ۱۱۰۸.

۴۰. پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص ۱۱۷.

۴۱. همان، ص ۲۱۷.

۴۲. همان؛ تاریخ سیاسی غیبت امام زمان، ص ۱۱۵؛ پورسیدآقای،

تاریخ عصر غیبت، ص ۳۹.

۴۳. الغیبه، ص ۱۲۵؛ کمال الدین، ص ۴۱۷.

۴۴. دویت ویلیام، حوادث بزرگ تاریخ، ترجمه: رضا امینی، ص ۴۰؛ یاقوت

حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۴۷.

۴۵. المسالك و الممالك، ص ۸۷؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام،

ص ۲۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ترجمه پاینده، ج ۱، ص ۳۰۹.

۴۶. مسالك و ممالك، ص ۹۰؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۴۷.

۴۷. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۹؛ محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد،

ترجمه جهانگیر میرزا، ص ۶۸۶.

۴۸.

۴۹. کارل گریمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه دهشیری، ج ۳،

ص ۱۲۹.

۵۰. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۳۹.



بررسی آسیب‌های مهدویت‌گرایی

علی اکبر بیاری *

چکیده

باور به مهدی □ از اصیل‌ترین باورها نزد شیعیان آن حضرت است. این باور در رفتارهای آنان تجلی می‌یابد. حضور مهدی باوران در مسجد مقدس جمکران و سه‌شنبه شب‌ها، نمونه‌ای از این رفتارهاست. در این میان، رفتارهایی وجود دارد که با آموزه‌های مهدویت چندان سازگار نیست. این نوشته به عمده‌ترین آسیب‌های رفتاری می‌پردازد که جنبه اجتماعی دارد. نویسنده با حضور در آن مکان شریف در شب‌های چهارشنبه آن آسیب‌ها را توانسته برشمرد.

واژگان کلیدی

آسیب، آسیب‌شناسی، مهدویت‌گرایی، مهدی باوران، مسجد مقدس جمکران.

مقدمه

بیشتر مهدی‌باوران، جمکران را عرصهٔ ابراز ارادت خود به حضرت می‌دانند و تلاش می‌کنند اوج محبت خود را به حضرت با آمدن به آن مکان نشان دهند (موضوع مشترک).

گردهم‌آیی بی‌نظیر مشتاقان به حضرت در مکانی محدود، امکان بررسی و ثبت و ضبط رفتارهای مهدی‌باوران را بهتر فراهم می‌کند. براساس برخی آمار سالانه حدود چهارده میلیون مشتاق حضرت به آن مکان شریف می‌آیند.^۱ جنبهٔ ظهور و بروز رفتارهای معطوف به حضرت (تظاهرات رفتاری) در آن مکان آشکارتر و واضح‌تر است. زمینهٔ بروز رفتارهای آسیبی در آن جمع بیشتر است. (رفتارهای جمعی)

جمع به گروهی اطلاق می‌شود که رفتار گروهی از خود نشان دهد و از ویژگی‌های جمع آن است که گروهی ناپایدار (موقتی) و بدون ساختار است که از هیچ‌گونه تقسیم کار و سلسله‌مراتبی برخوردار نیست.^۲

معمولاً وقتی افراد در جمع قرار می‌گیرند، به رفتار یا عملی جمعی دست می‌زنند. رفتار جمعی، خودانگیخته، عاطفی و پیش‌بینی‌ناپذیر است.^۳ پس در جمع‌هایی که احساس و عاطفه غالب دارد، از آن‌رو که احساسات حد و مرز مشخصی به ویژه در نزد عوام ندارد، ممکن است شخصی واکنشی عاطفی از خود نشان دهد و از او به شخص دیگر سرایت کند و همین‌طور همهٔ جمع را فرا بگیرد و یا اکثر مردم چنین رفتاری از خود نشان دهند. با توجه به این نکته، گردهم‌آیی افراد بسیار در یک شب (سه‌شنبه شب) آن‌هم در چند ساعت ویژه - بین هشت تا یازده شب - در مکانی نسبتاً محدود به نام مسجد مقدس جمکران تجمعی ناپایدار و موقتی است و پس از چند ساعت همه یا اکثر از هم جدا می‌شوند و نظارت خاصی بر رفتارهای عاطفی آنها اعمال نمی‌شود. از این‌رو، پس از کاری عاطفی براساس نظریه سرایت،^۴ دیگر افراد نیز آن عمل را انجام می‌دهند، هرچند آن کار چندان پایه و اساس نداشته باشد، مثل بوسیدن در چاه عریضه. بنابراین، گفته می‌شود در این‌گونه جمع‌ها، زمینهٔ بروز رفتارهای آسیبی بیشتر است.

آسیب‌ها در حوزه رفتارها

راز رفتار و کردار مهدی‌باوران در مسجد مقدس جمکران گاه آسیب‌هایی بیرونی سر می‌زند:

۱. نمادگرایی افراطی

نماد در لغت به معنای نمود (نمودن) است. نمودن یعنی نشان دادن، ارائه دادن، آشکار کردن، به نظر رساندن، نمایش دادن، معرفی کردن و شناساندن، ظهور، تجلی، علامت، دلیل و ره‌نما.^۵ تعاریفی که برای «نماد» و «نمودن» مصدر آن بیان شده، همگی یا بیان‌کننده معنایی واحد است و یا این‌که به لوازم آن معنا اشاره دارد و آن معنای واحد،

گردهم‌آیی افراد بسیار در یک شب (سه‌شنبه شب) آن‌هم در چند ساعت ویژه - بین هشت تا یازده شب - در مکانی نسبتاً محدود به نام مسجد مقدس جمکران تجمعی ناپایدار و موقتی است و پس از چند ساعت همه یا اکثر از هم جدا می‌شوند و نظارت خاصی بر رفتارهای عاطفی آنها اعمال نمی‌شود

ظهور و یا ارائه حقیقتی است که در قالب مصدر به صورت ظهور کردن و ارائه دادن بیان می‌شود.

بنابراین، نماد آن چیزی است که در پس خود چیز دیگری نشان دهد؛ «چیزی که جای چیز دیگری را می‌گیرد و بر آن دلالت می‌کند»^۷ چنان‌که امیر مؤمنان □ می‌فرماید: «ما لله آیه اکبر منی»؛^۸ برای خدا آیه و نشانه‌ای بزرگ‌تر از من نیست. یعنی با نگاه به حضرت و رفتار او می‌توان به خدا رسید و خدا را در وجود حضرت یافت. بنابر برخی احادیث نیز فرموده‌اند با افرادی دوست شوید که دیدن آنها شما را به یاد خدا اندازد.^۹ بنابر این روایات انسان‌های مؤمن نماد و نشانه خدا هستند.

نماد را به نمادهای فردی و جمعی و طبیعی و قراردادی دسته‌بندی می‌کنند. نمادهای طبیعی مثل دود که نشان و علامت آتش است یا خاک مرطوب که نشان بارندگی است. نمادهای قراردادی توسط افراد وضع می‌شود، مثل چراغ سبز راه‌نمایی سر چهار راه که علامت حرکت است. نمادهای اجتماعی عموماً قراردادی هستند و اهمیت نمادها در نمادهای جمعی است، نه در نمادهایی که به صورت فردی پدید می‌آید؛ زیرا افراد جامعه در آنها اشتراک دارند که این باعث انسجام و هم‌بستگی افراد است و در حفظ جمع می‌کوشد.^۹

جمکران نمادی دینی و مذهبی و مربوط به مذهب است و در پس خود، انسان را به معنویت و عالم ماوراء طبیعت ره می‌نماید؛ چون اسم مسجد آشکارا بر عبودیت در برابر خدا اشاره دارد. از سویی، نام آن مکان به نام صاحب‌الزمان است که افراد و زائران را به سمت و سوی حضرت متوجه می‌کند. لذا بسیاری از مشتاقان به عشق حضرت عازم آن مکان مقدس می‌شوند. آن چه در باب نماد بودن آن مکان مقدس بدان می‌توان اشاره کرد، غلبه جنبه نماد بودن آن بر جنبه حقیقت آن و واقعیتی است که در پس آن وجود دارد. آن مکان مقدسی که نمادی مذهبی است، در پس خود، خدا و بندگی خدا و شناخت و معرفت حجت خدا و نزدیکی به آن وجود مقدس را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد اصل هدف از دستور آن حضرت برای تأسیس آن مکان نیز همین بوده، چنان‌که حضرت به حسن بن مثله جمکرانی فرموده‌اند:

به مردم بگو تا به این مکان روی بیاورند و آن را عزیز و گرامی بدارند و در آن چهار رکعت نماز به جای آورند...

هرکس این نماز را بخواند، مانند آن است که در کعبه نماز خوانده باشد.^{۱۰}

علما و اندیشه‌ورزان دینی نیز به این امر سفارش کرده‌اند؛ حضرت آیه‌الله مکارم شیرازی در مسجد مقدس جمکران فرموده‌اند:

برادران، عزیزان، امشب (شب نیمه شعبان) که آمده‌اید این‌جا... با یک روحیه تازه برگردید، آدم نوی شوید، از جمیع گناهان توبه کنید، خودتان را به خدا برسانید و در سایه حضرت مهدی □ قرار بگیرید...^{۱۱}

در مورد دیگری فرموده‌اند:

یکی از عزیزترین مکان‌های عبادت نیز این‌جا (مسجد مقدس جمکران) می‌باشد.^{۱۲}

آیه‌الله مصباح یزدی نیز در سخن‌رانی در جمع مشتاقان حضرت در آن مکان مقدس فرموده‌اند:

سفارش من به شما جوانان و نوجوانان عزیز این است که... در کسب علوم و معارف اهل‌بیت □ کوتاهی نکنید، بلکه بکوشید همواره ایمانتان را تقویت کنید و دل‌هایتان را همیشه نورانی و از آلودگی‌های گناه پاک نگه‌دارید.^{۱۳}

این نماد دینی کارکردهای مثبت اجتماعی هم دارد، مثل گردهم‌آیی مؤمنان در مکانی پیرامون یک محور و ایجاد مشارکت پیاپی میان آنان که این هم نکته مثبت و خوبی است، اما اگر فقط به حیثیت نماد بودن آن پرداخته شود و یا توجه بیشتری به آن شود، آسیب خواهد بود، یعنی دال بر مدلول اولویت پیدا کند. به بیان دیگر، توجه افراطی یا محض به نماد آن است که معنا و حقیقت پنهان یا کمرنگ گردد و بازار ظاهر رونق بیشتری بگیرد. نمونه‌هایی از نمادگرایی افراطی در امر مهدویت:

یکم. اصل شدن حضور در جمکران به طوری که برخی از زائران فقط آمدن به آن مسجد مقدس برایشان موضوعیت دارد، بدون این‌که توجه داشته باشند این مکان می‌تواند و باید زمینه رسیدن به رشد فکری و معنوی و رفتاری باشد، دلیل بر این‌که برای برخی خود آمدن موضوعیت پیدا کرده، آن است که تغییری در رفتار آن دسته از زائران ایجاد نمی‌شود و حتی برخی در همان

مکان اعمالی انجام می‌دهند که قطعاً در تعارض با آن چیزی است که آن مکان، نماد و نشان‌دهنده آن است، یعنی عبودیت و بندگی و نزدیکی به حجت خدا.

دوم. اگر مسجد مقدّس جمکران نمادی است از معنویت و بندگی و حضرت صاحب‌الامر □، پس در همه لحظه‌های زمانی نمایان‌کننده این مطلب می‌تواند باشد، نه فقط در شب چهارشنبه و به نظر می‌رسد این که تنها در آن شب سیل عظیمی از زائران به آن مکان تشریف می‌آورند، گرچه بسیار بجا و نیکوست، چندان وجه علمی و دینی ندارد. تنها مستند آن دستور امام به حسن مثله جمکرانی است، مبنی بر ذبح گوسفند و توزیع گوشت آن در روز چهارشنبه میان زائران. لذا برخی چنین برداشت کرده‌اند که شب چهارشنبه در نظر حضرت بوده است.^{۱۴} به غیر از این برداشت سلیقه‌ای، مدرک معتبری درباره تأکید حضور در شب چهارشنبه یافت نشده، حتی در سیره برخی بزرگان هم که به مشرف شدن به آن مکان عرشی مقید بوده‌اند نیز این مطلب شهرتی ندارد که مثلاً فلان عالم فقط در شب‌های چهارشنبه در مسجد حضور می‌یافته است.^{۱۵}

سوم. بعد از توجّه به نماد دیگر احساس وظیفه‌ای در وجود خود نبیند و همین را برای خود غنیمت شمارد و به همان راضی باشد و احساس کند وظیفه خود را با آمدن به مسجد و دیدن آن مکان انجام داده است و حتی گاهی آن قدر جذب آن نماد شود که از محتوا و آنچه این نماد بیان‌کننده آن است، غافل گردد.

نمونه‌های بارز دیگر از توجّه افراطی به نمادها در مهدویت‌گرایی جشن‌های نیمه شعبان است که بسیاری از مشتاقان جوان مهدی‌باور، مدّت‌ها پیش از نیمه شعبان برای تزیین و چراغانی محل و کوچه و خیابان خود می‌کوشند و به همین نکته بسنده می‌کنند و یا دست‌کم آن‌طور که انتظار می‌رود به ماورای آن نمادها توجّه چندانی نمی‌کنند. جای تأسف دارد که در برخی موارد حتی در قالب همین نمادها، به اموری پرداخته می‌شود که هیچ‌سختی با صاحب نماد ندارد، مثل پخش ترانه‌ها و یا اختلاط‌های زن و مرد و نگاه‌های مسموم.

نتیجه این که جمکران و جشن‌های نیمه شعبان، به منزله نمادی برای حضرت باید به گونه‌ای باشد که در قالب توجّه به آن، با فرهنگ مهدویت بتوان آشنا شد و آن را در وجود خود و جامعه بتوان نهادینه نمود.

اما برخی از سیاست‌های فرهنگی مسجد جمکران نیز طوری است که به نظر می‌رسد به جنبه حقیقی و مدلول آن کمتر توجّه دارند، یا دست‌کم آن‌طور که شاید بدان توجّه نمی‌کنند که در ادامه، برای نمونه به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

چهارم. گاهی اوقات غلبه زیباسازی به گونه‌ای است که افراد از ورای نماد غافل می‌شوند، چنان‌که برخی تلاش‌های فرهنگی هم توان هدایت‌گری خود به سمت ماورای نماد را از دست می‌دهند. برای نمونه چند مورد بیان می‌شود:

- روشن کردن اطراف محراب مسجد مقدّس با چراغ‌های سبز؛

- زینت کردن اطراف چاه عریضه با چراغ‌های سبز و تابلوهای سبزنا مزین کردن،

اگر مسجد مقدّس
جمکران نمادی
است از معنویت و
بندگی و حضرت
صاحب‌الامر □، پس
در همه لحظه‌های
زمانی نمایان‌کننده
این مطلب می‌تواند
باشد، نه فقط در شب
چهارشنبه و به نظر
می‌رسد این که تنها در
آن شب سیل عظیمی
از زائران به آن مکان
تشریف می‌آورند،
گرچه بسیار بجا و
نیکوست، چندان وجه
علمی و دینی ندارد

حتی محفظه آهنی که روی چاه نصب شده نیز رنگ سبز دارد؛
- اختصاص یک یا دو کیوسک (که آنها نیز با رنگ سبز تزیین شده و در شب‌ها لامپ مهتابی سبز در بیرون آن روشن است) مخصوص فروش برگه‌های عریضه؛
پنجم. اموری برای جذب هدایا بر راه‌نمایی‌های دینی غلبه دارد:

- وجود دو مکان ثابت مکعب شکل با دو گنبد فیروزه‌ای در بدو ورود به مسجد برای اخذ هدایای مردم که یکی از آنها در طول ایام هفته باز است و اطراف آن نیز از بیرون با لامپ سبز زینت شده است؛

- وجود چند کیوسک مخصوص جذب هدایا با ظاهری زیبا و امکانات مناسب و رنگ سبز در مقایسه با کیوسک‌های پاسخ به سؤالات شرعی و دینی و شبهات اعتقادی که تنها چند مورد و با رنگ قهوه‌ای سوخته است؛

- وجود دو صندوق شیشه‌ای که داخل آنها مهتابی سبز رنگ روشن است، در اطراف محراب مقدّس برای هدایای مردم و جالب است که در پایین همان صندوق‌ها با پارچه مخملی سبز رنگ این آیه شریفه نوشته شده: «وَمَنْ يُعْمَرْ مَسْجِدَ اللَّهِ»^{۱۴} و ذیل آن نوشته: «خداوند کریم هدایای شما مؤمنین را به مسجد مقدّس جمکران قبول نماید.»

گفتنی است، تعداد کیوسک‌های جذب هدایا هجده عدد، تعداد صندوق‌های ثابت که در سطح حیاط مسجد نصب شده آن‌هم با رنگی سبز و نصب پوستر صاحب‌الزمان روی آن ۳۳ صندوق است. شب‌های چهارشنبه تعداد زیادی صندوق سیار نیز در گوشه و کنار برای جذب هدایا گذاشته می‌شود، به ویژه ورودی‌های مسجد. اما تعداد کیوسک‌های پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی و اعتقادی در مجموع پنج عدد است. گذشته از این که مکان نصب کیوسک‌های جذب هدایا بیشتر در مکان‌های حسّاس و پر تردد مثل ورودی چاه عریضه و مسجد مقدّس است، ولی مکان نصب کیوسک‌های پاسخ به سؤالات بیشتر مکان‌هایی خلوت‌تر است. البته شاید از آن‌رو باشد که سؤال‌کننده راحت‌تر سؤالش را بتواند مطرح نماید که پذیرفتنی است، ولی سؤال‌کننده در بیرون کیوسک نباید بایستد و باید مکان مناسبی در داخل کیوسک برای او فراهم باشد تا راحت‌تر و بدون دغدغه بتواند بپرسد.

- برای جذب هدایا به ویژه چند کیوسک و صندوق به طور شبانه‌روزی آماده دریافت هستند، اما در مورد پاسخ‌گویی به سؤالات، بیشتر در شب‌های چهارشنبه فعال است.
از عوارض توجّه افراطی به نمادها، غفلت از امور اصلی و مهم می‌تواند باشد که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. در سراسر فضای مسجد و حیاط چند تابلوی تبلیغاتی با کیفیت پایین و غیرجذاب نصب شده که بنابر بررسی معلوم شد توجّه زائران به آنها بسیار محدود است. البته مطالب خوبی داخل آنها نصب شده بود، ولی از جهت قالب چندان جذاب نبود؛ هم از جهت نوع کاغذ و طراحی و هم از جهت سبک نگارش. برای نمونه، بر یکی از تابلوها چنین اطلاع‌رسانی کرده‌اند: عکس حضرت امام و مقام معظم رهبری و اطلاعیه‌ای درباره جذب سرباز وظیفه برای خدمت در مسجد جمکران، اعلام برنامه هفتگی مسجد، مسئله شرعی (حکم سقط جنین از منظر مراجع تقلید) و یک روایت اخلاقی و اعمال مسجد مقدّس.

۲. در سراسر مسجد چند پارچه نصب شده که زائران را به رعایت برخی امور اخلاقی دعوت می‌کند:
- حجاب پاس‌داری از خون شهیدان است؛
- برادر نگاهت را و خواهر حجابت را به خاطر امام زمان حفظ کن؛

- خواهرم حفظ حجاب خواست امام زمان است؛
- چادر حجاب فاطمی است.

جالب است که از نوع پیام‌های این نوشته‌ها می‌توان پی برد که مسئولان خدمت‌گذار و زحمت‌کش فرهنگی آن مکان شریف نیز متوجه شده‌اند که برخی زائران ناهنجاری‌هایی مرتکب می‌شوند، ولی کیفیت آن پارچه‌ها بسیار ناخایست بود، چنان که برخی از آنها رنگ و رو رفته و بسیار نازیبا می‌نمود، به ویژه پارچه‌ای که زیر درختان در اطراف چاه عریضه نصب شده بود که آغشته به فضولات پرندگان به چشم می‌آمد.

- تعداد افراد فعال در واحد فرهنگی مسجد، به گفته مسئول واحد فرهنگی چهار نفر کادر ثابت است. البته در شب‌های چهارشنبه حدود ۲۵ نفر طلبه و روحانی برای پاسخ‌گویی به سؤالات در مسجد به صورت افتخاری حضور پیدا کنند.
- بودجه‌ای که به امور فرهنگی اختصاص می‌یابد، به گفته

مسئول آن، در هر ماه به سه میلیون تومان هم نمی‌رسد که این مبلغ باید برای هزینه سخن‌ران، مداح، نیروهای ثابت و غیر ثابت، فعالیت‌های فرهنگی دیگر و... بشود. پی‌آمدهای منفی توجّه افراطی به نمادها برای مهدی‌باوران نیز امور ذیل می‌تواند باشد:

- عدم تحرّک و پویایی درونی و روحی در عین فعالیت‌های جسمانی فردی و اجتماعی به طوری که رعایت حقوق یک‌دیگر در آن تجمّعات گاهی اوقات کمرنگ می‌شود و این‌گونه نیست که هر هفته از هفته قبل، رشد مثبتی در جهت کیفی داشته باشد.

- گرایش به موعود و حضرت حجت □ در سطح و عدم تعمّق در حقیقت انتظار و وظایف عصر غیبت، به ویژه مثل عکس یادگاری گرفتن و فیلم‌برداری از گنبد مسجد، محراب مسجد و دیگر مکان‌ها که به صورت امری رایج و عمومی در آمده، یا بسنده کردن به خرید سوغاتی (عطر جمران) که خود امر پسندیده‌ای است، آسیب به شمار می‌رود.

- انجام و شیوع برخی اعمال و حرکات جمعی که با آن چه نماد آن را بیان می‌کند، هیچ سنخیتی ندارد، یا حداقل سنخیت را داراست، مثل انجام برخی امور ناهنجار اخلاقی از قبیل عدم رعایت پوشش اسلامی، ایجاد مزاحمت برای یک‌دیگر، عدم نگاه داشتن چشم و...

۲. ابزارانگاری مهدویت‌گرایی

دومین آسیب در حیطه رفتارهای مهدی‌باوران که کمی رواج یافته، استفاده ابزاری از نام و یاد حضرت برای منافع دنیوی صرف است. بهره‌مندی از نام و یاد حضرت تنها برای تأمین منابع روحی و روانی و نه دنیوی خود نوعی آسیب است، مثل آمدن برخی زائران که تنها برای آرامش روح و روان خود و نجات از سرخوردگی به آن مکان شریف می‌آیند. برخی از مهدی‌باوران عزیز چهل صباح دعای عهد را تلاوت می‌کنند و آن‌گاه آن را رها می‌کنند؛ چون برای دیدن حضرت در دنیا و یا رجعت خواندن این دعا را مطلوب شنیده‌اند. آیه‌الله مصباح در این زمینه می‌فرماید:

هر عاشقی به طور طبیعی دوست دارد با معشوق خویش ارتباطی برقرار کند... و از دیدار و هم‌نشینی با او لذت ببرد، در چنین عشقی خودخواهی وجود دارد، اما عاشق پاک‌باخته، در اندیشه التذاذ خودش هم نیست... دیگر در این اندیشه نیست که از او چیزی دریافت کند و بهره‌ای ببرد.^{۱۷}

به بیان دیگر، این که فقط حسّ نیازمندی انسان را سوی مهدی □ بکشاند، خود نوعی آسیب است، مثل نیازهای جسمی و نیاز به آرامش، چنان‌که اگر آن مشکل را نمی‌داشت یا از طریق دیگر حل‌شدنی بود، شاید سراغ حضرت نمی‌رفت.

نمونه‌هایی از این آسیب در رسیدن به مقاصد دنیوی و فردی چنین است:

یکم. چاپ و نشر کتب و مقالات و مجلات پیرامون حضرت با محتوای ضعیف جهت کسب درآمد یا کسب موقعیت که متأسفانه برخی از کتاب‌ها که پیرامون حضرت نوشته

بهره‌مندی از نام و یاد حضرت تنها برای تأمین منابع روحی و روانی و نه دنیوی خود نوعی آسیب است، مثل آمدن برخی زائران که تنها برای آرامش روح و روان خود و نجات از سرخوردگی به آن مکان شریف می‌آیند

یا مقالاتی که چاپ می‌شود، چندان بار معرفتی ندارد و از نظر محتوایی بسیار ضعیف است.

دوم. گاه مشاهده شده که برخی مقالات که برای همایشی پیرامون حضرت ارسال شده، فتوکپی مقاله‌ای بوده که پیش‌تر در نشریه‌ای دیگر چاپ شده بوده و کسی آن را به نام خود آن هم بدون هیچ تغییری برای همایش فرستاده است.

سوم. گاه رانندگان محترمی که در مسیر قم - جمکران مسافرکشی می‌کنند و مسافران را به آن مکان مقدس می‌رسانند، از زائران مبلغ ناعادلانه‌ای حتی بیشتر از کرایه‌ای که تصویب شده دریافت می‌کنند. این مشکل برای زائران غریب و در روزهایی مثل شب‌های چهارشنبه و ایام نیمه‌شعبان، بیشتر نمایان است، چنان‌که در شب نیمه‌شعبان امسال (۱۳۸۶ شمسی) موتورسیکلت‌های مسافربر از هر مسافر از فلکه ۷۲ تن (ورودی قم از سمت تهران تا جمکران) مبلغ سه هزار تومان می‌گرفتند. ناگفته نماند تازگی خودروهای مسافرکش مسیر قم - جمکران در شب‌های چهارشنبه کمی سازمان‌دهی شده‌اند و نظم نسبی حاکم شده است.

چهارم. مغازه‌ها و بازار اطراف مسجد مقدس جمکران بیشترین آسیب‌ها و ناهنجاری‌های مورد نظر (و سایر ناهنجاری‌های اخلاقی) را می‌پذیرند که پیش از پرداختن به آن ذکر دو مقدمه لازم است:

مقدمه نخست: بازارچه‌ای در ضلع شرقی مسجد مقدس جمکران واقع شده است که از این‌رو، ورودی‌های پنج و شش، از شلوغ‌ترین ورودی‌ها به مسجد در شب‌های چهارشنبه شده؛ چرا که پارکینگ وسایل نقلیه کاروان‌هایی که از شهرستان‌ها می‌آیند، در پشت بازارچه است، به طوری که تقریباً بسیاری از زائران از کنار یا داخل بازارچه باید بگذرند تا وارد فضای مسجد مقدس جمکران بشوند.

مقدمه دوم: نام بازارچه «مجموعه خدماتی - رفاهی پانزده شعبان» است. بسیاری از مغازه‌ها را به کلمه‌های مذهبی نام گذاردند که به چند مورد اشاره می‌شود:

ساندویچ مهدی، سوپر مارکت فدک، سوهان میلاد نور، محصولات فرهنگی فدک، محصولات فرهنگی یاس کبود، عطر جمکران، ساندویچ ولی عصر، فروش گاه صالح، فروش گاه ملیکا، آدینه، ساندویچ موعود، محصولات فرهنگی خورشید آل یاسین،

سوهان سیدحسینی، سوهان میلاد، خرازی مهدی، فروشگاه ولی عصر، بوستان فرهنگی قائم، گل مریم، سالن غذاخوری نرجس.

به نظر می‌رسد انتخاب نام مغازه‌ها به اختیار خود صاحب مغازه‌ها بوده، یعنی مسئولان اجباری برای نام‌های مذهبی نداشته‌اند؛ چون برخی مغازه‌ها نام‌های معمولی و غیرمذهبی انتخاب کرده‌اند.

اما آسیب‌های این بخش:

یکم. گرانی قیمت کالاها و خوراکی‌ها در مغازه‌هایی که به نام حضرت مزین است. در واقع گویی از نام حضرت برای جذب مشتری و نفع مادی بهره‌برداری می‌شود.

دوم. فروش کالاها و محصولات که هیچ تناسب و سنخیتی با آن مکان مقدس ندارد، آن هم در مغازه‌هایی که نام مذهبی و حتی مرتبط با حضرت مهدی □ را انتخاب کرده‌اند و در بیشتر موارد نوارهای مداحی مربوط به حضرت در آنها پخش می‌شود، ولی به نام حضرت در پی فروش کالاهایی هستند که مشتری‌هایی خاص دارد (بیشتر دختران و پسران جوان) و از این طریق در پی کسب درآمد هستند؛ چون سلیقه و تقاضای مشتری برایشان مهم است. لذا بر همان اساس جنس می‌آورند و نام حضرت را بر مغازه می‌گذارند، تا جنبه تقدسی آن هم حفظ شود و از جهت دیداری زائر را به خود بکشد و با پخش نوار هم از جهت شنیداری زائران را جذب کنند. نمونه‌هایی از کالاهایی که در بیشتر مغازه‌ها به جز مغازه‌های کتاب فروشی (دو مغازه) و مغازه‌های خوراکی به فروش می‌رود:

- انواع و اقسام عروسک‌ها در اندازه‌های مختلف و با رنگ‌های متنوع از عروسک دارا و سارا تا عروسک باربی و حتی عروسک‌هایی که تمام اندام آنها نمایان است؛

- مجسمه‌های متعدد از انسان و حیوانات مختلف به ویژه

مجسمه‌های عروس و داماد با وضعی بسیار زننده؛

- آلات و ابزار موسیقی البته از نوع اسباب‌بازی آن در پشت ویترین بسیاری از مغازه‌ها که برای فروش به اندازه کافی داشتند؛

- فروش انواع و اقسام نوارهای موسیقی محلی و غیره و آلبوم‌های متعدد خوانندگان مختلف؛

- فروش اسباب و وسایل سرکاری که برخی بسیار زننده است،

مانند چای بادآور، اسپری بدبو، بادکنک بی‌ادب، چسب بدبو و... .

- فروش لوازم آرایشی برای خانم‌ها.

گفتنی است که معمولاً در کنار مکان‌های زیارتی که زائران و مشتاقان فراوانی دارد، بازار خرید و فروش و تهیه سوغاتی نیز گرم بوده است، به ویژه که در آموزه‌های دین هم تهیه سوغاتی به زائر سفارش شده است،^{۱۸} ولی در هر حال ایجاد سنخیت بین مکان مذهبی (چنان‌که در نام مغازه‌ها نمایان بود و حتی برخی بر روی شیشه مغازه‌ها جملاتی نوشته بودند که یاد حضرت را زنده می‌کرد، مثل بر جمال مهدی صلوات، اللهم عجل لولیک الفرج و... یا تصاویری که از گنبد مسجد جمکران بر روی برخی مغازه‌ها نصب بود و...) و کالاهای اقتصادی که در آن مکان به فروش می‌رسد نیز ضروری است.

۳. قشری‌گری

گردهم‌آیی تعدادی انسان هم‌فکر و هم‌عقیده پیرامون یک محور به ویژه در یک شب خاص و ساعات محدود فرصت بسیار مناسبی برای بهره‌برداری مفید و حداکثری هم برای زائران و هم برای مسئولان آن مسجد محترم است. جامعه‌شناسان این فرصت‌های عظیم را زمینه‌ای برای کسب سرمایه اجتماعی (Social capital) می‌دانند. سرمایه اجتماعی هم‌ردیف و بلکه بالاتر از سرمایه اقتصادی و انسانی است؛ چون هرچه سرمایه اجتماعی بیشتر و باکیفیت‌تر باشد، از دیگر سرمایه‌ها نیز بهتر می‌توان بهره برد. در تعریف سرمایه اجتماعی گفته شده که ویژگی‌هایی از یک جامعه یا گروه اجتماعی است که ظرفیت سازمان‌دهی جمعی و داوطلبانه برای حل مشکلات متقابل یا مسائل عمومی را افزایش می‌دهد، مثل رابطه متقابل داشتن، رفتار غیر خودخواهانه داشتن و...^{۱۹} از جمله ویژگی‌ها که اگر در یک گروه یا جامعه باشد، جزء سرمایه‌های اجتماعی آن مجموعه به حساب می‌آید، موارد ذیل را می‌توان نام برد: جهان‌بینی واحد، ارزش‌های مشترک، هنجارهای یک‌دست، روحیه عدالت‌خواهی، اعتماد میان افراد، تعاون، هم‌دلی و... .

بنابراین، گردهم‌آیی مشتاقان حضرت در مسجد مقدس جمکران خصوصاً در سه‌شنبه شب که خیل عظیمی از مشتاقان حضور پیدا می‌کنند، بستر و زمینه‌ای مناسب برای تقویت سرمایه اجتماعی می‌تواند باشد که توانایی و ظرفیت‌هایی فراوان برای اصلاح و حل بسیاری از مشکلات جامعه را دارد، مثل تقویت فرهنگ دینی، گسترش ارزش‌ها و هنجارها و در مجموع بالا بردن کیفیت و کمیت سرمایه‌های اجتماعی. برای نمونه، از مشکلات فعلی جامعه ما فرهنگ فردگرایی افراطی در برابر گرایش به جمع و حس تعاون و هم‌یاری است که دین به آن بسیار سفارش کرده^{۲۰} و از خودمهوری و خودبینی مذمت نموده است. خودبینی و لذت‌جویی و رعایت نکردن حقوق دیگران، ناپسند است،^{۲۱} اما بر ایثار و خدمت به دیگران بسیار سفارش شده است. می‌توان چنین روحیات مثبت و دینی را در این اجتماع عظیم ترویج کرد، یعنی مسئولان محترم فرهنگی مسجد

گردهم‌آیی مشتاقان
حضرت در مسجد
مقدس جمکران
خصوصاً در
سه‌شنبه شب که
خیل عظیمی از
مشتاقان حضور
پیدا می‌کنند، بستر
و زمینه‌ای مناسب
برای تقویت سرمایه
اجتماعی می‌تواند
باشد

جمکران چنان برنامه‌ریزی می‌توانند کنند که عاشقان حضرت به چنین ویژگی‌های اخلاقی آراسته شوند که حضرت بقیة الله □ هم بسیار به آنها توجه دارد و از ویژگی‌های رفتاری آن حضرت به شمار می‌روند^{۲۲} و از طرفی از وظایف منتظران نیز شمرده شده است.^{۲۳} از سویی، خود زائران نیز با بهره‌گیری صحیح و تعمق در معارف مهدوی خود را به ویژگی‌های منتظر واقعی باید آراسته نمایند و جامعه منتظر را پدید آورند. اما باید اعتراف کرد از این سرمایه عظیم و پربرکت چنان که باید استفاده نمی‌شود.

برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

- برخی از زائران بیشتر در پی حل مشکلات مالی، جسمی و زندگی شخصی خود هستند (فردگرایی) و از حضرت خواهان رفع آن هستند. این نکته در پرسش‌هایی که از افراد شد، کاملاً نمایان بود، چنان که بیشتر افرادی که عریضه می‌نوشتند و در چاه مخصوص می‌انداختند، رفع نیازهای معمولی زندگی را خواهان بودند؛

- گرایش شدید و زیاد زائران به سمت چاه عریضه، خود دلیل دیگری بر استفاده نکردن مناسب و پربرکت از این مکان شریف است، چنان که بنابر بررسی حضوری و همراه با مشاهده، در شب چهارشنبه بین ساعت هشت تا ده (اوج شلوغی مسجد و برنامه‌های فرهنگی) در هر دقیقه حدود بیست نفر فقط از آقایان (شواهد نشان می‌دهد گرایش خانم‌ها بیشتر بوده و مسئول فروش عریضه نیز تأکید کرد) وارد محوطه می‌شدند و به طور متوسط ده دقیقه وقت می‌گذاشتند (از تهیه برگ مخصوص عریضه گرفته تا نوشتن و انداختن و بوسیدن در چاه و احیاناً تصویری از آن مکان برداشتن).

همچنین بنابر گفته مسئول فروش برگ عریضه، به طور متوسط هر شب چهارشنبه بین شش الی هفت هزار برگ عریضه فروخته می‌شود و جالب این که اوج فعالیت فرهنگی مسجد در همان ساعات بین هشت تا ده شب است، از سخن‌رانی تا دعای توسل و مداحی. اگر فرض را بر شش هزار نفر قرار دهیم و هر فرد ده دقیقه وقت صرف کند، مجموعاً شصت هزار دقیقه برای کارهای فردی صرف شده است و...؛

- از موارد دیگر بهره‌برداری نکردن مفید در آن مکان شریف، وجود صف‌های طولانی برای دریافت غذای متبرک در جلوی

مهدیه فدک (خارج از فضای عمومی مسجد به طوری که صدای بلندگوها هم نمی‌آید) است، چنان که به گفته یکی از مسئولان تهیه و توزیع آب‌گوشت نذری به طور متوسط در هر شب چهارشنبه ۲۰ الی ۲۲ هزار نفر را سرویس می‌دهند و آن چه از بررسی‌ها به دست آمد، هر زائر حداقل نیم ساعت در صف غذا معطل می‌شود، علاوه بر این که چندین مکان در داخل حیاط مسجد آب‌جوش و چای می‌دهند که عده‌ای هم آن جا صف می‌کشند. علاوه بر همه اینها زائران وقت زیادی برای تهیه عکس و فیلم‌برداری از خود و خانواده می‌کنند که اگر به طور متوسط هر زائر فقط پنج دقیقه وقت برای این کار بگذارد و ما فرض بر آن بگذاریم که در هر شب چهارشنبه پنجاه هزار نفر زائر در مسجد حضور داشته باشند، چیزی برابر با ۲۵۰ هزار دقیقه (بیشتر از چهار هزار ساعت) وقت تلف می‌شود. علاوه بر همه اینها، فرصت‌های بسیاری است که تعداد زیادی از زائران به ویژه جوان‌ترها در بازارچه هم‌جوار مسجد، برای تهیه سوغاتی می‌گذرانند.

- سطحی‌نگری و قشری‌گری به جای تعمق و دقت‌های علمی حتی در کتب منتشر شده پیرامون حضرت نیز زیاد به چشم می‌خورد. آیه الله استادی در این زمینه می‌فرماید:

ذکر روایات غیر صحیح و متشابه در امر مهدویت به جای ذکر فقط روایات موثق و قابل اعتماد و محکم... اگر گرایش به مهدی جزء اعتقادات مردم می‌باشد، چطور می‌تواند به روایاتی ضعیف استناد کرد؟ چرا دقت نکنیم... باید دید روایت مستند است و موثق، بعد با اصول کلی دین سازگار است، آن وقت نقل کرد.^{۲۴}

از جمله انتشارات فعال در امر چاپ کتب پیرامون حضرت، واحد انتشارات مسجد مقدس جمکران است که تلاش‌های وسیعی در این زمینه انجام می‌دهد، ولی به نظر می‌آید سیاست حاکم بر آن مجموعه، همین سطحی‌نگری در چاپ کتب است، چنان که کمتر کتاب علمی و عمیق در امر مهدویت توسط آن مرکز به چاپ می‌رسد و حتی در یک مورد کتابی توسط آن انتشارات چاپ شده که به نظر برخی محققان و اندیشه‌ورزان ضرر آن بیشتر از نفعش است،^{۲۵} یا این که ضرورتی در چاپ آن دیده نمی‌شود؛ چون کتب مفیدتری در همان زمینه وجود دارد. این کتاب ترجمه مرحوم آقای

محمدحسن ارومیه‌ای (مرحوم آقای علی دوانی، ارومیه‌ای را صحیح می‌دانند) تحت عنوان «مهدی موعود» بر جلد سیزدهم بحارالانوار. در مقدمه بر این کتاب، آن را ترجمه نفیسی از سیزدهمین جلد بحارالانوار دانسته‌اند که یکی از عالمان سرشناس قرن سیزده نوشته و بالاتر این که در مقدمه ادعا شده که ترجمه این کتاب کوشیده ضعف‌های ترجمه‌های دیگر را جبران نماید.^{۲۶} ترجمه آقای ارومیه‌ای، برای نخستین بار در عهد قاجار چاپ شده^{۲۷} و تا به حال هشت بار توسط انتشارات مسجد مقدس جمکران نیز چاپ شده است. محقق و تاریخ‌پژوه معاصر مرحوم آقای علی دوانی در مقدمه‌ای بر ابتدای کتاب «مهدی موعود» که البته به امر آیه‌الله بروجردی به ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار پرداخته، چنین آورده:

... مرحوم محمدحسین سیستانی ... وصیت کرده بود... یکی از نویسندگان روحانی جلد سیزده بحارالانوار را که درباره امام زمان است، به سبک نگارش روز ترجمه کند و با مقدمه مفصل و توضیحات لازم منتشر سازد و از این راه دست‌برد فرقه ضاله بهایی به آن کتاب را بر ملا سازد و جلو تبلیغات سوء آنان را با نشان دادن ترجمه آن توسط ملاحسن ارومی [همان مهدی موعود دو جلدی که انتشارات مسجد مقدس جمکران تا به حال هشت بار چاپ نموده است] به راه انداخته بودند را بگیرد... ملاحسن ارومی جلد سیزده بحارالانوار را در یک صد سال قبل... ترجمه نموده... این ترجمه خشک و خالی از تذکرات لازم... دست‌آویز خوبی برای فرقه ضاله بهایی، ایادی استعمار پیر انگلیس... ببینید این کتاب جلد سیزده بحارالانوار علامه مجلسی است که ملاحسن ارومی از علمای مسلمین آن را ترجمه کرده است و از طرفی توسط کتاب فروشی اسلامیة قم منتشر شده است. پس کتاب مال بهایی‌ها نیست و حالا ببینید در این جا و آن جای کتاب چه چیزهایی از آیات و روایات درباره عقاید ما بهایی‌هاست. سپس مواردی از آن را که قبلاً آماده ساخته بودند، به اغنام الله و مسلمانان بی‌اطلاع از واقع مسئله امام زمان، نشان می‌دادند و از این راه با تردستی و شیطنت اذهان خالی آنها را از این تلقینات سوء پر می‌کردند و باعث انحراف و جذب آنها به مسلک خرافی و استعماری بهایی می‌شدند.^{۲۸}

به گفته مرحوم دوانی، آیه‌الله بروجردی به ایشان فرموده‌اند که چون مرحوم محمدحسین سیستانی ثلث اموال خود را وصیت کرده که جلد سیزده بحار ترجمه شود، شما این کار را انجام دهید و جلوی سوءاستفاده بهائیت را از آن بگیرید و هر جا آنان به نفع خود بهره‌برداری نموده‌اند، نقد کنید و در پاورقی توضیح دهید.

شما [علی دوانی] کتب فرقه ضاله را مطالعه کنید و هر جا آنها نوشته‌اند: مجلسی در سیزده بحار می‌گوید و با لطایف‌الحیل و شیطنت آن مورد را با مقاصد سوء و شیطانی خود تطبیق کرده‌اند... شما در مقدمه یا در پاورقی توضیح دهید که مطلب چنین نیست و حدیث به این دلیل و آن دلیل ضعیف یا مجهول است، یا چیزی از آن انداخته‌اند یا به آن اضافه کرده‌اند یا ترجمه سابق گنگ و نامفهوم است.

چرا واحد انتشارات مسجد مقدّس جمکران با این که هنوز فرقه ضالّه بهائیت فعال است، بر چاپ آن کتاب اصرار دارد، آن هم بدون هیچ توضیح و رفع ابهامی از آن کتاب، در حالی که برخلاف ترجمه مرحوم آقای دوانی که هم دقت‌های لازم را داشته و هم جلوی سوءاستفاده را گرفته و مدت یک‌سال و نیم برای ترجمه آن وقت گذاشته و به تأیید آیة‌الله بروجردی نیز رسیده، ترجمه آن نامفهوم است.

ترجمه آقای ارومیه‌ای علاوه بر این که روان نیست و پیچیده است، زمینه سوء استفاده بهائی‌ها را می‌تواند فراهم کند. از طرفی، خود مرحوم ارومیه‌ای نیز در مقدمه ترجمه خود به ضعف و ناآمادگی خود برای ترجمه اشاره می‌کند (با دقت در متن به غیر سلیس بودن آن می‌توان پی برد). در مقدمه همان کتاب که توسط مسجد مقدّس جمکران چاپ شده، آمده است:

... با این که به سبب تلاطم امواج فتن و تهاجم امواج محن و ناسازگاری زمان نسبت به خود و یاران به پریشانی خاطر و تفرّق حواس و مشاعر ابتلا داشتم، خلعت عربیت را از بر و دوش غفرانی معانی آن خلع به لغت فارسی نقل نمودم... به طرزی که تطابق مضامین ترجمه را با اصل کتاب در جمیع ابواب مرعی و منظور داشتم، مگر در بعضی از مواضع مشکله و عبارات معطله.

نکته دیگر این که آقای ارومیه‌ای محقق مشهوری نبوده است، چنان که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی از او فقط به عنوان یکی از دانش‌مندان و ادیبان روزگار خویش نام می‌برد، حال آن که واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران در مقدمه بر همان ترجمه او را از علمای بارز قرن سیزده معرفی کرده است.^{۳۹}

مطلب پایانی این که ترجمه آقای ارومیه‌ای یک‌بار پس از انقلاب توسط انتشارات اسلامی چاپ شد که با اعتراض برخی اندیشه‌ورزان از چاپ مجدد آن جلوگیری کردند، ولی بار دیگر توسط انتشارات مسجد مقدّس جمکران منتشر شد.

شهید مطهری، متفکر و اندیشه‌ورز معاصر، در زمینه چاپ و نشر کتب مذهبی و ضعف‌های موجود آن می‌فرمایند:

انتشارات مذهبی از نظر نظم وضع نامطلوبی دارد. بگذریم از آثار و نوشته‌هایی که اساساً مضر و مایه بی‌آبرویی است.

آثار و نوشته‌های مفید و سودمند ما نیز با برآورد قبلی و براساس محاسبه احتیاجات و درجه‌بندی ضرورت‌ها بنا نشده است. هرکس به سلیقه خود آنچه را که مفید می‌داند می‌نویسد و منتشر می‌کند. چه مسائل ضروری و لازم که یک کتاب هم درباره‌اش نوشته نشده است.^{۴۰}

حضرت امام خمینی □ بنیان‌گذار انقلاب که انقلاب ما را مقدمه ظهور می‌دانست،^{۴۱} در زمینه چاپ و نشر کتب می‌فرماید:

کتاب‌هایی را که می‌خواهید منتشر کنید حتماً بدهید عده‌ای از فضلا بخوانند و نظر بدهند و خودتان دقیقاً بررسی کنید... توجه داشته باشید کتاب‌ها و چیزهای دیگری که از قم منتشر می‌شود، غیر از کتاب‌هایی است که در سایر شهرها منتشر می‌شود. قم شهر علم و اسلام است، اگر خطایی از قم منتشر شود، در دنیا علم می‌شود. این موضوع باید مورد توجه باشد که از قم چیز خلافی منتشر نشود.^{۴۲}

۴. ارتباط گسسته و مقطعی

از جمله آسیب‌های اجتماعی در گرایش به مهدی □، ایجاد رابطه موقت و گسسته با حضرت است، اعم از ارتباط مقطعی در زمانی خاص مثل روز جمعه یا شب چهارشنبه یا روز و شب نیمه‌شعبان، یا ارتباط در مکان‌های خاص مثل مسجد مقدّس جمکران، مهدیه، مسجد سهله، محل برگزاری دعای ندبه و...

بنابر روایات، این گرایش باید پیوسته باشد و در همه عرصه‌های زندگی حضور داشته باشد. لذا بنابر روایات «إنتظروا الفرج مساءً و صباحاً؛ هر صبح و شام منتظر فرج باشید» و روایاتی که به انتظار سفارش کرده‌اند، قید زمانی و مکانی ندارند، بلکه مطلق هستند و شامل تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌شوند. حضور در جمکران، مهدیه، دعای ندبه، خواندن دعای فرج و سلامتی حضرت و... از مصادیق انتظار است، نه تمام آن. هم‌چنین سفارش به پی‌گیری و خواندن برخی دعاها در عصر غیبت، مثل دعای «اللهم عَزِّمْنِي نَفْسَك...»^{۴۳} در رفتار برخی از منتظران و مهدی‌باوران، گرایش به مهدی □ در همین تظاهرات بیرونی خلاصه شده، نه این که مهدی‌گرایی پیاپی در سطح رفتارهای آنان اعم از رفتارهای فردی

و اجتماعی جاری و ساری باشد.

برای نمونه، بسیاری از مهدی‌باوران عزیز فقط در این گونه زمان‌ها و مکان‌ها به یاد حضرت هستند و خود در پی کسب معارف و اندیشه‌های مهدوی نیستند. لذا یاد و نام حضرت در مکان‌ها و زمان‌های خاص بیشتر نمود دارد، ولی در سطح خانواده‌ها، مجالس فامیلی، محیط کار، مدرسه و... حتی یاد و نام معمولی مثل وجود تابلویی یادآور آن حضرت در خانه یا تصویری از مکانی منتسب به حضرت... کمتر نمایان است یا اصلاً بروزی ندارد. در رفتارها به‌ویژه رفتارهای اجتماعی و برخورد با دیگران نیز باید گرایش به حضرت حجت □ نمایان باشد، به طوری که باید تفاوت واضح و آشکاری میان یک مهدی‌باور و غیر او در تمام حرکات و رفتارها، پوشش، کلام، نگاه... وجود داشته باشد، که متأسفانه این گونه نیست؛ مهدویت‌گرایی به مکان‌ها و زمان‌های خاص منحصر شده و استمرار ندارد. لذا چه‌بسا زائری سه‌شنبه شب که به جمکران آید تا سه‌شنبه شب دیگر به زندگی خود مشغول باشد و زندگی و فعالیتی جدا از باور به مهدی و پسندیده حضرت پی گیرد. در واقع، یاد و ذکر حضرت و بروز و ظهور باور به آن حضرت در رفتارها فقط در مکان و زمانی خاص، نوعی زندگی کردن سکولاری است.

باور به مهدی و عمق بخشی به آن، آن گونه باید باشد که افراد از همان ابتدای کودکی که اجتماعی (جامعه‌پذیر) می‌شوند، با این باور اجتماعی شوند و رشد نمایند؛ وقتی که یاد و نام حضرت به زمان و مکان خاصی منحصر نشود. این مورد حتی در برنامه‌های فرهنگی مسجد مقدس جمکران نیز نمایان است، چنان که جز سه‌شنبه شب و تا حدودی شب و روز جمعه، در دیگر ایام اگر فعالیت‌های فرهنگی به جز فروش کتاب تعطیل نباشد، باید گفت بسیار ضعیف است، چنان که حتی اگر زائری پرسشی پیرامون حضرت داشته باشد، کمتر به جواب موفق می‌شود؛ چون کیوسک‌های مربوط فعال نیست. گفتنی است که در مدینه منوره در مسجدالنبی گوشی‌های تلفن در مکان‌های فراوان نصب کرده‌اند و به طور شبانه‌روز آماده پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی و دینی زائران هستند، آن هم به گونه شایسته.

۵. روابط اجتماعی ناسالم مهدی‌باوران

رفع نیازهای یک‌دیگر از اهداف زندگی اجتماعی و برقراری روابط میان انسان‌هاست.^{۳۴} برخی جامعه‌شناسان جامعه را چنین تعریف کرده‌اند: عده‌ای از افراد که برای ارضای نیازهایشان با هم روابط اجتماعی دارند.^{۳۵} رفع نیازهای فرزندان از مهم‌ترین کارکردهای خانواده به شمار می‌رود که اجتماعی کوچک است.^{۳۶} نیازهایی در همه انسان‌ها وجود دارد، به طوری که به تنهایی آنها را نمی‌توانند برآورده سازند. از طرفی هرچه بین عده‌ای وابستگی بیشتر و به تعبیری دیگر، روابط شدیدتر باشد، یعنی افراد احساس نزدیکی بیشتری به هم کنند، انتظار رفع نیازها نیز بیشتر می‌گردد،^{۳۷} چنان که برای نمونه، اعضای یک خانواده چون رابطه نزدیک‌تر و عمیق‌تری با یک‌دیگر دارند، در رفع نیازهای

باور به مهدی و عمق بخشی به آن، آن گونه باید باشد که افراد از همان ابتدای کودکی که اجتماعی (جامعه‌پذیر) می‌شوند، با این باور اجتماعی شوند و رشد نمایند؛ وقتی که یاد و نام حضرت به زمان و مکان خاصی منحصر نشود

یک‌دیگر بیشتر کوشا هستند.

مذهب و آموزه‌های دینی از جمله عواملی است که روابط اجتماعی را فزونی می‌بخشد و به واسطه آن افراد احساس نزدیکی بیشتری به یک‌دیگر می‌کنند. از این‌رو، دین اسلام، بحث حقوق متقابل برادران دینی را مطرح می‌کند و بسیار بر آن تأکید می‌نماید، چنان‌که در روایتی وارد شده که شخصی خدمت حضرت صادق $\square$ رسید و از او پیرامون حقوق برادران دینی پرسید که حضرت از پاسخ بدان طفره رفتند و وقتی پرسنده اصرار کرد، حضرت فرمودند: «می‌ترسم بگویم و تو نتوانی انجام بدهی...» آن‌گاه نخستین و راحت‌ترین حق را این‌گونه مطرح می‌فرمایند: «هر آن‌چه بر خود می‌پسندی بر او هم بیسندی و هر چه بر خود نمی‌پسندی، بر او هم نپسندی.»^{۳۸} در واقع، این روایت و امثال آن و سیره عملی اهل بیت $\square$ به این مطلب اشاره دارد که فزونی نزدیکی مؤمنان به هم، به دلیل اشتراک در آموزه‌های دینی و مذهبی بسیار عمیق و شدید است: «المسلم أخ المسلم»^{۳۹} و پیرو آن، انتظار برای رفع نیازهای متقابل نیز شدید است.

بنابراین، مهدی‌باوران که در اعتقاد و باور به حضرت اشتراک دارند و در ابراز این علاقه به حضرت و نمود ظاهری آن نیز مشترک شده‌اند (حضور در مسجد مقدس جمکران)، باید برای رفع نیازهای یک‌دیگر بیشتر کوشا باشند که روایات نیز به این نکته اشاره می‌کند: «هر کس خوش دارد در شمار اصحاب قائم باشد، باید در عصر انتظار مظهر اخلاق نیک اسلامی باشد.»^{۴۰} اما مع‌الأسف روابط اجتماعی مهدی‌باوران که براساس اندیشه مهدوی باید نزدیک و صمیمی باشد، حتی در مسجد مقدس جمکران آن‌گونه نیست که رفع نیازهای دیگران در اولویت باشد، یا حداقل حقوق هم‌دیگر را خوب رعایت نمایند، بلکه روابط بیشتر براساس منافع شخصی می‌نمایند تا رفع نیازهای دیگران. برای نمونه، بسیاری از افراد با وسیله شخصی به جمکران می‌روند یا برمی‌گردند و بارها مشاهده شده که در هوای سرد یا گرم مسافرانی منتظر وسیله نقلیه هستند، ولی کسی آنان را سوار نمی‌کند، به‌رغم این‌که امکان آن وجود دارد. حتی گاه مشاهده شده که به یک‌دیگر اهانت می‌کنند و یا برخی خانم‌ها آزار و اذیت می‌بینند. هم‌چنین از وسایل شخصی وسایل نقلیه سرقت‌هایی می‌شود. گرانی کالاهایی که به فروش می‌رود، نزاع‌های لفظی میان برخی زائران آن‌هم به

دلیل مسائلی چون محل نشستن، مکان پارک ماشین و... از دیگر موارد است.

۶. تقدس‌زدایی

مسجد در فرهنگ اسلامی تقدس ویژه‌ای دارد؛ «خیر البقاع المساجد»^{۴۱} و لذا آداب و احکام ویژه‌ای برای آن برمی‌شمرند، اعم از آداب ظاهری و بالاتر آداب روحی و معنوی.^{۴۲} این باور در دیگر ادیان هم وجود دارد که برخی مکان‌ها مقدس هستند، مثل کنیسه و کلیسا. برخی از مساجد به دلیل ویژگی که دارند، از تقدس ویژه‌ای نیز برخوردارند، مثل مسجدالحرام و مسجدالنبی و از جمله مسجد مقدس جمکران که در واقع به دستور مبارک حضرت حجت $\square$ بنا شده است.^{۴۳} لذا از هنگام تأسیس آن مسجد، علمای بزرگ رعایت ادب حضور در آن مکان مقدس را نموده‌اند و حتی در گفتار و نوشتار نیز بر این نکته توجه داشته‌اند. چنان‌که این تقدس درباره برخی شهرها و ماه‌های سال، مثل رمضان، شعبان و یا مشهد و قم در گفتار و نوشته‌های عالمان گذشته زیاد به چشم می‌خورد. چون این کار پسندیده، حرمت برخی زمان‌ها و مکان‌ها را یاد می‌آورد و باعث حفظ تقدس آن موصوف نیز می‌گردد، چنان‌که نسل‌های جدید نیز با دیده‌ای از سر تقدس به آن پدیده می‌نگرند و احترام به آن مکان‌ها و زمان‌ها در وجودشان نهادینه می‌شود. البته در سایه حفظ تقدس آنها از کارکردهای مثبت آن مکان و زمان‌ها نیز بهره‌مند خواهند شد، مثل ایجاد وحدت و هم‌دلی، کسب دانش و معرفت، خدمت‌رسانی به یک‌دیگر و... اما به نظر می‌رسد برخی رفتارها و گفتارها به گونه‌ای است که تقدس آن مسجد با عظمت را زیر سؤال می‌برد که به تبع آن کارکردهای اجتماعی و دینی آن نیز کم‌رنگ خواهد شد.

در این باره نمونه‌هایی از رفتارهای تقدس‌زدا در پی می‌آید: یکم. استفاده افراطی از فضای مسجد برای محل تفریح و استراحت و تهیه غذا و صرف آن، به طوری که بارها مشاهده شده که بسیاری از کاروان‌ها و خانواده‌ها حتی وسایل آشپزی را وارد مسجد می‌کنند و در آن‌جا غذا تهیه و سپس میل می‌نمایند و حتی بارها مشاهده شده که در همین جمع‌های خانوادگی قلیان نیز استعمال می‌کنند. البته شاید غذا پختن و صرف آن چندان به قداست آن مکان مقدس لطمه‌ای نزند، ولی شستن ظروف،

ریختن آشغال در فضا، قلیان کشیدن، خوابیدن و... ممکن است فضا را عادی کنند. در روایتی از این گونه مسائل در مساجد نهی شده است. رسول خدا ﷺ فرموده است:

جَنِّبُوا مَسَاجِدَكُمْ مَجَانِنَكُمْ وَ رَفَعِ أَصْوَاتَكُمْ وَ شَرَاءَكُمْ وَ بَيْعَكُمْ وَ الضَّالَّةَ...^{۴۴}
مساجد خود را از دیوانگان، صدای بلند، خرید و فروش... دور نگه دارند.

دوم. حضور در فضای مسجد با پوشش نامناسب، چنان که برخی خانم‌ها چندان رعایت پوشش خود را نمی‌نمایند و همین زمینه رشد و فراگیر شدن این ناهنجاری در آن مکان می‌شود. براساس نظریه راجرز، فرآیند رشد و انتشار یک پدیده (بدحجابی) به این صورت است که ابتدا گروهی اندک (عمدتاً از قشر بالا) پدیده‌ای (بدحجابی) را وارد جامعه می‌کنند و به دنبال آن اکثر زودباور نیز آن پدیده را قبول و اجرا می‌کنند تا این که آن پدیده هرچند با ارزش‌های جامعه هم‌خوانی نداشته باشد، در گذر زمان فراگیر می‌شود و اگر نگوییم اکثر ولی بسیاری آن پدیده را قبول می‌کنند و در عمل جاری می‌سازند،^{۴۵} مثل فضای برخی امام‌زاده‌ها مانند امام‌زاده داوود در تهران و امام‌زاده هاشم در جاده هراز به ویژه آنها که در مکانی تفریحی و خوش آب و هوا واقع شده، جلوه‌های مذهبی و معنوی در آنها خیلی کم‌رنگ است، ولی مظاهر و زمینه‌های دنیاگرایی و فساد آشکار و فراوان می‌نماید (مشاهدات عینی).

سوم. اختلاط‌های افراطی آقایان و خانم‌های زائر، به طوری که تقریباً فقط در مسجد اصلی (زیر سقف) طرح تفکیک بین آقایان و خانم‌ها ایجاد شده است. بارها مشاهده شده که از مسیر ورودی شماره دو تا مسجد مقدس خانوادها‌های زیادی در مسیرهای تردد، دراز کشیده و خوابیده‌اند (تابستان ۱۳۸۶)، چنان که بسیاری از خانم‌ها بدون روپوشی مناسب، در کنار مردان خانواده می‌خوابند و مردم دیگر از کنار آنان می‌گذرند. در واقع، این امر نشان می‌دهد که رعایت حریم‌ها چندان جدی گرفته نمی‌شود و از طرفی، مکان‌های مناسب و کافی برای استراحت زائران در نظر گرفته نشده است.

چهارم. شاید بتوان گفت اوج اختلاط‌ها در شب‌های چهارشنبه هنگام ورود و خروج به فضای مسجد است که علی‌رغم تمهیدات مسئولان محترم و ویژه‌سازی برخی ورودی‌ها برای آقایان و خانم‌ها، متأسفانه در بسیاری از موارد، زائران این نکته را رعایت نمی‌کنند. پنجم. در بازارچه پانزده شعبان که ذکرش به میان آمد، شدت اختلاط‌ها چنان نامناسب است که در برخی مسیرها گفتنی نیست.

ششم. استفاده از تلفن همراه در فضای اصلی مسجد، تهیه عکس و فیلم‌برداری به صورت افراطی با دوربین‌های دیجیتالی و تلفن همراه نیز از عوامل زدودن تقدس از آن مکان شریف می‌تواند باشد، در حالی که تابلوهای متعدد توسط مسئولان محترم مسجد مبنی بر ممنوعیت تصویربرداری نصب شده، برخی از زائران محترم توجهی به آن نمی‌کنند.

هفتم. جا گذاشتن آشغال در گوشه و کنار مسجد اصلی خصوصاً کنار ستون‌ها و دیوارها

مثل پوسته تخمه و پسته، ته سیگار، پوست شکلات، دستمال کاغذی و... که بارها مشاهده شده است.

هشتم. خوابیدن، بلند سخن گفتن و خندیدن، طرز نشستن برخی زائران محترم در داخل مسجد مثل دراز کردن پاها در جمع بقیه، به گونه‌ای است که نوعی بی‌حرمتی به آن مکان شریف است و چنین تصوّر می‌شود که نتیجه‌اش زدودن تقدّس از آن مکان محترم است.

همه مواردی که گذشت، سبب خواهد شد که نسل‌های آینده و کودکان که همراه والدین به آن مکان گران‌قدر می‌آیند، کم‌کم درباره آن‌جا احساس عادی کنند و تقدّس آن مکان در وجودشان نهادینه نشود و فقط حضور برایشان مهم باشد و پیرو آن، از آثار اجتماعی و دینی آن مکان مقدّس بی‌بهره بمانند.

شایسته است از مسئولان، کارمندان و خادمان افتخاری مسجد مقدّس جمکران به دلیل احترام‌گذاری به آن مکان شریف و فعالیت‌های فرهنگی که در این زمینه انجام می‌دهند، مثل به کار بردن واژه «مقدّس» برای مسجد در تابلوها، عنوان کتب و انتشاراتی، در بیان مداحان و مجریان و... سپاس‌گزاری نمود. ناگفته نماند که هرچه تقدّس مکانی یا زمانی بیشتر باشد، انسان‌ها برخی حریم‌ها را بهتر رعایت می‌کنند و مرتکب بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی نمی‌شوند، مثل ماه مبارک رمضان که براساس گفته مسئولان، آمار جرم و جنایت به طور محسوسی کاهش می‌یابد و لذا هرچه تقدّس مسجد جمکران بیشتر حفظ شود، رفتارهای نابهنجار کمتر تحقّق خواهد یافت که از طرفی کانونی برای آمادگی افراد جامعه برای ظهور می‌تواند و ساخته شدن منتظران ظهور باشد.

۷. غلبه روی‌کرد عاطفی و ضعف روی‌کرد معرفتی

آموزه مهدویت به منزله می‌تواند به آرمانی بشری در سطح بین‌الملل می‌تواند مطرح گردد و آن‌گاه بخش بزرگی از حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی انسان‌ها و جوامع را دربر گیرد و بسیاری از معضلات، به ویژه مسائل و ناهنجاری‌های اجتماعی را مانع و دافع شود.^{۴۶}

آموزه مهدویت و باور به مهدی و منجی آخرالزمان، روح امید به آینده‌ای روشن را در انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی زنده می‌کند

که پیرو آن تحرّک، پویایی، رشد جامعه، گروه، فرهنگ، اقتصاد، سیاست و... به دنبالش قطعی است. انسان ناامید سریع تسلیم حوادث می‌گردد و قدرت عوض کردن وضع موجود را ندارد و استعدادهای خود را ناچیز می‌گیرد و برای رفع ضعف‌ها و جبران آنها نمی‌کوشد؛ چون آمیدی به بهبودی ندارد. امید در تمام ابعاد زندگی اجتماعی نقش مهمی دارد و باور به مهدی پیام‌آور این امید است، اما این باور وقتی می‌تواند امید بخشد که به همه جنبه‌های آن توجّه شود و به بخش‌های ویژه‌ای از آن توجّه افراطی نشود که متأسفانه در رفتار برخی از مهدی‌باوران، توجّه افراطی به ابعاد عاطفی و احساسی مهدی‌گرایی می‌شود. البته توجّه به ابعاد عاطفی لازم است، اما به شرطی که از ابعاد دیگر معرفتی و شناختی آن غفلت نشود.

برای نمونه، به برخی از موارد توجّه افراطی به جنبه‌های عاطفی و احساسی اشاره می‌شود:

یکم. تکبیرگوی محترم در شب‌های چهارشنبه در هنگام اقامه نماز جماعت وقتی امام در رکعت دوم دست برای قنوت بلند می‌کند، می‌گوید: «اللهم کن لولیک الفرج» در نماز مغرب و «اللهم عجل لولیک الفرج» در نماز عشاء (منحصر به یک شب چهارشنبه خاص نیست) در حالی که معمولاً «کذلک الله ربی» می‌گویند. ناگفته نماند که حالت و سبک گفتن نیز بسیار عاطفی و همراه با شور است؛

دوم. همان تکبیرگو پس از پایان نماز عشاء، ابتدا با حالتی حزین دعای «الهی عظم البلاء...» را می‌خواند و وقتی به «یا مولای یا صاحب‌الزمان» می‌رسد، با حالت گریه آن را تکرار و بعد از آن دعای سلامتی حضرت را «اللهم کن لولیک...» می‌خواند؛ سوم. مجری برنامه که قبل از سخن‌رانی نکاتی را یاد می‌آورد، بیشتر به گونه عاطفی به شرح حال برخی علما در آمدن به جمکران می‌پردازد؛

چهارم. فراوانی ذکر مصیبت در هنگام دعای توسّل چنان‌که معمولاً در طول دعا دست‌کم پنج‌بار ذکر مصیبت طبیعی و قطعی است؛

پنجم. آراستن کیوسک‌ها، اطراف چاه عریضه، صندوق‌های جذب هدایا و... به رنگ سبز، خلاصه این‌که تلاش شده رنگ سبز نمود خاصی داشته باشد و احساسات را تحریک نماید؛

ششم. تهیه و توزیع نوار لوح‌های فشرده احساسی و عاطفی در واحد سمعی و بصری، چنان‌که به گفتهٔ مسئول محترم آن، همهٔ نرم‌افزارهای تهیه شده توسط آن واحد به شرح ذیل است: نجوای عارفان، فیض حضور، آرام جان، قرار سبز، نوای انتظار ۱ و ۲، شمس ولایت، تشنه لب، فرات، نینوا، بی‌قرار، زمزمه‌های فراق، ندبه‌های فراق، فریادرس، یادگار کربلا، کاروان کربلا، قلب صبور، بانوی بی‌نشان (۱)، فاطمیه، مسافر، گل‌چین سرداران، مناجات با امام زمان و شعرخوانی مرحوم آغاسی. تقریباً ۲۲ مورد نرم‌افزار فوق، جنبهٔ احساسی و عاطفی دارد و شامل مولودی، مداحی، مناجات با حضرت و... است. از طرفی، در فهرست کامل محصولات فرهنگی - رسانه‌ای آن واحد برای فروش، ۱۴۰ عنوان سی‌دی و نوار کاست موجود بود، اعم از آنچه خود آن واحد تهیه کرده یا مراکز دیگر که از آن تعداد فقط ۳۷ مورد جنبهٔ آموزشی و معرفتی داشت که عمدتاً سخنرانی بود؛

هفتم. در مراسم ویژهٔ ایام نیمه‌شعبان و جشن‌های آن نیز امور احساسی و عاطفی غلبه دارد، چنان‌که در شب نیمه‌شعبان سال گذشته (۱۳۸۵) و شب قبل و بعد آن، مسئولان فرهنگی مسجد در هر شب دوازده ساعت برنامه در نظر گرفته بودند که از آن میزان، جای‌گاه برنامه‌های عاطفی و احساسی تقریباً دو سوم بوده است، شامل مداحی، هم‌خوانی، شعرخوانی، دعا و زیارت و اجرای برنامهٔ مجری.

هشتم. واحد انتشارات مسجد مقدس جمکران علی‌رغم تلاش گسترده برای چاپ کتب پیرامون حضرت در سطح وسیع و شمارگان زیاد و زحمات فراوانی که مسئولان دل‌سوز آن بر عهده گرفته‌اند، به چاپ کتاب‌های احساسی و عاطفه‌ای گرایش دارند، چنان‌که از مجموع ۱۱۶ کتاب دربارهٔ حضرت حجت □ که توسط آن انتشاراتی محترم چاپ شده است (تا پایان سال ۱۳۸۵)، تعداد حدود ۵۲ مورد تقریباً با گرایش عاطفی بالاست. برخی از عناوین کتب منتشر شده از این قرار است: *مهربان‌تر از مادر، مسافر گم‌شده، عطر یاس، در آسمان عشق، تشریف‌یافتگان (چهار دفتر)، بهتر از بهار، آن آشنا آمد، یار غایب از نظر (مجموعه اشعار)، نامه‌های جوانان به امام زمان، نامه‌های دختران به امام زمان، نامه‌های پسران به امام زمان، مهر بی‌کران، گردی از ره‌گذر دوست، انتظار بهار و باران، خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)، داغ شقایق (مجموعه اشعار)، سرود سرخ انار، سقا خود تشنه دیدار، عریضه‌نویسی، کرامات مهدی و...*

نهم. گرایش زیاد زائران به عریضه‌نویسی، دریافت آب‌جوش و غذای نذری حضرت، بوسیدن زمین مسجد در بدو ورود، سلام دادن به ساحت مقدس حضرت هنگام ورود و خروج، بوسیدن دیوارهای اطراف محراب که با رنگ سبز آراسته شده، بلند شدن به احترام حضرت و دست بر سر گذاشتن به هنگام شنیدن نام آن بزرگوار و... که مطلوب و بدان سفارش هم شده،^{۴۷} در مقایسه با ضعف رفتارهایی چون هم‌یاری، ایثار، اخلاق مهدی‌پسند و ضعف شناخت و معرفت به حضرت، از موارد گرایش افراطی به احساسات و عواطف در باب مهدویت است. برخی افراد سودجو نیز از این گرایش افراطی عواطف و احساسات زائران بهره می‌گیرند. برای نمونه، در تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۸۶، سه‌شنبه

ساعت ۱۰ - ۱۱ پدر و پسری با پوشش کاملاً احساس برانگیز (عبا بر دوش و شال سبزی بر گردن پدر و لباس سبز عربی با شال سیاه بر کمر پسر) در گوشه‌ای از خیابان منتهی به مسجد با خواندن مصیبت حضرت ابوالفضل (تحریک شدید احساسات)، زائران را که بیشتر با پای برهنه در حال ورود به مسجد بودند (اوج و غلیان احساسات)، به کمک کردن به خود وا می‌داشتند. کلماتی که آن دو می‌گفتند، بسیار عاطفی و احساسی بود، مثل: «ابوالفضل حاجت شما را بدهد»، «تو زائر هستی و اگر به من کمک کنی، دل مرا شاد کرده‌ای، ان شاء الله مرادت را بگیری» و...

دهم. پخش نوارهای احساسی درباره حضرت مهدی مثل ناله فراق و... در برخی مغازه‌ها که محتوای داخل مغازه هیچ سنخیتی با مسجد مقدس جمکران و مسئله مهدویت ندارد و بلکه در تعارض با مسئله انتظار است، مثل فروش پوسته‌های رنگی از زنان سر برهنه، شعرهای عاشقانه به همراه عکس همان مدل زن‌ها در متن پوستر، عروسک‌های متعدد با شکل و شمایل غربی و پوشش مبتذل و آواز خوان. این گونه افراد با تحریک احساسات زائران و جذب آنان به سمت مغازه خود در صدد فروش کالای خود هستند.

بنابراین، وقتی احساس و عواطف غلبه کند و معرفت متناسب با آن رشد نیابد، بروز چنین رفتارهایی دور از انتظار نیست، حتی رفتارهایی به چشم می‌خورد که تعجب بسیاری از خود زائران را نیز برمی‌انگیزد. برای نمونه، در تاریخ یکم خرداد سال ۱۳۸۶ سه‌شنبه ساعت یازده ورودی شماره پنج، مردی کمابیش ۵۰ ساله در ورودی به حالت سجده افتاده بود و زنجیری را که جلوی در بود (تا موتور سوارها نتوانند وارد شوند و بخشی از آن روی زمین افتاد بود) دور گردن خود انداخته بود. نزدیک ده دقیقه گذشت که بلند شد، نشست و زنجیر را روی چشم خود گذاشت و بوسید و سپس بلند شد و ایستاد و چند قدم به جلو رفت و باز چند دقیقه‌ای ایستاد و همین‌طور چند مرحله می‌ایستاد و حرکت می‌کرد، چنان که تقریباً هر کس او را می‌دید، برایش تعجب داشت.

بروز چنین حرکاتی شاید از باب تبرک و احترام به حضرت باشد، ولی ممکن است به برخی رفتارهای کاملاً ناهنجار انجامد، مثل با خود بردن اشیای مسجد برای تبرک، چنان که بسیار پیش آمده که برخی افراد از بنده می‌پرسیدند آیا بردن تسبیح مسجد به

بیرون برای تبرک اشکال دارد.

کسی مخالف ابراز احساسات و عواطف و وجود آنها در مهدی‌باوران نیست، ولی محبت و عاطفه قبل از شناخت یا کمتر از شناخت و جای‌گزین محبت به جای معرفت همراه با محبت می‌تواند منجر به رفتارهای خارج از عرف دینی و حتی غلو شود.^{۴۸}

یازدهم. مورد دیگر در زمینه غلبه احساسات و محبت و ضعف معرفت، آرزوهای بدون عمل است. برای نمونه، شاید برخی از زائران مسجد مقدس جمکران، آرزویشان شهادت در رکاب حضرت باشد، چنان که وقتی مدّاح دعا می‌کند که خدایا به حق مهدی ما را در زمره شهدای در رکاب حضرت قرار بده که دعای بسیار شایسته و سفارش شده‌ای هم است، آمین بلند می‌گویند و یا این که در ادعیه درباره حضرت مثل دعای عهد این حاجت را تقاضا می‌کنند، ولی در عمل از آن چه شهادت را به خاطرش طلب می‌کنند، غافلند؛ چون در واقع شهادت در رکاب حضرت برای تحقق اهداف بلند حضرت مثل عدالت‌گستری، شرک‌زدایی، رواج عبودیت و بندگی حضرت حق در سطح زمین و... است و حتی عدالت هم هدف نهایی نیست، بلکه عدالت زمینه‌ساز عبودیت و بندگی است. حضرت آیه‌الله مصباح در این زمینه می‌فرمایند:

برقراری حکومت اسلامی و گستراندن عدل در روی زمین به دست توانای حضرت ولی‌عصر □ خود مقدمه‌ای برای تأمین هدف والاتری است و آن این که زمینه‌ای فراهم شود تا بیشتر انسان‌ها بتوانند به بیشترین مراتب معرفت لایق برسند. وجود ستم‌ها و نابرابری‌ها سبب می‌شود تا انسان‌ها درگیر مسائل مادی زندگی شوند و به جان هم بیفتند و بدین‌سان فرصتی برای رشد معنوی و تکامل روحی خویش نیابند. هنگامی که بساط ظلم برچیده شد و در پرتو حکومت عدل جهانی، زندگی عادلانه‌ای برای همه افراد بشر برقرار شد، تازه برای انسان‌ها زمینه‌ای فراهم می‌شود که به سوی هدف نهایی خلقتشان حرکت کنند.^{۴۹}

استناد ایشان بر این مطلب آیه قرآن است:

□ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ □^{۵۰}

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد.

در نهایت می‌فرماید: همهٔ اموری که ذکر شد، مقدمه است برای هدف نهایی که $\square$ $\text{يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا}$.

بنابراین، آرزوی شهادت در رکاب حضرت بسیار خوب است، ولی باید توجه داشت که شهادت‌طلبی هدف نهایی نیست، بلکه مهم‌تر احیای اموری است که در راه آنها جان دادن سزاوار است. برخی از مهدی‌باوران چنین آرزو دارند، ولی در رفتارهایشان نمودی از اهداف آرزوی شهادت نمایان نیست یا این که بسیار کم‌رنگ است؛ زیرا عواطف و احساسات بدون پشتوانه معرفت و شناخت به حضرت مهدی $\square$ در وجودشان نهادینه شده است.

دوازدهم. گرایش به نوارهایی که عمدتاً احساس برانگیز است، عواطف را تحریک می‌کند و شور می‌آفریند. نوارگرایی بر محور شور و احساس در وجود مهدی‌باوران و زائران مسجد جمکران اوج می‌گیرد، چنان که بارها صدای این گونه نوارها از داخل ماشین شخصی زائران به گوش می‌رسد و یا برخی کاروان‌های زیارتی که در ماشین و حتی در هنگام ورود به مسجد، چنین نوارهایی را پخش می‌کنند. تهیه و خرید زیاد این گونه نوارها از نوارفروشی‌های جمکران و تعداد زیاد فروشندگان و مغازه‌های فروش چنین نوارهایی، دلیل استقبال زیاد زائران است، چنان که حتی در برخی مغازه‌ها که محصولات خوراکی به فروش می‌رود نیز این گونه نوارها برای فروش موجود است.

۸. عدم تناسب سطح معارف مهدی‌باوران با عصر حاضر

بحران کیفیت از مسائل و مشکلات نظام‌های آموزشی کشورها در دوران کنونی است، چنان که دانش‌آموزان مدارس نسبت به هم‌سالان خویش در سال‌های گذشته از جهت شناخت و آموزش در سطح پایین‌تری قرار دارند. این مشکل حتی در جوامع صنعتی نیز مشاهده می‌شود و چه بسا در جوامع دیگر بیشتر هم باشد،^{۵۱} لذا سطح کیفی تحقیقات علمی از گذشته پایین‌تر آمده و مقالات، کتب، حتی پایان‌نامه‌ها نیز از کیفیت چندانی برخوردار نیست. این نکته با بررسی اجمالی و مقایسهٔ کتاب‌های علمای قدیم با همهٔ محدودیت‌ها دربارهٔ معارف دینی با آن‌چه در دوران معاصر نوشته می‌شود، به دست می‌آید.

این آسیب در بخش آموزش و تعلیم، دامن‌گیر آموزش‌ها و معارف دینی از جمله مهدویت‌گرایی نیز شده است، چنان که سطح معلومات و معرفت اکثر مهدی‌باوران دربارهٔ حضرت و وظایف خود در عصر غیبت بسیار پایین‌تر از معمول در دوران آخرالزمان است؛ چرا که هرچه بحران‌ها شدیدتر باشد و عوامل ایمان‌زا فراگیرتر شود، چنان که براساس روایات در آخرالزمان این گونه است،^{۵۲} عمق بخشیدن به باورهای دینی از جمله مهدویت ضروری‌تر است. بارها به مسئلهٔ زیر اشاره شده است:

حفظ و گسترش اعتقاد دینی و شناخت درست اعتقادی و عملی... در روزگار متصل به ظهور، مفیدتر بلکه لازم‌تر است، چنان‌چه در احادیث رسیده است.^{۵۳}

بی‌شک دوران کنونی آخرالزمان است. آیه‌الله مصباح در این باره می‌فرماید:

عقیده و ایمان در این زمان در معرض خطرهای جدی قرار گرفته است، همان‌طور که چنین فتنه‌هایی را برای دوران آخرالزمان پیش‌بینی فرموده‌اند: «یصبح الرجل مؤمناً و یمسی کافراً...» امروز همان روزگاری است که ایمان‌ها خیلی راحت از دست می‌رود.^{۵۴}

از جمله مواردی که بر تلاش برای حفظ ایمان در عصر غیبت و دوران آخرالزمان دلالت دارد، تأکید و سفارش به مداومت و استمرار در خواندن برخی ادعیه در عصر غیبت از جمله دعای معروف به دعای عصر غیبت است:

اللّٰهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ... اللّٰهُمَّ عَرَّفَنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعَرَّفَنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي...^{۵۵}

هم‌چنین تکرار صدبار «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در نماز مخصوص امام زمان □ در هر رکعت بیان‌گر این نکته است که در دوران غیبت حفظ ایمان بسیار سخت است. لذا باید از خدا بسیار مدد جست که یکی از بهترین راه‌ها برای حفظ ایمان، تقویت و عمیق کردن شناخت و معرفت خود به حضرت است.^{۵۶} حضرت آیه‌الله مصباح در زمینه ضرورت افزایش معرفت به حضرت می‌فرماید:

... هیچ‌کدام از ما نباید گمان کنیم معرفتی که به وجود مقدس حضرت ولی عصر □ داریم، کافی و وافی است. ما باید خیلی بیشتر از اینها کار کنیم تا معرفتمان به حضرت کامل شود.^{۵۷}

ضعف معرفت و شناخت متناسب با زمان در امر مهدویت و نمودهای این آسیب در رفتارهای زائران و مشتاقان حضرت که به مسجد مقدس جمکران می‌آیند به چشم می‌آید.

گرایش کم زائران به تهیه محصولات فرهنگی و کتاب به ویژه در مقایسه با تهیه غذای نذری بسیار به چشم می‌آید. به گفته یکی از مسئولان مهدیه فدک در هر شب چهارشنبه ۲۰ تا ۲۲ هزار نفر

برای دریافت غذای نذری مراجعه می‌نمایند، اما در بررسی هم‌راه با مشاهده معلوم شد که در هر ده دقیقه آن‌هم در شلوغ‌ترین زمان ممکن (بین ساعت ۹ - ۱۱ شب) حدود صد نفر آقا و خانم وارد کتاب فروشی می‌شوند که البته نصف ایشان کتابی تهیه نمی‌کردند، بلکه فقط نگاهی به کتاب‌ها می‌انداختند و برمی‌گشتند و خیلی‌ها هم درصدد تهیه نوار لوح‌های فشرده مداحی... بودند.

بنابراین، بی‌تناسبی میان معرفت و شناخت به حضرت مهدی □ و آموزه مهدویت نزد معتقدان به آن حضرت با این دوران، آسیبی در حیطه رفتار است که جای تأمل دارد. البته ناگفته نماند که این ضعف در گذشته نیز دامن‌گیر مهدی‌باوران بوده است، چنان‌که در دوران علی محمد شیرازی (باب) که ادعای امام زمانی کرده، عده‌ای زیاد به او گرویدند، در حالی که نه نامش نام حضرت بود و نه نام پدر و مادرش همانندی به نام پدر و مادر بزرگوار آن حضرت داشته است. بنابراین، با نگاه به آن‌که براساس روایات حفظ ایمان در آخرالزمان بسیار دشوار است و به همین جهت، سفارش شده برخی دعاها را زیاد بخوانید و سیره بزرگان نیز همین بوده، باید گفت که شناخت و معرفت کنونی بیشتر مهدی‌باوران به حضرت در خور این زمان نیست. گرایش بسیار افراد به مدعیان دروغین رابطه با حضرت و هم‌چنین سوءاستفاده برخی افراد از احساسات دینی مردم در زمان کنونی، دلیل بر این مدعاست.

پی نوشت

* محقق و پژوهشگر مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)

۱. مکارم شیرازی، «مسجد چمکران کانون هدایت»، ماهنامه موعود، ش ۷۰، ص ۵۱، تهران ۱۳۸۵ شمسی.
۲. بروس کوئن، *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۳۷-۲۴۶، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۷۰ شمسی.
۳. همان، ص ۲۴۷.
۴. همان، ص ۱۳۷-۲۵۰.
۵. دهخدا، *لغت‌نامه*، ص ۲۰۱۱۹، ۱۳۷۶ شمسی.
۶. گی‌روشه، *کنش اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، ص ۹۵، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۶۷ شمسی؛ حمید یارسانیا، *نماد و اسطوره در عرصه توحید و شرک*، ص ۱۲، مرکز نشر اسراء، قم ۱۳۷۳ شمسی.
۷. کلینی، *اصول الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۲۰۷، انتشارات دارالکتاب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۸ قمری.
۸. *بحارالانوار*، ج ۷۷، ص ۱۴۷، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۹. جولیوس گولد ویلیام، ل. کولب، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه محمدجواد زاهدی مازندرانی، ص ۸۶۷، تهران ۱۳۷۶ شمسی.

۱۰. مجتبی تونه‌ای، *موعودنامه*، ص ۶۴۶، انتشارات میراث ماندگار، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۱۱. واحد تحقیقات مسجد جمکران، *سخن‌رانی مراجع و اندیش‌مندان در مسجد مقدس جمکران*، ص ۷۳، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۷۳ شمسی.
۱۲. همان، ص ۸.
۱۳. محمدتقی مصباح یزدی، *آفتاب ولایت*، ص ۱۱۷، انتشارات مؤسسه امام خمینی □، قم ۱۳۸۳ شمسی.
۱۴. *موعودنامه*، ص ۴۷۲.
۱۵. عزیزالله حیدری، «جمکران رمزی از حیات و پایداری تشیع»، فصل‌نامه *قم*، ش ۲۱ و ۲۲، سال ۱۳۸۲ شمسی.
۱۶. سوره توبه، آیه ۱۸.
۱۷. *آفتاب ولایت*، ص ۱۸.
۱۸. شیخ عباس قمی، *سفینة البحار*، ص ۱۷، انتشارات اسوه، تهران ۱۴۱۶ قمری.
۱۹. کریم تاج‌بخش، *سرمایه اجتماعی*، ص ۱۰، انتشارات شیرازه، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۲۰. برای نمونه در کتب روایی معتبر شیعی مثل *اصول کافی*، *وسایل الشیعة*، و... ابواب جداگانه‌ای تحت عناوین ذیل آمده که اهمیت تعاون و هم‌یاری را می‌رساند، مثل: باب تعجیل در کار خیر، باب همت گماشتن به امور مسلمین و خیرخواهی آنها، باب برادری اهل ایمان با یک‌دیگر، باب شادی رساندن به مؤمن، باب روا ساختن حاجات مؤمن، باب کوشش در راه حاجت مؤمن، باب گشودن گرفتاری مؤمن، باب خدمت به مؤمن. (*اصول کافی*، ج ۳) هم‌چنین در *وسایل الشیعة*، «کتاب الامر بالمعروف...» از جمله کارهای خیر را چنین می‌شمرد: «باب استحباب قرض المؤمن»، «باب وجود حسن جوار»، «باب وجوب الاهتمام بأمور المسلمین»، «باب استحباب نفع المؤمنین»، «باب استحباب ادخال السرور علی المؤمن»، «باب استحباب اکرام المؤمن»، «باب استحباب خدمة المسلمین»، «باب تحریم ترک معنویة المؤمن» (حرمت کمک نکردن به مؤمن) و... .
۲۱. همان کتاب‌ها ابواب: «باب تحریم منع المؤمن شیئاً من عنده»، «باب حرمت غرور و خودپسندی» و... .
۲۲. نعمانی، *الغیبة*، ص ۳۰۴ به بعد.
۲۳. محمد هاتفی موسوی اصفهانی، *مکیال المکارم*، ج ۲، انتشارات ایران نگین، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۲۴. ماه‌نامه *موعود*، ص ۶۷.
۲۵. علی دوانی، *مهدی موعود* (ترجمه ج ۱۳، *بحار الانوار*)، چاپ ۲۹: انتشارات دارالکتاب، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۲۶. ماه‌نامه *موعود*، ص ۱۷.
۲۷. نک: مقدمه انتشارات جمکران بر کتاب.
۲۸. *مهدی موعود*، ۱۳۸۱.
۲۹. همان، ص ۱۷.
۳۰. مرتضی مطهری، عدل الهی، انتشارات صدرا، قم ص ۷، ۱۳۵۹.
۳۱. امام خمینی، *صحیفه نور*، ج ۱۴، ص ۴۷۲، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۳۲. همان، ج ۱۸، ص ۷۲.
۳۳. *الغیبة*، ۱۳۸۱.
۳۴. *آفتاب ولایت*، ص ۲۸.
۳۵. فرامرز رفیع‌پور، *آناتومی جامعه*، ص ۳۵، انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۳۶. *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ص ۱۷۹.
۳۷. *آناتومی جامعه*، ص ۷۸.
۳۸. *مکیال المکارم*، ص ۵۶۳.
۳۹. *بهار الانوار*، ج ۷۵، ص ۳۹.
۴۰. محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۳، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۳ شمسی. مرحوم موسوی اصفهانی از جمله وظایف منتظران به موارد ذیل اشاره می‌کند: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی، شاد کردن مؤمنین و دوستان حضرت و... (*مکیال المکارم*، ج ۲)
۴۱. رضایی، ص ۳۸، ۱۳۸۲.
۴۲. رحیم نوبهار، *کوی دوست*، ص ۱۰۱، مرکز مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۴۳. *مکیال المکارم*، ص ۴۳۸.
۴۴. حسین زینالی، *چهل حدیث مسجد*، ص ۴۷، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۳ شمسی.
۴۵. *آناتومی جامعه*، ص ۵۰۸.
۴۶. *مسجد جمکران کانون هدایت*، ص ۲۸۲.
۴۷. *ملکیان المکارم*، ۱۳۸۱.
۴۸. سید عبدالحمید ضیایی، *جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا*، ص ۴۳، انتشارات هزاره ققنوس، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۴۹. *آفتاب ولایت*، ص ۲۰.
۵۰. سوره نور، آیه ۵۵.
۵۱. یان رابرتسون، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه حسین بهروان، ص ۳۶۳، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷ شمسی.
۵۲. در این باب روایات فراوانی وارد شده و حتی کتبی نیز تألیف شده است. برای نمونه: ابی‌عبدالله نعیم بن حماد، کتاب *الفتن*؛ ابن طاووس، محمودی گلپایگانی، *الملاحم و الفتن*، *علائم آخر الزمان*، مجتبی السادة، شش ماه پایانی، ترجمه محمود مطهری‌نیا. (برای اطلاع بیشتر کک: *خورشید مغرب*، ص ۳۰۱.
۵۳. *خورشید مغرب*، ص ۲۷۸.
۵۴. *آفتاب ولایت*، ص ۹۷.
۵۵. *مکیال المکارم*، ج ۲، ص ۲۷۳.
۵۶. همان، ص ۱۸۱.
۵۷. *آفتاب ولایت*، ص ۴۴.



فرجام شناسی مسیحی به روایت پروتستان

کشیش جیمز انس الامیرکانی
ترجمه: جواد قاسمی قمی*

چکیده

فرجام‌شناسی، از آموزه‌های الهیاتی دینی است که به دلیل مرتبط بودن با آینده نادیده بشر از مباحث جذاب و تأثیرگذار در ادیان به شمار می‌رود. در این میان، ادیان ابراهیمی تصویر روشن‌تری از آینده برای پیروان خود ترسیم کرده‌اند، چنان‌که در دینی هم‌چون مسیحیت این آموزه اصلی کلامی و تأثیرگذار در اعتقادات به شمار می‌رود. بازگشت دوباره مسیح و داوری نهایی و بهشت و دوزخ از جمله مباحث فرجام‌شناختی در آیین مسیحیت است. درک درست این اندیشه در مسیحیت، نیازمند آشنایی بی‌واسطه با آراء و نوشته‌های الهیاتی اندیشه‌ورزان و صاحب‌نظران این دین است که در هریک از سه فرقه کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان قلم زده‌اند. در آیین پروتستان از آثار ارزشمند الهیاتی، کتاب *نظام‌التعلیم فی علم اللاهوت القویم* نوشته کشیش جیمز انس الامیرکانی است. ویژگی بارز این کتاب شکل پرسش و پاسخی آن و نیز استنادات بی‌شمار به کتاب مقدس است که نویسنده در میان مباحث، ضمن طرح اندیشه‌های کاتولیکی به نقد آنها نیز می‌پردازد.

واژگان کلیدی

بازگشت مسیح، رستاخیز عمومی، داوری نهایی، پایان جهان.

مقدمه

این نوشته به ترجمه «الجزء الرابع: الإسخاتولوجيا، الكلام في الآخرة» از کتاب *نظام التعليم في علم اللاهوت القديم* تألیف کشیش جیمز آنس الامیرکانی می‌پردازد که در شش باب، آخرت‌شناسی مسیحی را از نگاه نویسنده‌ای پروتستان بررسی می‌کند. بخش چهارم این کتاب که به صورت پرسش و پاسخ و به زبان عربی است، به بیان مطالبی در مورد مرگ و وضعیت روح تا قیامت، بازگشت دوباره مسیح و سوابق تاریخی آن، رستاخیز عمومی، داوری نهایی و پایان جهان، بهشت و جهنم، جاودانگی وضعیت عادلان و شریران اختصاص دارد که در این مقاله سه باب درباره منجی‌گرایی و بازگشت دوباره مسیح آورده شده است.

نویسنده در ابتدای این باب می‌گوید:

موضوع این بخش اسکاتولوژی (Eschatology) است که مرکب از دو کلمه یونانی به معنای کلام درباره آخرت (آخرت‌شناسی) یعنی اموری که به آینده روح، پایان جهان، آمدن دوباره مسیح، رستاخیز، داوری، پاداش بهشتی عادلان و عذاب ابدی شریران مربوط است. این، امر مهمی است که باید در آن تأمل کرد؛ چراکه جامعه مسیحی و کلیسا نه در این دنیا بلکه در جهان آینده که با مرگ و آمدن دوباره مسیح و رستاخیز و داوری شروع می‌شود، به کمال مطلوب می‌رسند.

برای ترجمه آیات از کتاب مقدس ترجمه فارسی انتشارات ایلام، استفاده شده و در مواردی بسیار جزئی تغییرات اندکی به سلیقه در ترجمه رخ داده تا هم مفهوم واضح‌تر گردد و هم از پیچیدگی متن کاسته شود.

باب نخست: بازگشت دوباره مسیح و سوابق تاریخی آن

پرسش یکم. کتاب مقدس درباره بازگشت دوباره مسیح چه می‌گوید؟

کتاب مقدس، تعلیم می‌دهد که پسر خدا بار دوم با شکوه حقیقی و خیره‌کننده خواهد آمد. حوادثی که قبل از آمدن مسیح اتفاق می‌افتد، عبارتند از:

۱. انتشار انجیل در همه عالم و دعوت امت‌ها و پیوستشان به کلیسای مسیحی؛
۲. برگشت یهود به دین مسیحیت و پیوستشان به قوم خدا بعد از پراکندگی و اسارت طولانی؛
۳. وقوع گمراهی و ارتداد عظیم در کلیسای مسیحی و ظهور دجال (ضد مسیح) و نابود کردنش؛

۴. ورود کلیسا به عصر جدید (از مدّت آن، به هزار سال تعبیر شده است) که در آن دیانت انجیلی به همه عالم امتداد می‌یابد و به طور کامل بر قلوب انسان‌ها مسلط می‌شود. شیطان به بند کشیده می‌شود و جهان از مکاید او آسوده می‌شود؛

۵. سکوت کوتاه مدّت شیطان در پایان هزاره و جنگ شدید کلیسا با او و آمدن

کتاب مقدس، تعلیم می‌دهد که پسر خدا بار دوم با شکوه حقیقی و خیره‌کننده خواهد آمد

مسیح؛

حوادثی که با آمدن مسیح اتفاق می‌افتد، عبارتند از:

۱. قیامت (رستاخیز)؛

۲. داوری نهایی؛

۳. پایان دوران؛

۴. ظهور کامل ملکوت مسیح یعنی ورود کلیسا به شکوه

آسمانی خویش.^۱

برخی دلایل برای مرئی و باشکوه بودن آمدن دوباره مسیح عبارتند از:

۱. تشابه اخبار در آمدن اول و دوم که عبارات آنها شبیه هم است و چون اولی مشخص و منظور بود، آمدن دوباره‌اش هم، چنین است؛

۲. تصریح عبارات *اعمال* ۱: ۱۱، *متی* ۲۵: ۳۱ و ۲۴: ۳۰ و ۲۶: ۶۴

لوقا ۲۱: ۲۷، *تسالوکیان* ۴: ۱۶، *تسالوکیان* ۱: ۷ و ۱۰، *عبرانیان* ۹: ۲۸ و مکاشفه ۱: ۷؛

۳. با توجه به نتایج نسبت داده شده به این آمدن، باید مرئی باشد: همه قبایل زمین را صدا خواهد زد،^۲ مردگان کوچک و بزرگ را برمی‌خیزاند،^۳ شیریران به کوها و صخره‌ها می‌گویند: بر ما فرو ریزید و ما را مخفی نمایید،^۴ قدسیان در ابرها برای ملاقات پروردگار در هوا رفته می‌شوند^۵ و از روی آسمان و زمین گریخت؛^۶

۴. مفاد کلام مسیح درباره آمدنش آن‌چنان که رسولان آن را فهمیده‌اند و معتقدند: او خواهد آمد، آمدنی باشکوه و آمدنش امری است که باید انتظار آن را کشید؛^۷ وقت آن آمدن باشکوه را مخلوقی نمی‌داند و تا واقع شدنش دانسته نخواهد شد.^۸

پرسش دوم. چه حوادثی قبل از آمدن دوباره مسیح اتفاق می‌افتد؟

گفتار درباره این حوادث را در کتاب *القواعد السنیه*،^۹ آورده‌ایم و به همین دلیل، در این‌جا مختصراً ذکر می‌کنیم:

۱. وعده انتشار عمومی *انجیل* با عبارات صریح کتاب مقدس؛^{۱۰}

۲. وعده بازگشت یهود به مسیحیت با عبارات صریح؛^{۱۱}

۳. وقوع ارتداد بزرگ در کلیسای مسیحی و ظهور ضد مسیح و نابودی‌اش برگرفته از کلام واضح پولس.^{۱۲}

پولس به آن دشمن بزرگ با القاب مختلفی مثل انسان الخطیّه، پسر نابودی، دشمن مسیح [دجال]، وحشی برخاسته از زمین با دو شاخ همانند گوسفند، پیامبر دروغین، زن‌زاده و بابل اشاره کرده است.^{۱۳}

۴. ورود کلیسا به عصر جدید و با شکوهی که از آن به هزاره یاد شده است، از عبارات روشن کتاب مقدس است.^{۱۴}

۵. کتاب مقدس به سکونت کوتاه مدت شیطان در پایان هزاره و جنگ شدید کلیسا و سپس آمدن عیسی اشاره دارد.^{۱۵}

پرسش سوم. کلام صحیح در پیش‌گویی‌های بازگشت یهود چیست؟

در عهد قدیم، پیش‌گویی‌های مشهوری درباره پراکندگی یهود و نپذیرفتنشان در عالم با وجود این که امت برگزیده هستند و پیش‌گویی‌های دیگری درباره بازگشت آنها و پذیرش دین حقیقی وجود دارد. در معنای پیش‌گویی‌های بازگشت این امت، اختلافاتی وجود دارد:

بعضی می‌گویند: یهود حقیقتاً به سرزمین‌های قدیم خود یعنی سرزمین فلسطین باز می‌گردند و هیکل (معبد) را تجدید بنا می‌کنند و عبادت‌های خاص خود را به صورت اصلی‌اش انجام می‌دهند، ولی برخی معتقدند که یهود به دیانت حقیقی برمی‌گردند یعنی به کلیسای مسیحی می‌پیوندند و به دیانت عهد جدید تمسک می‌کنند و عیسی را می‌پذیرند و به مسیح بودن او که در عهد قدیم وعده داده شده است، ایمان می‌آورند. شش دلیل برای درستی این قول عبارتند از:

یکم. تفسیر روحانی این پیش‌گویی‌ها که اشاره به بازگشت یهود به کلیسای مسیحی دارد، مطابق مقصود و تعالیم کتاب مقدس در جاهای دیگر است؛

دوم. یهود، دینی رمزآلود است و امور زیادی در تاریخ قوم یهود و خصوصیات آن هم رمزی است، ولی در نظام عهد جدید همه این رموز پایان یافت؛

سوم. وجود نجات: رسولان، خبری مبنی بر بازگشت یهود به فلسطین و تجدید دینشان نداده‌اند، بلکه صریحاً به بازگشت آنها به سوی خدا و قبول مسیح و پیوستنشان در کلیسا بعد از دخول همه امت‌ها خبر داده‌اند؛

چهارم. روح حاکم بر عهد جدید و تعلیم آن مبنی بر ابطال آداب یهودی برای همیشه و عدم پذیرش یهود این که بعد از آن قوم خاص خدا باشند؛

پنجم. تفسیر بعضی از پیش‌گویی‌های مشابه عهد جدید در الفاظ و شکل و صورت تماماً مؤید این مطلب است، مانند: اعمال ۱۵: ۱۴-۱۸، رومیان ۹: ۲۵-۳۳، ۱۱ و ۲۵-۲۷ و غلاطیان ۳: ۸.

ششم. تفسیر حرفی (حرف به حرف) مستلزم نتایج غیرقابل قبول و بعیدالوقوع نزد هر مسیحی صاحب عقل سالم است.^{۱۶}

پرسش چهارم. کلام صحیح درباره ارتباط آمدن دوباره مسیح و هزاره چیست؟ آیا هزاره قبل از آمدن مسیح است یا بعد از آن؟

پیش‌گویی‌های کتاب مقدس به صراحت بر امتداد دیانت مسیحی در همه عالم و غلبه آن بر همه دشمنان و موانع دلالت دارد تا آن‌جا که اجمالاً قلوب انسان‌ها را تسخیر می‌کند و این مدت باشکوه هزار سال نامیده شده است.^{۱۷}

بعضی معتقدند که آمدن دوباره مسیح قبل از این مدت است، یعنی این هزاره با آمدن دوباره مسیح شروع می‌شود و مسیح پادشاهی است که پایتختش در اورشلیم است. این عقیده مورد قبول همه مسیحیان نیست.

قول صحیح این است که آمدن مسیح بعد از هزار سال و سکونت شیطان در انتهای عالم است که همراه با رستاخیز مردگان و داوری نهایی است. سپس این زمین آتش می‌گیرد و زمین و آسمان جدید، به وجود می‌آید. دلیل صحت این اعتقاد و بطلان عقیده قائلان به آمدن مسیح قبل از هزار سال که معروف به مذهب هزاره قبل هستند، مفصلاً در کتاب القواعد السنیه،^{۱۸} آمده است.

پرسش پنجم. تفسیر صحیح فرازهای ۲۴ و ۲۵ بشارت متی چیست؟

پیش‌گویی در این دو فراز از زبان مسیح بوده و از پیش‌گویی‌های سرّی و رمزآلود است.^{۱۹} هدف آن پیش‌گویی، خبر تخریب اورشلیم است، بنابر این که در این حادثه خصوصیتی رمزی اشاره به آمدن دوباره مسیح و داوری عمومی و نهایی در پایان جهان دارد.^{۲۰} شکی نیست که مسیح در این پیش‌گویی‌ها به اصل ویرانی اورشلیم اشاره کرده که به دست رومی‌ها اتفاق افتاد؛ چراکه در آن حادثه اشاره‌ای رمزآلود به ویرانی عالم هنگام آمدن پایانی مسیح است.^{۲۱}

پرسش ششم: تفسیر صحیح فرازهای ۱۰ تا ۲۰ در کتاب مکاشفه چیست؟

این آیات به غلبه عمومی انجیل در هزار سال و حبس شیطان در آن مدت باشکوه اشاره دارد و منظور از رستاخیز (قیامت) اول، برپایی دیانت مسیحی در عالم است.^{۲۲}

در عهد قدیم،
پیش‌گویی‌های
مشهوری درباره
پراکندگی یهود و
نپذیرفتنشان در
عالم با وجود این‌که
امت برگزیده هستند
و پیش‌گویی‌های
دیگری درباره
بازگشت آنها و
پذیرش دین حقیقی
وجود دارد

باب دوم: رستاخیز عمومی (قیامت عامه)

پرسش یکم. تعلیم کتاب مقدس درباره قیامت چیست؟

اجساد همه انسان‌ها در روز آخر هنگام آمدن دوباره مسیح، از خاک برخیزد و آن رستاخیز یا برای مجد و شکوه و سرافرازی است، یا برای ذلت و خواری. کسانی که به امید نجات، به وسیله مسیح مردند، اجسادشان در قربانی بزرگ به واسطه رستاخیز، شریک می‌شود و کسانی که در گناهانشان بمیرند، محکوم به مرگ ابدی هستند و اجسادشان شریک در این جزای هولناک است. قیامت یا برای زندگانی است یا برای داوری؛ کسانی که هنگام آمدن مسیح زنده هستند، اجسادشان به اشباح روحانی بدون مرگ و رستاخیز تبدیل می‌شود. از عباراتی که این اعتقاد را ثابت می‌کند، کلام یوحنا در *انجیلش*^{۲۳} است که می‌گوید: «ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد برای قیامت داوری.»^{۲۴}

پرسش دوم. دلایل رستاخیز مسیح چیست و رابطه بین رستاخیز او و رستاخیز امتش چه می‌باشد؟

یکم. پیش‌گویی مسیح به رستاخیز خود:^{۲۵}
دوم. گواهی رسولان مثل شهادت مسیح صریح است:^{۲۶}
سوم. گواهی گروه‌هایی از معاصران مسیح و مسیحیان قرون اولیه بعد از عصر رسولان.^{۲۷}
به رابطه رستاخیز مسیح با رستاخیز امتش در فراز ۱۱:۸ و ۲۳ از نامه پولس به رومیان اشاره شده است: «و... مواعید فدیۀ فقط برای روح نیست، بلکه برای جسم هم می‌باشد و با توجه به این که مؤمن با مسیح در مرگش متحد است، هم‌چنان در رستاخیز هم با وی متحد است.»^{۲۸} رسولان هم به رابطه بین رستاخیز مسیح و امتش تصریح دارند.^{۲۹}

پرسش سوم. تعلیم کتاب مقدس در باب حقیقت جسد در رستاخیز چیست؟

یکم. روحانی است،^{۳۰} بنابر این که باید به صورت جسد بشری باقی باشد، چون مسیح برای شاگردانش بعد از رستاخیز به شکل انسان ظاهر شد و پیوسته در جسمش نشانه‌هایی مخصوص بود

که قبل از مرگ هم داشت. بهتر است که بگوییم جسم رستاخیز مشابه جسم زمینی است و علاوه بر آن شباهت‌ها به شکوه روحانی آسمانی ممتاز می‌شود؛

دوم. مثل جسد مسیح است؛^{۳۱}

سوم. جسد باشکوهی است که تباهی و فساد نمی‌پذیرد و منزّه از ذلت و خواری است. ابدی و صاحب قدرت عظیم است؛^{۳۲}

چهارم. مانند ملائکه است که زوجیت نمی‌پذیرد؛^{۳۳}

پنجم. تغییر می‌کند تا گوشت و خون نباشد.^{۳۴}

مراد از این که جسد قیامت نیروی جدید کسب می‌کند، این است که نیروهایش تغییر بزرگی پیدا می‌کند تا بتوانیم به آسانی آن‌چه را که در این دنیا مقدر ما نبود، انجام دهیم. ما ضعف، نقص اعمال، کمبود و تنگی دایره حواس خود را در این دنیا به خوبی می‌دانیم، ولی درحالی که در این دنیا هستیم، کیفیت ازدیاد قوا و حواس خود را در آخرت نمی‌دانیم. بالاترین حد انتظار ما از حقیقت این امر کمتر است؛ چراکه آینده برای ما روشن نیست و با آزمایش آن را نشناخته‌ایم. شاید حواس جدید و قدرت‌مندتری برای ادراک امور خارجی و شناخت طبیعت و ذات آنها و بهره‌مندی از عجایب و جمال آنها برای ما پدید آید. شاید این قانون انتقالی کند خسته‌کننده که ما در آن محصور هستیم، عوض شود و ما قادر به انتقال با سرعت نور یا فکر از اول عالم هستی تا آخرش شویم و دید محدود ما به دیدگان پر قدرتی تغییر یابد. در این انتظارات شایسته مبالغه‌ای نیست؛ چراکه مؤکداً می‌دانیم که آن‌چه خداوند برای دوستان خود آماده کرده است، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر کسی خطور نکرده است و آن‌چه درباره تشابه اجسام آینده با اجسام فعلی گفتیم،^{۳۵} متضمن امر گران‌قدری است که ما به معرفت دوستانمان در آسمان‌ها اکتفا نمی‌کنیم، بلکه انبیا و رسولان و مشاهیر تاریخ کلیسا را که اخبار آنها را شنیده و خوانده‌ایم، در حالی که روی زمین هستیم، می‌شناسیم. آن‌چه این عقیده را تأیید می‌کند، عبارتند از:

۱. این مطلب ذاتاً ممکن است. اگر جسم آینده همان جسم کنونی و حاضر باشد، چه مانعی دارد که این اتحاد متضمن اتحاد شکلی یعنی صفات ذاتی ظاهری نبوده و متضمن امور دیگری باشد؛

۲. حواریون، موسی و الیاس را به دلیل آن که با عیسی روی

کوه ظاهر شدند، فوراً شناختند؛

۳. مجالست ما با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در ملکوت آسمان‌ها یعنی این که ما آنها را می‌شناسیم و اگر ما آنها را شناختیم، شکی نیست که دیگران را هم می‌شناسیم؛
۴. وعده داده شده‌ایم که جام سرور ما در آن هنگام پُر می‌شود، ولی اگر هم‌نشینی‌مان در آسمان با کسانی که در زمین دوستشان داشتیم، قطع شود، فرح و خوش‌حالی ما تمام نمی‌گردد. انسان الفت‌گیرنده آفریده شده و ذاتش میل شدیدی به الفت دارد و چون انسان در آسمان خواهد ماند، ارجح این است که بر میل به الفتش در آن‌جا هم باقی باشد. ما درک نمی‌کنیم که خداوند چرا این اشتیاقات ظاهری را در قلوب امتش قرار داده است؛ اگر قصد نداشته که آنها را در آینده هم کفایت کند! داوود وقتی که برای پسرش ندبه می‌کرد، می‌گفت: من به سوی او می‌روم و او به سوی من بر نمی‌گردد و قلوب محزون از آن روز تا الآن چنین احساسی دارند؛

۵. کتاب مقدس، صریحاً تعلیم می‌دهد که انسان در زندگی آینده تمام قوای خویش را از جمله قوه‌ی ذاکره که از همه‌ی این قوا بزرگ‌تر و عظیم‌تر است، در اختیار دارد.
اگر ما فاقد این قوه باشیم، این منافی کمال است و از گذشته‌ی اثری نزد ما باقی نمی‌ماند و در ما احساسی نسبت به گذشته خودمان مطلقاً وجود ندارد و اگر وارد بهشت (آسمان) شویم، گویا مخلوقات جدیدی هستیم که چیزی از امتحانات گذشته به یاد نداریم. در این صورت تمام سرودهای آسمان تغییر می‌کند و میلی به شکرانه‌ی فداء و عنایات الهی در این دنیا نداریم. پس باید بدانیم که قوه‌ی ذاکره نه تنها باقی می‌ماند، بلکه همانند سایر قوا تقویت هم می‌شود تا اخبار گذشته نزد ما هم‌چون حوادث جاری حاضر و شناخته شود. پس اگر چنین باشد که در آسمان مردم اخبار زندگی زمینی خود را بدانند، مقتضی است که ارتباطات عاطفی و همه‌ی علاقه‌ها و محبت‌هایی که مردم را در خانواده و اجتماع به یک‌دیگر پیوند می‌دهد، به یاد آورده شود؛

۶. اعتقاد به شناخت دوستان و آشنایان زمینی در زندگی آینده، اعتقاد همگانی بشر است. در عهدین امر مسلمی دانسته شده است که همه آباء هنگام مرگ می‌گفتند: نزد پدران‌شان می‌روند و رسولان مؤمنین را چنین موعظه می‌کرده‌اند که برای اموات مثل کسانی که هیچ امیدی ندارند، محزون نشوید که آنها با همه‌ی کسانی که در پروردگارشان بمیرند، متحد می‌شوند.

پرسش چهارم: رابطه‌ی جسد مدفون و جسمی که به پا می‌خیزد، چیست؟

در این‌جا باید به دو سؤال متمایز توجه داشت:

اولاً این که آیا کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که جسد قیامت همان جسدی باشد که در قبر گذاشته می‌شود؟ ثانیاً این اتحاد چه مقوماتی دارد؟
جواب سؤال اول: جسدی که در قیامت به خود می‌گیریم، عین همان جسدی است که اکنون در این دنیا داریم. این مطلب آشکار است؛ چرا که اتحاد در معنای رستاخیز متضمن

اجساد همه انسان‌ها
در روز آخر هنگام
آمدن دوباره
مسیح، از خاک
برخواهد خاست
و آن رستاخیز یا
برای مجد و شکوه و
سرافرازی است، یا
برای ذلت و خواری

است؛ چون رستاخیز اعاده حیات به آن چیزی است که مرده بود و اعاده حیات چیز دیگری شبیه در طبیعتش نیست، بلکه اقامه اصل یک چیز است. آن چه که قبلاً به عنوان برهان بر رستاخیز اجساد آوردیم، مستلزم این است که آن چه اقامه می شود، عین جسم باشد. جسمی که پیش گویی وعده به رستاخیز و تغییرش داده شده است، همان جسم مرده است؛ جسد متواضع فاسد ما.

رستاخیز ما شبیه رستاخیز مسیح است که شکی نیست که همان جسمی که بر صلیب رفت و در قبر گذاشته شد، از مردگان برخاست و گرنه رستاخیز نبود. این اتحاد همان چیزی است که مسیح کوشش نموده تا با نشان دادن داستان و پاهای سوراخ و پهلوی شکافته شده خود برای شاگردان مرددش، اثبات کند. در این موضوع اختلاف قابل توجهی نیست. آن چنان که رستاخیز جسم از حقایق ایمان است، اتحاد جسم کنونی در آینده نیز این چنین مقبول است. دعای دفن شایع بین مؤمنان در همه عصرها، چنین است:

«این جسد را به امید رستاخیز مبارک به قبر تسلیم می کنیم.»

جواب سؤال دوم: شرایط اتحاد به حسب اختلاف موارد متفاوت است؛ مثلاً در مواد جامد هم چون سنگ همیشه ماده و صورت با هم متحد هستند، ولی اگر سنگ به پودر و خاک تبدیل شود، ماده همان است ولی صورت تغییر کرده است و بالطبع اتحاد هم از بین می رود. اتحاد دانه ها و گیاهان ربطی به دوام ماده بر مقدار اصلی و شکلش ندارد. گیاه، اتحاد خود را در رشدش حفظ کرده و ماده اش زیاد می شود و صورتش تغییر می نماید...

اتحاد در موجودات زنده دقیق تر و متعالی تر از دیگر موجودات است؛ چراکه انسان همان طفلی است که چندین سال قبل متولد شده است و پیوسته خودش در جوانی و بلوغ و پیری خودش است، ولی گاهی ماده جسم تغییر دائمی می کند تا جایی که ممکن است در هفت سال کاملاً عوض شود و از جسم در انتهای این سال ها ذره ای از ماده اصلی که در آغاز داشت، باقی نماند. وقتی انسان هفتاد سال زندگی کند، گویا ده شخص شده؛ چراکه ماده جسم ده مرتبه عوض شده است، پس وحدت در این انسان بدون وحدت ماده وجود داشته است. مقصود از گفتار درباره انواع اتحادهای

متفاوت این نیست که به این وسیله حقیقت اتحاد موجود بین اجسادمان را هنگام مرگ و در قیامت بیان کنیم؛ چراکه این سری است که شناخته نمی شود و باید با تأسی به کتاب مقدس آن را ترک نمود، بلکه مقصود ما این است که امکان اتحاد بین اجسام کنونی و آینده ما بیان شود. اگر به عدم علم خود به چیستی اقامه این اتحاد ملتزم شویم، پس رستاخیز اجساد، امری مؤکد ولی خارج از دایره آزمایش بشری است و آن چه نتیجه می گیریم، این است که جسم قیامت عین جسم مرگ است، کما این که جسم مرگ، همان جسم زمان ولادت است.

پرسش پنجم: اشکال به پا خاستن عین جسد بعد از مرگ چیست؟

اشکال: این مطلب بعید است؛ چراکه جسد بعد از مرگ به عناصر اصلی اش تبدیل می شود و شاید بعد از آن جزئی از خاک شود که در گیاهانی که حیوانات می خورند و انسان ها هم آن حیوانات را می خورند، داخل می شوند. به همین خاطر اجزاء اجساد مردگان مردم در اجساد زندگان وارد می شود، پس بازگشت اجساد با ذرات خودشان محال است. [شبیه شبهه اکل و مأكول]

جواب: کتاب مقدس تعلیم نمی دهد که در قیامت همان ذرات برمی گردد، بلکه به ترجیح خلاف آن تصریح دارد، با این کلام که: «و آن چه می کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد، می کاری، بلکه دانه ای مجرد خواه از گندم یا از دانه های دیگر لیکن خدا برحسب اراده خود، آن را جسمی می دهد و به هریکی از تخم ها جسم خودش را».^{۲۶} دو جسم باید ارتباط داشته باشند، چنان که پولس گفته است: «زیرا که می باید این فاسد بی فساد را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد».^{۲۷}

در این موضوع باید از دو افراط و تفریط پرهیز کرد:

۱. قول به رستاخیز ذرات اصلی و نه غیر آنها؛
۲. قول به عدم وجود هیچ ارتباطی یعنی خداوند برای روح، جسد جدید دیگری خلق می کند که حقیقتاً ارتباطی با جسد اول ندارد.

بنابر آن چه از گفتار پولس روشن می شود، رابطه در همان ذرات مادی، عیناً موجود نیست، بلکه سیری شبیه خروج گیاه از بذرش می باشد، آن چنان که گفته شده است: «ای احمق! آن چه زراعت

می‌کنی، زندگی نمی‌کند، اگر نمیرد و آن چه زراعت می‌کنی، جسمی نیست که خواهد شد، بلکه مجرد دانه است.»

بنابراین، جسم مزروع هنگام مرگ، بذرِ جسم به پا خاسته هنگام رستاخیز است، تا جایی که می‌توان گفت: این مرده، نمرده است و از جسم کهنه، جسم نو خارج می‌شود.

باب سوم: داوری نهایی و پایان جهان

پرسش یکم. آیا کتاب مقدس داوری نهایی را ثابت می‌کند؟ در این باره چه تعلیمی دارد؟

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خداوند، زمانی را مقرر فرموده که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود.^{۳۸} روشن می‌شود که انسان‌ها در این عالم، تحت تسلط اخلاقی خدا هستند و چاره‌ای جز حکم کردن بر هر شخصی به اندازه استحقاقش نیست. فدیہ‌شدگان به وسیله مسیح، خواه قبل از آمدن او یا بعدش، از حکم داوری به دلیل استحقاق نجات‌دهنده‌شان، نجات می‌یابند.

آن چه از کتاب مقدس درباره داوری نهایی می‌آموزیم، عبارتند از:

۱. واقعه‌ای عینی است که در وقتی معین اتفاق می‌افتد و این مطلب از محبوس بودن ملائکه و انسان‌های شریر تا روز داوری، فهمیده می‌شود.^{۳۹} و آن امری است حتمی^{۴۰} و حادثه‌ای بعد از مرگ است^{۴۱} و بعد از قیامت.^{۴۲} داوری نهایی از جمله حوادث هم‌زمان با پایان عالم مانند قیامت (رستاخیز) و آمدن عیسی است و همه این حوادث حقیقتاً اتفاق خواهند افتاد؛^{۴۳}

۲. در آن روز، عدل الهی کاملاً ظاهر می‌شود و اسرار انسان‌ها آشکار می‌شود؛ هر کسی بنابر اعمالش در این دنیا داوری می‌شود و آن روز تجلی داوری عادلانه خداست؛^{۴۴}

۳. این داوری هنگام آمدن دوباره مسیح و رستاخیز عامه خواهد بود، چنان که از این فقرات روشن می‌شود: «مثل کرکاس مزرعه»^{۴۵} و پیش‌گویی‌های آمدن دوباره مسیح.^{۴۶}

۴. داور، مسیح است، آن چنان که گفت: «پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند، بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.»^{۴۷} پطرس می‌گوید: «مسیح همان معین شده از سوی خداوند به عنوان داور زندگان و مردگان است.»^{۴۸} پولس می‌گوید: «خدا، روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود و به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به این که او را از مردگان بخیزند.»^{۴۹}

۵. داوری بر همه مردم و ملائکه گناه‌کار جاری می‌شود؛ چرا که هر کسی به سبب اعمالش جزا داده می‌شود.^{۵۰} هم‌چنین درباره ملائکه گناه‌کار آمده است که خدا آنها را به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند،^{۵۱} هنگام آمدن دوباره عیسی شیطان و ملائکه اشرا در هاویه انداخته می‌شوند؛

۶. قانون (معیار) داوری در آن روز، شریعت الهی است، جز برای کسانی که از عطا‌ی مسیح سهمی دارند؛ کسانی که اسم‌هایشان در کتاب زندگی نوشته شده است و دلیل

انسان‌ها در این عالم، تحت تسلط اخلاقی خدا هستند و چاره‌ای جز حکم کردن بر هر شخصی به اندازه استحقاقش نیست. فدیہ‌شدگان به وسیله مسیح، خواه قبل از آمدن او یا بعدش، از حکم داوری به دلیل استحقاق نجات‌دهنده‌شان، نجات می‌یابند

نجاتشان نه استحقاقشان است، بلکه به این دلیل که اصحاب نیکی مسیح محسوب شده‌اند و با مسیح به واسطه ایمان در آمیخته و یکی شده‌اند یا به فواید مرگ به انعامش دست یافته‌اند.^{۵۲}

همه کسانی که مسیح را پذیرفته‌اند، قدرت می‌یابند که فرزندان خدا شوند و همه آنان که او را خداوند نجات‌دهنده می‌دانند، نجات می‌یابند و همه آنانی که او را اکرام نکرده و بر او توکل ننمودند، هلاک می‌شوند، به همین جهت است که همه آنان که انجیل و بشارت او را شنیده و نپذیرفتند، نه فقط به خاطر مخالفتشان با شریعت الهی بلکه به سبب گناه عظیمشان در رد مسیح که موجب داوری بزرگ است، محاکمه می‌شوند، چنان که پولس می‌گوید: «کسی که پروردگار، عیسی مسیح را دوست ندارد، پس باید عذاب شود.»

۷. داوری هر کسی به اندازه نور عطا شده به اوست؛ پس بنده‌ای که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد، اما آن که نادانسته کارهای شایسته خوب کند، تازیانه کم خواهد خورد و به هر کسی که زیاد عطا شود، از وی مطالبه زیاده‌تر گردد.^{۵۳}

ناجی ما (مسیح) می‌گوید: «به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صور صیدون از شما سهل‌تر خواهد بود.»^{۵۴}

پولس می‌گوید: «امت‌ها عذری ندارند زیرا هرچند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند.»^{۵۵} «کسانی که بدون شریعت گناه کنند، بی‌شریعت نیز هلاک شوند و آنان که با شریعت گناه کنند، از شریعت برایشان حکم خواهد شد.»^{۵۶}

۸. در داوری، جزای نیکوکاران و بدکاران به صورت حتمی تعیین می‌شود و به جایگاه ابدی‌شان محکوم می‌شوند و این مطلب از کلمات ترس‌ناک مسیح روشن است: «ایشان در عذابی جاودانی خواهند رفت اما عادلان به حیات جاودانی.»^{۵۷}

پرسش دوم. کتاب مقدس درباره پایان دوران چه می‌گوید؟

آن چه در پی می‌آید، مشهورترین آیاتی است که بر پایان عالم دلالت می‌کند:

۱. «از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمان‌ها عمل دست‌های توست. آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل

جامه مندرس خواهند شد و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد.»^{۵۸}

۲. «چشمان خود را به سوی آسمان برافرازد و پایین به سوی زمین نظر کنید؛ زیرا آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گرید.»^{۵۹}

۳. «زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت.»^{۶۰}

۴. «آسمان و زمین زایل می‌شوند ولی سخنان من زایل نخواهند شد.»^{۶۱}

۵. «زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد؛ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود بلکه به خاطر او که آن را مطیع گردانید، به امیدی که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.»^{۶۲}

۶. «عالمی که آن وقت بود، در آب غرق شده، هلاک گشت، ولی آسمان و زمین به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند، لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمان‌ها به صدای عظیم زایل خواهد شد و عناصر سوخته شده از هم خواهند پاشید و زمین و کارهایی که در آن است، سوخته خواهد شد. ولی به حسب وعده او، منتظر آسمان‌های جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.»^{۶۳}

«و دیدم کسی را بر تختی بزرگ و سفید نشسته، از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.»^{۶۴}

پرسش سوم. آیات کتاب مقدس درباره پایان دوران چه می‌گوید؟

۱. آسمان و زمین در پایان حقیقتاً منحل می‌شوند، آن چنان که از کلام پطرس چنین برمی‌آید: «کسی که مواجه می‌شود بین نابودی عالم با طوفان و ویرانی پایانی با آتش؛ نابودی با طوفان حقیقتاً اتفاق افتاد، پس ویرانی با آتش هم اتفاق خواهد افتاد حقیقتاً.»^{۶۵}

دلایل زیادی داریم که زمین در اول شعله آتش بود و برگشت

آن به حالت قبل، اگر خدا بخواهد آسان است.

۲. ویرانی در این آیات، متلاشی شدن نیست؛ چراکه سوختن جهان مستلزم متلاشی شدن عالم نیست، بلکه از وضعیت عالم بعد از آن ویرانی با لفظ تجدید تعبیر شده است^{۶۶} و برگشت همهٔ اشیاء^{۶۷} و آزادی از عبودیت فساد^{۶۸} و آسمان و زمین جدید.^{۶۹}

۳. تغییری که در روز پایانی اتفاق می‌افتد، در همه کائنات مادی نیست، بلکه فقط در زمین و مربوط به عناصر جوی ماست؛ به این دلیل که زوال همهٔ این کائنات با عظمت هنگام داوری جنس بشری ساکن زمین که قطره‌ای در دریای اعمال الهی است، قابل تصدیق نمی‌باشد. آن‌چه در کتاب مقدس آمده است، اختصاص به انسان دارد که زمین به واسطهٔ گناه انسان ملعون شده و این لعنت هنگام اتمام فدیة انسان زائل می‌شود. مخلوقی که به خاطر بطالت گناه انسان ذلیل شد، زمین بود و آن مخلوقی است که از قیود فساد آزاد خواهد شد و بنابر کلام پطرس، جهانی که با آب (طوفان) نابود شد، خودش با آتش نابود می‌شود.^{۷۰}

۴. نتیجهٔ این تغییر ایجاد آسمان‌ها و زمین جدید است. هرچند این مطلب در کتاب مقدس واضح نیست، ولی نظر غالب این است که زمین جدید مسکن نیکوکاران می‌شود و اگر این زمین جدید مسکن پاکان و تخت پادشاهی مسیح شد، نتیجه گرفته نمی‌شود که قدّيسان در همین حدود زمینی محصور شوند،^{۷۱} بلکه می‌توانیم بگوییم که پاکان قادرند به عوالم دیگر بروند و محصور در مکان واحدی نباشند.^{۷۲}

همهٔ آنان که انجیل و
بشارت او را شنیده و
نپذیرفتند، نه فقط به
خاطر مخالفتشان با
شریعت الهی بلکه به
سبب گناه عظیمشان
در ردّ مسیح که
موجب داوری
بزرگ است، محاکمه
می‌شوند، چنان‌که
پولس می‌گوید: «کسی
که پروردگار، عیسی
مسیح را دوست
ندارد، پس باید عذاب
شود

پی نوشت

* کارشناس ارشد ادیان ابراهیمی

۱. نک: القواعد السنیه فی تفسیر الاسفار الالهیه، ص ۲۲۱ - ۳۱۶.
۲. متی، ۲۴: ۳۰.
۳. مکاشفه، ۱۲: ۲۰.
۴. مکاشفه، ۶: ۱۶.
۵. تسالونیکیان، ۴: ۱۷.
۶. مکاشفه، ۲۰: ۱۱.
۷. کولسیان، ۳: ۴؛ فیلیپیان، ۱: ۶، ۲: ۱۶ و ۳: ۲۰؛ تسالوکیان، ۱: ۱۰، ۲: ۱۹، ۳: ۱۳، ۴: ۵، ۵: ۴؛ پطرس، ۳: ۳ - ۱۰.
۸. متی، ۲۴: ۲۶؛ اعمال، ۱: ۷.
۹. القواعد السنیه، ص ۳۱۶ - ۳۱۹.
۱۰. مزامیر، ۷: ۸ و ۱۱ و ۶۷: ۷؛ اشعیا، ۲: ۲ - ۴ و ۴۹: ۴؛ داوران، ۲: ۴۴ و ۴۵؛ رمیا، ۳: ۱۷؛ حقیق، ۲: ۱۴؛ متی، ۱۳: ۳۱ - ۳۳ و ۲۴: ۱۴.
۱۱. هوشع، ۳: ۵؛ زکریا، ۱۲: ۱۰؛ متی، ۲۳: ۳۹ و ...
۱۲. تسالونیکیان، ۲: ۱ - ۱۰.
۱۳. تیمائوس، ۴: ۳۰؛ یوحنا، ۴: ۳؛ ۲: ۷ و ۷: ۱۱، ۱۳؛ مکاشفه، ۱۱: ۱۷، ۵: ۱۸، ۲: ۱۹؛ برای آشنایی بیشتر با اشارات درست در الفاظ ضد مسیح و انسان الخطیه، نک: القواعد السنیه، ص ۲۳۸ - ۲۵۷، بخش تفسیر اخبار رسولان.
۱۴. مکاشفه، ۲۰: ۴ - ۶.
۱۵. همان، ۲۰: ۷ - ۱۰.
۱۶. نک: القواعد السنیه، ص ۳۲۲ - ۳۴۲.
۱۷. مکاشفه، ۲۰: ۲ - ۷.
۱۸. القواعد السنیه، ص ۳۴۳ - ۳۷۴.
۱۹. همان، ص ۲۸۹ - ۳۹۲.
۲۰. همان، ص ۲۳۸ - ۲۹۴.
۲۱. خلاصه الأدلة السنیه، ص ۲۲۸ - ۲۴۴.
۲۲. القواعد السنیه، ص ۳۷۲ - ۳۷۴.
۲۳. یوحنا ۵: ۲۸ و ۲۹.
۲۴. و نیز: اعمال، ۲: ۲۵ - ۳۴، ۱۳: ۳۴، ۲۴: ۱۵؛ فیلیپیان، ۳: ۲۱؛ تسالونیکیان، ۱۴: ۳ - ۱۶؛ رومیان، ۸: ۱۱ و ...
۲۵. یوحنا، ۲: ۱۹ - ۲۱؛ لوقا، ۹: ۳۱.
۲۶. لوقا، ۲۹: ۲؛ یوحنا، ۲۷: ۲۰؛ رومیان، ۴: ۵؛ افسسیان، ۲: ۶؛ رومیان، ۸: ۱۱.
۲۷. نک: دلائل اثبات معجزه قیام مسیح، ج ۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۴.
۲۸. تسالوکیان، ۴: ۱۴ و ...
۲۹. فیلیپیان، ۳: ۲۱؛ تسالوکیان، ۴: ۱۴؛ یوحنا، ۲: ۳.
۳۰. قرتیان، ۱۵: ۴۴.
۳۱. فیلیپیان، ۳: ۲۱ و ...
۳۲. قرتیان، ۱۵: ۴۲ - ۴۴ و ۵۱: ۵۴.
۳۳. متی، ۲۲: ۳۰.
۳۴. قرتیان، ۱۵: ۵۰.
۳۵. لوقا، ۲۹: ۲۴؛ یوحنا، ۲۷: ۲۰؛ اعمال، ۹: ۵.
۳۶. قرتیان، ۱۵: ۳۷.
۳۷. همان، ۱۵: ۵۳.
۳۸. اعمال، ۱۷: ۳۱.
۳۹. پطرس، ۲: ۴ و ۹.
۴۰. اعمال، ۲۴: ۲۵؛ عبرانیان، ۱۰: ۲۷.
۴۱. عبرانیان، ۹: ۲۷.
۴۲. یوحنا، ۲۵: ۲۹.
۴۳. یوحنا، ۵: ۲۸؛ پطرس، ۳: ۱۰؛ تسالونیکیان، ۱: ۷ و ۸.
۴۴. لوقا، ۱۲: ۸ و ۹ و ۲: ۵؛ رومیان، ۵: ۲ و ۵: ۱۰.
۴۵. متی، ۱۳: ۳۷ - ۴۳.
۴۶. متی، ۲۵: ۳۱ - ۴۶؛ قرتیان، ۴: ۵؛ تسالونیکیان، ۱: ۷ - ۱۰ و ...
۴۷. متی، ۲۵: ۲۲ و ۲۳ و ۲۷.
۴۸. اعمال، ۱: ۳۴ - ۴۳.
۴۹. اعمال، ۱۷: ۳۱؛ قرتیان، ۵: ۱۰.
۵۰. رومیان، ۲: ۶.
۵۱. پطرس، ۲: ۴.
۵۲. مکاشفه، ۲۰: ۱۲.
۵۳. لوقا، ۱۲: ۴۷ و ۴۸.
۵۴. متی، ۱۱: ۲۲.
۵۵. رومیان، ۱: ۲۰ و ۲۱.
۵۶. همان، ۲: ۱۲.
۵۷. متی، ۲۵: ۴۶.
۵۸. مزامیر، ۲: ۲۵ و ۲۶.
۵۹. اشعیا، ۵: ۶.
۶۰. همان، ۶۵: ۱۷.
۶۱. لوقا، ۲۱: ۳۳.
۶۲. رومیان، ۸: ۱۹ - ۲۱.
۶۳. پطرس، ۳۰: ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۳.
۶۴. مکاشفه یوحنا، ۲۰: ۱۱ و ۲۱: ۱.
۶۵. پطرس، ۳: ۶ - ۱۳.
۶۶. متی، ۱۹: ۲۸.
۶۷. اعمال، ۳: ۲۱.
۶۸. رومیان، ۸: ۲۱.
۶۹. مکاشفه، ۲۱: ۱.
۷۰. پطرس، ۳: ۶ - ۱۳.
۷۱. یوحنا، ۱۴: ۲.
۷۲. افسسیان، ۱: ۱؛ کولسیان، ۱: ۲۰.



خلاصة المقالات

تعريب: ضياء الدين خزرجي

ترجمه مقالات به عربی و انگلیسی

الولاية من أهم شواخص الامام

المؤلف: رحيم لطيفي

نبذة

سعى كاتب المقال في هذا البحث الى بيان عنصر الولاية ومصاديقها، واستنتج من خلاله أن «ولي الله» يمتلك صفة مساوية، وقوة التصرف في الكون. فالنبي والرسول يمتلك صفة الولاية أيضاً مع استلام الوحي وإبلاغه، وبيان وتفسير الرسالة أيضاً، والمرجعية الدينية، والقيادة والزعامة، ورئاسة الحكومة الدينية.

أما الامام والحجة، فهو يمتلك نفس تلك الخصائص والصفات المذكورة عدا استلام الوحي. وهو باق مادام الكون والبشر، لأن الأرض لا تخلو من حجة، والا لساخت بأهلها. واقتضت الحكمة واللفظ الالهي استمرار وبقاء الامام والحجة في الأرض، وأن لا يدع الأمة دون إجابة، ليلتي طموحات الانسان وحاجاته الضرورية ومطالباته العامة. وقسم كاتب المقال بحثه الى قسمين أساسيين وثانية فصول:

أما القسم الاول:

فهو يتناول مقدمة موجزة لتعريف الامام، وبيان دوره وأهميته في الأمة، باعتباره مصداقاً لـ (ولي الله) في عصرنا الراهن. وتطرق فيه الى تفسير بعض المفاهيم والمصطلحات العامة، كمفهوم الولاية، وماهيتها، والولاية التكوينية، والتشريعية، والمسار التاريخي لأبحاث الولاية ومصاديقها.

ثم قدّم الباحث نقداً وتحليلاً للآراء المتشعبة وحالات الإفراط والتفريط، وترك نظرة الاعتدال تجاه مفهوم الاعتقاد بالامام. وأكد على أن الاعتقاد بولاية الأئمة يختلف تماماً عن الاعتقاد بالتفويض والغلو، وإن بينهما فوارق شاسعة.

القسم الثاني:

ذكر كاتب المقال في هذا القسم ابتداء مبنى وأساس التصرفات التكوينية «لولي الله» مستعيناً بالقواعد الكونية والفلسفية. واستدل على إثبات الولاية في رؤية المصادر الروائية والدينية على القرآن والسنة النبوية الشريفة وروايات المعصومين □ وختم بحثه ببيان أهم مواصفات وخصائص الولاية.

المفاهيم الأصلية في البحث:

الولاية، الامامة، التفويض، الانسان، الكامل، النفس المجردة، الامام الحاضر.

المؤلف: أصلائي

نبذة

ذكرت آراء وأقوال عديدة حول تسمية ونسب أم الامام المهدي □ . واختلفت أقوال العلماء والمفكرين الاسلاميين تبعاً لاختلاف المصادر الروائية في ذلك، ومنهم الكليني والمسعودي والنعمانى والصدوق، والمفيد والطوسي وابن خلكان، والشهيد الأول وغيرهم من العلماء والمفكرين.

رأى الكليني أن أم الامام المهدي □ أمة نوبية سوداء من (نوبة) إحدى المحافظات الشمالية لسوران. وذكر النعماني والمسعودي والمفيد وابن خلكان أنها نشأت وترعرعت في بيت السيدة حكيمه عمه الامام المهدي □ وأخت الامام الحسن العسكري □ . بينما اعتقد الشهيد الأول أن اسمها «صقيل». ورأى الصدوق والطوسي والطبري وكثير من العلماء والباحثين بعد الطوسي أن اسمها (نرجس) بنت ملك الروم. وسعى أكثر الباحثين الى اثبات حديث الصدوق، لكنهم أشكلوا على هذا الحديث باشكالات عديدة. استعرضها كاتب المقال بالنقد والتحليل.

المفاهيم الاصلية في البحث:

نرجس، الروم، الملك، الأمة، الامام المهدي □ ، الحرب، المسيح، قيصر، الأسير.

تحليل المضاعفات و الأضرار التي تلحق بالمنهج المهدوي

المؤلف: علي أكبر بياري

نبذة

الاعتقاد بالامام المهدي □ هو أحد أهم الاعتقادات الأصلية لدى الشيعة المتمسكين به □ .

ويمكن مشاهدة وظهور هذا الاعتقاد في تعاملهم وأساليبهم في الحياة، كحضور عشاق أتباع الامام المهدي □ في مسجد جمران المقدس في ليالي الأربعاء من كل أسبوع تحديداً. إلا أننا نشاهد في هذه الأجواء بعض التصرفات المشينة والافعال المسيئة لهذا المنهج الراقي، وهي لا تمتّ بأية صلة للتعاليم المهدوية، وذلك من قبل بعض أتباع الامام المهدي □ بمسميات عديدة، وتحت عناوين مختلفة تنطلق باسم الامام المهدي □ .

وقد تناول كاتب المقال في هذا البحث بعض المساوئ والأضرار المسيئة للمنهج المهدوي، والأساليب التعاملية المشينة التي كان لها انطباعاً ونزعة اجتماعية. فاحصاء هذه المضار والمساوئ هي نتاج ومحصول مشاهدات الباحث وحضوره وتواجده في هذا المكان الشريف في ليالي الأربعاء لبعض التصرفات والأساليب الموهنة للمنهج المهدوي. آمليْن في ان ترتفع هذه الأساليب والتصرفات لترتقي الى مستوى المنهج المهدوي الأصل.

فمثلاً - للحد من ظاهرة رفع أصوات الموسيقى من داخل السيارة هو:

- وضع تعليمات وعلائم من قبل ادارة المرور، وعرض الاضرار والمساوئ المترتبة جرّاء تلك الحروقات والتجاوزات التي تصدر من البعض، وما يمكن ان يسببه رفع تلك الاصوات من مضايقات وافرازات سلبية. ولو قام التلفاز بعرض برامج هادفة في هذا الاتجاه لكان أفضل بكثير، ولحفظ نتائج ايجابية مطلوبة، ولتغيّرت نظرة الأمة ولو بعدد محدود تجاه هذه الظاهرة، وباعتقادي ان لم ينفع هذا الأسلوب في التعامل من قبل بعض الاخوة، فعليهم أن يستخدموا أسلوب فرض عقوبات وغرامات مالية على مرتكبي هذه المخالفات ليشعروا بقيمة هذه المبالغ التي يدفعونها، ويكون مبرراً لأن لا يكرروا ارتكاب مثل هذه الحماقات والتصرفات اللامسئولة.

- القيام بأنشطة تثقيفية لتوعية هؤلاء الاشخاص.

المفاهيم الأصلية في البحث:

الأضرار، معرفة الأضرار، المنهج المهدوي، المعتقدون بالمهدي، مسجد جمران المقدس.

الاجابة عن شبهات أحمد الكاتب حول أحاديث الأئمة الاثني عشر

المؤلف: جواد الجعفري

نبذة

تواترت الاخبار بل استفاضت عن الفريقين - الشيعة والسنة - حول ولادة الامام المهدي □ ووجوده. ثم صرح النبي □ بأسماء الأئمة وذكر عددهم، معرباً على أنهم الاوصياء من بعده، واصطلح عليهم في الأخبار الواردة بشأنهم «بالخلفاء». وقد روى بعض أهل السنة وأكثر روايات الشيعة خصائصهم وصفاتهم مع ذكر عددهم. وأهم ما جاء في هذه الروايات ذكرها قائم الأئمة الاثني عشر والوصي □ ، وأخباراً صحيحة عن غيبته، ومن أبوه وجده؟

وقد دلت هذه الأحاديث على ولادة الامام المهدي □ ووجوده بنحوين:

النحو الأول: بصورة عامة.

اي الاستدلال بعدد الاثني عشر المتفق عليه بين الفريقين.

والنحو الثاني: بالنص.

أي الاستدلال بذكر أسمائهم، وصفاتهم، خصائصهم التي جاء ذكرها في النصوص الروائية والأخبار المصرحة بأن الامام الثاني عشر هو القائم □ تحديداً.

لكن أحمد الكاتب أنكر كل هذه الروايات، ونفى وجود الامام الحجة بن الحسن العسكري □ ، وطرح بعض الشبهات في تضعيف أحاديث الأئمة الاثني عشر. وملخص كلامه هو: أن أحاديث النبي □ : «الأئمة بعدي اثناعشر» هي أحاديث موضوعة، تم وضعها في القرن الرابع الهجري. لذا لا يمكن الاعتماد على مثل هذه الأحاديث.

وقد قام كاتب المقال بعرض أدلته على نفي ما ادعاه أحمد الكاتب من شبهات، وقدم نقداً موضوعياً لرد تلك الترهات، وعرض أدلته على صحة هذه الاحاديث.

المفاهيم الاصلية في البحث:

احاديث الأئمة اثني عشر، شبهات أحمد الكاتب، ولادة ووجود امام العصر □ ، الشبهة في الامامة، الشبهات المهدوية.

معنى الحياة، العبيية، و الفكر المهدوى

المؤلف: بهروز محمدى منفرد

نبذة

يمرّ الانسان المعاصر بأزمات حادة وصراع مرير وتحدي لأفكار هدامة في المجتمعات العالمية، كالقول بعبيية الحياة، والأفكار الفارغة عن المحتوى والمضمون التي كان لها انعكاسات وردود سلبية على المجتمع، كانهطاط الأسرة وانحرافها، وما يستتبعها من أضرار وهزائم روحية ونفسية.

لقد جرب كثير من المفكرين المعاصرين والباحثين والمنظرين أساليب عديدة في مواجهة هذه الازمات والحّد منها. مستخدمين كل الوسائل في هذا المحك - عدا تجربة الايمان الديني - فانهم لم يجربوا هذه التجربة الغنية والثرية أبداً، ليستلهموا من مبادئها ومعانيها القيم والعبر، فغرقت البشرية يوماً بعد آخر في مستنقع الانهطاط، ووحل الضياع والانحراف.

هذا في الوقت الذي أوجدت التعاليم الدينية ومنها المنهج المهدوي سدوداً و حواجز منيعة في مواجهة هذا التحدي، والتصدي للهجمة الشرسة، والدعوة الى تحرير العالم المعاصر، وتخليص البشرية من هذا المأزق، والخروج من الأزمة المفتعلة.

و سعى كاتب المقال في هذا البحث الى بيان كيفية تأثير الفكر المهدوي ومبانيه في عبور منهج الخواء والعبيية، ومنح الحياة معنى و نكهة خاصة. ورفع مستوى الطموح، وبيان الانجازات والمعطيات التي حققها الاعتقاد بحضور الامام □ والانتظار البناء في انهاء الخطابات العشوائية والفارغة في منهج الخواء والعبيية.

المفاهيم الاصلية في البحث:

معنى الحياة، العبيية والخواء، الامامة، الانتظار، عصر الظهور.

القواعد العقلية (الفلسفية، الكلامية، المنطقية) و روايات المهدوية

المؤلف: السيد محمدعلي داعي نجاد

نبذة

أشار كاتب المقال في هذا البحث الى مقاصد و أهداف البحث العلمي و أساليبه في بيان الوجهة والنزعة العقلية في فكر الاثمة □ حول مسئلة الامامة والمهدوية. فقد روى في مصنفاتنا وكتبنا الروائية أدلة في اثبات الامامة والمهدوية و بيان القواعد والاصول العقلية (الكلامية والفلسفية) الهامة، وأهمها كتاب «أصول الكافي» باعتباره من أهم كتاب الحديث في هذا الاطار. فقد بين الأثمة المعصومون □ باستخدامهم هذه القواعد والاصول، واقتناص الاساليب المنطقية المناسبة لكافة الحقائق في مجال الامامة والمهدوية بنحو دقيق ومناسب ومن ثم إثباتها- وسوف نستعرض شرحها وتفسيرها في الاعداد القادمة إن شاء الله.

المفاهيم الاصلية في البحث:

الامامة، المهدوية، القواعد الفلسفية، القواعد الكلامية، قواعد المنطق، الاحاديث الاعتقادية، أصول الكافي.

مصير المسيحية في الرواية البروتستانية

المؤلف: جواد قاسمي القمي

نبذة

يعد دراسة ومعرفة الآخرة أحد التعاليم الالهية الدينية، و من الابحاث الشيقة والمؤثرة في الأديان، لأنها ترتبط بمستقبل البشرية المجهول.

فقد رسمت الأديان الابراهيمية في هذه الاثناء صوراً واضحة لاتباعها حول المستقبل، وتحول هذا المفهوم في المسيحية مثلاً الى أصل كلامي مؤثر في التصورات والمعتقدات البشرية، كعودة السيد المسيح □، والحكم الاخير، والجنة والنار، وغيرها من الأبحاث في معرفة مصير الأديان ونهاية الدين المسيحي.

ويستدعي الفهم الصحيح لهذا التفكير في المسيحية معرفة مباشرة واشراف على الآراء اللاهوتية للمفكرين وذوي الاختصاص في هذا الدين الذي، ضمّ ثلاث فرق رئيسية وهامة هي الكاثوليك، الارثودوكس، والبروتستان.

وقد احتوى المعتقد البروتستاني آثاراً و كتباً قيمة ومهمة، مثل كتاب «نظام التعليم في علم اللاهوت القديم» بقلم الراهب «جيمز أنس الاميركاني». ومن أهم ما استعرضه هذا الكاتب من أبحاث وأبرزها هو: نوع الاسئلة والأجوبة، واعتقاده الكثير على الكتاب المقدس، واستعرض الباحث في أبحاثه الأفكار الكاثوليكية ونقدتها.

المفاهيم الاصلية في البحث:

الموت وحال الروح بعد الموت الى القيامة، المسيح □ ثانياً معرفة ماضيه التاريخي، القيامة العامة، الحكم الاخير، نهاية العالم، ومصير البشرية، الجنة والنار، خلود العاصين و الأشرار.

A survey on the Injuries of Mahdism

By Ali Akbar Biari*

Abstract

We may sit for a while watching those believers in Imam Mahdi (PBUH) who come to visit knowingly the holy mosque of Jamkaran, specially on tues day nights. Among such visitors, however, we sometimes witness those people who treat unwisely. In the name of "belief" in Imam Mahdi (PBUH), they reveal unfortunately some behaviors that are incompatible with the doctrine of Mahdism, and below the dignity of believers. Now, in the following writing, we have tried to deal with the major injuries or harms which are considered as being social. The enumeration of such injuries has been the result of the writer's continual presence in that holy place witnessing the people's behaviors on Tuesday evenings to improve perhaps some of those habits. One of the major harm is the loud sound of music and singing coming out of the cars. To prevent such a bad manner may be the advertisements of the traffic police to warn people against damages incurred by such loud sounds of music. The television can do a better job if it broadcasts some notices to alert people and change their understanding or attitude toward holy places.

In my opinion, to fine offenders in cash would be more fruitful because it costs them too much to pay a lot of money, this causing them not to repeat minor offences.

The second injury is the mistreatment of some people not knowing the values of pilgrimage to a holy place. We can train them by letting them do some cultural jobs to raise their level of knowledge.

Key Words:

Injury, pathology, doctrine, strategy, pilgrimage, cultural

a Caravan of Qommi to the City of Samerra and their Visiting Imam Mahdi (PBUH)

by Esma'il Esma'ili

Abstract

Getting in Contact with the great Saints and religious Leaders, who have acted as Guides and directed men to the high position of humanity, has always been the center of Muslims' attention specially the Shiites. The relation or contact between the Imams and other people has continued since the time of the prophet Muhammad (MGSBH) up to now. This relation or contact has never been cut off or torn away even at the times when some of the immaculate Imams were in the prisons of the cruel governments.

Among those visits, whether in groups or individually, there are contacts with some unique features that make them distinct from other visits in such a way that the narrators and historians quote them in their exclusive ways or get them recorded as references.

A caravan from the city of Qom to travel to Samerra in Iraq was arranged for the pilgrimage of the Shrine of Imam Hassan Askari (PBUH). Those men in the caravan succeeded in visiting the Imam of Time (PBUH). The trip is just a sample of what has happened throughout history for the believers to show the importance of their Faith in God's precepts. It is important because it can be introduced as an authentic document to the existence of Imam Mahdi (PBUH), his birth date and his being alive.

Now the following article has tried to explain that historical events and some other things that have occurred after wards by referring to some valid sources and reliable evidence.

Key Words:

Absence, Samerra, the Imam's Knowledge, the Shiites, Visiting.

A Reply to Doubts Produced by Ahmad Kateb Related to the Narrations of the Twelve Imams (PBU them)

By Javad Ja'fari*

Abstract

One of the proofs that confirm the birth and the presence of Imam Mahdi-ibn- Hassan Askari (PBUH) being alive in the world is the number of several hadiths that have been consecutively narrated by both Shiites and Sunnites, to which the great prophet of Islam (MGSBH) referred and specified that he was to have twelve successors. These hadiths or traditions are briefly called the "Hadiths of the Twelve Imams or Caliphs". Of course, some narrations of the Sunnites and most narrations of the Shiites have gone further to mention the names and numbers of the successors to describe their qualities or characteristics. Of the most important points cited in such traditions is introducing the twelfth Imam as being the riser and alive and giving the news of his Absence and the identity of his father and ancestors.

These traditions denote the birth and presence of Imam Mahdi (PBUH) in two ways: the first is a general specification for the number of "١٢", which is confirmed by both Shiites and Sunnites and the other clarifies and gives the reasons for the names, qualities and characters in the texts, also indicating the twelfth Imam being alive as the Riser (PBUH). as the only Guardian, the Friend and the remainder of God on the earth at the present time. Many other things have been explained such as the terminology of Guardianship the nature of Guardianship, genesis, creation, the descriptive guardianship, application of the position of Friendship of God, etc. Then an investigation and criticism have been made with regard to the both extremes in the views of some thinkers concerning the belief in the twelfth Imam (PBUH) with the emphasis on the fact that the belief in the guardianship of the Imam is much different from exaggeration and Consignation.

In the second part of the article, the base

and foundation of intervening in the Creation on the part of the Imam, who is His Friend has been brought about with regard to and by using philosophical cosmology and existence. Then the confirmation of guardianship from the viewpoint of religious Texts (the Quran and traditions has been cared for. At the end, the most important qualities of the Guardian and the Friend of God has been given to the dear readers.

Key word.

Guardian, guardianship, perfect man, soul in abstraction present Imam, revelation.

Guardianship and Sanctity the Most Important Feature in the Imam

By Rahim Latifi*

Abstract

The writer of this article has tried to clarify and explain the essence of “guardianship” to make its application known to the readers. The conclusion that has been taken from this writing is that the Guardian (Friend of God) is endowed with the element of being heavenly enjoying the power of intervening in Creation. The difference in the great prophet of God was that in addition to the position of Guardianship, he also possessed the status of receiving Revelations from God and conveying them to people after his interpreting and explaining them. However, the holy prophet and the Imams have all the religious authority and are the source of religious imitation. They are in charge of leadership for the government of the people.

So the twelfth and the last Imam, the Proof of God, enjoy all the above authorities except receiving Revelations. This divine personage is and will be present among the people as long as the world and its inhabitants exist until God's favor will apply to all men and women and for him to appear.

The first part of this writing includes the introducing of the Imam briefly, indicating his position and his personage

On the other hand, Ahmad-al-Kateb denies that there has been an Imam named the Proof of God, son of Imam Hassan Askari and also, he has raised some doubts regarding the traditions for the twelve Imams (PBU them). In summary, he wants to say that those traditions are fictitious being made up in the ۴th century. He believes that no one may refer to such hadiths as documented.

In this writing, we will try to criticize and give reasons against Ahmad's claims.

Key Words:

Traditions, hadiths of Twelve Imams (PBU them), doubts of Ahmad-al-Kateb, birth and presence of the Imam of time (PBUH)

The Meaning of Life, Nihilism and the Thought of Mahdism

By Behruz Muhammadi Munfared*

Abstract

One of the crises of our contemporary man is his nihilistic idea that says Existence is useless and denies any objective ground of moral truth. Nihilism has always had its many bad effects on human life such as the decline of families, mental harms or spiritual injuries. However, today's thinkers have risen against those crises and proved that every other way except religious Faith and Godly belief will bring no positive result for humanity; and this has been exactly indicated through experience by practical proofs; otherwise, human social existence will definitely sink deeper in the mire of decadence. This is at the time when religious beliefs including Mahdism Thought can raise up a strong barricade against the attack of Nihilism to save today's man from such a misfortune.

The writer of this article has tried to clarify and explain the effects of Mahdism and its basis to provide the clear road for traversing out of Nihilism to produce a meaningful life. This writing has also gone through the results of the Imam's presence, our Expectation and Belief to do away with the dirty effects of Nihilism.

Key Words:

Meaning of life, Nihilism, Imamate, expectation, Advent, the expectants.

a Historical Survey on the Narration of Shaykh Saduq about Narjes Khatoon

By Mokhtar Aslani*

Abstract

There are different opinions and ideas mentioned about the name and parentage of Imam Mahdi (PBUH): who his mother was? Some great scholars or religious authorities such as Kulayni, Mas'udi, Nu'mani, Shaykh Saduq, Shaykh Mufid, Shaykh Tusi, Ibn Khallakan, the First Martyr, etc, have all given their ideas about the Imam's mother. Kulayni said she was a black slave from one of the north provinces of Suran with the name Nuba. Nu'mani, Mas'udi, Shaykh Mufid and Ibn Khallakan believed the Imam's mother was an educated bondmaid who lived in the house of Hakima Khatoon. The First Martyr had named her 'Saql' and, finally, Shaykh Saduq, Tusi Tabari with the most religious scholars after Shaykh Tusi introduced the Imam's mother as "Narges", the daughter of the emperor of Rome. Although those scholars tried hard to justify what Shaykh Saduq had narrated, there were still some oppositions to his hadith.

Now, in this article, we have investigated about some facts on all discussions and the way those traditions were narrated.

Key Words:

Wars, Captive, Messiah, bondmaid, Imam Mahdi (PBUH)

Intellectual Criteria: Philosophical, Dialectical, Rational And Traditions of Mahdism

By Sayyed Muhammad Ali Da'i Nejad*

Abstract

The following article is supposed to be an introduction to the method of some research on the basis of intellectual approaches that our Imams followed to explain the subject of Imamate and the fact of Mahdism. We hope that this discussion will continue in our other articles of the future.

In our books of narrations, there have been presented many important intellectual (dialectical and philosophical) reasons, criteria or methods in order to clarify and prove the fact of Imamate and Mahdism. Including such sources is the book Usul-e-Kafi (Kafi's Principles) that can be introduced as one of the most important books on Narrations or Hadiths. Our immaculate Imams would always use such criteria and apply those appropriate logical methods to confirm the facts about Imamate and Mahdism in the most acceptable way possible. In the next editions of our articles, we shall, God willing, deal with those proofs and reasons as far as possible to provide the readers with our best explanations.

Key Words:

Imamate, Mahdism, philosophical criteria, dialectical, methods, rational principles, narrations about beliefs.

Imam Mahdi (PBUH), the Reviver of the Religious Law (3)

by Nusratullah Ayati

Abstract

There is a book with the title: *Usulu Madhab-al-Shia-al-Imamiyya-al-Ithna Ashariyya* (Principles of the Faith of Shiites of twelve Imams) in the form of both presentation and criticism. The writer of this book claims that the Shiites regard Imam Mahdi (PBUH) to be at the status of a prophet. They believe that the Imam will abolish the religion of Islam when he appears and replaces it with a new religious law. The writer of this book has relied on various traditions to prove his claims.

In this article, we have cited the eight groups of traditions to which the claimers referred and with which they found faults. Then we have investigated and criticized their reasons. Now, regardless of the fact that, in our opinion first of all, such traditions must be assessed and evaluated in their own place as to whether they are based on reasons and really documented or not, we have referred to three essential points:

One, some of these traditions are not approved by any of Shiite scholars at all.

Two, some others of these traditions have been narrated in some Sunnite sources with similar purports and remarks.

Three, some of the difficulties that the writer has brought about generate from his intentional choice of some traditions but his significant feigning negligence of other related traditions; whereas, we can easily understand the real meaning of what has been meant by surveying the whole collection of narrations.

Key Words:

Imam Mahdi (PBUH), doubtful remarks, Nassir-e-Qafari, the New Book, the manner of the prophet, seal to prophethood, the Arab Race, traditions, negligence.

Abstracts

Dr. Mohammad reza Rakhshanfar



Christian Eschatology in the Narrations of Protestants

By Javad Qassemi Qumi*

Abstract

Eschatology, that part of theology concerned with the last state of life is one of the most attractive doctrines that has affected all the religions among which religions to Abraham (PBUH) have depicted a clearer picture than others for their believers. In Christianity, the doctrine has turned to an influential dialectical principle for the beliefs. The returning of Messiah, his final judgment, Paradise and Hell are among the eschatology of Christian Faith. To understand this thought of Christianity correctly needs us to go directly to theological writings of Christian scholars and thinkers or authorities that have done research in each of the three sects of Catholic, Protestant and Orthodox. In the Protestant Church, one of the invaluable works seems to be the book *Nezam-al-Ta'lim Fi Elm-al-Lahoot-al-Qawim* (the system of the Teaching in the Powerful Knowledge of Divinity) written by James Enes from America. The outstanding feature of this book is its form of being dialectical, asking and answering with its numerous references to the holy book of the Bible. The author has criticized Christian thoughts of Catholics among the many religious discussions he has brought about.

Key Words:

Resurrection, the end of the world, returning of Christ with its history, final judgment, Eternity, the status of the just and the wicked.

مشرق موعود، نویسندگان و پژوهندگان ارجمند حوزوی و دانشگاهی را به نگارش مقالات بنابر شیوه زیر فرا می خواند:

*** زمینه پژوهشی مقالات درباره یکی از گرایش های زیر باشد:**

قرآن و حدیث، کلام و عرفان، تاریخ، جامعه شناسی،

روان شناسی، حقوق و سیاست،

ادیان و فرق انحرافی با روی کرد مهدوی؛

*** ترجمه به متن اصلی پیوست شود؛**

*** تدوین مقاله، به ترتیب زیر صورت پذیرد:**

الف) عنوان اصلی مقاله (به کوتاهی و رسایی موضوع مقاله را بیان کند)؛

ب) چکیده (کمتر از ۱۵۰ کلمه درباره بیان مسئله، هدف، ماهیت پژوهش و شیوه آن)؛

ج) واژگان کلیدی (هفت کلمه نمایه ای که جست و جوی الکترونیکی را روان می سازند)؛

د) مقدمه (زمینه پژوهش را با نگاه به پژوهش های پیشین فراهم آورد و دسته بندی نکات را پیش نهد)؛

هـ) متن اصلی مقاله، با نگاه به ویژگی های زیر:

۱. بدنه مقاله دارای بندهایی است که هر بند به موضوعی اشاره می کند؛

۲. هر چند بند همانند، در زیر عنوانی خاص و هر چند عنوان همانند، در زیر عنوانی کلی می گنجند؛

۳. هنگام اشاره به هر نکته نقلی، منبع آن نیز به شیوه زیر در پی نوشت آورده شود:

– در استناد به کتاب: نام و نام خانوادگی، نام اثر، نام مصحح یا محقق و مترجم، شماره چاپ: نام ناشر، مکان زمان.

– در استناد به مجله: نام و نام خانوادگی، «عنوان مقاله»، نام مجله، شماره، سال، صفحه.

– در استناد به مجموعه مقالات: نام و نام خانوادگی، «عنوان مقاله»، عنوان مجموعه، نام ناشر، مکان، زمان، صفحه.

گفتنی است، یادکرد از هر منبعی به گونه کامل، تنها برای نخستین بار ضرورت دارد. هنگام اشاره دوباره به آن منبع، اگر منبعی دیگر

فاصله نگذاشته باشد، کلمه «همان» می آوریم و اگر به منبع با فاصله اشاره شده، تنها به نام اثر و جلد و صفحه بسنده می کنیم.

نکات گفتنی:

۱. مسئولیت صحت و سقم مطالب مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

۲. فصل نامه حق رد یا قبول ویراستاری مقالات را برای خود محفوظ می دارد.

۳. فصل نامه در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.

۴. مقالات ارسالی بازگردانده نمی شود.

۵. در صورت چاپ مقاله، علاوه بر پرداخت حق التألیف، سه نسخه از فصل نامه به نویسنده محترم اهدا خواهد شد.

۶. در هنگام ارسال (مربوط به مشرق موعود) قید شود.

برگ اشتراک فصل نامه علمی، تخصصی مشرق موعود

مشخصات مشترک

نام خانوادگی: نام:
میزان تحصیلات: سال تولد:
تعداد درخواستی از هر شماره: شروع اشتراک از شماره:
نشانی:
کد پستی ده رقمی:
تلفن ثابت با کد: تلفن همراه:

این قسمت توسط امور پخش تکمیل می‌گردد

شماره اشتراک: وضعیت اشتراک: یکساله ☐ شش ماهه ☐ از شماره: تا شماره:
شماره و تاریخ ثبت: شماره فیش بانکی: مبلغ پرداختی:
شیوه ارسال: عادی ☐ سفارشی ☐



یادآوری

- نشریه مشرق موعود به صورت فصل نامه در اختیاران قرار می‌گیرد. لطفاً برای چگونگی اشتراک نشریه به موارد زیر توجه فرمایید:
- بهای اشتراک چهار شماره نشریه با احتساب هزینه پست سفارشی ۸۰۰۰ تومان است.
 - بهای اشتراک به حساب جاری شماره ۱۵۳۱۰۸۸۶۷۷ نزد بانک تجارت شعبه صفائیه قم (قابل پرداخت در تمامی شعب بانک تجارت سراسر کشور) به نام مؤسسه آینده روشن واریز شود.
 - اصل فیش بانکی مبلغ واریزی را همراه برگ اشتراک به وسیله پست به نشانی: قم - خیابان صفائیه - کوچه ۲۳ - پلاک ۵ - مؤسسه آینده روشن - امور پخش محصولات ارسال نمایید.
 - لطفاً بر روی فیش بانکی نام و نام خانوادگی خود (یا مشترک مورد نظر) را ذکر فرمایید.
 - پس از گذشت یک ماه از زمان ارسال برگ اشتراک به مؤسسه در صورت نرسیدن مجله با شماره تلفن ۰۲۵۱_۷۸۳۳۳۴۵_۴۶ تماس حاصل فرمایید.
 - لطفاً در صورت تغییر نشانی خود، به مؤسسه (امور پخش محصولات) اطلاع دهید.
 - استفاده از کپی برگ اشتراک مانعی ندارد.